الاحتجاج

نویسنده: شیخ طبرسی

ترجمه: جعفری

جلد(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

احتجاج - ترجمه جعفری

نویسنده:

طبرسی ، ابومنصور احمد بن علی (صاحب احتجاج)

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الاحتجاج(ترجمه جعفری)

مشخصات کتاب

نام کتاب: الاحتجاج

نویسنده: شیخ طبرسی- ترجمه از جعفری

موضوع: اعتقادی روایی

تاریخ وفات مؤلف: ۵۴۸ ق

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۲

ناشر: انتشارات اسلامیه

سخن مترجم

اشاره

سخن مترجم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

کتـابی که در اختیـار خواننـده گرامی قرار دارد متنی تصـحیح شـده و ترجمه ای ساده و روان از کتاب شـریف «الاحتجاج علی أهـل اللّجاج» تألیف دانشـمند فاضل و فقیه پرهیزگار و شـیخ جلیل أبو منصور أحمـد بن علیّ بن أبی طالب طبرسـیّ- أعلی اللَّه مقامه الشّریف- از علمای قرن ششم است.

این مرد بزرگوار از جمله مفـاخر علمـا و دانشـمندان امامیّه بوده و شخصـیت او از کتاب پربار و ذی قیمتش نیک هویـدا است، کتـابی که حاوی بخشـهای گوناگون از احتجاجات چهارده معصوم، از رسول گرامی اسـلام تا وجود مبارک حضـرت صاحب العصر و الزّمان- صلوات اللَّه علیهم أجمعین- می باشد.

روش مؤلّف قدس سرّه در کتاب بدین صورت است که ضـمن ایراد عقاید حقّه از لسان معصومین علیهم السّـلام شیوه بحث با مخالفین چه از أهل لجاج و چه دیگران را گوشزد می کند، و بطور کلّی مجموعه کتاب روش صحیح احتجاج و بحث را تعلیم می کند، و مرحوم مؤلّف در مقدّمه کتاب اسـتناد به آیه کریمه ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ نموده و روش نیکوی مجادله را گوشزد می کند.

در این باب مرحوم علّامه شعرانیّ در زیرنویس تفسیر أبو الفتوح مطلبی را نگاشته اند که برای روشن شدن مطلب آن را عینا از همان جا نقل می کنم، ایشان فرمایـد: «حکما گوینـد: اقسام علم منطق از جهت ماده پنـج است: أوّل آنکه ببرهان و دلیل یقینی مطلبی را بر دیگری ثابت کنند. دوم آنکه بدلیل ظنّی و مرغوب. سوم آنکه

بمسلّمات خصم وى را مجاب كنند بوجه نيكو. چهارم آنكه

مغالطه كننـد و بسـخنان باطل بر خصم فائق گردنـد، پنجم آنكه بشـعر و تخييل حجّت آورند. خداوند بسه وجه أوّل امر فرمود، چون مغالطه و شـعر مناسب اثبات اصول و فروع دين نيست. أوّل فرمود: سوى پروردگار خويش خوان بعقل و دليل و حكمت، و آن را حكمـا برهـان گوينـد، دوم بـدليل ظنّى و مرغوب و موعظه و پنـد، و آن را حكمـا خطابه گوينـد، و از اين دو گذشـته مجادله در سخن و اسكات مخالف را بوجه نيكو كن، و آن را حكما جدل گويند، و اين از معجزات علمى قرآن است».

بـارى اين كتاب شـريف از ابتـداى تأليف تاكنون گذشـته از محتوا به جهت اينكه مؤلّف آن اسـتاد ابن شـهر آشوب رحمه اللَّه صاحب مناقب) شخصيت بزرگوار جهان تشيّع بوده، پيوسته مورد توجّه همگان قرار داشته است.

متن كتاب همچنان كه در مقـدّمه مؤلّف بزرگوار نيز مـذكور است جهت جلوگيرى از اطناب، عارى از سـند حـديث و سلسـله روات و بطور كلّى نقـل سـند مى باشـد، بجز احـاديث منقول از تفسـير امام حسن عسـكرىّ عليه السّـلام، ولى متن آن منقول از مصادر بحار الأنوار مى باشد.

بارى در ترجمه اين كتاب شـريف از تمام امكانات كمال اسـتفاده را بردم، امكاناتى همچون نسـخه هاى متعـدّد، نفس مصادر، شرح علمـاى امـاميّه، و در آخر، از همه تعليمـاتى كه از محضـر اسـتاد معظّم على أكبر غفّـارى- أيّـده اللَّه تعالى- آموخته بودم كمال بهره را بردم و

همچنان که از ابتدا آرزوی من بود تمامی آنها را در ذیل أحادیث نگاشتم، چه آنها که در محضر ایشان تعلیم دیده بودم و چه آنها که در ذیل کتب حدیثی نگاشته بودند.

در اعراب و ضبط لغات و مفاهیم متن عربی از نکاتی که در بیانات مرحوم علّامه مجلسیّ در بحار الأنوار یا مرآه العقول یا در کتب دیگر آمده بود غافل نشدم و همه را منظور داشتم.

الاحتجاج، مقدمه، ص: ۵

در این ترجمه تا حدّ امکان در توضیح مطالب و روان و ساده و شیرین بودن عبارات و الفاظ کوشیده ام، و در این راه در مکانهای مختلف آن گونه که مقتضی بود هم کلمه به کلمه ترجمه نمودم و هم برای بیان مطلب و توضیح مقصود و روشن کردن حقیقت بطور کلّی مطلب را شرح دادم، و در هر کجا نیازی به بیان و توضیح بود در میان پرانتز () یا در زیرنویس بعنوان شرح و توضیح نقل نمودم، تا اجمال و تعقیدی باقی نماند و تنها به ترجمه متن حدیث اکتفا نکردم، ضمنا مطالبی که مرحوم علّامه شعرانیّ در اصول عقاید ذیل شرح مرحوم ملّا صالح مازندرانی بر اصول و روضه کافی نگاشته بودند در حدّ امکان از آن بهره برده و مطالب را بصورت مترجم در زیرنویس آوردم، و ذکر این نکته قابل توجّه است که در معدودی از موارد که مطالبی علمی بود و مربوط به دسته ای خاصّ، اجبارا آنها را به عربی در زیرنویس آوردم.

و در موارد

مختلف اعمّ از اعراب و متن حدیث از فاضل گرانقدر جناب آقای حسین استاد ولیّ- للّه درّه- پرسش نمودم و ایشان نیز دریغ نداشتند، با این همه از تمام مطالعه کنندگان گرامی تقاضا دارد که اگر خطا یا لغزشی در ضبط کلمات یا در ترجمه دیدند بر ما منّت گذاشته و آگاه فرمایند، چرا که امر خطیر بود و بضاعت من ناچیز.

در خاتمه خدا را از صمیم جان شکر می گویم که توفیق خدمت در این راه را به من ارزانی داشت، امید که حقّ این سپاس را بدرستی بجای آورم تا مشمول زیادتی که وعده الهی است گردم و خدمات بیشتری را به انجام برسانم. آمین یا ربّ العالمین.

بهراد جعفری ۲۱ دی ماه ۱۳۸۱ ش ۷ ذو القعده ۱۴۲۳ ق

الاحتجاج، مقدمه، ص: ۶

گفتار علماء پیرامون شخصیت مؤلّف و ارزیابی کتاب

گفتار علماء پیرامون شخصیت مؤلّف و ارزیابی کتاب

صاحب کتاب الذّریعه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانیّ رحمه اللَّه در ذیل عنوان کتاب می نویسد: «الاحتجاج علی أهل اللّجاج تألیف شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علیّ بن أبی طالب الطّبرسیّ، استاد رشید الدّین محمّد بن علیّ بن شهر آشوب السّرویّ است که او در سنه ۵۸۸ وفات یافته، پس مؤلّف از دانشمندان قرن پنجم است که أوائل قرن ششم را نیز درک نموده است- تا آنجا که فرماید:- تمام مرسلات در کتاب از احادیث مستفیض مشهور اجماعی بر مخالف و موافق می باشد، و کتاب فوق الذّکر از جمله کتب معتبره ای است که معتمد تمام علمای اعلام همچون علّامه مجلسیّ رحمه اللَّه

و محدّث حرّ عاملیّ رحمه اللّه و مانند آن دو بزرگوار می باشد».

در کتاب شریف امل الآمل در بخش ثانی آن می گوید: «أحمد بن علیّ بن أبی طالب الطّبرسیّ دانشمند فاضل و فقیه پرهیزگار و مؤلّف کتاب احتجاج بر أهل لجاج، که کتاب خوب و کثیر الفوائدی می باشد، و مرحوم مؤلّف روایت می کند از سیّد عالم و عابد أبو جعفر مهدی بن أبی حرب الحسینیّ المرعشیّ، و او

الاحتجاج، مقدمه، ص: ۷

از شیخ بزرگوار أبو عبد اللّه جعفر بن محمّد بن أحمد دوریستی «۱»، و او از پدرش محمّد بن أحمد دوریستی، و او از شیخ صدوق محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّیّ، و برای مؤلّف در نقل حدیث طرق دیگر، و هم تألیفات دیگری نیز هست».

و در مستدرک الوسائل می نویسد: «ابن شهر آشوب روایت می کند از شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علیّ بن أبی طالب الطّبرسیّ که از تألیفات او است:

کتاب احتجاج معروف، ضمنا شاگرد او ابن شهر آشوب در معالم العلماء می گوید: «شیخ و استاد من أحمد بن علیّ الطّبرسیّ تألیف نموده است کتاب «کافی را در علم فقه» (کافی در فقه شیعه) و آن کتاب خوبی است و همچنین «کتاب احتجاج» و «مفاخره الطّالبیّه» و «تاریخ الأئمّه علیهم السّلام» و فضائل الزّهراء علیها السّلام و «کتاب الصّلاه»».

یکی دیگر از تألیفات او «تاج المواليد» است که آن را تنها صاحب أعيان الشّيعه نقل کرده و گفته است: «از او سیّد نسّابه أحمد بن محمّد بن المهنا بن علیّ

بن المهنا العبیدلی معاصر علّامه حلّی رحمه اللّه در کتاب خود «تذکره النّسب» نقل می کند، ولی شیخ أحمد بن أبی ظبیه البحرانیّ در کتاب خود «عقد اللآل فی مناقب النّبیّ و الآل» آن را منسوب به أمین الإسلام أبی علیّ فضل بن حسن طبرسیّ صاحب تفسیر می کند، و این اشتباه یا از عبیدلی سرزده است یا از بحرانیّ، و اینکه این خطا از عبیدلی که معاصر با مؤلّف می باشد بسیار بعید و دور است.

و صاحب روضات الجنّات می نویسد: «شیخ فاضل و محدّث مبرور أبو منصور أحمد بن علیّ بن أبی طالب الطّبرسیّ از بزرگان و اجلّاء علمای متقدّمین شیعه است، و او از أهل ساریه مازندران است، چنان که شاگرد او ابن شهر آشوب به همان بلد منسوب می باشد»،

الاحتجاج، مقدمه، ص: ۸

و در ادامه در مورد کتاب احتجاج گوید: «کتاب احتجاج در میان طائفه شیعه مشهور و معروف و معتبر است، و مؤلّف محترم آنچه را که از احتجاجات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و حضرات أئمّه علیهم السّلام جمع آوری نموده را در این مجموعه شریفه ضبط کرده است».

و سیّد بزرگوار ابن طاوس (متوفّی سنه ۶۴۴ ه) در فصل ۵۶ کتاب کشف المحجّه مطالعه آن را به پسرش توصیه نموده و می گوید: «و کتاب الاحتجاج لأبی منصور أحمد بن علیّ بن أبی طالب الطّبرسیّ».

اشتباه در انتساب کتاب

اشتباه در انتساب کتاب

صاحب کتاب «لؤلؤه البحرین» می نویسد: «برخی از متأخّرین أصحاب ما در نسبت دادن کتاب احتجاج به أبو علیّ طبرسیّ رحمه اللّه مؤلّف

تفسیر مجمع البیان اشتباه نموده اند، و از جمله ایشان: محدّث أمین استرآبادیّ، و پیش از او صاحب رساله مشایخ الشّیعه، و پیش از او دانشمند متقدّم محمّد بن أبی جمهور أحسائیّ در کتاب غوالی اللّئالی است». و از جمله اشخاصی که در این باره اشتباه و غفلت نموده اند: دانشمند معظّم قاضی نور اللّه شهید در مجالس المؤمنین است، در این کتاب (مجلس پنجم در ذیل حالات أبو حمزه ثمالیّ) می نویسد: «و شیخ أبو علیّ طبرسیّ در کتاب احتجاج از أبو حمزه نقل نموده که او گفت .....- تا آخر.

الاحتجاج، مقدمه، ص: ۹

معرّفی نسخه هایی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده

معرّفی نسخه هایی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده

۱- نسخه خطّی آستان قدس رضویّ علیه السّلام، خطّ نسخ ۲۲ سطری، سال تحریر ۸۸۴ هجری قمری، عدد اوراق ۲۱۶، واقف آن شخصی به نام ملّا علیّ طول ۲۵، عرض ۱۸ سانتیمتر، که با تلاش برادر عزیز و گرامی جناب آقای عبد اللّه غفرانیّ بدست این حقیر رسید، خداوند توفیقش را افزون فرماید.

۲- نسخه خطّی کتابخانه مرحوم ملک، به شماره ۲۱۶۴، مربوط به سنه ۱۰۶۹.

۳- نسخه ای به خطّ کرمعلی بن محمّد باقر کرمانی پاریزی سیرجانی مشهدی، به خطّ نسخ، مربوط به سنه ۱۳۱۸ ق، دارای حواشی به خطّ نستعلیق است که متعلّق به کتابخانه مرحوم ملک می باشد.

۴- نسخه خطّی مربوط به کتابخانه ملک، به خطّ نسخ به قلم محمّد بن محمّد علی خاوری، مربوط به سنه ۱۰۶۹ قمری می باشد.

جلد اول

مقدمه مؤلف

[مقدمه مؤلف]

(۱) بنام خداوند بخشاینده مهربان

حمد و ستایش خداوندی را سزاست که از صفات موجودات برتر، و از وصف شارحان منزّه، و از مراتب مخلوق (ناتوانی، نیاز، محـدودیّت) و هر آنچه در خور یکتایی او نیست بدور است، به موجب خدائیش زوال و فنا ندارد، آن هیبتی که سراسـر هستی را وادار نموده تـا بر نعمتهـای بی پایـان، و پیوسـتگی حسن تـدبیر، و تنـاوب احسان و نعمات او را شـکر و سپاس کننـد. همان نعماتی که از شمار خارجند و آگاهی از آنها محال است.

و شـهادت می دهم که هیچ معبودی نیست جز اللَّه، یکتا است و بی انباز. آن شهادتی که ترازوی اهل معرفت در روز جزا بدان سنگین، و رویشان سـفید گردد. و شـهادت می دهم که محمّد (صـلّی اللَّه علیه و آله) بنده برگزیده و فرسـتاده منتخب، و خاتم رسولاـن و انبیـاء، و آقا و سـیّد همه خلائق و انتخاب شـدگان و اصـفیاء است. و نیز گواهی می دهم که وصـیّ او علیّ ابن أبی طـالب بهـترین وصـیّ و امـامی است که به رهبری و ولاـیت سـفارش و وصـیّت گردیـده. و اینکه عترت پـاکیزه او- که بهترین خاندانند- سرپرستان هدایتگر؛ همان دوازده پیشوای راهنمایند. آنان امین خداوند در زمین و حجّتهای او بر بندگانند.

توسّط ایشان نعمت را بر ما تمام کرده و کلمه و سخنش را بر ما چیره ساخته است. آنان را

برای ما برگزیـده تا لطف و حکمتش را بر همه نمایان، و بیرقهای عدل و رحمتش را آشـکار و روشن سازد. پس توسّط ایشان علّت و دلیـل بنـدگان دور شـد، و باطـل هر متکبّر سرکشـی رو به نـابودی گرائیـد. آری خداونـد برای حفـظ دسـتورات دین، مصـلحت- اندیشـی، و دغـدغه ای که برای گناهکـاران داشت، امامان را مقام عصـمت بخشـید تا مانع ظلم و دشـمنی و جور و یورش شده، و آمادگی لازم در برابر متکبران و دشمنان را داشته، مانع تبلیغ داعیان شیطان شوند.

(۱) و خداوند بندگانش را بیهوده و بی حجّت نگماشـته، و همیشه در میان آنان حجّتی است ظاهر و مشـهور، یا غایب و پنهان، تا مردم را بر خـدا هیـچ بهانه ای نباشـد، و راه راست دینش مشـکوک و ملتبس نگردد. و انتخاب خود را به آنان وامگـذاشت، زیرا می دانست که از اسـرار او بی خبرنـد، و خداوند بدور از هر فعل ناروایی همچون تکلیف بندگان بدان چه راهنمایی نشده انـد می باشـد، و خود را در انتخـاب و گزینش از شـریک منزّه سـاخته، در آنجا که فرمایـد: «و پروردگار تو آنچه خواهـد می آفرینـد و برمی گزینـد [امّـا] آنـان را [توان] برگزیـدن نیست. پاک و منزّه است خـدای، و از آنچه انباز می گیرنـد برتر است- قصص: ۶۸».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳

باری آنچه مرا به تألیف این کتاب واداشت، عـدول و فروگزاری گروهی از اصـحاب از بحث و گفتگو و جـدال به حقّ بود، با این استدلال که «پیامبر و ائمّه (علیهم السّلام) هرگز بحث و

جدل نکرده، و آن را بکار نبستند، و شیعیان نیز در آن مجاز نبوده بلکه ایشان را از آن نهی کرده و عیب داشته و انتقاد نموده اند». در نتیجه به تألیف کتابی پرداختم که حاوی خلاصه ای از گفتگوهای ایشان (علیهم السّلام) در فروع و اصول با مخالفان و اهل فضل باشد، که در آن با شیوه ای نیکو و درست در کلام مجادله شده، و به پایان برده اند. و فقط ممنوعیّت ایشان مشمول ضعفا و مساکینی می شود که گفتارشان در بیان دین قاصر است، نه افراد مبرّز و برتر در بحث و فاتحان میادین احتجاج با اهل لجاج. زیرا این افراد از طرف آن بزرگواران (علیهم السّلام) مأمورند که در برابر دشمنان مقاومت نموده و بحث کنند. پس بدین سبب مقام و منزلتشان برتری یافته و درجات و اعتبارشان رفیع گشته و فضائلشان انتشار یافت.

(۱) باری من مقدّمه را با فصلی آغاز نمودم که شامل تعدادی از آیات قرآن است که انبیاء مامور به احتجاج با بدخواهان شده اند. و نیز کتاب مشتمل بر شماری اخبار در فضیلت مدافعان از دین قویم خدا و راه مستقیم او با دلائل پیروزمندانه و براهین خیره کننده است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴

سپس به قسمتی از مجادلات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمّه علیهم السّلام پرداختم، و گاهی بین کلام آن بزرگواران، به اقتضای حال، گفتار تنی چند از شیعیان به میان آمد.

(۱) و اسناد بسیاری از اخبار را بدلائلی چون اجماع، عقل، و تواتر

در کتب فریقین نیاوردم. بجز احادیث امام حسن عسکری علیه السّلام که در حدّ تواتر باقی احادیث نبود، هر چند از نظر محتوی مانند آنها است. و إسناد آن را فقط در اوّلین جزء آن آوردم، چون اسناد باقی احادیث وارده از آن امام همان اسناد اوّلی بود که از تفسیر آن جناب نقل نمودم.

و خداست که باید از او بر آنچه قصد نموده ام یاری خواست، و او ما را کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵

متن کتاب

آیاتی از قرآن که دستور به بحث و مجادله به شیوه ای نیکو داده و از آنان طرفداری نموده

آیاتی از قرآن که دستور به بحث و مجادله به شیوه ای نیکو داده و از آنان طرفداری نموده

(۱) خداوند تبارك و تعالی در قرآن خطاب به پیامبر خود فرموده: «و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن- نحل: ۱۲۵». و نیز فرموده: «و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله مکنید- عنکبوت: ۴۶».

و نیز فرموده: «آیا ننگریستی به آن کس که با ابراهیم در باره هستی پروردگارش گفت و گو و ستیزه می کرد- بقره: ۲۵۸».

و همچنین در داستان ابراهیم- وقتی بر پرستندگان ستاره زهره و ماه و خورشید احتجاج به زوال و انتقال و طلوع و افول آنها نمود که اینها نشان از حدوثشان دارد و اینکه آنها را موجب و آفریننده ای است- فرموده: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می نمودیم [تا گمراهی قوم خود و یگانگی پروردگار را دریابد] و تا از اهل یقین باشد- انعام: ۷۵»، تا آنجا که فرموده: «و

اینها حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم- انعام: ۸۳». و آیات دیگری که در آن امر به گفت و گو و احتجاج فرموده، که بخواست خداوند متعال شرح هر کدام از آنها در جای خود خواهد آمد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶

[احادیثی در فضیلت علمای شیعه]

[احادیثی در فضیلت علمای شیعه]

(۱) ۱- از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: ما در تبلیغ دین خدا به زبان هفتاد پیامبر مجادله کننده ایم.

و امّا خبرهایی که در فضل دانشمندان آمده از شمار خارج است، ولی ما متذکّر قسمتی از آنها می شویم.

(۲) ۲- و از این موارد روایتی است که شیخ بزرگوار صدوق رحمه اللَّه به اسناد مذکور در متن از امام حسن عسکری علیه السّلام از پدران گرامش از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آورده که فرموده:

«ناگوارتر از یتیمی فرد بی مادر و پدر، یتیمی آن کسی است که از امامش دور افتاده، و توان وصول به او را ندارد، و پاسخ مسائل مورد نیازش را نمی داند، پس بدانید که شیعه ما دانای به علوم ماست، و افرادی که- به دلیل عدم دیدار- از علم ما بی خبر مانده اند همچون یتیمی در کنف حمایت ایشانند. بدانید جایگاه کسی که هدایت و ارشاد نموده و دستورات و شرائع ما را تعلیم می کند همراه ما در گروه انبیاء در اعلی علّیین خواهد بود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷

(۱) ۳- بـه سـند مـذکور در متـن از أمیر المـؤمنین علیـه السّلام نقـل است که فرمـوده: هر که پیرو و شـیعه مـا بـوده و عـالم به دسـتورات ما باشد، و پیروان ضـعیف و ناتوان ما را از تاریکی جهل و نادانی به نور علم و دانشی که به او عطا نموده ایم خارج سـازد، روز قیامت تاجی از نور بر سـر دارد و تمامی اهل آن ساحت را روشن سازد، و نیز جامه ای دارد که تمام دنیا با ذرّه ای از رشته و نخ آن برابری نمی کند. سپس نداکننده ای فریاد برآورد: ای بندگان خدا این فرد دانشمند، یکی از شاگردان علمای آل محمّد است!!.

و بدانید افرادی که در این سرا با توسّل به نور دانش او از حیرت جهل و نادانی برون رفته اند در آن سرا نیز به کمک نور او از تمـام عرصه ها به بهشت های دور رهنمون شونـد. پس به هر که در دنیا خیری آموخته، و قفل جهل و نادانی از قلبش گشوده، یا شبهه ای را برایش روشن و آشکار ساخته، همه و همه را از آن عرصه ها خارج می سازد.

(۲) ۴- به سـند مذکور در متن از امام حسن علیه السّلام نقل است که فرموده: فضـیلت کسی که یتیمی از آل محمّد را- که از والیـانش دور افتـاده و گرفتـار حیرت جهـل شـده- کفـالت و سـرپرستی کرده و از تاریکی جهل بیرون سازد و مشـتبهات او را برطرف نماید، همچون فضیلت خورشید بر «سها»- کم سوترین ستاره- است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸

(۱) ۵- به سند مذکور در متن از امام حسین علیه السّلام نقل است که فرموده: هر کس کفالت یتیمی از ما- که رنج غیبت، ارتباطش را از ما بریده- را بر عهده گیرد و با علوم ما او را همراهی و کمک کند تا ارشاد و هدایت شود، خداوند عزّ و جلّ به او فرماید: «ای بنده کریم من! که به برادرت یاری نمودی، من به کرم از تو سزاوارترم، ای فرشتگانم برای او در بهشتها به تعداد هر حرفی که تعلیم داده هزار هزار قصر قرار دهید. و در خور آن قصرها نیز از سایر نعمتها بدان بیافزاید.

(۲) ۶- به سند مذکور در متن از امام باقر علیه السّلام نقل است که فرموده: عالم همچون شمع- بدستی است که به مردم روشنی می بخشد. و مشمول دعای خیرشان گردد. فرد عالم دارای شمع علم و حکمتی است که تاریکی جهل و حیرت را نابود می سازد، پس هر که بکمک آن روشنی، از جهل رهیده و از اسارت آن خلاصی یابد، به حساب فرد عالم از آزادشدگان آتش است، و خداوند به تلافی آن به تعداد هر تار موی کسی که آزاد نموده، بیشتر و بهتر از صدقه صد هزار قنطار کسی که در غیر راه خدا خرج نموده به او دهد، بلکه این صدقه برای صاحبش موجب وبال و گرفتاری است، ولی خداوند به او چیزی عطا فرماید که از پاداش صد هزار رکعت نماز در مقابل کعبه برتر و بهتر باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹

(۱) ۷- به سند مذکور در متن از امام صادق علیه السّلام نقل است که فرموده: علمای شیعه ما همچون مرزداران، مانع یورش شیاطین به شیعیان ناتوان شده، و جلوی غلبه ناصبان شیطان صفت را می گیرند. پس بدانید هر که این گونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید فضیلتش از جهادکننده با روم و ترک و خزر، هزاران بار بیشتر است، زیرا آن از کیش پیروان ما دفاع می کند و این از جسم آنان.

(۲) ۸- و به اسنادی که گذشت از امام کاظم علیه السّلام نقل است که فرموده: فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتام ما- که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی دارد- برآید، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد، [تحمّل این یک فقیه] بر ابلیس سخت تر از هزار عابد است. زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می کند، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می باشد، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن و مرد عابد برتر است.

(۳) ۹- و به اسنادی که گذشت از امام رضا علیه السّلام نقل است که فرموده: روز قیامت به عابد گویند: «آفرین! چه آدم خوبی! خودت را نجات دادی و هیچ کاری به دیگران نداشتی.

پس داخل بهشت شو. آگاه باشید که فقیه کسی است که خیرش را به همه

مردم می رساند، و از دست دشمنانشان می رهاند. و برای آنان نعمتهای بهشت خدایی را تمام و کمال دریافت می کند، و رضوان الهی را برایشان بدست می آورد. و به فقیه گفته شود:

ای سرپرست ایتام آل محمّد، دوستدار ضعفای شیعه و موالی آنان، بایست تا شفاعتت را مشمول هر که از تو تحصیل کرده و دانشی آموخته، نمایی، پس می ایستد و گروه گروه؛ تا ده گروه صد هزار نفری را وارد بهشت می کند، و ایشان همان افراد علم آموخته و شاگرد او تا روز قیامتند، حال تفاوت میان دو جایگاه [عابد و فقیه] را بنگرید!.

(۱) ۱۰- و به اسنادی که گذشت از امام جواد علیه السّلام نقل است که فرموده: بدرستی هر که سرپرستی یتیمان آل محمّد- همانها که از امامشان دور افتاده و در حیرت جهل غوطه ور و در دستان دشمنان ناصبی ما اسیرند- را بر عهده گیرد و ایشان را نجات داده و از سرگردانی برهاند، و شیاطین را با دفع وسوسه هایشان مغلوب سازد، و بر ناصبیان [دشمنان اهل بیت علیهم السّلام] توسّط حجّتهای پروردگار و دلائل امامانشان چیره شود، مقام و منزلتش نزد خداوند به بهترین وجهی بر شخص عابد برتری و فضیلت یابد، فضیلتی بمراتب بالاتر از فضل آسمان بر زمین و عرش و کرسی و پرده های آسمان، و برتری این جماعت بر گروه عابدان همچون فضیلتی است که ماه شب بدر بر کم سوترین ستاره آسمان دارد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱

(۱) ۱۱- و به اسنادی که گذشت از امام هادی علیه السّلام نقل است که فرمود: اگر در پس غیبت امام قائم علیه السّلام علمائی نبودند که داعی بسوی او بوده و اشاره به او کنند، و با براهین الهی از او دفاع نمایند، و بندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند، و از بند نواصب (دشمنان اهل بیت) رهایی بخشند، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتدّ می شدند. لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان ضعیف ما را در دست داشته و مهار می کنند، همچون ناخدای کشتی که سکّان آن را در دست دارد. این گروه همان شخصیتهای برتر و افضل در نزد خداوند با عزّت و جلال می باشند.

(۲) ۱۲- و به اسنادی که گذشت از امام حسن عسکری علیه السّلام نقل است که فرموده: روز قیامت علمای شیعه ما عهده دار محبّین و اهل ولایت ناتوان ما می باشند، و در حالی پا در آن ساحت گذارند که نور از تاج سرشان می تابد، و بر سر هر کدام تاجی زیباست، و این انوار در تمام عرصه و سرای قیامت تا مسیر سیصد هزار سال پخش می شود، و پرتو نور آن تاجها، تمام صحنه قیامت را در بر می گیرد. و در آنجا تمام یتیمانی که کفالتشان را بر عهده داشته، و از تاریکی جهل رهایش ساخته، و از حیرت گمراهی خارجشان کرده، با پرتوی از آن نور مرتبط شده، و چنگ انداخته و بالا روند تا روبروی بالای بهشت رسند، آن وقت هر کدامشان را در منازل از پیش تعیین شده در کنار

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲

فرو آورده، و به خدمت امامانی که بسوی آنان می خواندند حاضر نمایند. و پرتو نور این تاجها، دشمنان اهل بیت را کور و کر و لال نموده و به سوی آتش سوق دهد.

(۱) ۱۳- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است که فرموده: جمعی از دوستداران آل محمّد علیهم السّلام [از نظر علمی] مسکین و فقیرند، همان گروهی که در برابر دشمنان ما ناتوان بوده، و مورد اعتراض و ملامت و طعن مخالفان واقع می شوند، بنا بر این یاری و مساعدت نمودن به این فقرا افضل و برتر از کمک کردن به فقرای معمولی بی مال و ثروت است. و هر که از این جماعت دستگیری نموده، و با سلاح علم و برهان در برابر دشمن نیرو بخشد، و فقر و عجز آنان را برطرف نموده و بر دشمن چیره گرداند، خداوند متعال نیز آنان را پیوسته در مقابل دشمنان- از شیاطین انس و جن- پیروز نموده، و عجز و ناتوانی را بر مخالفینشان مستولی فرماید.

(۲) ۱۴- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است که أمیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: هر کس بنده عاجز از علم و معرفتی را تقویت نموده و در برابر دشمن تجهیز و غالب نماید، خداوند نیز به وقت بازپرسی در قبر، این کلمات را به او تلقین

فرماید: اللَّه پروردگار من، و محمّد پیغمبر او، و علی بن أبی طالب جانشین پیغمبر است، و کعبه، قبله من، و قرآن مایه سعادت و خوشبختی من است، و اهل ایمان برادران من هستند.

آنگاه از جانب خداوند خطاب می رسد که: سخن حقّ را اظهار کردی و اعتقاد صحیحت را بیان نمودی، پس مقام و منازل رفیع بهشت را برایت واجب نمودم. در این حال قبر او تبدیل به یکی از باغهای خوش منظره بهشت می گردد.

(۱) ۱۵- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است که فرموده: روزی دو زن که با هم در مسأله ای مذهبی اختلاف داشتند بخدمت حضرت فاطمه علیها السّلام رسیده و نظرشان را اظهار نمودند، آنگاه آن حضرت علیها السّلام دلیل و برهان خود را مطابق عقیده آنکه اعتقادش صحیح و ادّعایش درست بود اقامه نمود، و پس از مشاهده سرور و خوشحالی زن مؤمنه بدو فرمود: خوشحالی فرشتگان به سبب ظهور و غلبه حقّ، بیش از شادی تو بوده، و حزن و اندوه شیطان و یارانش بیش از حزن و اندوه آن زنی است که در عقیده باطل خود مغلوب شده، و پروردگار به فرشتگان دستور می دهد به جهت این عمل برای فاطمه هزار هزار برابر آنچه تهیّه دیده بودم مهیّا کنند. و این قانونی است همیشگی برای هر که موجبات پیروزی و غلبه بنده ام را [بر معاند و ناصب] فراهم کند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴

(۱) ۱۶- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است: امام حسن مجتبی علیه السّلام به کسی که هدیّه ای برایش آورده بود فرمود: آیا مایلی در مقابل آن، بیست برابرش بتو بدهم، یا مطالبی به تو بیاموزم که بر فلان فرد ناصبی چیره شده و گروهی از مردم گمراه و ساده لوح را از تبلیغات شوم او نجات دهی؟ و اگر حسن انتخاب داشته و آن را که بهتر است برگزینی برایت هر دو را جمع می کنم. و گر نه در تشخیص بهتر خطا کنی، و در هر حال در انتخاب یکی از آن دو مخیّر خواهی بود. آن مرد گفت: آیا اجر و ثواب من در غلبه بر دشمن حقّ، و نجات مردم از شرّ تبلیغات و سخنانش به اندازه ارزش بیست هزار درهم است؟ حضرت فرمود: نه، بلکه ارزش آن عمل برابر با هزار هزار قیمت همه دنیا است. گفت: پس چطور امر بی ارزش و پست تر را برگزینم، بلکه آن دیگر را انتخاب می کنم. امام علیه السّلام فرمود: در اختیاری که داشتی بهترین را برگزیدی. پس آن مطالب را به او آموخته و بیست هزار درهم نیز بدو عطا فرمود. باری آن مرد، پس از بازگشت به شهر خویش با آن فرد ناصبی مباحثه و جدال نموده و او را ساکت و مجاب کرد. خبر این پیروزی به امام علیه السّلام رسیده و در ملاقات بعدی به او فرمود: هیچ کس مانند تو در عمل و کسب سود نبرد، کاری کردی که موجب محبّت خدا، و پیامبر، و جانشینان اطهار او، و

فرشتگان مقرّب، و برادران مؤمن به تو شد، و بهره ای که تو بردی به اندازه تمام اهل ایمان و کفر، و بیش از مقدار هزار برابر دنیا بود. پس این نعمت بزرگ بر تو گوارا و خوش باد! (۱) ۱۷- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است که: حضرت صادق علیه السّلام فرموده: هر که تمام کوشش و تلاشش این باشد که شرّ مخالفین ما را از سر دوستان ناتوان ما کوتاه کند و ما را در شکست و کشف نقائص و نقاط ضعفشان یاری و حمایت نموده، و مقام پیامبر خدا و اهل بیت پاکش را تجلیل و تعظیم نماید، خداوند نیز به فرشتگان بهشت فرمان دهد که در ساختن قصرها و عمارات ویژه او همّت گماشته، و به عدد هر سخنی که با دشمنان خدا احتجاج می کند، جمعی از فرشتگان مقتدر و توانا در بنای قصرهای او کار و فعالیّت کنند، و آنقدر برای او عمارت و قصر مهیّا شود که مقدار آن را جز خداوند متعال نمی داند!.

(۲) ۱۸- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است که حضرت رضا علیه السّلام فرموده: بهترین توشه ای که شخص دانشمند دوستدار ما برای روز فقر و نیاز و ذلّت خود ذخیره می کند، حمایت علمی از دوستان ناتوان ما، و نجات ایشان از چنگال دشمنان خدا و رسول او است. [در این صورت] وقتی از قبر برخیزد صفوف فرشتگانی را مشاهده کند

که از محلّ قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف کشیده اند، و او را با بالهای خود بلند نموده و به عمارت مخصوصش در بهشت حمل کرده و به او می گویند: آفرین بر تو! خوش باد تو را، ای کسی که دشمنان خوبان را مقهور ساخته و از ائمّه اطهار خود حمایت و طرفداری می نمودی!.

(۱) ۱۹- و به اسناد گذشته نقل است: روزی گروهی از محبّین آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نزد امام حسن عسکری حاضر شده و گفتند: ای زاده رسول خدا، در همسایگی ما فردی از دشمنان اهل بیت زندگی می کند که پیوسته موجب آزار ما شده و در تفضیل خلفای ثلاثه بر أمیر المؤمنین علیه السّلام دلائلی ذکر می کند که ما در پاسخ آنها می مانیم.

امام علیه السّلام فرمود: فردی را به سوی شما می فرستم تا او را مجاب کرده و دلائلش را باطل نماید. سپس یکی از شاگردانش را مأمور ساخت تا در مجلس بحث آنان با فرد مزبور حاضر شده و به گفتارشان گوش دهد، و هنگامی که از او تقاضای سخن نمودند تا حدّ امکان در بطلان سخن و پوچی اعتقاد آن فرد کوشیده و کاملا مجابش کند.

او نیز از جای برخاسته و بهمراه آنان در مجلس بحثشان حاضر گشته و بهمان شیوه امام علیه السّلام وارد بحث شده و او را بسختی شکست داده و مجاب نمود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷

از این پیروزی اصحاب و دوستان اهل بیت بقدری خوشحال شدند که جز خدا نداند، و به همان اندازه مخالفین و معاندین محزون و شکسته گشتند. و وقتی نزد امام بازگشتند فرمود: اهل آسمان به جهت شکست و مغلوب شدن آن دشمن خدا بیش از شما مسرور شدند، و ابلیس و یاران مستکبرش چندین برابر مخالفین، محزون و مغموم گشتند، و فرشتگان آسمانها و عرش و کرسی برای این شخص غالب طلب رحمت و مغفرت نموده، و برای آن دشمن مخالف لعن و نفرین کردند، و خداوند همه را مستجاب فرمود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸

قسمتی از فرمایشات پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام

اشاره

قسمتی از فرمایشات پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام

(۱) ۲۰- از امام حسن عسکری علیه السّلام نقل است: روزی در محضر امام صادق علیه السّلام بحثی به میان آمد که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از مجادله و مباحثه در دین نهی نموده است. امام علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بطور مطلق از مجادله نهی نفرموده است، بلکه از آن سخن و گفتگویی که نیکوتر نیست منع نموده، آیا این فرمایش خداوند را نشنیده اید که فرموده:

«و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله مکنید- عنکبوت: ۴۶»، و باز فرموده: « [مردم را] با حکمت- گفتار درست و استوار- و پند نیکو به راه

پروردگارت بخوان، و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن- نحل: ۱۲۵»، و علما و دانشمندان مذهبی جدال احسن را از لوازم دین شمرده و گفتگوی غیر احسن را ممنوع دانسته اند. و خداوند همان را بر شیعیان ما حرام داشته است. و چطور ممکن است مطلق مجادله و بحث را ممنوع فرموده باشد؟ در حالی که خود فرموده: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد»، و در ادامه فرموده: «اینها آرزوهای آنان است، بگو: اگر راستگوئید برهان و دلیل روشن خویش بیاورید- بقره: ۱۱۱»،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹

پس در این آیه شریفه مناط راستگویی و اثبات دعوی را آوردن برهان قرار داده است، و پر واضح است که برهان همان مجادله و احتجاج احسن می باشد. گفتند: ای زاده رسول خدا، از شما تقاضا می کنیم معنای مجادله احسن و غیر احسن را بیان فرمائید.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مجادله غیر احسن مجادله ای است که به سبب آن حقّی را انکار و به باطلی معترف شوی و از خوف آنکه مطلوب او ثابت شود حرف حقّ و صحیحش را ردّ کنید، و یا بخواهید سخن باطل را با جمله ای نادرست و باطل دیگری جواب دهید. و این گونه مجادله که موجب گرفتاری پیروان ناتوان ما و نیز اهل باطل است حرام و ممنوع می باشد. امّا اهل باطل آن نقطه ضعف را هنگام بحث با افراد ناتوان از شما حجّت و دلیلی بر پوچی او

قرار می دهند. و افراد ناتوان شما از مشاهده این وضع دلگیر و محزون می شوند.

(۱) و امّا مجادله احسن همان گونه است که خداوند به پیامبرش در بحث با منکرین حشر آموخته که: «و برای ما مثلی زد- در زنده کردن مردگان- و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: کیست که استخوانها را در حالی که پوسیده و خاک شده زنده می کند- یس: ۷۸»، و خداوند در ردّ آنان فرموده: «بگو- ای محمّد- همان خدای که نخستین بار آفریدش

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰

زنده اش می کند، و او به همه آفرینش- یا آفریدگان- داناست. همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد، پس آنگاه از آن آتش می افروزید- یس: ۷۹- ۸۰».

بدین ترتیب خداوند از پیامبرش خواسته تا با مخالفین حشر و قیامت مجادله کند و به او فرموده: بگو: همان که نخستین بار آفریدش زنده اش می کند. آیا خداوند از برگردان آنکه در آغاز آفریدش پس از پوسیده شدن عاجز و ناتوان می شود؟! بلکه به نظر شما آغاز خلقت مشکل تر از برگردان آن است.

سپس فرمود: «همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد» یعنی وقتی خداوند آتش داغ را در درخت- سبزتر و تازه- پنهان کرده و سپس آن را بیرون نمود و پدید آورد، با این کار به شما فهماند که همو بر اعاده خلقت و احیای [ثانوی] آنچه پوسیده شده نیز قادر و توانا است.

(۱) سپس فرمود: «آیا آن که آسمانها و زمین را آفرید بر

آفریدن مانند اینها توانا نیست؟

چرا توانـا است، و اوست آفریـدگار دانا- یس: ۸۱»، یعنی: وقتی در نظر و توان شـما خلقت آسـمانها و زمین مشـکلتر از احیای اسـتخوان پوسیده و اعاده حیات آن است، چگونه خلق جهانی با این همه شگفتی که نزد شما دشوارتر است را از خداوند جایز می شمارید ولی احیای استخوان پوسیده که نزد شما آسانتر است را روا نمی دارید؟!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱

امـام صـادق علیه السّـلام فرمود: این معنـای مجـادله احسن است، که در آن جای هیـچ عـذر و بهانه ای برای مخالف باقی نمی گذارد، و شبهه و اعتراضش مطابق فهم او پاسخ داده می شود.

و امّا جـدال غیر احسن این است که منکر حقّی شوی که تمیز حقّ و باطل طرف بحث را از تو سـلب می کند، و با این کار تنها او را از باطلش دور می سازی نه به حقّ نزدیک، و این شیوه ممنوع و حرام است، زیرا هر دوی شما منکر حقّ می باشید.

(۱) سـپس امـام حسن عسـکری علیه السّـلام فرمود: یکی از حضّار پرسـید: آیا رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله نیز مجادله می فرمود؟ امام صادق علیه السّـلام پاسخ داد: هر گونه در باره رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله می اندیشـی مبادا فکر کنی که آن بزرگوار از فرمان و دسـتور خداوند سـرپیچی کرده باشد، خداوند دسـتور می دهد که: «و با آنان به شـیوه ای که نیکوتر اسـت مجادله کن- نحل: ۱۲۵» و در پاسخ اعتراض منکرین حشر فرماید: «همان خدای که نخستین بار

آفریدش، زنده اش می کند- یس: ۷۹»، با این حال فکر می کنی پیامبر از فرمان خدا کوتاهی و مخالفت نموده و مطابق مأموریت الهی مجادله نکرده و دیگران را از آن فرمان آگاه نساخته است؟! سپس حضرت صادق علیه السّلام بواسطه پدران گرامش از أمیر المؤمنین علیهم السّلام به نقل حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پرداخت که: جمعی از پیشوایان پنج فرقه: یهود،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲

نصاری، دهری، ثنویّه و مشرکان عرب (بت پرستان) طی یک تبانی و قرار در محضر آن حضرت حاضر شده و شروع به مجادله و احتجاج نمودند.

یهودیان گفتند: اعتقاد ما این است که عزیر پسر خداست، و نزد تو آمده ایم که در این باره مذاکره کنیم و نظر تو را بدانیم. اگر با ما هم عقیده شدی حقّ تقدّم با ما است، و گر نه با اعتقاد ما مخالف بوده و ما نیز خصم تو خواهیم شد.

و نصاری گفتند: ما عقیده داریم که مسیح پسر خدا است، و خدا با او متّحد شده، و نزد تو آمده ایم تا نظرت را بدانیم، و در صورت توافق، ما حقّ تقدّم خواهیم داشت و گر نه با تو مخاصمه خواهیم کرد.

سپس دهریّه گفتند: ما معتقدیم موجودات جهان را آغاز و انجامی نیست و جهان قدیم و همیشگی است، و در این موضوع با تو بحث خواهیم کرد، اگر با ما هم عقیده باشی البتّه برتری ما ثابت می شود و اگر مخالفت کنی با تو دشمنی خواهیم کرد.

(۱) و ثنویّه مذهبان گفتند:

اعتقاد ما این است که تدبیر جهان از دو مبدء نور و تاریکی سرچشـمه می گیرد، و نزدت آمده ایم تا در این عقیده با شما وارد بحث و مجادله شویم. اگر با ما موافق بودی که حقّ تقدّم خواهیم داشت و در صورت مخالفت خصم تو خواهیم شد.

و در آخر بت پرستان اظهار نمودند: ما معتقدیم این بتها خدایان ما هستند، و آمده ایم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳

تـا در این عقیـده با تو بحث کنیم. اگر با ما توافق کردی تقـدّم ما ثابت خواهـد شـد، و در صورت اختلاف نظر، ما نیز همچون دیگران خصم تو خواهیم شد.

رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله فرمود: به خداونـد بی شـریک و انبـاز مؤمن، و به هر معبودی جز او [همچون بت و طاغوت] کـافرم. خداونـد مرا برای همه جهانیـان مبعوث فرمود تـا مردم را بشـارت دهم و از عـذاب او بترسانم تا بر تمام ایشان حجّت و دلیل باشم. و مرا در همه جا حفظ فرمود، و شرّ دشمنان و مخالفین مرا دفع نمود.

سپس رو به جماعت یهود کرده و فرمود: آیا نزد من آمده اید تا بی دلیل عقیده اتان را بپذیرم؟ گفتند: نه.

فرمود: پس براساس چه دلیلی معتقدید که عزیر [نبیّ] پسر خداست؟

گفتند: چون کتاب مقدّس تورات را پس از متروک شدن احیا نمود، و این کار را جز در مقام پسر خدا بودن انجام نداد.

(۱) فرمود: با این استدلال موسی به فرزندی خدا سزاوارتر از عزیر است. زیرا تورات توسّط او نازل شده، و معجزات

بسیاری که خود بر آنها واقفید از او مشاهده گردیده، و بر اساس منطق شما باید موسی نیز دارای مقامی بالاتر از مقام عزیر- پسر خدا بودن- باشد.

و دیگر اینکه اگر منظور شما از پسر خدا بودن اینست که خداوند متعال همچون پدران دیگر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴

با جفت خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت، پسری مانند عزیر متولّد شده، در این صورت شما پروردگار جهان را یکی از موجودات مادّی و محدود جهان پنداشته و به او صفاتی چون صفات مخلوقین داده اید.

گفتند: مراد ما [از ولادت] این معنی نیست، زیرا آن بنا به گفته شما کفر و نادانی است. بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن احترام و عظمت است. هر چند ولادتی در کار نباشد، چنان که شخص عالم و استاد به شاگردش می گوید: «ای پسر من» یا «تو پسر من هستی»، و نظر او از این تعبیر تنها اظهار محبّت است و احترام نه اثبات ولادت. و این سخن را به کسی می گوید که هیچ نسبتی میانشان نیست. و به همین تعبیر خداوند عزیر را از نظر شرافت و عظمت پسر خود برگزید نه بر اساس ولادت.

(۱) فرمود: با این توجیه نیز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم، زیرا بر اساس این تعبیر، موسی علیه السّلام برای این مقام شایسته تر بوده است. بدرستی که خداوند با اقرار اهل باطل آنان را رسوا می کند، و حجّت را بر علیه ایشان برمی گرداند، این توجیهی که بدان

استدلال نمودید شما را به راهی دشوارتر از آنچه گفتید می اندازد. زیرا شما گفتید: یکی از بزرگانتان بدون اثبات ولادت به غریبه ای می گوید: «ای پسر من» و «تو پسر من هستی»، و نیز به

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵

دیگری می گوید: «تو شیخ و استاد و پدر من هستی»، و بدیگری می گوید: «تو آقای من هستی» و «ای آقای من»، و هر چه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه تر خواهد شد. و بر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدای باشد، تا فضیلت آن حضرت نسبت به عزیر فهمیده شود. و به نظر شما آیا صحیح است این سخنان در باره موسی- که از عزیر بالاتر است- نسبت به خدا داده شود؟! یهودیان از پاسخ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمّد، اجازه بده در باره سخنت تحقیق و تفکّر کنیم.

فرمود: امیدوارم با قلب پاک و راه انصاف در گفتار و عقیده اتان فکر کنید، تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند.

(۱) سپس رو به جماعت نصاری کرده و فرمود: شما معتقدید که خداوند ازلی و قدیم، با پسر خود؛ حضرت مسیح متّحد گشته است، از شما می پرسم منظورتان در این گفتار مبهم چیست؟ آیا مرادتان این است که خدای ازلی و قدیم با اتّحاد با یک موجود حادث تنزّل کرده؟ و یا اینکه حضرت مسیح که موجودی محدود و حادث است بواسطه اتّحاد با

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶

پروردگار قدیم و ابدی ترقّی نموده و برابر و یکی شده است؟ و یا اینکه این نهایت تعظیم و تکریم حضرت عیسی است؟

دو صورت اوّل بر اساس برهان عقلی محال است، زیرا قدیم چگونه حادث می شود، و یا حادث چگونه ممکن است به قدیم تغییر نماید، بنا بر این حادث از هر جهت ضدّ، بلکه نقیض قدیم است، و اجتماع آن دو ممتنع و محال خواهد بود. و در صورت آخر پر واضح است که مسیح یکی از مخلوقات و بندگان برگزیده خداوند بوده و حادث خواهد شد. و به هر شکل پسر خدا بودن مسیح و اتّحاد خداوند با او محال و باطل است.

نصاری گفتند: ای محمّد، مقصود ما این است که خداوند در مورد مسیح- به جهت الطاف خاصّه و توجّه بی پایان به او- معجزات شگفت انگیزی را بدست او جاری فرموده، و بهمین جهت موضوع پسر خدا بودن عیسی تنها جنبه احترام و تجلیل دارد و بس.

(۱) پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: حتما سخنی که به یهودیان گفتم شنیدید. سپس گفتار خود در باره پسر خدا بودن عزیر نبیّ (علیه السّلام) را تکرار فرمود. و جماعت نصاری همه ساکت و مجاب شدند، مگر یکی از آنان که رو به آن حضرت کرده و گفت: ای محمّد! مگر شما

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷

ابراهیم

را «خلیل اللّٰه» نمی دانید؟ فرمود: همین طور است، پرسید: پس چرا با این عقیده ما که عیسی ابن اللّٰه است مخالفید؟

فرمود: این دو هیچ شباهتی با هم ندارند. اینکه ابراهیم خلیل خدا است، خلیل از مادّه خلّه- بفتح یا ضمّ أوّل و تشدید دوم- بمعنی احتیاج و فقر است، و حقیقت معنای خلیل:

شخص نیازمند و محتاج و فقیر است، و چون ابراهیم علیه السّلام در نهایت استغنای نفس، از دیگران دوری گزیده و تنها بسوی خداوند متعال روی آورده، لقب خلیل را به او دادند، و این معنی آنجا به اوج خود می رسد که او را در منجنیق گذاشته و می خواستند به سوی آتش پرت کنند، در اینجا جبرئیل علیه السّلام از جانب خدا مأمور شد تا او را یاری کند، ولی حضرت ابراهیم علیه السّلام در جواب گفت: هیچ حاجتی به غیر خدا ندارم و یاری او مرا بس است، به همین دلیل ملقّب به خلیل شد.

(۱) و اگر لغت خلیل را از مادّه خلّه- به کسر اوّل و فتح و تشدید ثانی- بگیریم معنایش:

تحقیق در خلال معانی و توجّه به لطائف و حقائق و اسرار می شود، و در این صورت نیز هیچ ارتباطی با استدلال شما نخواهد داشت، که مستوجب تشبیه نمودن خداوند به خلق باشد. (زیرا تشابه و تناسب در صفات و عوارض است نه در ذات و حقیقت) آیا نمی بینید

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸

اگر حضرت ابراهیم علیه السّلام به سوی خدا منقطع نشده بود، و بر اسرار

و حقائق علوم دست نمی یافت خلیل خدا نمی شد؟! ولی در موضوع توالد و تناسل به عکس است، زیرا رابطه پدر و پسر یک امر حقیقی و ذاتی است هر چند پدر فرزند را دشنام دهد و از خود دور سازد، زیرا معنای ولادت، قائم به اوست (پدر برای همیشه مبدء تکوّن و ذاتا پدر آن فرزند است) سپس اگر دلیل شما برای پسر خدا بودن حضرت مسیح، اینست که حضرت ابراهیم خلیل خداست، لازم به این اعتقاد است که حضرت موسی نیز پسر خداست. زیرا معجزاتی توسّط او ظاهر شده که کمتر از معجزات حضرت عیسی نبوده است، پس بگویید: «موسی پدر خداست». بلکه همان طور که در احتجاج با یهود بیان شد جایز است بگویید: «موسی پدر، آقا، عمو، رئیس و أمیر خداست».

یکی از نصاری گفت: حضرت مسیح خود در انجیل می فرماید: «من بسوی پدر خود می روم».

(۱) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در صورت عمل به این کتاب، این جمله در آن این گونه آمده:

«من بسوی پدر خود و شما می روم»، پس لازم است اعتراف کنید که تمام مخاطبان عیسی پسر خدا هستند. و از همین جمله معلوم می شود که اطلاق «ابن اللّه» به حضرت عیسی هیچ اختصاص و ویژگی نداشته و تمام اصحاب و شنوندگان کلامش پسر خدایند. در

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹

صورتی که آنان فاقد این امتیازات بودند. و شما خود این جمله را نقل می کنید ولی از مضمون آن غافلید و بر خلاف

گفته آن بزرگوار سخن می گویید.

و اگر مراد شما معنای ظاهری و لفظی کلمات «پدر» و «پسر» است، پس چرا نمی گویید مراد از کلمه پدر: حضرت آدم، یا حضرت نوح است. زیرا آن دو پیامبر گرامی پدران حقیقی حضرت مسیح و دیگرانند. و چطور می توانید این معنی حقیقی را نفی کرده و آن تصوّراتی که خود اراده کرده اید باثبات رسانید؟!.

(۱) مسیحیان پس از این استدلال پیامبر ساکت شده و گفتند: ما تا امروز هیچ کس را در مقام بحث و جدل چون تو [ماهر و زبردست] ندیده بودیم، فرصتی بده تا در این موضوع اندیشه کنیم. سپس آن حضرت رو به دهریه نموده و فرمود: روی چه اصلی معتقدید که همه اشیاء و موجودات جهان، قدیم و همیشگی بوده و آغاز و انجامی ندارند؟

گفتند: ما تنها چیزی را می پذیریم که ببینیم، و چون برای اشیاء نه ابتدائی دیده و نه فنا و انقضایی، حکم می کنیم که موجودات همیشگی بوده و خواهند بود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا شما با چشم خود همیشگی بودن موجودات و قدیم و ازلی بودن آنها را دیده اید؟ اگر بگویید آری لازم است با همین عقل و قوای بدنی، ابدی و ازلی باشید تا بتوانید تمام موجودات را به صفت قدیم و ازلی بودن ببینید، و این خلاف حسّ و عیان، و مخالف شهود همه عقلای بشر است. [و البتّه چنین ادّعایی نخواهید کرد] دهریّه گفتند: آری، ما قدیم بودن و

بقای موجودات را ندیده ایم.

فرمود: پس چرا حکم به قدیم بودن و بقای موجودات می کنید، با اینکه بنا به اعتقاد خودتان نه حدوث اشیاء را مشاهده کرده اید و نه قدیم بودنشان را؟ و چگونه می توانید یک طرف را برگزیده و طرف دیگر را نفی کنید؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر یکی پشت سر دیگری در جریان است. گفتند: آری.

فرمود: آیا این گردش و ترتیب در میان شب و روز از زمانهای گذشته بوده و خواهد بود؟ گفتند: آری. فرمود: آیا ممکن است [این تناوب بهم ریزد و] شب و روز در یک جا جمع شوند؟ گفتند: نه؛ ممکن نیست.

(۱) فرمود: در این صورت، از هم جدا و منفصلند، وقتی زمان یکی گذشت، دیگری بدنبال آن جریان می یابد. گفتند: آری همین طور است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱

فرمود: پس با این اعتراف، به حادث بودن آنچه که از شب و روز تقدّم و سبقت می گیرد بدون مشاهده حکم نمودید. پس منکر قدرت خداوند مشوید.

سپس فرمود: به عقیده شما آیا شب و روز ابتدا و پایانی دارد؟ یا ازلی و غیر متناهی است؟. در صورت نخست عقیده ما مبنی بر حدوث ثابت می شود. و در صورت دوم، چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز نامتناهی باشد؟.

گفتند: درست است.

فرمود: شما که به قدیم بودن عالم معتقدید و منکر حدوث آن می باشید، آیا پیرامون آن تحقیق و تأمّلی کرده اید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا نمی بینید که تمام اشیاء و موجودات جهان

به هم محتـاج و مرتبـط، و در وجود و بقـاء به یـک دیگر نیازمندنـد؟ مگر نمی بینیـد در برقراری یـک عمـارت لازمست تمام اجزاء- از خاک و سنگ و آجر و آب و غیره- دست بدست هم دهند تا ساختمانی برقرار گردد؟ و همین طور است سایر اشیاء جهان.

(۱) پس چنـانچه این احتیـاج و ارتباط در تمام موجودات جهان حاکم است، چگونه می توانیم آنها را قـدیم و ثابت بـدانیم؟ و معنی حادث چه می شود، و آیا اینها که می گوئید قدیمند؟ اگر حادث بودند چه میشد؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲

جماعت دهریّه در برابر استدلال رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مبهوت و حیران شده و از شرح معنای حادث درماندند. زیرا هر وصـفی در بیـان حـادث با مشـخّصات موجوداتی که- به نظر آنان- قـدیم بودنـد تطبیق می کرد. و به همین خاطر از خشم، زبانشان بند آمده و گفتند: در این باره بدقّت فکر و تأمّل خواهیم کرد.

سپس رسول گرامی اسلام رو به جماعت ثنویّه- معتقـدان به تـدبیر نور و ظلمت- کرده و فرمود: از چه نظر به این معنی معتقد شدید؟

گفتنـد: ما معتقدیم که جهان روی دو قسـمت تشـکیل شده: یا خیر و نیکو، یا شـرّ و بدی، و دریافتیم که این دو ضدّ و مخالف یـک دیگرنـد. پس از اینجـا حکم می کنیم که خالق «خیر» غیر از خالق «شرّ» است، زیرا یک خالق، دو عمل ضـدّ هم را انجام نمی دهد.

بلکه هر کدام را خالقی است. چنان که برف نمی تواند ایجاد حرارت

کنـد، همان طور که آتش محال است مبدء اثر سـردی هم باشد. بنا بر این معتقد شدیم که نور و ظلمت دو خالق قدیم جهان و جهانیان هستند.

(۱) رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: آیا این همه رنگهای متنوّع- از سیاه و سفید و سرخ گرفته تا زرد و سبز و کبود- را نمی بینیـد؟ مگر قبول ندارید هر کدام از آنها ضدّ و مخالف دیگری است، پس دو نوع از آنها در یک مورد جمع نمی شوند، چنان که گرما و سرما ضدّ همدیگرند؟ گفتند: آری.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳

فرمود: پس برای چه به تعـداد هر رنگی به خالق قدیمی معتقد نشدید؟ و بنظر شـما آیا هر ضدّی محتاج خالق مسـتقلّی نیست؟ دهریّه ساکت شدند.

سپس فرمود: بنـا به اعتقـاد شـما چگونه ممکن است نور و ظلمت در اداره تشـکیلات جهان دست به دست هم داده باشـند، در حـالی که نور بنـا به طبعش میـل به صـعود دارد و ظلمت تمایل به نزول و هبوط؟ آیا دو نفر که در خلاف هم پیوسـته در حال حرکتند می توانند در یک جا بهم رسند و ملاقات کنند؟ گفتند: نه امکان ندارد.

فرمود: پس لازم است که نور و ظلمت نتواننـد باهم اجتماع کننـد، چرا که آن دو مخالف هم بوده و پیوسـته در جهت خلاف هم در حرکتند. بنا بر این استدلال آیا ممکن است جهان از اجتماع دو ضدّ و مخالف حادث و متشکّل شده باشد؟

جماعت دهریّه گفتند: به ما مهلتی ده تا

كاملا در كارمان انديشه كنيم.

(۱) سپس رو به مشركان عرب (بت پرستان) كرده و فرمود: چرا بتان را پرستش كرده و از پروردگار جهان دست كشيده ايد؟ گفتند: با اين كار به خداوند تقرّب مى جوييم.

فرمود: مگر اين بتان شنوا بوده و از خدايشان اطاعت نموده و او را عبادت مى كنند تا شما بواسطه تعظيم آنها به خداوند تقرّب جوييد؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴

فرمود: مگر شما خودتان آنها را نتراشيده ايد؟ گفتند: آرى. فرمود: باين ترتيب اگر آنها شما را عبادت كنند شايسته تر است تا شما آنها را. (چون بتان مخلوق و شما خالقيد) در اين صورت خدايى كه عارف به مصالح و عواقب، و حكيم در تعيين تكليفتان مى باشد آيا شما را به اين عبادت امر كرده است؟! بت پرستان پس از اين كلام باهم اختلاف كرده و گروهى گفتند: خداوند در پيكرهاى مردانى حلول كرده كه به شكل اين بتان بودند. و بر اين اساس آنها را صورتگرى نموديم.

و منظور ما از توجّه به اين بتان تعظيم همان هياكل است.

و جمعى ديگر گفتند: اين بتان مطابق صورت اقوام گذشته اى هستند كه پرهيزگار و عابد بودند، و نظر ما از عبادت آنها تعظيم و تجليل خداوند مى باشد.

(۱) و گروه ديگرى گفتند: آنگاه كه خداوند آدم را آفريده و فرشتگان را امر نمود تا او را سجده كنند ما از اين امر كه وسيله تقرّب به پيشگاه خداوند بود محروم شديم، پس براى جبران آن صورت آدم را به شكلهاى مختلفى

ساختیم و در مقابلش به قصد تقرّب بخداوند سـجده می کنیم. همچون سـجده فرشتگان بر آدم، که به قصد تقرّب به خدا بود، چنان که سجده شما در محرابهای مسجد، به قصد آن است که به محاذات کعبه اید. و در مقابل کعبه

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵

نیز به نیّت پروردگار با عظمت و جلال عبادت و سجده می کنید، نه خود کعبه.

(۱) رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: همه شما راه خطا پیموده و از راه حقیقت منحرف شده اید.

سپس رو به گروه نخست کرده و فرمـود: این سـخن شـما که خداونـد در پیکرهـای جمعی که به شـکل این بتـان بودنـد حلول کرده، در نهایت ضـعف است، چرا که با این کلام می بایـد خداونـد ماننـد مخلوقات: محتاج، محـدود و حادث باشد. و با این حلول، آیا خداونـد جهان در چیزی محدود و محاط نخواهد شد؟ و در صورت حلول هیچ وجه تمایزی میان پروردگار و سایر خصوصیاتی که در اجسام حلول می کند: همچون رنگ و طعم و بو و نرمی و زبری و سنگینی و سبکی، پدیدار خواهد شد؟ و چگونه می شود که آن جسم محیط: حادث، و آنچه در محیط او واقع شـده قدیم باشد؟ و باید بعکس باشد، یعنی محیط قدیم و محاط [همان که محـدود به او شـده] حادث باشد. و چگونه می شود پروردگاری که آفریننده همه موجودات است، محتاج به محلّ (جای حلول) باشد؟ در حالی که خداوند با عظمت و جلال، ازلی و ابدی است، (یعنی: خداوند پیش

از محلّ و پیش از موجودات جهان، برخوردار از هستی و غنا بوده است)، و چون خداوند را به واسطه حلول کردن او با صفات پروردگار در معرض زوال و حدوث قرار دهید، و در نتیجه معلوم است آنچه زائل و حادث شود فانی است. آری حالّ و محالّ (هر چه در چیزی حلول می کند و آنچه در آن حلول می شود) با این صفات (حدوث، تغییر، زوال و فناء) متّصف می شود، و اینها همه کاشف از تغییر ذات شی ء است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶

و اگر شما بر این اعتقادید که حلول موجب تغییر نیست، باید حرکت و سکون، و سیاه شدن و سفید و رنگارنگ شدن را نیز موجب تغییر ندانید و عارض شدن هر یک از حالات را تجویز نموده، و خداوند را با صفات ممکنات وصف کنید، در نتیجه از ابراز این عقیده که پروردگار جهان حادث و محدود و محتاج و ضعیف است هیچ ابائی نخواهید داشت. هر چند عزّت و عظمت خداوند از این پیرایه ها برتر و متعالی است.

(۱) سپس فرمود: بنا بر این وقتی اعتقاد «حلول خدا در چیزی باطل شود، پایه و اساس گفتارتان رو به فساد و تباهی گراید.

گروه نخست از بت پرستان با شنیدن استدلال پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله ساکت شده و گفتند: در این موضوع خوب فکر می کنیم [آنگاه پاسخ شما را می دهیم].

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روی به گروه دوم کرده و فرمود: اگر شما معتقدید

که به نیّت صورتهای گذشتگان خداپرست خود سر بر آستان بتها گذاشته و آنها را تعظیم می کنید، پس دیگر چه جایی برای اظهار بندگی پروردگار جهانیان باقی می نهید!؟

مگر نمی دانید که از جمله اسباب و لوازم تعظیم و عبادت خداوند این است که او را در این صفات با بندگان مساوی ندانیم؟! مثلا اگر شما از سلطان مقتدری به اندازه تعظیم و خضوعی که از نوکران او بجا می آورید تجلیل کنید، به او اهانت نموده اید، و اگر فرد بزرگی را از نظر احترام و تعظیم با فرد کوچکی برابر بدانید، آیا به آن شخص توهین نکرده اید؟! گفتند: آری.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷

فرمود: پس شما با برابر قراردادن خضوع و عبادت خداوند با بتان آیا به مقام عظمت و جلال پروردگار توهین نکرده اید؟! آنان گفتند: در کار خود اندیشه خواهیم کرد. و سپس ساکت شدند.

(۱) سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به گروه سوم از بت پرستان فرمود: شما جماعت مسلمان را با خودتان مقایسه نمودید، در حالی که ما همچون شما نیستیم. زیرا ما بندگان خدا، آفریده و دست پرورده اوئیم، گوش بفرمان و تسلیم نواهی او هستیم، و خداوند را همان گونه که اراده فرموده عبادت می کنیم، و چون ما را به کاری امر فرمود همان را انجام دهیم و نباید از آن اوامر تجاوز کرده و بنا بر میل و تشخیص خودمان عمل کنیم، زیرا در این صورت ممکن است با آن خصوصیات پسندیده واقع شود ولی امکان

دارد بـا نحوه دیگر در نهـایت درجه کراهیت یا حرمت قرار گیرد. با اینکه ما را از اظهار نظر در مقابل دسـتوراتش نهی فرموده است.

آری چون فرموده است هنگام عبادت به جانب کعبه متوجّه باشـیم، امتثال امر نموده و اطاعت می کنیم، سـپس فرموده در سایر شهرها نیز به محاذات کعبه او را عبادت کنیم ما نیز پذیرفتیم و از حدود اوامر او تجاوز نکردیم. و در مسأله سـجده فرشتگان بر آدم، خداونـد متعـال سـجده را بر خـود آدم امر فرمـود نه بر صـورت او، و از آنجـا که سـجده را بر فرشـتگان فرض نموده این تکلیف بر آنان بوده نه بنی آدم، پس هر مقایسه ای بیجا است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸

و چه می دانید شاید از این عمل خودسرانه شما ناراضی باشد.

(۱) آنگاه پیامبر فرمود: اگر کسـی شـما را در روز معیّنی به خانه اش دعوت کنـد، آیا این حقّ را دارید که پس از قبول دعوت در روز دیگری به خانه او برویـد؟ و یا به خانه دیگر او بی دعوت برویـد؟ و یا اگر کسـی به شـما لباس، یا برده، یا مرکبی عطا کنـد می توانید برگیرید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا می شود لباس، برده، یا مرکب دیگر او را تصـرّف خیر، زیرا معلوم نیست در قسمت دوم مانند قسمت نخست مجاز باشیم.

فرمود: آیا تصرّف بی اجازه در امور خداوند بدتر است، یا در امور بندگان خدا؟

گفتند: بلکه خداوند مقدّم و اولی است که بی اجازه او در امورش تصرّف نکنیم.

فرمود: پس برای چه این گونه

عمل می کنید و چه زمان شما را امر به سجده این صورتها نمود؟! بت پرستان گفتند: در کار خود بدقّت می اندیشیم، و لب فرو بستند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند، هنوز سه روز بر این جماعت بیست و پنج نفره نگذشته بود که همگی به محضر پیامبر حاضر شده و مسلمان شدند و گفتند: این گونه استدلالی را نشنیده بودیم، و گواهی می دهیم که تو فرستاده و رسول خدائی.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹

(۱) ۲۱- سپس امام صادق از امیر المؤمنین علیهما السّلام نقل نمود که فرموده: خداوند آیه شریفه:

«سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید و تاریکیها و روشنی پدید کرد، سپس [با این همه نشانه ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می کنند- برای خدا همتا می گیرند- انعام: ۱» را بعنوان ابطال و ردّ سه عقیده از عقائد ملل نازل فرموده است. جمله نخست: «سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید» اشاره بر ردّ و ابطال دهریّه است که معتقد به قدیمی و ازلی بودن موجوداتند، و قسمت دوم آیه: «و تاریکیها و روشنی را پدید کرد» اشاره به ابطال نظر ثنویّه [یا همان مشرکان] است که معتقدند تدبیر جهان بدست نور و ظلمت است.

و قسمت آخر آیه: «سپس [با این همه نشانه ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می کنند- برای خدا همتا می گیرند-» اشاره بر ردّ و ابطال مشرکان بت پرست دارد.

سپس خداوند سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل فرمود، که اشاره بر ردّ جماعتی است که برای خداوند متعال مثل و نظیر یا ضدّ و ندّی قائلند.

أمیر المؤمنین علیه السّلام ادامه داد که: سپس رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله رو به اصحاب کرده و فرمود: بگویید: «ایّاک نعبد» یعنی: خداوند یگانه را عبادت و پرستش می کنیم، نه همچون اعتقاد دهریّه که می گویند اشیاء همه قدیم و همیشگی اند، و نه مانند ثنویّه که معتقدند: نور و ظلمت، جهان را تدبیر می کند، و نه چون بت پرستان که می گویند: «بت ها خدایان ما هستند»، پس هیچ چیز را با تو شریک نمی گیریم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰

و جز تو خدائی را نمی خوانیم، همچون اعتقاد این کفّار، و نه مانند یهود و نصاری که برایت قائل به فرزندند، خداوندا تو از تمام این پیرایه ها برتری [برتری بزرگ!].

آری خداوند می فرماید: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهود یا نصاری باشد» و گروهی از کفّار نیز سخن دیگری بافتند. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر فرموده:- ای محمد- «اینها آرزوهای آنهاست» همان آرزوهای بی حجّت و دلیلی که در دل انداختند «بگو: برهان خویش بیاورید» و دلائل بر دعوی خویش اقامه کنید «اگر راستگوئید» همان طور که محمّد نیز دلائل خود را- که شنیده اید- آورد. سپس در ادامه آیه فرمود: «آری، هر کسی روی خود را به خداوند متعال سپارد (با اخلاص به خدای روی آورد)» یعنی: همچون اهل ایمان که پس از

شنیـدن براهین رسول خـدا بـدو معتقد شدند، «و نیکوکار باشد» در کردارش، «مزد و پاداش او نزد پروردگار اوست»، و بهنگام برپایی ترازوی عـدالت، همان زمان که کافران از مشاهـده عقاب و مجازات بخود می لرزند «نه بیمی بر آنهاست»، و نه به وقت مرگ «اندوهگین می شوند». زیرا همان وقت بشارت بهشت به ایشان داده شود.

(۱) ۲۲- از امام عسـکری نقل است که فرمود: از پـدرم امام هادی پرسـیدم: آیا پیامبر با مشـرکان و جهودان هنگامی که مورد ملامت قرار می گرفت احتجاج و مجادله می نمود؟!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱

فرمود: آری، بسـیار. از جمله آنها حکایتی است که خداوند از قول آنان در این آیه فرموده: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غـذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشـته ای بر او فرو نیامده» تا آنجا که « [کفّار مکّه] گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ- از نظر جاه و مال- از این دو شـهر- مکّه و طائف- فرو فرسـتاده نشده است؟- فرقان: ۳۱». و نیز این آیه کـه: «گفتنـد: هرگز تـو را بـاور نـداریم تـا برای مـا از زمین [مکّه] چشـمه ای روان سـازی» تـا: «مـا کتـابی فرو آری که آن را بخوانیم- إسـراء: آیات ۹۰ تا ۹۳». سـپس در احتجـاجی دیگر به رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله گفتنـد: اگر تو پیامبر هستی، همچون موسـی در مقابل خواسـته ما از آسـمان صاعقه ای نازل می کردی، زیرا درخواست ما از تو سنگین تر از پیشنهادی بود که از موسی کردیم.

و

ماجرای این احتجاج بـدین قرار است که روزی رسول خـدا با جماعتی از اصـحاب خود در نزدیکی خانه کعبه نشسـته بود و به آنان احکام خـدا و حقایق آیات کتابش را می آموخت، در این هنگام گروهی از سـران قریش، مانند: ولید بن مغیره مخزومی، و أبو البختری عـاص بن هشـام، و أبو جهل عمرو بن هشام، و عاص بن وائل و عبـد اللّه بن- حـذیفه مخزومی، و گروهی دیگر باهم اجتماع نموده و گفتند: کار محمّد بالا گرفته، و امر او وسعت و رواج یافته، بیائید تا او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و محدودش سازیم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲

و نظراتش را باطل نمائیم، تا نزد اصـحابش زبون و کوچک شود، شاید دست از گمراهی و سرکشی و طغیانش بردارد، در غیر این صورت با شمشیر برّان پاسخش گوئیم!.

(۱) أبو جهل گفت: چه کسـی با او مجادله می کنـد؟ عبد اللّه مخزومی گفت: من برای مجادله کردن با او حاضـرم، آیا مرا در مجاب کردن او کافی و سزاوار نمی دانید؟ أبو جهل گفت: آری.

پس قرشـیان به اتّفاق نزد رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله آمـده و عبـد اللّه مخزومی رشـته کلام را بـدست گرفته و گفت: تو ادّعـای بزرگی کرده ای! و دعوی حیرت انگیزی نموده ای! پنداشـته ای که تو رسول و فرسـتاده پروردگـار جهانیان هستی، در صورتی که در خور ربّ- العالمین و خالق همه موجودات جهان نیست که همچون توئی- که ماننـد ما می خورد و می نوشد و چون دیگران در

بازارها راه می رود- رسول و فرستاده او باشد. آیا پادشاه روم و سلطان فارس، نماینده و رسولانش را جز از طبقه ثروتمند، و برخوردار از مقام، و قصر و خانه و نوکر و خدمتکار انتخاب می کنند، و پر واضح است که ربّ العالمین ما فوق همه بندگان است، اگر تو نماینده خدایی همو باید بسوی ما فرشته ای می فرستاد تا در حضور ما تو را تصدیق می کرد، با همه اینها اگر خدا قصد ارسال نماینده ای را داشت باید فرشته ای را بعنوان نماینده اش بسوی ما می فرستاد نه بشری عادی مانند ما، و این را بدان ای محمّد که تو در نظر ما نه تنها نبیّ نیستی، که فردی جادو شده و مسحوری! فرمود: آیا سخنت پایان یافت؟ گفت: آری، اگر خدا می خواست برای ما رسولی مبعوث کند می بایست او بیش از همه ما عزّت و حرمت و ثروت داشت، چرا این قرآن که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳

بعقیده ات از جانب خدا به سوی تو نازل شده- بر دو مرد بزرگ مکّه و طائف: ولید بن- مغیره و عروه بن مسعود نازل نشد؟ (۱) رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟ مخزومی گفت: آری، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین خشک و سنگلاخ و کوهستانی مکّه چشمه آبی جاری سازی، زیرا ما سخت نیازمند آبیم، یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از

وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم، و یا آسمان را تکّه تکّه کرده و بر سر ما اندازی، همان طور که تو خود [این آیه را] بر ما خوانده ای: «و اگر بینند که پاره ای از آسمان فرو می افتد گویند:

ابری است توده شده- طور: ۴۴» شاید پس از آن تو را تصدیق کنیم.

سپس افزود: هرگز بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما- برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری، یا تو را خانه از زر باشد که از آن باندازه ای بما طلا دهی که بی نیاز گشته و طغیان کنیم، چنان که خود می گویی: «آری، هر آینه آدمی سرکشی می کند و از حدّ می گذرد. از آن رو که خود را بی نیاز و توانگر بیند- علق: ۶ و ۷»، سپس گفت: یا در آسمان بالا روی- و بالا رفتن و صعودت را هرگز باور نداریم-

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴

تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم که [در آن نوشته باشد]: از خدای عزیز و حکیم به عبد اللَّه بن أبی امیّه مخزومی و همراهانش، به رسول من محمّد، ایمان بیاورید و سخنانش را تصدیق کنید که او از جانب من است. تازه پس از انجام این اعمال و مشاهده این آثار معلوم نیست که آیا بتو ایمان آوریم یا خیر، بلکه در نهایت خواهیم گفت: تمام این معجزات را از راه شعبده و سحر ما انجام داده ای؟! (۱) رسول خدا صلّی اللَّه

علیه و آله فرمود: ای عبد اللَّه آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟

گفت: ای محمّد! آیا آنچه برایت گفتم کافی نبود؟ آری سخنم پایان یافت، حال اگر در مقابل آنها دلیل و برهانی داری بی پرده بیان کن.

پیامبر عرضه داشت: خدایا تو هر صدایی را می شنوی و به هر چیزی عالمی، سخنان بندگانت را دریافتی!. در این هنگام این آیه شریفه نازل شد که: «و [مشرکان] گفتند:

این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده تا با وی بیم کننده باشد. یا چرا گنجی [از آسمان] به سویش افکنده نمی شود، یا چرا او را بوستانی نیست که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی جادو زده را پیروی نمی کنید- فرقان: ۷ و ۸». سپس خداوند فرمود: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند، پس گمراه شدند و از این رو راه نتوانند یافت- إسراء: ۴۸»، باز فرمود: «بزرگ و بزرگوار است آن [خدای] که اگر خواهد تو را بهتر از این دهد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵

بوستانهایی که از زیر [درختان] آنها جویها روان باشد و برای تو قصرها پدید کند- فرقان: ۱۰». سپس این آیه نازل شد:- ای محمّد- «پس شاید از اینکه [کافران مکّه] می گویند: چرا گنجی بر او فرو نیامده، یا فرشته ای با او نیامده، برخی از آنچه را به تو وحی می شود فروگذاری و سینه ات از آن تنگ شود؛ جز این نیست که تو بیم دهنده ای، و خدا بر هر چیز

نگاهبان است- هود: ۱۲».

و این آیه خطاب به پیامبر نازل شد: «و گفتند: چرا فرشته ای بر او فرو نیامده؟ و اگر فرشته ای می فرستادیم همانا کار گزارده می شد- هلاک می شدند- و دیگر مهلت نمی یافتند. و اگر او را فرشته ای می کردیم بازهم او را [به صورت] مردی می ساختیم و آنچه را [اکنون بر خود و دیگران] پوشیده می دارند بر آنان پوشیده می داشتیم- انعام: ۸ و ۹».

(۱) سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به عبد اللّه مخزومی فرمود: جواب اینکه- که من همچون شما غذا می خورم؛ و این با رسول خدا بودن هیچ منافاتی ندارد- این گونه است که انتخاب نماینده و رسول فقط در اختیار خداست و بس، و هر چه کند محمود و پسندیده است، و هیچ کس را نشاید که لب به اعتراض گشوده و «برای چه» و «چگونه» گوید، مگر نمی بینی بعضی را فقیر و نادار نموده، و برخی را دارا و غنی، و گروهی را عزیز و محترم فرموده، بعضی را خوار و ذلیل، و جماعتی را مریض و بیمار، و دسته ای را تندرست و سالم، و گروهی را شریف، و جماعتی را خوار فرموده است، و همه آنان غذا می خورند.

با این حال هیچ کدام در حکم خدا حقّ اعتراضی ندارند، که فقیر و نادار یا غنی و دارا، وضیع یا عزیز، یا افراد زمین گیر حقّ گله داشته و به درگاه خداوند متعال عرضه نمایند:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶

چرا ما را بدین حال در آوردی و دیگران

را سالم و سلامت!. و وضعیت باقی گروههای اجتماعی از قبیل ذلیل و عزیز، زشت و زیبا، به همان منوال سابق است، و چنانچه هر کدامشان در برابر حکم خدا لب به اعتراض گشایند در این صورت مخالف و معترض مقرّرات، و کافر به احکام الهی خواهند شد. و پاسخ پروردگار متعال به آنان این خواهد بود که: «من سلطان جهان هستم، پائین- برنده و بالا برنده ایم، فقر و بی نیازی بدست من، و عزّت و ذلّت در ید قدرت من است، منم که مریض می کنم و سلامتی می بخشم، و شما همه بندگان من بوده و باید [در برابر تقدیر و حکم من] تسلیم و مطیع باشید، در این صورت بندگان مؤمن من خواهید بود، و إلّا عاصی و کافر بوده، و به مجازات من هلاک گردید.

(۱) سپس این آیه بر آن حضرت نازل شد که: «بگو من آدمیی هستم همچون شما» که غذا می خورم «که به من وحی می شود که خدای شما یگانه است- کهف: ۱۱۰». یعنی: به آنان بگو من در ساختار بشری مانند شما هستم، جز آنکه پروردگارم مرا به مقام نبوّت اختصاص فرموده، همان طور که برخی از انسانها را به ویژگی خاصّی اختصاص داده، و همان گونه شما حقّ اعتراض به هیچ یک از آنان- غنی، سالم، زیبا- را ندارید، نسبت به مقام نبوّت من نیز حقّ اعتراض نداشته و باید مطیع و تسلیم باشید.

سپس رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله افزود: امّا پاسخ این گفتارتان که: «سلاطین روم و فارس- به فراخور حالشان- فرستادگان خود را جز از افراد صاحب جاه و مال انتخاب نمی کنند،

و پروردگار جهانیان از این لحاظ فوق بشریّت است، و شایسته تر به رعایت این اصل» این است که: تدبیر و حکم، مخصوص خود خداوند بوده، و بنا به پیشنهاد و فکر و حساب شما عمل نمی کند، بلکه هر طوری که خود تشخیص دهد عمل کرده و حکم می نماید، و در تمام این اعمال محمود و پسندیده است.

(۱) ای عبد اللَّه! خداوند رسول خود را تنها برای این مبعوث ساخته تا به مردم آداب دینی آموخته و ایشان را به سوی خداپرستی دعوت کند، و در این راه تمام تلاش خود را شبانه روز مصروف دارد، در این حال آیا مأموریّتی به این سنگینی از عهده کاخدار و صاحب نوکر و خدمتگار بر می آمد؟ که صد البتّه رسالت؛ تباه، و کار؛ عقیم می ماند، چرا که قصرنشین پیوسته درون قصرش محجوب و بواسطه خدم و حشم از دسترس مردم دور مانده و میان او و مردم فاصله می افتاد، و همین فاصله و حجاب- که طبع پادشاهان است- فساد و تباهی را- از آنجا که نمی دانند و درک نمی کنند- در مملکت و میان مردم جاری می سازد.

ای عبد اللَّه! بی شکّ خداوند مرا که هیچ مالی ندارم، به مقام نبوّت برگزید تا قدرت و قوّت خود را به شما بفهماند، زیرا همو یار و حامی رسول خود است، که نه می توانند او را به قتل رسانند، و نه مانع رسالت و مأموریّت او شوند، و این خود روشنترین دلیل بر قدرت خدا و ناتوانی شماست، و

در آینده مرا بر شما غالب و چیره ساخته و بر شهرهای شما مسلّط می گرداند، و أهل ایمان و مخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می فرماید.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸

(۱) سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: امّا پاسخ این مطلب که می گوئید: «اگر تو پیامبری باید همراهت فرشته ای می بود که تو را تایید نموده و ما هم او را مشاهده کنیم، بلکه باید خود پیامبر از جنس فرشتگان باشد نه از جنس بشر» این است که: باید دانست که فرشته با حواسّ ظاهری قابل رؤیت نیست، چرا که از جنس بشر نبوده و از جنس لطیفی مانند هوا است. و چنانچه در قوّه بینایی شما افزوده شود که بتوانید آن را رؤیت کنید، قهرا خواهید گفت: این بشر است و فرشته نیست. زیرا ظاهر شدن فرشته برای شما فقط بصورت بشری خواهد بود که با آن مأنوسید، تا گفتارش را درک کرده، و خطاب و مرادش را دریابید، در این حال چگونه صدق گفتار آن فرشته را دریافته و حقّ سخنانش را تشخیص می دادید؟ بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوّت برگزید، معجزاتی را که در طبع و سرشت آدمی نیست- همان طور که خود قبول دارید- بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد، و اگر این خوارق عادات آدمی را فرشته ای به شما نشان می داد، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن

برای شـما باقی نمی ماند، زیرا این اعجاز در صورتی محقّق می شود که فرشـتگان دیگر از آوردن مثل آن عاجز باشـند، همان طور که پرواز پرنده، برای همنوعانش معجزه نیست، ولی پرواز بشر، برای دیگر انسانها معجزه است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹

بنـا بر این خداونـد متعـال کـار را بر شـما آسان نموده، تا در شـناخت رسول دچار زحمت نشـده، و براحتی بتوانیـد با او تماس گرفته و گفتگو نمایید.

(۱) سـپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: امّا اینکه گفتی: «تو آدم سـحرشده ای» چگونه این سخن در باره من درست است، در حالی که خود معترفید که من در کمال صـحّت و سـلامتی جسـمی و روحی بوده و هستم، و در تمام این مدّت چهل سـال که از عمر من می گـذرد، کوچکترین خطـا و لغزش و کـج اندیشـی، یا خیانت و دروغی در سـخنان من ندیـده ایـد. آیا گمان می کنید- کسی در طول این چهل سال- با نیروی اراده و قدرت خود توانسته در نهایت درستی و امانت خود را حفظ و تـامین کنـد، یا این کار تنها در اثر حمایت و توجّه و عنایت خداونـد جهانیان بوده؟ و این همان فرمایش الهی است که فرموده: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدنـد- چگونه تو را وصف کردنـد- پس گمراه شدنـد و نتواننـد که راهی بیابنـد- فرقان: ۹». تا آنجا که برای اثبات دعوی باطل خود- که هیچ بر تو پوشیده نیست- دلیل و برهانی ندارند.

سپس رسول گرامی اسلام صلّی اللَّه علیه

و آله فرمود: امّا اینکه گفتی: «چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ مکّه و طائف: ولید بن مغیره، و عروه بن مسعود؛ نازل نشد؟» باید دانست که جاه و مال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش و اعتبار دارد نیست، و اگر تمام دنیا

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰

نزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت داشت ذرّه ای از آن را به کافر و مخالف خود عطا نمی کرد، بلکه باید دانست که تقسم رحمت بدست خداوند بوده و تنها اوست که هر چه بخواهد در باره بندگان انجام می دهد، و آن طور که می خواهد نظر خود را اعمال می فرماید، و در این راه بر خلاف شما از هیچ کس ترس و واهمه ندارد و ملاحظه ای نداشته، و مال و جاه و تمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت. پس بدین خاطر به نبوّت او پی بردید. و شما در انتخاب پیامبر به مال و جاه او طمع کرده و هر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید، و بهمین منوال درستی و دلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می کنید، و ملاک خداوند با همه اینها متفاوت است.

(۱) و رفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت و حقیقت بوده، و فقط کسی را برای این مقام برمی گزیند که در طاعت و خدمتگزاری او، از برترین و پرتلاش ترین مردم باشد، و نیز کسی را وامی گذارد که در طاعت و فرمانبرداری او از همه

کندتر باشد.

و چون ویژگی خداوند این گونه است که هیچ توجّهی به مال و جاه ندارد- که هر دوی آنها از تفضّل اوست- و در این تفضّل و عنایت هیچ وجوب و ضرورتی نیست که چون به بنده ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد، و در این امر کسی را نشاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده و در انعامش الزام نماید، که خداوند پیش از آن، همه بندگان را غرق نعمات خود ساخته است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱

(۱) ای عبد اللّه! آیا مشاهده نمی کنی که چطور کسی را ثروت داده و چهره اش را زشت ساخته؟ و دیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ و شخصی را مقام و رتبه داده ولی بروزگار بینوایی انداخته، و دیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام و رتبه تهی داشته؟ سپس هیچ یک از افراد این گروهها نمی تواند دعوی نعمت دیگری را کرده و از نبودش شکایت کند، مثلا: ثروتمند جمال و زیبایی دیگری را بخواهد، و از زشتی صورت خود گله کند، یا زیبارو، ثروت دیگری را بخواهد و از فقر بنالد، و فرد شریف و معتبر چشم براه ثروت دیگری بوده و از نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها از آن خداوند جهانیان است و بس. هر گونه که بخواهد تقسیم می کند و هر طور اراده نماید عمل می کند، او در افعال حکیم است

و پسـندیده، و این همـان فرمـایش خداونـد متعـال است که: «و گفتنـد: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مکّه و طـائف نازل نشـد؟» در پاسـخشان فرمود: ای محمّـد «آیـا آنـان رحمت پروردگار تو- نبوّت- را بخش می کننـد؟» «مائیم که میان آنان مایه گـذرانشان را در زنـدگی دنیـا بخش کرده ایـم- زخرف: ۳۱ و ۳۲» پس آنـان را از لحـاظ مراتب ظـاهری طبقه بنـدی کردیم: جمـاعتی را محتـاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، و آن دیگر را به متاع و خـدمتش نیازمنـد نمودیم، همچنان که می بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردم دنیا محتاج تهیدست ترین افراد به لحاظ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲

متاع و نیروی کار و فکر و تدبیر و علم آنانند، و پادشاهان تا زمانی که به مطلوبشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند، و فقیران نیز محتاج مال و ثروت پادشاهند.

و هیچ کدام از این گروهها حقّ ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله و شکوه داشته و زبان به اعتراض گشایند.

(۱) سـپس در ادامه آیه شـریفه فرمـود: «و پـایه هـای برخی را بر برخی برتر داشـته ایم- در روزی و جـاه- تـا برخی دیگر را به خـدمت گیرنـد»، سـپس افزود: ای محمّـد به آنان بگو: «و بخشایش پروردگار تو از آنچه گرد می آورنـد بهتر است- زخرف: ۳۲»، یعنی:

از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده اند بهتر است.

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: امّا این سخنت که: «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکّه]

چشـمه ای روان سازی» تا آخر كلامت، همه ناشـی از جهالت و غفلت شـما است كه اين چنين سفارشاتی به محمّد رسول خدا نموديد. زيرا:

[۱-] جاری شدن چشـمه آب در زمين مكّه و وقوع آن هيچ دليلی بر نبوّت من نخواهد بود، شأن و مرتبه فرسـتاده خدا بالاتر از آن است كه جهل جاهلان را مغتنم شمرده و با ياوه و باطلی بر آنان احتجاج كند.

[۲-] و تكّه شـدن آسـمان و فرو ريختـن آن مـوجب هلاـك و نـابودی تـو است، و خداونـد معجزات را برای الزام بنـدگان به تصـديقش می آورد نه برای نـابودی و هلاكشـان، ولی تو با اين درخواست موجب مرگ خود می شوی، و پروردگار جهانيان مهربانتر به بندگان،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳

و داناتر به مصالح ايشان است، كه به خواسته شما آنان را نيست و نابود نمايد.

(۱) [۳-] و ديگر آنكه معجزاتی كه تو خواستی محـال و دور از عقـل است، ولی رسول ربّ العـالمين آن را بتو می فهمانـد، و حجّت و بهـانه ات را باطـل ساخته، و راه مخالفت را بر تو می بنـدد، و در آخر با حجّت و براهين الهی تو را مجبور به قبول آن می سازد.

[۴-] و ديگر آنكه تو- همچنـان كه خود معـترفی- فرد سـركش و معانـدی هسـتی كه نه حجّتی را می پـذيری و نه به برهـانی گوش می دهی، و دوای چنين فردی تنهـا عـذاب آسـمانی است كه خداونـد فرو فرسـتد، و يـا آتش جهنّم، يا در آخر پـذيرای شمشير دوستان او است.

ای عبد

اللّه! امّا این گفته ای که: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین مکّه چشمه آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته و آن را گود نماید که ما به آن محتاج و نیازمندیم»، ناشی از غفلت و جهالت شما به حجّت و دلائل خداوند متعال است.

ای عبد اللّه! آیا تو فکر می کنی انجام آن معجزات، دلالت به مقام رسالت من می کند؟ گفت: نه. فرمود: مگر تو در شهر طائف صاحب باغ و بستان نیستی؟ آیا پیش از این زمینهای آنجا سخت و سنگلاخی نبوده و تو آن را با زحمت اصلاح نموده و باغ و بستانی ترتیب داده و چشمه های آب در روی زمینش جاری ساخته ای؟ گفت: آری.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴

(۱) فرمود: و آیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده اند؟ گفت: آری.

فرمود: آیا با این اصلاحات تو و آنان می توانید دعوی نبوّت کنید؟ گفت: خیر.

فرمود: پس جاری کردن آب، و داشتن باغ و بستان نمی تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، و این پیشنهاد مانند اینست که بگویید: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه در میان مردم و چون دیگران راه روی و غذا بخوری».

امّا این سخنت که «یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور و خرما ندارید که از وسط

آنها آب می گذرد، که هم خود از آن می خورید و هم به دیگران می دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می توانید دعوی نبوّت کنید؟ گفت: نه.

فرمود: پس این چه درخواست و سفارشی است که به فرستاده خداوند می کنید، با اینکه به تصدیق خود شما نمی تواند دعوی نبوّت بر شما باشد، بلکه انجام آنها نشان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، و ناچار عقل و دین ضعفا را می فریبد. و رسول ربّ العالمین برتر و منزّه از این رفتار است.

امّا این سخنت که گفتی: «یا از آسمان، چنان که دعوی کردی، پاره هایی فرو افکنی،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵

(۱) زیرا تو خود گفتی: «و اگر بینند که پاره ای از آسمان فرو می افتد [باز هم ایمان نیارند و] گویند: ابری است توده شده»، البتّه شما خود می دانید فرو آمدن آسمان موجب هلاکت و مرگ شماست، و این با مقصود بعثت و رسالت مغایر است، زیرا رسول ربّ العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند، بلکه او تنها به اقامه حجّت و دلائل خداوندی می پردازد، و پر واضح است که این اقامه برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده، و مردم را در آن انتخاب هیچ گونه حقّی نیست، زیرا مردم غالبا در صلاح و فساد خود جاهل و بی خبرند و خواسته هایشان مختلف و متضادّ است، تا آنجا که وقوع آن ناممکن و ناشدنی است. و در صورتی که خواسته هاشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو

افتادن آسمان را پیشنهاد کنند و دیگران تقاضای بالا- رفتن زمین به آسمان و افتادن روی آن را کنند، و این خواسته باهم متضادّ بوده و منافات دارد یا وقوع آن محال و ناممکن است، و تدبیر خداوند با عزّت و جلال به محال و ناممکن تعلّق نمی گیرد.

سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای عبد اللّه، آیا تا بحال سابقه داشته که طبیبی داروهای مریضهایش را مطابق دلخواه آنان تجویز کرده باشد؟! پر واضح است که تجویز دارو تنها بنا بر صلاحدید خود طبیب می باشد، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد.

و در این مثال شما مریض، و خداوند طبیب حاذق شما است. اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد، و در صورت نافرمانی بیمار و مریضتان کند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶

(۱) ای عبد اللّه! کی دیده ای که شخص مدّعی حقّی در جایگاه اقامه شاهد و دلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده و طبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده و دیگر هیچ تفاوتی میان ظالم و مظلوم، صادق و کاذب نخواهد بود.

سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای عبد اللّه! امّا این سخنت که «یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما- برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری و ما آنها را ببینیم» از جمله امور محال و ناممکنی است که در نهایت سستی و ضعف می باشد. زیرا پروردگار جهانیان از

تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت و محسوس بودن و مقابل شدن و آمدن منزّه است، پس درخواست شما ریشه در این امور محال و ممتنع دارد، و جز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف و ناقص خود- که عاری از شنوایی و بینایی وادار کند و هیچ نیازی را از شما برطرف نمی کنند- مقایسه نموده و چنین پیشنهادی را نموده اید.

ای عبد اللَّه! مگر تو در مکّه و طائف باغ و زمین و ملك نداری و برای آنها مباشری قرار نداده ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا امور مربوط به آن املاك را خودت مستقیما رسیدگی می کنی یا از طریق نمایندگانت به آن امور می پردازی؟ گفت: توسّط نمایندگانم.

فرمود: فکر می کنی اگر روزی کارگران و مباشرانت در آنجا به نمایندگان تو بگویند:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷

«ما این نمایندگی را از شما نمی پذیریم مگر اینکه خود عبد اللَّه مخزومی را بیاورید تا در حضور او گفته هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می کنی، و آیا حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه.

(۱) فرمود: پس نمایندگانت چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت و نشانه ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده و اقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری.

فرمود: حال بگو ببینم اگر نماینده ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته و بگوید: «برخیز و با من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو

فقط رسول و فرستاده منی، مشیر و آمر؟

گفت: آری [همین را می گویم].

فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران و مباشرانت جایز نمی دانی بر رسول ربّ العالمین روا می داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکند می خواهی با امر و نهی بر مولای خود عیب گیری کنی، حال اینکه تو خود چنین رفتاری را از نماینده ات نه می پسندی و نه آن را روا می داری، و أصلا آنان حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر. فرمود: ای عبد اللّه این حجّت و دلیل قانع کننده ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن و مبرهن می سازد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸

(۱) و امّا این سخنت- ای عبد اللّه- که: «یا تو را خانه ای از زخرف- که همان طلاست- باشد»، بگو ببینم مگر سلطان مصر خانه های پر از طلا ندارد؟ گفت: آری. فرمود: آیا بخاطر این طلاها می تواند ادّعای نبوّت کند؟ گفت: نه، نمی تواند. فرمود: پس طلا داشتن محمّد نیز نمی تواند بر نبوّت و صدق دعوی او دلالت کند. و محمّد هرگز از جهل تو برای اثبات نبوّت خود استفاده نخواهد کرد.

و امّا این سخنت- ای عبد اللّه- که: «یا در آسمان بالا روی»، سپس گفتی: «و بالا رفتنت را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته ای فرو آوری که آن را بخوانیم»، حال اینکه بالا رفتن به سوی آسمان بمراتب دشوارتر از پایین آمدن است، و چون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد، بطور قطع پس از نزول کتاب

نیز تسلیم نخواهید شد.

سپس گفتی: «تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم» و تصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان آوردن نبوده و اطمینان حاصل نمی کنی» پس با این رفتار تو معاند و منکر حجّت و دلائل خداوندی بوده و در نتیجه هیچ چاره ای بجز عذاب و فشار و گرفتاری به دست اولیای خداوند یا ملائکه مأمور جهنّم نداری. و خداوند حکمت رسا و جامع را بر من نازل فرموده تا پوچی و بطلان تمام پیشنهاداتت را اثبات نمایم. سپس خداوند [در پاسخ سخنان باطلتان فقط] فرموده:- ای محمّد- «بگو پاک و منزّه است پروردگار من- که کسی بر او تحکّم کند- مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟»، منزّه است

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹

پروردگارم که مطابق میل و خواهش و دلخواه جاهلان کار کند، و من نیز مانند شما بشر هستم، جز آنکه از جانب خداوند جهانیان مأمور به ابلاغ مطالبی شده ام، و دلیل و علامت من همانست که به من عطا فرموده، و من نمی توانم تکلیفی برای پروردگارم معیّن نموده و او را از کاری منع و پیشنهادی کنم، و چنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نماینده پادشاه به سوی مخالفین می شوم که پس از مواجهه با آنان و شنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته و او را ملزم کند که مطابق میل و خواهش آنان رفتار کند.

(۱) در اینجا ابو جهل گفت: اینجا یک سؤال باقی می ماند، و آن اینکه مگر

تو خود نگفتی که قوم موسی هنگامی که درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟

فرمود: آری. گفت: در این صورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده و می سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین تر است، قوم موسی گفتند: «آشکارا به ما نشان بده» و ما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاری و ما آنها را ببینیم»؟.

رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابو جهل آیا قصّه ابراهیم؛ هنگامی که به مقام ملکوت بالا رفت را در این آیه شنیده ای که: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می- نمودیم [تا گمراهی قوم و یگانگی خدایش را دریابد] و تا از أهل یقین باشد- انعام: ۷۵»؟،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۰

خداوند چون او را به آسمان بالا- برد قدرت بینایی و دیدش را قوی گردانید، تا آنجا که ابراهیم بر زمین و بر اعمال ظاهر و پنهان مردم مطّلع گردید. در پی آن به مرد و زنی نگریست که مرتکب عمل فحشا بودند. با دیدن این صحنه بر آن دو نفرین کرده و در دم هلاك شدند. سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد و او نیز نفرین نموده و هلاك شدند، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که: «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگانم بردار! زیرا من پروردگاری مهربان و بخشاینده و حلیم هستم، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنان که طاعتشان مرا

سودی نمی رسانـد، و من آنـان را برای تشـفّی خـاطر مجـازات نمی کنم، پس خود را در نفرین نمودن بنـدگانم نگه دار، زیرا [وظیفه تو فقط انذار است و] مرا در حکومت و سلطنت جهان شریکی نیست، و هر گونه اختیار بندگان و جهانیان در دست من است، و عـاقبت بنـدگان گنهکارم از سه حال خارج نیست: (۱) یا توبه کرده و من می پـذیرم و گناهانشان را بخشـیده و آن را می پوشانم.

و یـا بسـبب نسل مؤمنی که در آینـده از آنان بوجود می آیـد عـذابم را از ایشان باز می دارم، و والـدین کافرشان را مهلت می دهم. و همین که آن نسل از اصلابشان خارج شود آنان را عذاب نموده و مشمول گرفتاری و بلایم می سازم.

و در غیر آن دو گروه، اگر بنده ای مرتکب گناه شود، در دنیا از عذابش صرف نظر کرده و او را بعذاب سخت و آتش سوزان قیامت وامی گذارم. که قهر و عذاب من باندازه

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۱

جلال و عظمت خودم می باشـد. ای إبراهیم میـان من و بنـدگانم را واگـذار، زیرا من به آنـان بیش از تو مهربـانم! میـان من و ایشان را واگذار که من جبّار و حلیم، دانا و حکیم هسـتم، صلاح بندگانم را تشخیص داده، و قضا و قدر خود را بر آنان اعمال می کنم».

(۱) سـپس رسول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای ابو جهل بدان که خداوند تنها بدین خاطر عذابش را از تو بازداشـته که می داند از صلب تو نسل پاکیزه ای چون پسرت

عکرمه «۱» بـدنیا آید. و کار مسـلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا و رسول او نزد پروردگار عزیز و محترم گردند و گر نه عذاب بر آنان نازل گردد.

و همچنین است کار سائر افراد قریش، با این پیشـنهاداتشان فقط مهلت داده شـده انـد، زیرا خداوند می داند در آینده برخی از آنان به محمّد ایمان آورده و خوشبخت می شوند.

و پروردگار متعال مانع این سعادت نشده و از آنان دریغ نمی فرماید. و یا بخاطر اینکه شاید فرزند مؤمنی از او متولّد شود، پدر را مهلت دهـد تا فرزنـد به سـعادت رسـد، و اگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همه آنان نازل می شد. ای ابو جهل به آسـمان بنگر!. او چشم خـود به آسـمان دوخت و ناگهـان دربهـا گشـوده گشت و آتشـهایی به خـطّ راست به سـمت آنـان فرود آمـد، بطوری که همه آنان خصوصا ابو جهل حرارتش را حسّ کرده و از ترس بخود لرزیده و مضطرب شدند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۲

(۱) رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نترسـید، خداوند نمی خواهد شـما را به این عذاب آسمانی هلاک کند، و فقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است.

سپس جماعت مشرکین همچنان که سر به آسمان داشتند متوجّه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده و آنها را به آسمان راندند. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

برخی از این انوار که مشاهده نمودید، نورانیّت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد

آورد و خداوند او را خوشبخت می نماید، و بعضی از آن انوار، نورانیّت جماعتی از شماست که در آینده نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده و از میان کافران مؤمن می شوند.

(۲) ۲۳- و از امام عسکریّ علیه السّلام نقل است که از حضرت علیّ (علیه السلام) سؤال شد: ای أمیر مؤمنان آیا برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معجره ای چون معجزه حضرت موسی علیه السّلام- بلند کردن کوه و نگه داشتن آن در بالای سر مخالفین- بوده است؟ أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آری، قسم بخدایی که او را به پیامبری مبعوث فرمود؛ هیچ معجزه ای برای پیامبری از پیامبران گذشته تا امروز نبوده است مگر اینکه نظیر همان و بالاتر از آن برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ظاهر شده است. هنگامی که پیامبر گرامی در مکّه دعوت خود را اظهار نموده و خواسته خداوند را آشکار ساخت، اعراب او را با سخت ترین عداوت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۳

و انواع نیرنگ متّهم ساخت، در همان ایّام روزی قصد آن بزرگوار را کردم- زیرا من نخستین مسلمان بودم، پیامبر در روز دو شنبه مبعوث شد و من فردای همان روز سه شنبه پشت سر آن حضرت نماز خواندم، و تا هفت سال پیوسته با او نماز می خواندم، تا اینکه گروهی دیگر مسلمان شدند، پس از آن خداوند دین او را تایید فرمود- (۱) مشرکان نزد آن حضرت آمده و گفتند: ای محمّد، تو خیال می کنی فرستاده

پروردگار جهانیانی، و به این مقدار بسنده نکرده می پنداری از تمام پیامبران افضل و برتری؟! اگر چنین است تو نیز معجزه ای روکن، و بنا به گفته خودت انبیای گذشته نیز همه دارای آیت و معجزه ای بوده اند. مانند نوح نبی که مخالفینش در آب غرق، و او و پیروانش در کشتی نجات یافتند. و آتش برای ابراهیم سرد و سلامت شد. و کوه بالای سر قوم موسی نگه داشته شد تا اینکه تمام مخالفین در برابر دعوتش سر تسلیم فرود آوردند. و عیسی که مردم را از آنچه در خانه هایشان می خوردند و پنهان می ساختند خبر می داد.

در این هنگام مشرکان چهار گروه شدند، و هر کدام معجزه یکی از انبیای نامبرده را تقاضا نمود.

پیامبر فرمود: وظیفه من فقط انذار و بشارت آشکار شماست. و برای اثبات دعوی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۴

خود، معجزه ای آشکار همچون قرآن را آورده ام، و با اینکه به زبان خود شماست همه نوع بشر از عرب و غیر عرب از ایستادگی و مخالفت در برابر آن عاجز و ناتوانید، و بهمین خاطر قرآن حجّتی آشکار بر شماست. و پس از آن هیچ سفارشی به خدا نمی کنم، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام به معترفین به حجّت صدق و آیت حقّ او نیست، و پس از اتمام حجّت، دیگر رسول حقّ ندارد بدلخواه دیگران و مطابق هوی و هوس مردم از خداوند معجزات دیگری بخواهد، و در راه اثبات دعوی خود از مخالفین تبعیّت کند.

(۱) در این هنگام جبرئیل علیه

السّـلام نازل شده و گفت: ای محمّد! خداوند والامقام پس از ابلاغ سلام می فرماید: من تمام معجزات درخواستی قوم را ظاهر می کنم، تا جای هیـچ عذر و بهانه ای باقی نماند، اگر چه اینها- جز گروهی که خودم حفظشان کنم- بر کفر و عناد خود باقی خواهند ماند.

پس به درخواست کننـدگان معجزه نوح بگو: به جـانب کوه ابو قبیس رویـد، و در دامنه همان کوه، معجزه را خواهنـد دیـد، و هنگام رسیدن مرگ دست بدامن این و دو کودکی که روبرویش هستند شوید. «۱»

و به طالبان معجزه ابراهیم علیه السّلام بگو به هر سمت از اطراف شهر مکّه که خواستند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۵

برونـد، در همان جا معجزه ابراهیم و آتش را خواهیـد دیـد، و هنگام اصابت بلا در آسـمان زنی را خواهیـد دید که قسـمتی از روبندش را رها نموده. پس به آن چنگ زنید تا شما را از مرگ نجات داده و آتش را از شما دور سازد.

(۱) و به گروه سوم که از تو معجزه موسـی را خواستند بگو: رهسپار سایه کعبه شوند، در آنجا معجزه موسی را خواهند دید، و در همان جا عمویم حمزه آنان را نجات خواهد داد.

و به گروه چهارم- به سرکردگی ابو جهل- بگو: ای ابو جهل نزد من بمان تا اخبار این سه گروه به تو واصل شود، زیرا معجزه درخواستی تو در نزد من می باشد.

پس ابو جهل به آن سه گروه گفت: برخیزید [به همان مکانها که گفت] پراکنده شوید تا پوچی گفته

محمّد برايتان آشكار و واضح شود.

پس به همان ترتيب گروه اوّل به كوه ابو قيس، و گروه دوم به صحراى لم يزرع، و گروه سوم به سوى سايه كعبه رفتند، و همان را كه خداوند با عزّت و جلال وعده داده بود ديدند، و همگى مؤمن به سوى رسول خدا بازگشتند، و هر كدام از آنان كه مشاهداتش را بازگو مى كرد، او را به اعتراف و ايمان به خدا ملزم مى ساخت.

در اينجا ابو جهل تا رسيدن گروه آخر از پيامبر مهلت خواست.

الاحتجاج، ج ١، ص: ۶۶

[مؤلّف كتاب گويد:] «بجهت آنكه ادامه حديث را در كتاب «مفاخر فاطميّه» آوردم در اينجا بخاطر ايجاز و اختصار در كلام از ذكر باقى حديث صرف نظر نمودم».

(١) [ادامه حديث:] أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: وقتى گروه سوم آمدند و مشاهدات عينى خود را باز گفتند، همگى به خدا و رسول مؤمن شدند، در اين حال پيامبر به ابو جهل فرمود:

اين هم گروه سوم، اكنون نزدت بازگشته و تو را از مشاهداتشان مطّلع نمودند.

ابو جهل گفت: من كه از راست و دروغ بودن سخنشان مطمئنّ نيستم، آيا مشاهداتشان واقعى بوده يا به خيالشان آمده؟ و من فقط زمانى ايمان خواهم آورد كه معجزات عيسى را مشاهده نمايم، و گر نه هيچ الزامى به تصديق اين گروهها نخواهم داشت.

پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: اى ابو جهل، اگر تو در پذيرش اين جماعت انبوه، كه در راه بدست آوردن مشاهداتشان رنج بسيار برده اند

هیچ الزامی نداری، چگونه نقل افتخارات اجداد و معایب دشمنان گذشته ات را پذیرفته و آنها را باور می کنی؟

و چگونه اخبار منقول از چین و عراق و شام را تصدیق می نمایی؟ و آیا ناقلان آن

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۷

اخبار به هر شکلی پایین تر از این جماعتی نیستند که مشاهداتشان را از آن معجزات برایت باز گفتند؟ همان گروهی که برای اثبات باطلی، متوسّل به دروغ نمی شوند، مگر اینکه در برابرشان کسی باشد که دروغ تحویلشان دهد، و مطالبی مخالف اخبارشان بگوید.

آگاه باشید هر گروهی به آنچه مشاهده نموده قانع شده است، و تو ای ابو جهل از کسی که دیده و مشاهده نموده، شنیدی و قانع شدی.

(۱) سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درخواست او را مبنی بر معجزات عیسی علیه السّلام، از اینکه در خانه چه خورده و چه چیز را ذخیره و پنهان نموده، و زنده کردن پرنده بریان شده- به دست با عظمت خداوند-، و بزبان آوردن همان پرنده که ابو جهل با آن چه کرده، همه و همه را به انجام رسانید. ولی ابو جهل هیچ یک از آنها را قبول نکرد و نپذیرفت، بلکه تمام سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تکذیب و انکار نمود، تا آنجا که دست آخر پیامبر به او فرمود: ای ابو جهل، آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند در امان بمانی.

و ابو جهل در جواب گفت: من گمان می کنم که تمام آنها

خیالات و اوهام بوده است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: آیا هیچ فرقی بین مشاهدات و شنوایی خود از مرغ بریانی که خداوند متعال بزبانش آورد و آنچه خود و دیگران از گروه قریش و اعراب دیدند

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۸

و کلام آنان را شنیدی قائل نیستی؟ گفت: نه.

فرمود: پس از کجا در می یابی تمام آنچه که با حواست درک کرده ای خیال و اوهام نبوده؟ گفت: آنها تصوّر و اوهام نبوده است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: آنها خیال و اوهام نبوده، و گر نه چگونه به مشاهدات خود در جهان اعتماد می نمودی؟

نامه ابو جهل به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از هجرت به مدینه و پاسخ آن حضرت به نقل از امام حسن عسکریّ علیه السّلام

نامه ابو جهل به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از هجرت به مدینه و پاسخ آن حضرت به نقل از امام حسن عسکریّ علیه السّلام

(۱) ۲۴- آن نامه را با لحنی تهدیدآمیز این گونه شروع کرد: ای محمّد، افکار و اندیشه های نادرست و پریشانت، شهر مکّه را برایت تنگ نمود و تو را به سوی یثرب روانه ساخت، و پیوسته آن افکار، و تجاوز از حدود، تو را به سمت فساد و هلاکت سوق داده و مردم یثرب را به بیابان فناء و هلاکت کشانده و در آتش سوزان خواهد سوزاند و جز این نمی بینم که عاقبت، مردان قریش برای نابودی و محو آثار و دفع زیان و گرفتاریت با هم متّحد شده بر تو می شورند، و تو همراه اطرافیان نادانت که فریب حرفهایت را خورده اند با آنان روبرو خواهی شد،

و یارانت از ترس مرگ خود و أهل و عیال و فقر و بیچارگی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۹

پس از هلاکت ناگزیر به تو کافر شده و دشمنی می کنند، زیرا باور دارند که دشمنانت پس از شکست تو و ورود جابرانه به شهرشان دیگر بین دوست و دشمنت تفاوتی قائل نبوده و همه را از لب تیغ بگذرانند، و خانواده و اموالشان را- همچون أهل و عیال و اموال تو- به اسارت و غنیمت خواهند برد. در مقام اتمام حجّت می گویم که با این بیان واضح دیگر جای هیچ بهانه ای نمی ماند.

و این نامه هنگامی به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ابلاغ شد که آن حضرت در بیرون شهر مدینه با جماعت مسلمین و یهود اجتماع کرده بودند، و حامل نامه این گونه مأموریّت داشت که در حین ترساندن أهل ایمان، جماعت کافر و مشرک را به شورش بر علیه پیامبر تحریک کند.

(۱) پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به حامل نامه فرمود: آیا گفتارت تمام شد و نامه ات به پایان رسید؟ گفت: آری.

فرمود: حال، پاسخش را بشنو. ابو جهل مرا با مرگ و هلاکت و سختی تهدید می کند و پروردگار جهانیان با یاری و پیروزی وعده ام می دهد. و البتّه فرمایش خداوند صحیحتر و پذیرش وعده الهی مقبول تر است. و پس از نصرت الهی و بخشایش و کرم خداوند، دیگر تنها شدن یا مخالفت و دشمنی با محمّد، هرگز زیانی به او نخواهد رسانید.

به ابو جهل بگو: نامه نگاریت

با من روی اوهام و القاءات شیطانی بوده، و من با

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۰

القاءات رحمانی پاسخت را می دهم. بدان که تا بیست و نه روز دیگر جنگی میان ما و شما درخواهد گرفت و خداوند توسّط یکی از ضعیف ترین اصحابم تو را خواهد کشت، و تو در چاه بدر با اجساد دوستانت: عتبه و شیبه و ولید و فلانی- تا چندین نفر را نام برد- ملاقات خواهی کرد، هفتاد نفر از شما کشته و هفتاد تن اسیر خواهید شد، و در مقابل آزادی آنها غرامت سنگینی را متحمّل خواهید شد. سپس آن حضرت خطاب به تمام حاضران، از مؤمن و یهودی و نصاری و دیگر از افراد فرمود: آیا مایلید محلّ مرگ هر یک از آنان را نشانتان دهم گفتند: آری، فرمود: پس رهسپار بدر شویم، زیرا همان جا میدان کارزار و اجتماع و بلای بزرگ خواهد بود، تا دقیقا و بی هیچ کاستی و فزونی قدم بر محل هلاکتشان گذارم.

این سخنان بر تمامشان گران آمد و جز وجود مبارک حضرت أمیر علیه السّلام که گفت:

بسیار خوب، بسم اللَّه، بقیّه مسلمین نالیده و گفتند: برای رفتن به محلّ بدر به اسب و اسلحه نیاز داریم، و بدون آنها ممکن نیست بدان جا- که یک روز راه است- برسیم.

(۱) سپس پیامبر به یهودیان فرمود: شما نظرتان چیست؟ گفتند: ای محمّد ما میخواهیم

در خانه هایمان بمانیم و هیچ نیازی به دیدن آنچه تو ادّعا می کنی نداریم.

پس فرمود: در راه رسیدن به آنجا هیچ زحمتی بر شما نیست، من تنها یک قدم برمی دارم، و خداوند زمین را جمع نموده و در قدم دوم شما را به آنجا می رسانم.

(۱) أهل ایمان گفتند: رسول خدا راست گوید! پس باید به این معجزه مشرّف شویم.

و أهل کفر و نفاق ابراز نمودند: بزودی این کذّاب را خواهیم آزمود! تا دیگر محمّد بهانه ای نداشته باشد، و ادّعایش بر زیان خودش بکار رود. و در دروغی که بافته رسوا شود.

آنان نیز قدم اوّل را برداشته و پس از قدم دوم ناگاه خود را کنار چاه بدر دیدند و از این واقعه بسیار شگفت زده شدند. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمده و فرمود: چاه را نشان قرار دهید و چند ذراع از آن جلو روید. و چند ذراع که رفتند به آنان فرمود: اینجا محل کشته شدن ابو جهل است. فلان مرد انصاری او را مجروح و عبد اللّه بن مسعود- که از ضعیف- ترین افراد من است- کار او را تمام می کند. سپس فرمود: چند ذراع به سمت دیگر چاه بروید و از آنجا به سمت دیگر، و همین طور راهنمایی کرده و آدرسهای گوناگونی اعلام نمود و در آخر فرمود: این محل قتل عتبه، و اینجا شیبه، و اینجا ولید. و محل هلاکت یک یک آنها را تا هفتاد تن نمایاند. و نام تمام اسیران را تا هفتاد تن با ذکر نام پدران

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۲

و اوصافشان و تمام قوم و خویش منسوبین به آنها را تا آخر نام برد.

(۱) سپس فرمود: آیا به هر آنچه شما را خبر دادم واقف شدید؟ گفتند: آری.

فرمود: این واقعه از جانب خدا بوده و حقّ است، و مسلّما پس از بیست و هشت روز اتّفاق خواهد افتاد. و در روز بیست و نهم وعده خداوند عملی خواهد شد. آن قضایی حتمی و لازم است.

سپس خطاب به مسلمانان و یهود فرمود: از آنچه شنیدید یادداشت بردارید.

گفتند: ای رسول خدا شنیدیم و بخاطر سپردیم و فراموش نمی کنیم.

فرمود: نوشتن برتر است و برای یادآوری شما بهتر می باشد.

گفتند: ای رسول خدا ما که ابزاری برای نوشتن نداریم. فرمود: این بعهده فرشتگان است، ای فرشتگان پروردگارم آنچه از این واقعه شنیدید مکتوب داشته، و در جیب هر کدام از ایشان یادداشتی از آن قرار دهید.

سپس فرمود: ای گروه مسلمان آن صفحات را بیرون آورید و مفاد آن را خوانده و در باره اش اندیشه کنید. آنان نیز اطاعت امر کرده و با کمال تعجّب همه آنچه رسول خدا فرموده بود بی هیچ کم و کاستی در آن نوشته یافتند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۳

بعد پیامبر فرمود: آن نوشته ها را در جای خود حفظ نمایید تا بعد از این برای شما حجّت و دلیل و برای أهل ایمان مایه شرف و آبرو، و برای دشمنانتان اتمام حجّت باشد.

باری هنگامی که روز بدر فرا

رسید پیشگوییهای آن حضرت بی هیچ کم و کاستی واقع شد و همه آن را دیدند، و پس از مقابله با نوشته های ملائکه همه را مطابق آن یافتند، و ظاهر مسلمانان آن را تصدیق نموده و باطن خود را به خدا سپردند.

احتجاج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با یهودیان در جواز نسخ شرایع و غیر آن

اشاره

احتجاج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با یهودیان در جواز نسخ شرایع و غیر آن

(۱) ۲۵- از امام حسن عسکری علیه السّلام نقل است که فرموده: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تا وقتی که در مکّه اقامت داشت مأمور بود در نماز به سوی بیت المقدس بایستد و تا حدّ امکان در جایی نماز بخواند که کعبه و بیت المقدس در یک راستا قرار گیرد. و گر نه فقط به سمت بیت- المقدس ایستد. و در تمام مدّت سیزده سال ایّام بعثت در مکّه همین گونه رفتار کرد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۴

و پس از هجرت به مدینه به مدّت هفده یا شانزده ماه نیز به سمت بیت المقدس نماز گزارد و از خانه کعبه منحرف شد. بهمین خاطر گروهی از یهود مدینه از سر مباهات و افتخار، یاوه سرایی کرده و گفتند: بخدا قسم، محمّد نماز خود را درک نکرد تا اینکه روی به قبله ما آورده و به سبک عبادت ما عبادت نمود!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۵

(۱) چون این سخن بگوش آن

حضـرت رسـید بر او گران آمـده و به قبله آنـان بی رغبت، و به جـانب کعبه راغب شـد، و در سـخنی که بـا جبرئیل نمود ابراز داشت که: آرزو می کنم که خداونـد مرا از قبله بیت المقـدس به سـمت کعبه برگردانـد، زیرا خـاطرم از بابت آن یاوه سـرایی یهود آزرده شده است.

جبرئیل گفت: از پروردگارت بخواه تا دعایت را اجابت فرمایـد، و قبله را تحویل نمایـد که البتّه خواسـته ات را ردّ نمی کنـد و نومیـدت نمی سازد. چون دعای پیامبر به آخر رسـید جبرئیل برای بار دوم نازل شـد و اظهار نمود: ای محمّد این آیه را بخوان: «مـا گردش روی تـو را در آسـمان [به انتظـار وحی] می بینیم، و هر آینه تـو را به قبله ای که آن را می پسـندی بگردانیم؛ پس روی خود را سوی مسـجد الحرام- نمازگاه شـکوهمند- بگردان، و هرجا که باشـید رویتان را سوی آن بگردانیـد- بقره: ۱۴۴»، در این موقع یهودیان گفتند:

«چه چیز آنـان را از قبله ای که بر آن بودنـد- یعنی بیت المقـدس- بگردانیـد؟- بقره: ۱۴۲»، و خداوند به بهترین وجهی پاسـخ فرمود: «بگو: مشـرق و مغرب همه ملـك خـداست» او ملزم به روی گردانـدن به جـانبی است، همچون تحویـل شـما «هر که را خواهد به راه راست راه می نماید- بقره: ۱۴۲» و هموست دانا به مصالح ایشان، و دست آخر، اطاعت امر پروردگار، آنان را به سمت بهشتهای پر نعمت سوق دهد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۶

(۱) در اینجا از امام عسکریّ علیه السّلام نقل است که ادامه

فرمود: گروه دیگری از یهودیان بخدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حاضر شده و گفتند: ای محمّد تو مدّت چهارده سال به سوی بیت- المقدس عبادت نمودی، و اکنون از آن روی گردان شده ای، اگر ترک آن، حقّ و درست بوده، عمل به آن باطل و نادرست، و تنها باطلی با حقّ مخالفت نموده است، و چنانچه ترک قبله ما باطل و نادرست بوده، در تمام آن مدّت تو در باطلی بسر برده ای، بنا بر این چگونه مطمئن باشیم که اکنون نیز همچون گذشته بر باطل نباشی؟! رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کدام از آنها در جای خود صحیح و حقّند، خداوند می فرماید: «بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد براه راست هدایت می کند» هر گاه صلاح شما بندگان را در عبادت به سمت مشرق بداند به آن جانب امر می کند، و اگر مغرب یا جهت دیگر را صلاح بداند به همان سمت فرمان می دهد. بنا بر این در برابر تدبیر پروردگار جهان نباید مخالفت و عناد نمود.

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به آنان فرمود: آیا شما نبودید که کار روز شنبه را تعطیل کردید، و سپس در روزهای دیگر هفته مشغول کار شدید؟ کدامیک از آن دو حقّ بود؟

مطابق استدلال شما [در تحویل قبله] اگر ترک کردن حقّ بود باید مشغولیّت در ایّام دیگر هفته باطل باشد، یا برعکس، یا هر دو باطل، و یا هر دو حقّ باشد، و شما هر جوابی که دهید پاسخ من نیز به اعتراض شما همان خواهد بود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۷

(۱) گفتند: ترک روز شنبه حقّ بود و مشغولیّت در باقی هفته نیز حقّ بود.

آن حضرت نیز فرمود: پس همین طور قبله بیت المقدس و کعبه هر کدام در زمان خود حقّ و درست بوده است.

گفتند: آیا هنگام تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه برای خداوند امر جدید و تازه ای حادث شد که از رای سابق خود برگشته و فرمان جدیدی به شما داد؟

فرمود: این طور نیست، چرا که پروردگار جهانیان دانا به پایان امر و توانا بر مصالح است. نه خطایی از او سرمی زند تا جبران کند، و نه عقیده اش عوض می شود تا خلاف رای سابق عمل کند. و نه چیزی می تواند مانع مقصد و عمل او باشد، و بدای واقعی همان بود که گفتم، و خداوند با عزّت و جلال از تمامی این پیرایه ها منزّه و برتر است «۱».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۸

(۱) سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خطاب به یهودیان فرمود: آیا قبول دارید که خود خداوند بیمار می سازد و هموست که بهبودی می بخشد؟ و دوباره هموست که مریض می نماید یا اینکه زنده می کند یا می میراند؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر کدام از پی هم در رفت- و آمدند و همه تحت نظر خداوند است؟ آیا در این صورتها برای خداوند امر تازه و پیش- آمد تازه ای حادث شده که

از رأی سابق برگشته و امر جدیدی فرماید؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۹

(۱) فرمود: به همین ترتیب نیز در موضوع قبله، خداوند زمانی بیت المقدس را قبله قرار داده و در زمانی دیگر خانه کعبه را تعیین فرمود، و در این تغییر و تحوّل هیچ بدایی برای خداوند رخ نداده است. و همچنین است موضوع تغییر فصلها، آمد و شد تابستان و زمستان هیچ ربطی به مسأله بدا ندارد.

فرمود: و همچنین در تغییر قبله نیز هیچ بدایی صورت نگرفته است.

سپس فرمود: مگر خداوند شما را در زمستان برای احتراز از سرما ملزم به پوشیدن لباس ضخیم نکرده؟ و به همین ترتیب در فصل تابستان امر به پیشگیری از گرما فرموده، آیا در این باید و نبایدها تضادّ و بدایی در امر پروردگار پیش آمد نموده؟ گفتند: نه.

فرمود: بنا بر این خداوند روی صلاح بینی و تشخیص مصلحت به اقتضای زمان، امر به کاری می فرماید یا منع می کند، پس در صورت اطاعت امر خداوند در هر دو حالت شایسته و در خور ثواب و پاداش پروردگار قرار می گیرد. و در این موقع آیه شریفه: «مشرق و مغرب خدای راست؛ پس به هر سو که روی آرید همان جا روی خداست- بقره: ۱۱۵»، یعنی: چون به آن جایی که خدا امر فرموده متوجّه بشوید قصد او را نموده و آرزوی ثوابش را دارید، بر آن حضرت نازل شد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۰

(۱) سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا، شما مانند افراد بیمارید، و ربّ العالمین همچون طبیب است، و صلاح بیمار در اطاعت دستورات طبیب، و عدم اعتنا به خواهشهای نفسانی و تمایلات شخصی است. ای بندگان خدا تسلیم امر پروردگار شوید تا پیروز و کامیاب گردید.

در اینجا یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام پرسید: چرا خداوند در ابتدا قبله را بیت المقدس مقرّر فرمود؟ امام پاسخ فرمود: خداوند در این آیه توضیح می دهند که: «و قبله ای را که بر آن بودی- بیت المقدس- قرار ندادیم مگر برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می کند از کسی که بر پاشنه های خود می گردد- روی می گرداند- معلوم کنیم- بقره: ۱۴۳» یعنی: مگر برای آنکه به وجود پیروانت پی ببریم، پس از علم ما به اینکه در آینده نزدیک آشکار می شوند.

و این بدین خاطر بود که توجّه کردن به بیت المقدس برای أهل مکّه و قریش بسیار سخت و دشوار بود، همچنان که توجّه به سوی خانه کعبه نیز برای جماعتی از اهل مدینه از یهود و نصاری مشکل بود، و این تغییر قبله برای هر دو گروه امتحان بزرگی بشمار می آمد، تا بوسیله آن، گروه حقّ پرست و هوسران از هم تشخیص داده شوند.

سپس خداوند در ادامه آیه فرموده: «و هر آینه [قرار دادن قبله- مسجد الأقصی] جز بر آنان که خداوند ایشان را راه نموده است دشوار بود» یعنی: توجّه به بیت المقدس

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۱

در آن زمان جز برای کسی که خداوند هدایتش فرموده سخت و دشوار بود، بنا بر این معلوم می گردد که اطاعت خدا در مخالفت هوی و هوس است، تا بنده را در آنچه درست نمی دارد بیازماید.

(۱) از حضرت عسکری علیه السّلام روایت است از قول جابر عبد اللَّه انصاری نقل فرموده که عبد اللَّه بن صوریا- برده ای یهودی و کوژچشم که بنا به عقیده آنان در تورات و دانش انبیا متخصّص بود- از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سؤالات بسیاری نمود تا آن حضرت را به مشکل اندازد، و آن حضرت در مقام پاسخ به آنها به گونه ای عمل نمود که هیچ راه گریزی برای انکار پاسخها برایش باقی نماند.

او پرسید: ای محمّد، چه کسی این اخبار را از خدا به تو می رساند؟ فرمود: جبرئیل.

گفت: اگر جز او مثلا میکاییل حامل وحی بود به تو ایمان می آوردم، زیرا جبرئیل در میان ملائکه دشمن ما است. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چرا جبرئیل را دشمن می دارید؟

گفت: زیرا توسّط او بلا و سختی ها بر قوم بنی اسرائیل نازل شد، همو بود که دانیال را از کشتن بخت نصّر منصرف ساخت تا کارش قوّت گرفت، و یهودیان را از لب تیغ گذراند، و خلاصه هر بدبختی و سختی را فقط جبرئیل نازل می کند، در حالی که میکاییل وسیله نزول رحمت است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۲

(۱) فرمود: وای

بر تو! آیا نسبت به حقیقت امر پروردگار جاهل و بی خبرشده ای؟! گناه جبرئیل در اطاعت فرمان خداوند در باره شما چیست؟ آیا در باره فرشته مرگ اندیشیده اید؟ آیا به جهت قبض روح مردم- که شما هم گروهی از آنانید- دشمن شما شده؟

آیا اجبار پدر و مادر به فرزند در استفاده از دارویی تلخ که به صلاح اوست، آن دو را در زمره دشمنان فرزند در می آورد؟! نه مسلّما این طور نیست، بلکه شما به حقیقت امر خداوند جاهل، و از حکمت و تدبیر او غافلید. من شهادت می دهم که جبرئیل و میکاییل هر دو عامل به امر خدا، و مطیع فرمان اویند. و من معتقدم که دشمنی با یکی از آن دو ملزم به عداوت دیگری است، و کسی که فکر می کند یکی از آن دو را دوست می دارد و از دیگری بیزار است بی شکّ کافر و دروغگو است.

و بهمین ترتیب همان طور محمّد و علی همچون دو برادرند که جبرئیل و میکاییل، پس هر کس آن دو را دوست بدارد از اولیاء اللّٰه است، و هر که دشمنشان بدارد از اعداء اللّٰه است و هر کس یکی از آن دو را دشمن بدارد و پندارد که دیگری را دوست دارد کاذب و دروغگو است، و آن دو از او بیزارند، [و همین طور هر که یکی از ما را دشمن بدارد و فکر کند دیگری را دوست دارد بی شکّ کاذب است، و هر دوی ما از او بیزاریم] و خداوند متعال و فرشتگان و خوبان خلق خدا از او بیزارند.

() ۲۶- از امام عسکری علیه السّلام نقل است که فرمود: سبب نزول این

آیه: «بگو: هر که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۳

دشـمن جبرئیل باشد، پس [بداند که] او آن (قرآن) را به فرمان خدا بر قلب تو فرو آورده، که کتابهای پیشـین را باور دارنده و مؤمنان را راهنما و مژدگان است. هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکاییل باشد، پس خدا هم دشمن کافران است- بقره: ۹۷ و ۹۸»- سـخنان زشت و حرفهای نامناسبی بود که دشـمنان خدا یعنی یهود و ناصبیها، در باره جبرئیل و میکاییل و سایر فرشـتگان خداوند بر زبان می آورند. امّا جهت دشـمنی ناصبیها با فرشتگان الهی این بود که رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله و سلّم) هر فضیلت و منقبتی از أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام ذکر می نمود پیوسته می گفت: «آن خبر را جبرئیـل از خداونـد متعـال به من رسانـد»، و در برخی از آنهـا می فرمود: «جبرئیـل از جـانب راست علی علیه السّـلام، و میکاییـل از جـانب چپ، و اسـرافیل از پشت سـر، و عزرائیـل در پیش روی او در حرکتنـد، و جبرئیـل به جهت اینکه در سـمت راست علی است به میکاییل افتخار می کنـد، و میکاییل هم به اسـرافیل و عزرائیل مباهات می نمایـد، چنان که در میان نـدمای پادشاه آنکه در جانب راست او می نشیند بر ندیم سمت چپی افتخار می کند».

(۱) و همچنین رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرمود: شریفترین ملائکه نزد خدا کسی است که بیشتر اظهار محبّت در باره علی می کند. و سوگند

ملائکه در میان خودشان این جمله است:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۴

«سوگند به آنکه علی را پس از محمّد بر جمیع خلائق شرافت بخشید».

و باز می فرمود: فرشتگان آسمان و پرده ها اشتیاق شدیدی به زیارت علی بن- أبی طالب دارند، چنان که مادر مهربان علاقمند به دیدن اولاد صالح خود است.

باری با شنیدن این سخنان بود که ناصبیان می گفتند: تا کی محمّد از قول جبرئیل و میکاییل و سایر فرشتگان مطالبی را در فضائل و مناقب علی بن أبی طالب نقل خواهد کرد؟! و تا چه وقت خداوند متعال تمام توجّهش به علی است؟! ما از خدا و ملائکه و جبرئیل و میکاییلی که بعد از محمّد تنها علاقه آنها به علی بن أبی طالب است بیزاریم! از تمام پیامبرانی که علی را پس از محمّد بر دیگران برتری می دهند تبرّی می جوییم!! و امّا حال و هوای یهودیان- دشمنان خدا- بدین قرار بود که: چون رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به شهر مدینه مهاجرت نمود، جماعت یهود نزد عبد اللَّه بن صوریا آمده و او را بخدمت آن حضرت آورده و او از پیامبر پرسید: خواب شما چگونه است، زیرا ما در باره خواب پیامبر آخر الزّمان مطالبی را شنیده ایم؟ (۱) فرمود: چشمانم بخواب می رود ولی قلبم بیدار است. گفت: راست گفتی ای محمّد.

پرسید: فرزند متولّد شده از [مواد] پدر است یا مادر؟ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

استخوان و عصب و رگهای بچّه متکوّن از پدر است، ولی گوشت و خون و موهای او از مادر است. گفت: راست گفتی ای محمّد.

(۱) باز پرسید: چرا شباهت فرزند به عموهایش می رود و در آن هیچ شباهتی به دایی ها ندارد؟ و فرزند دیگری به دایی های خود شبیه می شود و در آن هیچ شباهتی به عموهایش پیدا نمی کند؟ فرمود: در هنگام انعقاد نطفه، آب هر کدام از زن و مرد که بر دیگری غلبه پیدا کند فرزند شبیه کسان او می گردد. گفت: راست گفتی. باز پرسید:

برای چه از نطفه یکی فرزند متولّد می شود و از نطفه دیگری نمی شود؟ رسول خدا فرمود:

چنانچه نطفه ای روسرخ باشد فاسد بوده و قابل تولید نیست، و اگر صاف و روشن شود قابلیّت تولید پیدا می کند. باز [گفت: صحیح است] پرسید: اوصاف پروردگارت را برشمار؟. در این وقت سوره مبارکه توحید نازل شد که: «بگو: حقّ این است که خدا یکتا و یگانه است. خدا تنها بی نیازی است که نیازها بدو برند. نزاده و زاده نشده است. او نظیر و مثلی ندارد». ابن صوریا گفت: راست گفتی ای محمّد، فقط یک سؤال مانده که اگر پاسخ آن را بدهی بتو ایمان آورده و گفته ات را خواهم پذیرفت. کدامیک از فرشتگان خداوند بتو وحی می رساند؟ فرمود: جبرئیل. ابن صوریا گفت: آنکه از میان فرشتگان دشمن ما است!!. توسّط اوست که مرگ و میر و سختی و جنگ بر ما نازل می شود. فرشته مورد نظر ما میکاییل است که نعمت و سرور و رحمت می آورد، اگر

میکاییل

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۶

حامل وحی به تو بود، همه ما بتو ایمان می آوردیم، زیرا اوست که همیشه ضامن بقای ملك ماست، و جبرئیل بر خلاف او پیوسته موجب خرابی و ویرانی سلطنت ما بوده و بهمین خاطر دشمن ما می باشد.

(۱) در اینجا سلمان فارسی از او پرسید: چگونه عداوت او برای شما آشکار شد؟ گفت:

بسیار خوب سلمان، آری؛ چندین بار با ما عداوت ورزیده است، و از جمله مواردی که سخت به ضرر ما اقدام نموده در این ماجرا هویدا است: خداوند به انبیای بنی اسرائیل وحی فرستاده بود که شهر بیت المقدس بدست مردی بنام بخت نصّر خراب خواهد شد.

و در زمان خود او نیز از وقت خرابی آن مطّلع شده بودیم، و خداوند پس از هر کار، کار دیگری پدید آرد، و آنچه را خواهد از میان ببرد و [یا] برجای و استوار بدارد.

و به محض اطّلاع از خبر ویرانی شهر بیت المقدس بزرگان بنی اسرائیل پس از مذاکره و مشاوره شخص قوی و فاضل و محترمی بنام دانیال را که از زمره انبیا بود مأمور قتل بخت نصّر نمودند، و برای این کار مقدار زیادی مال به او دادند تا در این راه صرف کند، هنگامی که رهسپار شهر بابل شد بخت نصّر را پسر ضعیف و فقیر و عاجزی یافت، و همین که خواست او را بکشد جبرئیل نازل شده و به دانیال گفت: اگر این پسر همان است که خداوند خبر داده، البتّه نخواهی توانست بر او چیره

شده و او را به قتل رسانی، و در غیر این صورت برای چه او را می کشی؟!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۷

حضرت دانیال نیز حرف او را پذیرفته و از قتلش صرف نظر نمود و به بیت المقدس بازگشت و جریان امر را به ما گزارش داد. بعدها همان پسر ضعیف رفته رفته قدرت یافته و به حکومت رسید و به جنگ ما شتافت و شهر بیت المقدس را ویران نمود، و بهمین خاطر است که جبرئیل را دشمن می داریم، و میکاییل دشمن جبرئیل [و دوست ما] است.

(۱) سلمان گفت: ای ابن صوریا همین اعتقاد موجب گمراهی و انحراف شما شده است، مگر گذشتگان شما توسّط انبیای خود و کتابهای آسمانی از جانب خدا در نیافته بودند که بخت نصّر به حکومت رسیده و بیت المقدس را ویران خواهد کرد؟ و آیا قصد آنان از فرستادن دانیال و قتل بخت نصّر تکذیب فرمایش خداوند و ردّ اخبار انبیا بوده و یا غلبه بر خواست و اراده پروردگار متعال؟! آیا آن گذشتگان [در صورت حقیقت ماجرا] با این عمل به خداوند کافر نشدند؟ و در این حال چگونه جایز است با جبرئیل که مخالف غلبه بر خواست خدا بوده و مانع تکذیب امر خدا شده عداوت و دشمنی نمود؟

ابن صوریا گفت: خداوند خبر خروج بخت نصّر را به انبیای خود داده بود ولی خود پروردگار آنچه را خواهد محو می کند یا برجای و استوار می دارد.

سلمان گفت: بنا بر این شما نیز به مطالب تورات اعتماد ننموده

و بدستورات آن عمل نکنید؟ زیرا ممکن است خداوند برخی از آیات آن را محو و برخی دیگر را اثبات کرده باشد.

و شاید با این اعتقاد حضرت موسی و هارون (علیها السّلام) را از مقام نبوّت عزل کرده باشد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۸

و خلاصه هر چه از آن دو بزرگوار به شما رسیده خلاف آن درست باشد، و شما در نهایت به هیچ یک از آنها؛ به وعد و وعید و ثواب و عقاب الهی نمی توانید اطمینان نمایید. و براستی شما شعار «خدا آنچه را خواهد از میان ببرد و یا برجای استوار بدارد» را به جهل کشانده و آن را عوضی فهمیده اید. و بهمین خاطر است که شما به خدا کافر و به اخبار غیبی او منکر، و از دین او جدا شده اید.

(۱) سپس سلمان گفت: من معتقدم دشمن جبرئیل: با میکاییل هم دشمن است، و آن دو باهم، با دشمنانشان دشمن، و با دوستانشان دوست می باشند.

در این هنگام خداوند در تأیید سخن سلمان؛ آیه: «قُلْ مَنْ کانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ را در تأیید سخن سلمان و حمایت او از دوستان خدا بر علیه دشمنان، و بجهت نقل فضائل ولیّ خدا علی علیه السّلام نازل فرمود، و نیز آیه فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ یعنی جبرئیل این قرآن را نازل نموده، و جمله «به اذن خدا بر قلب تو فرو آورده- یعنی به امر خدا- که کتابهای پیشین را- از بین سایر کتابهای الهی- تصدیق؛ و مؤمنان را راهنما از گمراهی و بشارت و

مژدگـان است به نبوّت محمّـد صـلّى اللَّه عليه و آله و ولايـت على عليه السّـلام، و امامان پس از او كه حقّا اولياى خداينـد، در صورتى كه أهل ايمان بر موالات و دوستى محمّد و على و خاندان پاك آن دو بميرند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۹

(۱) سـپس رسول خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله خطـاب به سـلمان فرمود: براستى خداونـد گفته ات را تصـديق و با نظرت موافقت فرمود، و جبرئيل از جانب حقتعالى به من گفت: سلمان و مقداد دو برادرند كه در دوستى تو و على- برادر، وصى و همدمت- پـاك و خالصـند، و آن دو در ميـان اصـحابت همچون جبرئيـل و ميكاييل در ميان فرشـتگانند، با هر كه به آن دو فرشـته بغض ورزد دشـمن، و با هر كه با آن دو و محمّد و على دوستى نمايند دوستند. و چنانچه تمام أهل زمين، سلمان و مقداد را همچون دوسـتى فرشـتگان آسـمانها و پرده هـا و كرسـى و عرش بـه آن دو، محض خـاطر محبّتشـان بـه محمّـد و على و دوست داشـتن دوستانشان و دشمنى دشمنانشان، آن دو را دوست مى داشتند البتّه خداوند هيچ كس را عذاب نمى كرد.

(۲) ۲۷- از امام حسن عسـكرىّ عليه السّـلام نقل است كه فرموده: وقتى آيه: «پس از آن دلهاتان سـخت شد همچون سـنگ يا سخت تر، و همانا از برخى سنگها جويها روان شود و برخى از آنها بشكافد و آب از آن بيرون آيد، و برخى از آنها از بيم خدا [از كوه]

فرو ریزد، و خـدا از آنچه می کنید غافل نیست- بقره: ۷۴» در شأن یهود و ناصبیها نازل شد؛ مفادّ آن که حاوی سـرزنش پیامبر بر یهودیان بود بر آنان گران آمد، پس گروهی از سـران و خطیبانشان به رسول خدا گفتند: ای محمّد تو از ما بدگویی نمودی و به دلهای ما نسبت خلاف دادی، که خداوند بر آن واقف است، بتحقیق که در دلهای ما خیرات بسیاری

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۰

نهفته است، زیرا ما پیوسته روزه می گیریم و صدقه می دهیم و از فقرا دستگیری می کنیم.

(۱) رسـول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: اعمـال خیر زمـانی مطلوب است که برخوردار از دو ویژگی باشـد: اوّل اینکه تنها برای خدا باشد و دوم مطابق امر او صورت گیرد. و اعمالی که از سـر ریا و خودنمایی و بقصد مخالفت و دشمنی با رسول خدا و اظهار ثروت و شـرافت و دارایی انجام می گیرد عاری از هر خیر و صـلاحی است، بلکه سراسـر شرّ و فساد و موجب بدبختی صاحب آن صفات بوده و خداوند نیز او را به شدیدترین وجه عذاب می نماید.

یهودیـان گفتنـد: ای محمّـد، تو این گونه فکر می کنی، ولی ما معتقـدیم که تمام اموالمان را صـرف باطل نمودن امرت و دفع ریاسـتت و پراکنـده سـاختن اصـحابت از گردت می نمـاییم و این خود جهادی بزرگ است، و امیـد داریم به سـبب آن به اجر جمیل و ثواب بزرگی از جانب خدا نائل آییم، و کمترین حالت و وضع ما این

است که در مرافعه و دادخواهی با تو شبیه و یکسانیم، پس دیگر تو چه فضیلتی بر ما داری؟! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای برادران یهودی، درست است که در مرافعه و دادخواهی أهل حقّ و باطل با هم شبیه و یکسانند، ولی شواهد و حجّتهای الهی میان آن دو را متمایز ساخته و أهل باطل را رسوا و حقیقت امر حقّ گویان را آشکار می گرداند. و رسول خدا محمّد نه از جهل شما استفاده می کند و نه بی حجّت و دلیل، شما را مجبور به پذیرش خود می نماید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۱

بلکه حجّت و دلیلی از طرف خدا به شما ارائه می کند که نه قادر به دفع آن بوده و نه تاب امتناع از تصدیق آن را داشته باشید. اگر محمّد به انتخاب خود برایتان معجزه ای می کرد به شک افتاده و می گفتید: آن اتّفاقی، ساختگی و شعبده و متداول، یا از سر تبانی بوده است. ولی هنگامی که مطابق خواست شما معجزه ای نشان می دهم دیگر هیچ یک از آن حرفها جایی برای گفتن پیدا نمی کند.

(۱) پس بدانید که ربّ العالمین مرا وعده فرموده که خواسته هایتان را به شما نشان دهد تا جای هیچ عذر و بهانه ای برای کافرین شما باقی نگذارد، و در بینش و دید مؤمنین شما بیافزاید.

یهودیان گفتند: از روی انصاف سخن گفتی. پس اگر به وعده هایت از سر انصاف وفا نمودی که هیچ، و إلّا تو اوّلین فردی خواهی بود که از دعوی نبوّت

منصرف شده و به میان مردم خواهی رفت، و به سبب عجز از جواب ما و آشکار شدن پوچی ادّعایت در آنچه خواسته بودی تسلیم حکم تورات می شوی.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: راستی و درستی گویای شما است؛ نه تهدید. هر پیشنهاد و سفارشی دارید بدهید تا دیگر هیچ عذر و بهانه ای برایتان نماند.

گفتند: تو معتقدی که در دلهای ما هیچ نشانی از دستگیری فقرا، و یاری ضعیفان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۲

و قدرت ابطال باطل و احقاق حقّ نیست، و اینکه سنگها نرمتر از دلهای ما و در برابر خدا مطیعترند، پس ما را بنزد یکی از این کوهها ببر و آن را در تصدیق خود و تکذیب ما به گواهی و شهادت بخواه، اگر به تصدیق تو زبان گشودند تو بر حقّی، و ما را ملزم به پیروی تو می نماید، و چنانچه زبان به تکذیب تو گشود یا هیچ جوابی نداد، با این کار بدان که تو در ادّعایت کاذب و دشمن جان خود می باشی.

(۱) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بسیار خوب، بیایید باهم بسراغ هر یک از این کوهها که می خواهید برویم تا یکی از آنها را به گواهی گیریم تا به سود من و زیان شما شهادت دهد.

پس بسراغ ناهموارترین کوه رفته و گفتند: ای محمّد این کوه را به شهادت طلب! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نیز خطاب به کوه فرمود: به حقّ جاه و مقام محمّد و آل پاکش

که توسّط ذکر نام آنان خداوند سنگینی عرش را بر گرده انبوه فرشتگان- که جز خدا تعدادشان نداند- سبک ساخت، به حقّ جاه و مقام محمّد و آل پاکش که توسّط ذکر نام آنان خداوند توبه آدم را پذیرفت و از خطایش درگذشت و به جایگاه سابقش باز گرداند، بحقّ محمّد و آل پاکش که توسّط ذکر نامشان و حرمتی که در درگاه خداوند دارند ادریس نبی در بهشت به مقام بلندی نائل گشت، از تو می خواهم، گواهی و شهادت به حقیقت امر محمّد دهی، و او را همان طور که خداوند به تو سپرده؛ در ذکر قساوت قلب یهودیان تصدیق نمایی و انکار آنان را بر رسالت محمّد تکذیب کنی.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۳

(۱) ناگهان کوه جنبیده و به لرزه افتاد و با جاری شدن آب از آن و ندا داد: ای محمّد، گواهی می دهم که تو رسول پروردگار جهانیان، و آقا و سرور همه خلائقی، و شهادت می دهم که دلهای این یهودیان- همان گونه که وصف نمودی- سخت تر از سنگ است که هیچ خیری از آن خارج نمی شود، و چه بسا از برخی سنگها سیل یا آب جاری شود، و شهادت می دهم به اینکه این جماعت در بهتان به تو- که بهتان به خدا است- کاذب و دروغگویند.

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خطاب به کوه فرمود: آیا خداوند تو را امر فرمود که در خواسته هایم به جاه محمّد و آل پاکش- که توسّط آنان نوح را

از اندوه عظیم (طوفان و غرق) رهانید، و آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت ساخت، و او را در میان آتش بر چنان تخت و سریر و فراش مستقرّ نمود که مانند آن را طاغوت زمانش برای هیچ یک از پادشاهان زمین ندیده بود، و اطرافش را درختانی سرسبز و خرّم و شکوفا و انواع شکوفه های چهار فصلی رویانید- مرا اطاعت کنی؟

کوه پاسخ داد: آری ای محمّد، برای تو گواهی می دهم به این امور، و شهادت می دهم که هر چه بخواهی انجام می دهم: از تبدیل انسانها به خوک و میمون، یا فرشته و ملک، یا آتش به یخ یا یخ به آتش، یا آسمان را به زمین پایین کشم یا زمین را به آسمان بالا برم، یا اطراف شرق و غرب و درّه ها را مانند کیسه سربسته ای نمایم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۴

(۱) و خداوند زمین و آسمان را مطیع تو ساخته، و کوهها و دریاها به امر تو رفتار می کنند، و سائر مخلوقات خداوند، از بادها و صاعقه ها و تمام اعضاء و جوارح انسان و حیوان مطیع و فرمانبردار تواند، و هر چه دستور دهی انجام دهند.

یهودیان گفتند: ای محمّد، آیا ما را فریب داده و به خطا می اندازی؟ آنچه شنیدم صدای گروهی از اصحابت بود که پشت این کوه نشسته اند، و آنان بودند که این سخنان را گفتند، و فکر می کنی ما صدای آنان را از صدای کوه تشخیص نمی دهیم؟ گول این کارها را فقط جماعت ناتوان و سبک

مغزت می خورند، اگر راست می گویی تو به مکان کوه برو و به آن امر کن تا از ریشه در آید و به جای تو بیاید، وقتی این طور شد و ما آن را دیدیم آن وقت دستور بده که کوه از اطاق به دو نیم شود، سپس نیمه پایینی روی نیمه بالایی رود، و نیمه بالایی به زیر نیمه پایینی فرود آید، که در این حالت ریشه کوه قلّه آن گردد، و قلّه اش ریشه آن، تا یقین کنیم که آن معجزه بوده و از جانب خدا است، و شبیه آن همکاری و همراهی، از هیچ شعبده باز و ساحر گستاخی ساخته نیست.

سپس سنگ کوچکی به دستور آن حضرت غلطید و به جلو آمد آنگاه پیامبر به یهودی فرمود: این سنگ را نزدیک گوش خود ببر، همه آنچه از کوه شنیدی برایت تکرار می کند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۵

زیرا این قسمتی از آن کوه است.

(۱) او نیز سنگ را نزدیک گوش خود ساخت، و همان حرفهای کوه را تکرار نمود، ابتدا گفته پیامبر را در قساوت قلوب یهود تصدیق نمود، سپس در تایید سخن آن حضرت اعلام نمود: هر آنچه مال و ثروت در محو اسم محمّد خرج کنند، پوچ و باطل بوده و آسیب و زیانش متوجّه خودشان است.

دست آخر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: شنیدی؟ آیا پشت این سنگ کسی بود که سخن می گفت و تو را به اشتباه می انداخت؟ یا آن خود سنگ بود؟ گفت: نه، آن معجزه ای که

در باره کوه سفارش دادم برایم بیاور.

رسول خدا نیز به سمت محیط بازی دور شده سپس کوه را ندا داد و گفت: بحقّ محمّد و آل پاکش- همانهایی که توسّط مقامشان و به جهت درخواست بندگان خدا به واسطه ایشان بود که پروردگار بر عاد؛ قوم هود نبیّ، تندبادی سرد و سخت آواز و از حدّ گذشته فرستاد، بطوری مردم را هلاك ساخت که گویی تنه های پوسیده و افکنده درختان خرمایند. و به جبرئیل دستور داد تا در میان قوم صالح فریاد سهمگینی کشد تا همچون کاهی که برای گوسفندان آماده شده خرد و درهم شکسته شدند- از تو می خواهم که از بیخ و بن کنده شده و نزد من آیی، آنگاه دست مبارکش را در برابر خود بر زمین نهاد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۶

(۱) امام عسکری علیه السّلام فرمود: در این زمان کوه به لرزه افتاد و همچون مرکبی تیزپای بحرکت در آمده و تا مقابل انگشتان آن حضرت رسید، آنگاه فریاد کشید: بله قربان، گوش بفرمان و مطیع اوامر شمایم ای رسول پروردگار عالمیان، و علی رغم این دشمنان هر چه خواهی دستور فرما! آن حضرت فرمود: این جماعت از من خواسته اند که به تو دستور دهم تا از بیخ و بن کنده شده و نصف گردی، سپس قلّه ات به پایین افتد، و قاعده ات به بالا رود، و دست آخر قلّه و قاعده ات باهم جابجا شود.

ندا آمد: آیا مرا به این کار امر می فرمایید ای رسول ربّ العالمین؟ فرمود:

آری. پس در آن واحد تمام دستورات پیامبر را امتثال نمود.

سپس کوه فریاد برآورد: ای یهودیان آیا اینها که دیدید پایین تر و غیر از معجزات موسی بود، همو که می پندارید به او مؤمنید؟! جماعت یهود به هم خیره شده و یکی از آنان گفت: کارمان تمام است! و دیگری گفت: محمّد آدم خوش اقبالی است و هر چه خواهد برایش انجام شود و از فرد خوش شانس هر کار خارق العاده ای سر می زند! مبادا این مشاهدات شما را بفریبد!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۷

(۱) پس از این سخنان ندایی سهمگین از کوه برآمد که: ای دشمنان خدا! شما با همین عقیده بود که معجزات حضرت موسی علیه السّلام را نیز پوچ و باطل نمودید، مگر شما نبودید که به موسی گفتید: تبدیل عصا به اژدها، و شکافته شدن دریا و باز شدن راهها در آن، و وقوف کوه بالای سرمان همچون سایبان، همه این معجزات ناشئ از خوش اقبالی توست و آنچه دیدیم ما را فریب نمی دهد!! سپس بواسطه این گفتار کوه و صخره ها آنان را به کام گرفته و این گونه به حجّت پروردگار جهانیان ملزمشان ساختند.

(۲) ۲۸- و از معمّر بن راشد نقل است که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

یک روز فردی یهودی بخدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسیده و در مقابل آن حضرت ایستاده و به او خیره شد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمود: چه می خواهی؟ گفت:

آیا تو افضلی یا موسی؛ که خداوند با او صحبت کرد و کتاب مقدّس تورات و عصا، و معجزاتی چون شکافته شدن دریا و سایبان ابر بر او نازل فرمود؟! فرمود: برای آدمی تعریف از خود قبیح و ناپسند است، ولی ناگزیر می گویم: وقتی آن خطا از حضرت آدم سرزد با این جملات به سوی خداوند توبه نمود: «خداوندا به حقّ محمّد و آلش به درگاهت التماس می کنم که مرا ببخشی!»، خداوند نیز از خطایش درگذشت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۸

(۱) و نوح نبی علیه السّلام وقتی سوار کشتی شد و از غرق شدن ترسید این گونه دعا کرد: «خداوندا به حقّ محمّد و آلش از تو درخواست می کنم مرا از غرق شدن نجات بخشی»، پس خداوند با عزّت و جلال نیز او را نجات داد.

و حضرت ابراهیم وقتی در آتش افتاد گفت: «خدایا به درگاهت التماس می کنم که به حقّ محمّد و آلش مرا نجات دهی» خداوند نیز آتش را بر او سرد و سلامت ساخت.

و حضرت موسی چون عصایش را بر زمین انداخت- و با مشاهده آن- در دلش ترس و بیمی یافت این گونه دعا کرد: «بار الها! به حقّ محمّد و آلش به درگاهت التماس می کنم که آسوده خاطرم فرمایی!»، و خداوند متعال نیز فرمود: مترس که همانا تو برتری.

ای مرد یهودی! اگر موسی علیه السّلام مرا درک کرده و به من و نبوّتم ایمان نمی آورد، ایمان و نبوّت او هیچ سودی برایش نداشت. ای یهودی! «مهدی» از

نسل من است، همو که چون خروج کند؛ عیسی بن مریم به یاری و کمکش نازل شود و پشت سر او نماز بخواند.

[احتجاج رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با یهودیان مدینه]

[احتجاج رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با یهودیان مدینه]

(۲) ۲۹- و از ابن عبّاس نقل است که: چهل نفر از مردان یهودیّ از مدینه خارج شده و گفتند: بیایید نزد این کاهن دروغگو رویم تا او را در روبرو توبیخ نموده و تکذیب کنیم، چرا که او ادّعا می کند [أفضل] رسولان الهی است، و چگونه چنین سخنی صادق است که تمام انبیاء همچون آدم و نوح- و تمامشان را نام بردند- به مناسبتی از او برتر و بهترند؟!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۹

(۱) پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عبد اللَّه بن سلّام فرمود: تورات میان من و شما [حاکم باشد]. یهود نیز پذیرفت، و یکی از آنان گفت: حضرت آدم از تو بهتر و برتر است، زیرا خداوند با دست قدرت خود او را آفرید و از روح خود در کالبد او دمید و فرشتگان را به سجده او واداشت.

پیامبر فرمود: آدم نبی، پدر من است، ولی آنچه بمن داده شده افضل و برتر است از آنچه به آن حضرت داده شده. گفتند: آنها چیست؟ فرمود: منادی در هر روز پنج بار ندا می کند که: «شهادت می دهم معبودی جز اللَّه نیست و محمّد فرستاده او است» و نمی گوید:

«آدم رسول خدا است». و لوای حمد در روز قیامت به دست من

است نه آدم.

گفتند: راست گفتی ای محمّد، این مطلب در تورات آمده. فرمود: این یک مورد.

گفتند: موسی از تو برتر است. فرمود: از چه لحاظ و برای چه؟ گفتند: زیرا خداوند چهار هزار کلمه [بی واسطه] با او سخن گفته، در حالی که این گونه با تو مکالمه نفرموده.

فرمود: من بهتر از آن عطا شده ام. گفتند: آن چیست؟ پاسخ داد: این آیه ای که خداوند در باره من نازل فرمود: «پاک و منزّه است آن خدایی که بنده خود- محمّد- را شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم برد- إسراء: ۱».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۰

و من روی بال جبرئیل قرار گرفته تا به انتهای آسمان هفتم رسیدم، و از آنجا گذشته تا به «سدره المنتهی» وارد شدم که در آنجا «جنّه المأوی» است، و تا آمدم از ساق عرش آویزان شوم این ندا از آنجا در آمد که: «منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست، منم ایمنی بخش بندگان، نگاهبان بر همه چیز، توانای بی همتا، بر همه چیره، درخور کبریا و بزرگی، دلنواز و مهربان». و خداوند را با چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم، پس آیا این مقام بالاتر از مکالمه حضرت موسی نیست؟ (۱) گفتند: ای محمّد راست گفتی، این قسمت نیز در تورات نوشته شده است.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این هم مورد دوم.

گفتند: نوح علیه السّلام از تو برتر است. فرمود: به چه علّت و برای چه؟ گفتند:

زیرا او سوار بر کشتی شد و بر کوه جودی نشست.

فرمود: به من بهتر از آن عطا شده. گفتند: آن چیست؟ فرمود: براستی که خداوند با عزّت و جلال مرا نهری در آسمان عطا فرموده که از عرش جاری است، و در اطراف و سواحل آن هزاران قصر است که آجرهایش یکی در میان از طلا و نقره بوده، گیاهان آن رود از زعفران و سنگریزه هایش از درّ و یاقوت، و خاک زمینش از مشک سفید است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۱

پس این عطای الهی برای من و امّتم بهتر است. و این مطلب اشاره به آیه کریمه: إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ دارد. گفتند: راست گفتی ای محمّد، این مطلب نیز در تورات نوشته شده، و این بهتر و برتر از آن است.

(۱) رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: این هم مورد سوم.

باز گفتند: ابراهیم از تو بهتر و برتر بود. فرمود: برای چه و به چه علّت؟ گفتند: زیرا خداوند او را خلیل خود اختیار کرده بود. فرمود: اگر ابراهیم نبیّ، خلیل خداوند بود من نیز حبیب خدایم، و نامم محمّد است.

گفتند: چرا به این اسم نامیده شدی؟ فرمود: خداوند مرا به این اسم نامیده، و نام مرا از اسم مبارک خود مشتقّ فرموده، او «محمود» و من «محمّد»؛ و امّت من- در هر حالی- «حامد» می باشند.

گفتند: راست گفتی ای محمّد، این نیز در تورات مکتوب است. آری فضیلت تو بالاتر است.

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: این

هم مورد چهارم.

گفتند: عیسی از تو برتر بود. فرمود: برای چه؟ گفتند: روزی حضرت عیسی در

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۲

عقبه بیت المقدس بود که شیاطین به قصد آزار به سوی او آمدند، خداوند نیز جبرئیل را مأمور ساخت که با بال راست خود شیاطین را براند و به آتش اندازد، پس با بالهای خود به صورتشان زد و آنها را به آتش انداخت.

(۱) فرمود: به من بهتر و برتر از آن فضیلت عطا شده است. گفتند: آن چیست؟ فرمود:

در راه بازگشت از جنگ بدر، من بسیار گرسنه بودم، هنگام ورود به مدینه با زنی یهودی روبرو شدم که بر سرش کاسه بزرگی حاوی بره بریان شده، و در کیسه اش مقداری شکر بود. آن زن گفت: خدا را شکر که سلامتیت ارزانی داشت، و نصر و ظفر بر دشمنان عطایت فرمود: من برای خدا نذر کرده بودم که اگر شما از این جنگ با سلامتی و غنیمت باز گردید این بره را ذبح کرده و بریانش کنم و به شما پیشکش نمایم.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من نیز از مرکب خود پیاده شده و خواستم دست به غذا ببرم که ناگاه آن بره بریان شده به اذن و فرمان خداوند به روی پا ایستاد و گفت: ای محمّد! از من چیزی مخور که من مسموم شده ام.

الاحتجاج،

ج ۱، ص: ۱۰۳

یهودیان گفتند: راست گفتی، این فضیلت بهتر و برتر از آن است.

(۱) پیامبر گرامی اسلام فرمود: این هم مورد پنجم.

گفتند: فقط یک مورد مانده، و سپس از خدمتتان مرخص خواهیم شد. فرمود:

بگویید. گفتند: سلیمان از تو بهتر و برتر بود. فرمود: در چه فضیلت؟ گفتند: زیرا خداوند با عزّت و جلال تمام شیاطین و انس و جنّ و پرندگان و بادها و حیوانات وحشی را گوش بفرمان و مسخّر او ساخته بود.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند نیز براق را مسخّر من ساخت و آن عطا از همه دنیا بهتر و بالاتر است، و آن مرکبی از مراکب بهشت است که چهره اش همچون صورت آدمی، و سم هایش چون سم اسبان، و دمش مانند دم گاو، از حمار بزرگتر و از قاطر کوچکتر است. زین آن از یاقوت سرخ و رکابش از درّ سفید، و آن را هفتاد هزار لگام از طلا است، دو بال دارد که با درّ و یاقوت و زبرجد تزیین شده است، و بر پیشانیش این جمله نوشته شده:

«لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له، محمّد رسول اللَّه»

. یهودیان گفتند: ای محمّد راست گفتی، و آن در تورات نوشته شده است، و این فضیلت از آن برتر است. ای محمّد همگی ما شهادت به یگانگی خدا و رسالت تو می دهیم.

پس پیامبر فرمود: نوح نبی علیه السّلام در میان قومش به مدّت نهصد و پنجاه سال

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۴

مشغول تبلیغ و

دعوت بود، (۱) سپس خداوند آنان را در کمی و قلّت تعداد مؤمنینشان این گونه فرمود: «و جز اندکی با او ایمان نیاورده بودند- هود: ۴۰». و مرا در مدّت کوتاهی که مأمور به دعوت شده ام بیش از حضرت نوح در تمام عمر طولانی اش به من ایمان آورده و دعوتم را پذیرفته اند، و در بهشت یک صد و بیست صف تشکیل می شود که هشتاد صف آنها از امّت و پیروان من محسوب می شوند. و خداوند با عزّت و جلال قرآن را ناسخ همه کتب آسمانی گذشته و بی همتا قرار داده است، برخی از امور ممنوع در ادیان گذشته را حلال و برخی از امور حلال را ممنوع نمودم. مثلاً حضرت موسی حکم به تحریم صید ماهی در روز شنبه کرده بود، و به حدّی این ممنوعیّت تأکید داشت که خداوند به گروهی که در صید روز شنبه از حدّ بگذشتند فرمود: «پس بوزینگان شوید، و خوار و رانده باشید- بقره: ۶۵»، و تمام آنان بصورت بوزینه مسخ شدند. ولی در شریعت اسلام این حرمت برداشته شده تا آنجا که به نصّ صریح این آیه: «شکار دریا و خوراک آن برای شما حلال شده است- مائده: ۹۶» حکم به تجویز و حلّیت آن صادر گشت.

و دیگر اینکه شریعت من همه شحوم (چربی های گوسفند و غیره) را که از خوردنش پرهیز می کردید حلال و تجویز نمود.

سپس خداوند در کتاب عزیزش این گونه بر من صلوات فرستاده است: «همانا خدای و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید- یعنی بگویید: اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد- و سلام گویید-

احزاب: ۵۶».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۵

(۱) سپس مرا در قرآن به دلنوازی و رحمت این گونه وصف فرموده: «هر آینه شما را پیامبری از خودتان آمد که به رنج افتادنتان بر او گران و دشوار است؛ به [هدایت] شما دلبسته است، و به مؤمنان دلسوز و مهربان است- توبه: ۱۲۸».

و همچنین خداوند برای حفظ احترام من اصحابم را فرمود که با من مکالمه ای نکنند مگر پس از آنکه صدقه ای بدهند، در این آیه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون [خواهید که] با پیامبر راز گویید، پیش از راز گفتن خود صدقه ای بدهید- مجادله: ۱۲». سپس خداوند از سر رحمت این حکم را- پس از آنکه واجب ساخته بود- از آنان برداشت.

[پاسخ رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به سؤال مرد یهودی]

[پاسخ رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به سؤال مرد یهودی]

(۲) ۳۰- از ثوبان نقل است که گفت: فردی یهودی بخدمت رسول خدا آمده و گفت: ای محمّد از تو سؤالی دارم و تقاضا می کنم پاسخ فرمایید. ثوبان با پای خود به او زده و اشاره کرد که بگو: یا رسول اللّه. یهودی گفت: جز به اسمی که در میان قوم خود نامیده شده او را صدا نمی کنم! سپس با قراءت این آیه: « [در] روزی که زمین غیر این زمین گردد و آسمانها [نیز غیر این آسمانها شود]- ابراهیم: ۴۸» گفت: مردم در آن روز کجا خواهند بود؟

فرمود: مردم پیش از رسیدن به محشر در محیطی تاریکند خواهند بود. پرسید: نخستین غذای بهشتیان هنگام ورود به

بهشت چه چیزی خواهد بود؟ فرمود: جگر ماهی بزرگ.

پرسید: سپس چه می خورند؟ فرمود: جگر گاو نر. پرسید: سپس چه می آشامند؟

فرمود: سلسبیل (روان و گوارا). گفت: درست گفتی، اجازه می فرمایید از شما سؤالی کنم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۶

که پاسخش را جز انبیاء ندانند؟ فرمود: آن چیست؟ پرسید: از شباهت فرزند به پدر و مادرش.

فرمود: نطفه مرد در بیشتر موارد سفید و غلیظ، و نطفه زن زرد و رقیق است.

و چون نطفه هر کدام بر دیگری برتری و تفوّق یابد به اذن و فرمان خداوند فرزند به او شبیه می شود.

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست پاسخ هیچ کدام از سؤالات تو را نمی دانستم تا اینکه خداوند عز و جلّ در همین مجلس توسّط برادرم جبرئیل به من آموخت.

«احتجاج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر منافقین» «در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه»

«احتجاج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر منافقین» «در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه»

(۱) ۳۱- از امام عسکری علیه السّلام نقل است که فرمود: گروهی از منافقین در شب عقبه، قصد کشتن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را داشتند، و گروهی دیگر در مدینه کمر به قتل حضرت علی علیه السّلام بسته بودند، ولی قادر به مغالبه و ستیزه جویی پروردگار نبودند و خوشبختانه موفّق نشدند، و مطلبی که آنان را وادار به این توطئه نمود حسادتشان به اظهارات پیامبر در تمجید و تجلیل علی بن أبی طالب علیه السّلام بود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۷

از آن جمله: هنگام خروج پیامبر از مدینه به سمت تبوک وقتی علی علیه السّلام را جانشین خود در شهر نمود بدو فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد، علی أعلی ضمن ابلاغ سلام می فرماید: یا تو از مدینه خارج شو و علی را بر شهر بگمار، و یا خود در شهر بمان و علی خارج شود. و هیچ گریزی از آن نیست. و علی را نیز مأمور به پذیرش یکی از آن دو ساخته ام، هیچ کس به حقیقت بزرگی و عظمت کسی که مرا در مورد آن دو اطاعت نماید و به پاداش عظیمش واقف نیست و نمی داند.

(۱) پس هنگامی که او را جانشین خود در مدینه قرار داد موج زخم زبان و بدگویی منافقین به اوج خود رسید، که پیامبر از علی دلتنگ و ملول؛ و از مصاحبت و رفاقتش بیزار گشته، و برای همین او را در مدینه گذاشته و بهمراه خود نبرده. و حضرت علی علیه السّلام از شدّت ناراحتی و حزن، از مدینه خارج شده و به خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسید.

پیامبر در مواجهه با علی فرمود: چرا از مدینه خارج شدی؟ و آن حضرت جریان واقعه را باز گفت. پیامبر فرمود: آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند نسبت هارون به موسی باشی، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟! با شنیدن این کلام حضرت علی علیه السّلام به مدینه بازگشت. و تیر منافقین به سنگ خورد.

بنـا بر این نقشه ای در خصوص قتل أمیر المؤمنین علیه السّلام کشـیدند، بـدین ترتیب که در سـر راه او گودال عمیقی کنـده و روی آن را با حصیر و خاک پوشانیدند تا چون

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۸

آن حضـرت از آنجا عبور کند با مرکبش در آن گودال بیافتد. زمین اطراف گودال، سـنگلاخ بود، و قصد داشتند جهت استتار روی گودال را با سنگ بپوشانند تا با زمین اطراف یکسان شده و آن حضرت را بکشند.

(۱) وقتی أمیر المؤمنین علیه السّلام نزدیک آنجا شد، اسب آن حضرت به قدرت خدا بزبان آمده و سر خود را کج نمود و رو به سوار خود نموده و جریان امر را بازگفت و حضرت را از حرکت باز داشت.

آن حضرت نیز ضمن دعای خیر برای او حرکت نمود تا به گودال سر پوشیده رسید.

در اینجا اسب از بیم عبور از آن مکان ایستاد.

حضـرت أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به اذن و فرمان خدا صـحیح و سالم بگذر، و آن مرکب با معجزه ای دیگر صحیح و سالم از روی آن همچون زمین سفت و محکم عبور نمود.

و عرضه داشت: پروردگار جهانیان چقدر رعایت حال تو را می کند! تو را از روی این گودال عبور داد.

آن حضرت فرمود: خداوند به جهت خیرخواهی تو بود که مرا از روی آن گذراند.

سپس همچنان که روی اسب به عقب برگشته و مشغول صحبت بود، منافقین در

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۹

اطراف او مخفی شده بودند که ناگاه اسب ندا کرد: از این مکان دور شوید. همه رفتند و کسی نماند، و پس از آن زمانی نگذشت که همه آنان به درون آن گودال افتادند، و صدای ناله و فغانشان بپا خاست و همه از آنچه دیده بودند متعجّب شدند.

(۱) پس حضرت أمیر علیه السّلام به آنان فرمود: آیا نمی دانید چه کسی این توطئه را ترتیب داد: گفتند: نه، نمی دانیم. پس روی به مرکب خود کرده و پرسید: این توطئه چگونه و بدست چه کسی شکل گرفت؟ گفت: ای أمیر المؤمنین، وقتی خداوند چیزی را که مردم نادان قصد تکذیبش را دارند تأیید می فرماید، و بالعکس چیزی را که قصد تأییدش را دارند تکذیب و نقص می کند، پس تنها خداوند پیروز و همه خلق مغلوب و شکست خورده اند. آری این توطئه بدست فلانی و فلانی- تا ده نفر- و با همدستی فلانی و فلانی، تا بیست و چهار نفر را نام برد. و گروه دوم توطئه گران همراه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در سفرند و عزمشان را بر قتل آن حضرت در راه عقبه جزم کرده اند، در حالی که خداوند با عزّت و جلال پشتیبان و حامی پیامبر است و هیچ کافری قادر به شکست ولی خدا نیست.

پس برخی از یاران حضرت أمیر علیه السّلام به او پیشنهاد نمود که از طریق نامه توسّط پیک سریعی پیامبر را مطّلع سازد، حضرت فرمودند: پیک خدا به رسولش سریعتر، و نامه اش به او پیشتر است، ناراحت نباشید.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۰

(۱) از آن طرف هنگـامی که پیامبر به نزدیکی آن عقبه رسـید- همان جا که در مقابلش جماعت منافق و کافر رسوا شدنـد- و همان جا پیاده شـد و اصـحاب را جمع نموده و فرمود: فرشـته وحی جبرئیل به من خبر داد که علی در مـدینه مورد سوء قصدی قرار گرفته و خداونـد بـا الطـاف و معجزاتش وی را نجـات داد، و مـاجرا از این قرار بـوده:- و جریـان آن توطئه را تـا آخر بـاز گفت، و فقط قسمت آخر سخن حضرت علی علیه السّلام که مربوط به سوء قصد نسبت به خودش بود را مخفی داشت.

بـاری چون فرمایشات پیامبر به اینجا رسـید آن گروه بیست و چهار نفره از منافقین با هم وارد سـخن شدنـد، یکی گفت: بطور حتم از مـدینه پیکی رسـیده و خبر کشـته شـدن علی را آورده است. و محمّـد با زرنگی قصـد دارد خبر را وارونه جلوه دهد تا دلهای اصـحابش را تسکین و تثبیت نموده و ایشان را از اضطراب و اختلاف محفوظ بدارد. پس باتّفاق آراء قرار شد به محضر رسول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله رفته و از سـالم مانـدن علی اظهـار شـادی و خرسـندی نموده، و برای جلب توجّه و اطمینـان و علاقه آن حضرت سخنانی گویند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۱

(۱) پس نزد آن حضرت رسیده و او را بخاطر سلامتی

علیّ علیه السّلام از خطر تهنیت گفته سپس گفتند: آیا علیّ بن أبی طالب افضل امّت است یا فرشتگان مقرّب خداوند؟ فرمود:

آیا شرافت فرشتگان جز به حبّ و دوستی محمّد و علی و پذیرش ولایت آن دوست؟

و بالاـتر از آن اگر یکی از محبّین و دوستداران علی دلش را تزکیه نموده و از گناهـان بپرهیزد و از ریـا و غشّ و دغل خود را حفظ نماید از فرشتگان پاکتر و برتر خواهد بود.

و آیا نمی دانید که خداوند فرشتگان را جز بخاطر خودبینی آنان مأمور به سجده آدم نساخت؟ زیرا تصوّر فرشتگان چنان بود که هیچ مخلوقی که سزاوار جانشینی آنان باشد در دنیا یافت نخواهد شد، و خودشان را از لحاظ علم و دین و معرفت و فضل بالاتر می دیدند.

و بر همین اساس خداوند اراده فرمود که آنان را به خیال خام و اعتقاد باطلشان واقف فرماید، پس آدم را آفرید و تمامی اسماء را بـدو آموخت، سپس اسماء را به فرشتگان عرضه فرمود، و آنـان از درک معرفت آن عـاجز و درمانـده شدنـد، پس در این هنگام آدم را مأمور فرمود تا اسماء را بر ملائکه تعلیم نماید و ایشان را به برتری علمی خود آگاه نماید.

سپس از صلب آدم نسل او را خارج نمود، و در میان آنان انبیاء مرسلین و بندگان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۲

برگزیده خداوند، و افضل آنان محمّد و آل و اصحاب و امّت نیکوکارش می باشند، (۱) و به فرشتگان فهماند که آنان برتر از ایشانند، زیرا

که با وجود صدها ابتلاءات و پیش آمدهای ناملایم از زحمت تأمین معاش خود و عیال و اهلش گرفته تا تحمّل ترس و خوف از دزدان و امرای ستمگر، و استقامت در برابر امراض و سختیها، و مشقّت اغواء و اضلال شیاطین [و] انس و جن، و سختی زندگانی دنیوی، باز هم با هوا و خواهشهای نفسانی مبارزه کرده و برای اطاعت و امتثال اوامر و تکالیف الهی استقامت بخرج داده و پیوسته در مقابل تمایلات و شهوات فطری خود از حبّ نساء و لباس و شهرت و دوستی دنیا و دیگر لذّات آن مجاهده نموده، رو به سوی حقّ و حقیقت می آورند، و با خلوص نیّت و صفا و صدق باطن، در پی تحصیل علم و معرفت و قرب و منزلت قدم برمی دارند.

خداوند عزیز فرمود: ای فرشتگانم! شما از تمامی این گرفتاریها و علائق مادّی و دنیایی دورید، نه تمایلات جنسی شما را می آزارد، و نه شهوت خوردن سست و ناتوانتان می سازد، و نه خوف و هراس از دشمنان دین و دنیایتان دلهای شما را می لرزاند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۳

و نه شیطان و اعوانش قادرند فرشتگانم را- همانها که از خطا و لغزش محفوظ و معصومشان داشته ام- وسوسه نمایند.

(۱) ای فرشتگانم! اینست که اگر هر یک از بنی آدم سرگرم عبادت و اطاعت شده و با آن گرفتاریها و علائق، توجّه و خلوص قلب خود را حفظ کند، البتّه قدم بلندتری را برداشته و عملی را انجام داده است که شما

از آوردن آن عاجز و ناتوان خواهید بود.

و چون خداونـد جلیل مقام رفیع آدم را برای ملائکه معرّفی فرمود به آنان امر نمود که به آدم سـجده کنند، زیرا او شامل همان خلائق برتر و افضل و افراد برجسته و خصوصا شخصیتهایی چون پیامبر اسلام و علی بن أبی طالب و اهل بیت طهارت بود و گویی تمام آنان در صلب او صف آرایی می کردند.

و سجده فرشتگان ظاهرا به سوی آدم، ولی در واقع برای خداوند جهانیان بود. و آدم در این قضیّه مانند قبله (خانه کعبه) بوده است، که مردم هنگام عبادت خدا به آن طرف متوجّه می شونـد. آری آن سجده ای که برای خداوند صورت می گیرد برای هیچ کسی جایز و روا نیست، و نیز کسی را نشایـد که از آفریـده خدا به آن اندازه تجلیل نماید که در خور تجلیل پروردگار جهانیان است. و اگر قرار بود کسی را این گونه امر به سجده غیر خدا کنم، حتما شیعیان ناتوان و مکلّفین را می گفتم که افراد میانه رو در علم علی- وصیّ رسول خدا- را سجده کننـد، و این کار را فقط بخاطر دوستی بهترین خلق خدا «علی»- پس از رسول خدا- انجام دهند، همو که تمام سختی و بلاها را در اظهار حقوق الهی بجان خرید، و هیچ حقّی را که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۴

در انتظارش بود- که یا نمی دانست یا از یاد برده بود- انکار نکرد.

(۱) سپس فرمود: در طی این جریان کار ابلیس به عصیان و نافرمانی کشید،

و چون عصیانش از سر تکبّر و خودستایی بود به هلاکت افتاد، و آدم نیز خداوند را بواسطه خوردن از درخت ممنوعه عصیان نمود ولی چون عاری از تکبّر بر محمّد و آل پاکش بود سالم ماند. و آن خلاصه فرمایش خداوند است بر او که: «ای آدم! ابلیس بواسطه تو به من عصیان ورزید، و بر تو تکبّر کرد و هلاک شد، و اگر سر به فرمانم نهاده و مرا حرمت می نهاد به هر ترتیبی به رستگاری می رسید، و تو نیز با خوردن درخت ممنوعه مرا مخالفت نمودی ولی بواسطه تواضع بر محمّد و آل او مرا تعظیم نمودی، پس رستگار گشتی و عیب و عار لغزش از تو زایل شد، پس به حرمت و حقّ محمّد و آل پاکش مرا بخوان». پس خدا را به حقّ آنان خوانده و بواسطه تمسّک به ریسمان اهل بیت به نیکوترین وجهی رستگار گشت.

سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دستور فرمود که همه مهیّای حرکت و کوچ شوند و به فردی گفت که ندا سر دهد که: بدانید که همه باید پشت سر پیامبر حرکت کرده و هیچ کس نباید جلوتر از آن حضرت قدم برداشته و پای به عقبه کوه بگذارد، تا خود پیامبر از آن بگذرد.

سپس به حذیفه دستور فرمود در پای کوه نشسته و مراقب باشد چه کسی پیش از پیامبر به سوی عقبه کوه حرکت می کند، و در ضمن پشت سنگی پنهان شود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۵

(۱)

حذیفه گفت: ای رسول خدا، من شرّ و بدی را در چهره برخی از فرماندهان سپاهت بخوبی در می یابم، و از این بابت بیم آن دارم که اگر در آنجا بنشینم تبهکاران منافق مرا ببینند، و پس از آگاهی از قصدم، مرا بکشند.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که به پایین عقبه رسیدی به سمت سنگ بزرگی که در آنجاست رفته و به آن می گویی که رسول خدا تو را امر می کند که برایم باز شوی تا من به داخل تو آیم، و نیز روزنه ای که از آن مراقب اوضاع باشم، و همچنین هوایی داخل آید تا زنده بمانم. زیرا آن صخره مو به موی این فرامین را به اذن پروردگار جهانیان انجام دهد.

باری حذیفه نیز آن را گفت و داخل سنگ شد، ناگاه آن گروه بیست و چهار نفره سوار بر شتر و پیاده سر رسیدند و یکی از آنان گفت: هر که را در اینجا دیدید فورا بکشید تا مبادا به محمّد خبر دهد و او برگردد، و یا تصمیم بگیرد که فقط در روز از این عقبه عبور کند که در این صورت نقشه ما بهم بخورد. در این حال همه مذاکراتشان را حذیفه شنید، و آنان هر چه گشتند کسی را نیافتند، و خداوند حذیفه را توسّط آن سنگ از دیدشان پنهان نمود تا اینکه هر کدام مطابق نقشه و تدبیر سویی که داشتند در یک سوی کوه پراکنده شدند در حالی که می گفتند: هلاک محمّد را خواهید دید! و به خیال خام خود کار پیامبر را

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۶

یکسره می دیدند، و خداوند تمام آن یاوه سرایی ها را از دور و نزدیک به گوشهای حذیفه می رسانید، و او نیز همه را به خاطر می سپرد.

(۱) هنگامی که همه تبهکاران در جاهای خود مستقرّ شدند، آن صخره به زبان آمده و به حذیفه گفت: به سمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برو و آن حضرت را از جریان امر آگاه کن.

حذیفه گفت: چگونه از تو خارج شوم که اگر آنان مرا ببینند از ترس جانشان مرا بخاطر این خبرچینی خواهند کشت! از کوه ندا آمد: همو که تو را در من جای داد و هوا را از همان روزنه به تو رسانید هموست که تو را به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسانده و از دست دشمنان نجات می دهد.

پس حذیفه برخاست تا خارج شود که صخره به قدرت خداوند متعال گشوده شد و به فرمان او تبدیل به پرنده ای شد و به هوا پرکشید و اوج گرفت تا اینکه در مقابل رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرود آمد، سپس به همان صخره تبدیل گشت، سپس حذیفه آن حضرت را در کمّ و کیف ماجرا از آنچه دیده بود و تمام شنیده هایش قرار داد.

فرمود: آنان را شناختی؟ گفت: ابتدا نقاب زده بودند و تنها آنان را از روی مرکبشان شناختم، و وقتی همه جا را گشتند نقابهایشان را برداشتند، و من همه را دیدم و با ذکر اسامی

شناختم.- و همه بیست و چهار نفر را نام برد-. آنگاه پیامبر به حذیفه فرمود: اگر خداوند موجب تأیید محمّد است؛ در این صورت نه آنان و نه هیچ مخلوقی قادر به از بین بردن او نخواهد بود، همانا خدا کار خود را در باره محمّد رساننده است، هر چند کافران را خوش نیاید.

(۱) سپس به حذیفه فرمود: تو و سلمان و عمّار همراه من برخیزید و بر خدا توکّل کنید تا از گردنه سخت کوه که گذشتم به مردم خبر دهید که دنبال ما براه بیافتند. و خود سوار بر شتری شد و حذیفه افسار آن را گرفت و سلمان و عمّار نیز اطراف آن حضرت مواظب بودند، و منافقین نیز سواره و پیاده در اطراف آن گردنه کمین نشسته بودند، و گروه بالای جادّه دبّه های پر از سنگی را مهیّا نموده بودند تا از بالا به پایین بغلطانند تا شتر پیغمبر رمیده و آن حضرت را به درّه پرت کند.

باری هنگامی که آن دبّه ها نزدیک شتر پیامبر شد به امر خداوند بالا رفته بحدّی و از بالای مرکب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ردّ شد و تماما به سمت دیگر افتاد، و حرکت و صدای آنها هیچ تغییری در حالت اشتر ایجاد نکرد. سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عمّار فرمود: به بالای کوه برو و با عصایت به صورت مرکبهای منافقین بزن و از آنجا دور کن. عمّار همین کار را کرد و آنان متفرّق شده و برخیشان بزمین افتاده و دست و پایشان شکست، و اثر این

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۸

جراحات بحدّی بود که تا زمان مرگ بر آنان باقی ماند.

و بهمین خاطر پیامبر در باره حذیفه و حضرت علی علیه السّلام فرمود: «آن دو داناترین مردم به منافقینند» چون تمام توطئه و نقشه منافقین را از نزدیک مشاهده نموده بودند.

باری خداوند در این ماجرا رسول خود را از شرّ و مکر منافقین در امان داشت و آن حضرت سالم به مدینه بازگشت و جامه خواری و خفّت را بر تن جماعتی نمود که قصد کشتن پیامبر و علی را داشتند، و هر دو آنان را حفظ فرمود.

احتجاج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خمّ بر تمام مردم- در ولایت علیّ بن أبی طالب و سایر فرزندانش از امامان معصوم علیهم السّلام-

احتجاج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خمّ بر تمام مردم- در ولایت علیّ بن أبی طالب و سایر فرزندانش از امامان معصوم علیهم السّلام-

(۱) ۳۲- به اسناد مذکور در متن از امام باقر علیه السّلام نقل است که: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در موسم حجّ عازم مکّه بود- در حالی که تمام شرایع و قوانین را بجز حجّ و ولایت ابلاغ فرموده بودند-

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۹

که فرشته وحی جبرئیل نازل شده و از جانب پروردگار متعال ابلاغ سلام نموده و گفت:

ای محمّد! خداوند می فرماید من هیچ پیامبری از پیامبران گذشته را قبض روح نکردم مگر پس از کمال دین و اتمام حجّتم، و برای تو تنها دو موضوع باقی

مانـده که بایـد آن دو را به مردم ابلاغ نمایی، یکی حکم حـجّ و دیگری موضوع ولایت و خلافت است. زیرا من تا بحال زمین را خـالی از حجّت قرار نـداده ام و هرگز هم خالی نخواهم گـذاشت، زیرا خداونـد عزّ و جلّ تو را مأمور فرموده تا خود و سایر مردمـان- از اقصـی نقاط مـدینه و اطراف آن که تمکّن و اسـتطاعت لازم برای انجام حـجّ دارنـد- را به مکّه سوق دهی و تمام اصول و قوانین آن را همچون نماز و زکات و روزه به ایشان آموزش دهی.

(۱) پس منادی را فرمود تا اعلام کنـد که رسول خـدا آهنگ سـفر حـجّ دارد و مأمور به تعلیم این عبادت بزرگ همچون سایر شرایع و مقرّرات سابق است.

بـاری رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله همراه هفتـاد هزار نفر از اهـالی مـدینه و اطراف آن عـازم مکّه شـده و از مـدینه خـارج شدند- مانند همان تعداد که حضـرت موسـی از آنان برای هارون بیعت گرفت و عهدشکنی کردند و در آخر از گاو و سامری تبعیّت نمودند- و همه جماعت مسلمین در طول این سفر قدم به قدم از تمام اعمال آن حضرت پیروی می کردند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۰

(۱) باری عاقبت این بیعتی که رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله برای خلافت علی علیه السّلام از مسلمانان گرفت در نهایت نعل بالنّعل شبیه به عهدشکنی قوم موسی در بیعت با هارون و تبعیّت از گاو و سامری گردید.

جماعتی که مسافت

مدینه تا مکّه را طی می کردند فضای کوه و درّه و بیابان را مشحون از ندای لبّیک لبّیک خویش ساخته و به آنجا حال و هوای باشکوهی دادند.

و چون مسافتی را طی کردنـد جبرئیل نازل شـده و خطاب به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله گفت: خداوند پس از ابلاغ سـلام می فرمایـد: زمـان وفـات تو نزدیـک شـده و مـدّت رسالتت رو به پایان است، و بـدان که من تو را بی هیـچ چاره و گریزی فرا می خوانم، پس عهـد خود بنمـا و سـفارشت را ایراد کن، و آنچه علم داری از خود و میراث علوم انبیای پیش، و سـلاح و تابوت و آثار و آیات رسالتت را به وصی و خلیفه ات؛ و حجّت بالغه بر خلقم؛ علی بن- أبی طالب بسپار، و او را همچون نشانه ای برای مردم برپا کن و عهـد و میثاق او را تجدید نما، و به ایشان تمام عهود، و نیز پیمانی را که از ولایت علی بن أبی طالب ولی خود و مولای آنان و همه مرد و زن مؤمن بسته ام به ایشان یادآوری کن.

زیرا همه انبیـایم را پس از اکمـال دین و حجّتم و اتمـام نعمتم به ولایت دوسـتانم و دشـمنی دشـمنانم قبض روح نمودم، و این همان کمال توحید و دین و اتمام نعمت من است که مقرون

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۱

پیروی و طـاعت ولیّ مـن می باشـد. و بایـد مردم بداننـد که من هیـچ گـاه زمین را خـالی از ولی و سـرپرست قرار نمی دهم تا حجّت

بر مردم و خلقم باشد، پس امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را- به واسطه ولایت ولی خود و سرپرست مردان و زنان مؤمن: «علی» بنده ام و وصیّ پیامبرم و خلیفه پس از او و حجّت بالغه بر خلقم- دین شما پسندیدم. و طاعت و امتثال امر او مقرون طاعت من است. اطاعت او امتثال امر من، و عصیان او مستلزم مخالفت من است، او را علم و نشانه ای میان خود و مردم قرار دادم، هر کسی مقام او را شناخت مؤمن، و منکر او کافر است. و هر کس در بیعت او کسی را شریکش سازد مشرک می باشد، و هر کس با ولایت او بمیرد به بهشت رود و دشمنان او به جهنّم روند.

(۱) پس ای محمّد، «علیّ» را علم و راهنمایم قرارده، و از آنان برایش بیعت بگیر، و عهد و پیمانی که با آنان بسته ام را تجدید کن، زیرا من جانت را ستانده و نزد خود فرا می خوانم.

و از این سو چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت به قوم خود و مخصوصا از منافقین امّت خائف و ترسان بود که مبادا پراکنده شده و به جاهلیّت و کفری دیگر بازگردند، و همچنین از عداوت و بغض درونی آنان نسبت به علی آگاه بود، به همین خاطر توسّط جبرئیل از خداوند درخواست نمود که او را از شرّ و کید و مکر منافقین حفظ فرماید. بنا بر این

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۲

رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله انجام اين امر را تا مسجد خيف در مراجعت از مكّه به تأخير انداخت. پس در آن منزل بار ديگر جبرئيل نازل شده و تكليف سابق را راجع به معرّفى علىّ ابن أبى طالب تجديد نمود ولى راجع به درخواست آخر پيامبر مبنى بر عصمت و نگهدارى او از شرّ منافقين هيچ پيامى را نياورد تا اينكه به «كراع الغميم» در بين راه مكّه و مدينه رسيد.

در همين منزل جبرئيل براى بار سوم نازل شده و موضوع معرّفى على بن أبى طالب را متذكّر شد، ولى بازهم خبرى از جواب درخواست پيامبر در حفظ و عصمت پيامبر نبود.

پس پيامبر خطاب به جبرئيل گفت: از آن مى ترسم كه مردم مرا تكذيب نموده و سخنم را در باره على بن أبى طالب نپذيرند.

(۱) بارى از آنجا نيز حركت كرده تا به غدير خم؛ سه ميلى «جحفه» رسيدند، جبرئيل در همان جا ساعت پنج پس از آفتاب نازل شده و پيامى حاوى منع و سرزنش و عصمت و حفظ از مردم بدين مضمون آورد كه: «اى محمّد: خداوند متعال سلامت رسانده و مى فرمايد: اى پيامبر، آنچه را از سوى پروردگارت بر تو فرو آمده برسان و اگر اين نكنى پيام او را نرسانده باشى و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه مى دارد- مائده: ۶۷».

بارى پيش رفتگان در نزديكيهاى جحفه بودند، و گروهى نيز هنوز به غدير خمّ نرسيده بودند، پس با فرمان پيامبر همه آنان را برگرداندند و عقب ماندگان را جمع نمودند و همه را در منزل غدير خمّ دور هم

گرد آورده و مقدّمات تعریف و توصیه و خطابه خود

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۳

را فراهم آورد.

(۱) و در آن مکان درختهایی بود که بدستور رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله زیر آنجا جاروب شده و از سنگها به شکل منبر استفاده گردید تا آن حضرت بر روی آن رفته و بر همه مشرف باشد.

و تمام مسلمین از پیش و روی راه در آن مکان اجتماع کرده و سر تا پا گوش شدند تا پیامبر به بالای منبر رفته و پیام آسمانی و الهی و سخن شیرین خود را آغاز نماید. پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از حمد و ثنای الهی گفت:

حمد و ستایش درخور پروردگاری است که شریک و نظیری نداشته و بی همتا و یگانه است، و حکومت او سراسر هستی را فرا گرفته، و علم و توجّه به او همه موجودات را احاطه نموده است، و همه در پیشگاه قدرت و توانایی او خاضع و خاشعند. و پیوسته محبوب و محمود عالمیان است، خالق آسمانها و زمین و پروردگار روح و ملائکه و جهان هستی، همه و همه غرق احسان و نیکویی و رحمت و فضل بی منتهای اویند، کریم و حلیم و صبور و شکیبا و بردبار است، برای انتقام و عذاب گنه کاران شتاب نمی کند، سرائر و ضمائر بندگان بر او پوشیده نمی شود، افکار و نیّات و خاطره های مردم پیش او روشن و آشکار

است، هیچ عجز و کوتاهی و نیاز و ناتوانی بمقام عظمت او راه نیابد، ادراک و عقول مردم از درک و شناخت کنه ذات و صفات کبرایی او عاجز و قاصرند، برپا دارنده قسط و عدل است، هیچ معبودی جز او نیست، عزیز و حکیم است، بالاتر از آن است که چشمها او را دریابند، و او چشمها را دریابد، و اوست لطیف و آگاه به آشکار و نهان، هیچ کس با دیدن پی به وصف او نبرد، و نه سرّ و آشکار او را دریابد مگر خود خداوند راهنمایی فرماید.

(۱) و شهادت می دهم که قدس و پاکی خداوند متعال همه طبقات دهر را پر کرده است.

و نور مقدّس او ابدیّت را پوشانیده است، خدایی که بی هیچ یار و یاوری و شریک و مشاوری تقدیر و امر خود را ایجاد می فرماید، آنچه را که بخواهد لباس هستی می پوشاند و کوچکترین زحمت و تکلّفی در کارهای او در مقام خلق و تکوین کائنات دیده نمی شود، کارهای او محکم و منظّم و متقن است، کمترین خلل و سستی و جور و تجاوز و ظلمی در او نیست، خداوند کریم است و مهربان، و برگشت همه به سوی او خواهد بود.

و شهادت می دهم همه چیز در پیشگاه با عظمت و قدرت او خاضع و متواضعند، خورشید و ماه و ملک همه در تحت تسخیر و نفوذ او هستند، اوراق و صفحات تکوین بدست توانای او پیوسته در تغییر و تبدّل بوده، و روز و شب و زندگی و مرگ و فقر و

غنی و خوشی و گرفتاری و گرما و سرما و رنگهای گوناگون پدیدار می شود، درهم کوبنده هر مخالف و معاندی است، و نابودکننده هر شیطان نافرمان و سرکشی است، عاری از هر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۵

حریف و همتایی است، (ضدّ و ندّی ندارد) یکتا و یگانه است، تنها بی نیازی است که نیازها بدو برند، نزاده و زاده نشده است، و هیچ کس مر او را همتا و همانند نبوده و نباشد، معبودی واحد و پروردگاری بزرگوار است، هر چه می خواهد اجرا می کند و آنچه اراده می کند انجام می دهد، می داند پس به شمار آورد، و می میراند و زنده می کند، و فقر و غنی، شادی و حزن، و منع و عطاء، همه و همه بدست با عظمت اوست، پادشاهی از آن اوست، نیکیها به دست او، و او بر هر چیزی توانا است.

(۱) با افزودن و کاستن شب را در روز در می آورد و روز را در شب، هیچ معبودی جز او نیست، عزیز است و غفّار، همو که دعای بندگان اجابت و با سخاوت عطا می کند، شمارنده نفسها، و پروردگار جنّ و انس، هیچ چیزی برای او مبهم و پیچیده نیست، و ناله دردمندان او را بستوه نیاورد، و پافشاری اصرارکنندگان طاقتش را طاق نکند، حافظ صالحان، و توفیق دهنده رستگاران، و آقا و سرور جهانیان است، همو که شایسته شکر و حمد همه خلائق است.

حمد و ستایش می کنم او را در همه حال، در حال وسعت و تنگدستی، و در حال

عـافیت و شـدّت، و ایمـان دارم به او و به ملاـئکه و کتابها و پیغمبران او، مطیع اوامر او بوده و در هر چه موجب رضای اوسـت شتاب می کنم، و از سـر میل در اطاعتش و خوف از مجازاتش تسلیم حکم و قضای او هستم، چرا که «اللّٰه» همان خدایی است که از نیرنگش ایمنی نیست و در نهایت عدالت و دادگری است، معترف به بندگی او می باشم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۶

و به خدائیش شهادت می دهم، و هر آنچه وحی شده ام را می رسانم، تا مبادا مشمول قهر و عذاب و غضب او شوم که در این صورت هیچ کس نتواند جلوی اراده او را بگیرد.

(۱) هیـچ معبودی جز او نیست، همو مرا آگاه فرموده که در صورت عدم ابلاغ دسـتورات او مأموریتم ناتمام و ابتر بماند، و نیز خداوند متعال متعهّد شده مرا در این تبلیغ محافظت فرماید، زیرا خداوند کفایت کننده ای کریم است.

از جـانب خداونـد بـه من وحی رسـیده است که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ: ای پیـامبر، آنچه را از سـوی پروردگـارت به تـو فرو آمـده- در باره خلافت علی بن أبی طالب- برسان و اگر این نکنی پیام او را نرسانده باشـی، و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می دارد.

ای گروه مردم! شاهد باشـید که من در رساندن فرمان خداوند هیچ کوتاهی نکردم، بدانید که جبرئیل در این سـفر سه مرتبه از جانب خداوند بر من نازل شده و پس از ابلاغ سلام الهی مرا مأمور کرده

است که در مقابل همگـان سـفارش او را ابلاـغ نموده و بگویم: علی بن أبی طـالب برادر و وصـی، و خلیفه و امـام بعـد از من است، و او در نزد من همان جایگاه هارون در نزد موسی را داراست، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

و او پس از خدا و رسول، ولی و سرپرست شماست و خداوند متعال در این خصوص آیه ای بدین مضمون بر من نازل فرموده که: «همانا دوست و سرپرست شما خدا است و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده اند، آنان که نماز را برپا می دارند و زکات

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۷

می دهنـد در حالی که در رکوعند- مائده: ۵۵». و آن همـان علی بن أبی طالب است که نماز بپای داشـته و زکات پرداخته در حالت رکوع، و اوست که پیوسته و در همه حال متوجّه خداوند بوده و در تمام امور او را در نظر می گیرد.

(۱) و نیز بدانیـد که من در ابتـدای امر از جبرئیـل خواسـتم مرا از ابلاغ این مطلب به شـما معـذور بـدارد زیرا به این نکته واقف بودم که تعداد اهل نفاق و دغل و دورویی بر پرهیزگاران امّتم غالبند، و مسـخره کنندگان اسـلام را می شناختم، همانها که در کتاب خـدا این گونه وصف شـده انـد که: چیزی با دهانهایشان می گویند که در دلهایشان نیست، و آن را [سـخنی کوچک و آسان] می پنداشتند و حال آنکه در نزد خداوند، بزرگ و عظیم است، و شدّت آزارم را بدان جا رساندند که مرا

اذن (سراپا گوش) نامیدند، و دلیل این نامگذاری این بود که می پنداشتند من شنوای هر سخنی می باشم، تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود که: «و از آنان کسانی اند که پیامبر را می آزارند و می گویند: او [سراپا] گوش است- شنوای سخن هر کسی است- بگو: گوش نیکوست برای شما،- یعنی برای کسانی که می پنداشتند او اذن است- به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد- توبه: ۶۱».

و اگر بخواهم می توانم نامهای یکایک آنان را بشمارم، و خصوصیات کامل و تفصیل امورشان را ذکر بکنم، ولی بخدا قسم که این کار نه شایسته حال من و نه مورد پسند خداست که جز آنچه وحی شده ام را نگویم، سپس این آیه را خواند: «ای پیامبر آنچه را از سوی پروردگارت به تو فرو آمده- در باره علیّ بن أبی طالب- برسان و اگر این نکنی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۸

پیام او را نرسانده باشی، و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می دارد.

(۱) پس ای گروه مردم بدانید که: خداوند متعال علی بن أبی طالب را بر شما ولی و امام قرار داده، و اطاعت او را به نیکویی بر تمام گروههای مهاجر و انصار و تابعین آنان، و بر حاضر و غائب و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و عبد و آزاد و بر هر خداپرست واجب فرموده است، او فرمانش قابل اجرا، و سخنش مقبول، و امرش نافذ است، مخالف او ملعون، و پیرو او مشمول

رحمت خداوند است، و هر کس او را تصدیق کند و بدو گوش بسپارد و از او اطاعت کند مشمول غفران خداوند گردد.

ای گروه مردم! اینجا آخرین محلّ گردهمایی و گفتگوی من با شما است، پس امر پروردگارتان را نیک بشنوید و اطاعت کنید و امتثال نمایید، زیرا خداوند مولی و معبود شما است، و پس از او فرستاده اش محمّد، در برابرتان ایستاده و شما را خطاب می کند، و پس از من به امر پروردگار متعال؛ «علی» ولیّ خدا و سرپرست شماست و پس از او تا پایان عمرتان اولاد و ذرّیّه او مولی و امامند. حلال همان است که خدا فرموده، و حرام همان که ممنوع داشته، حلال و حرام را به من آموخت، و من تمام علوم افاضه شده از خداوند- از قرآن و حلال و حرام- را به علی دادم.

ای گروه مردم! خداوند متعال تمام علوم را بمن عطاء فرمود، و من هم تمام آنها را به

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۹

علی بن أبی طالب؛ پیشوای پرهیزگاران و امام مبین تعلیم نمودم.

(۱) ای گروه مردم! از علی غافل نشوید و او را ترک مکنید، و از ولایتش خودداری مکنید، او راهنمای به حقّ و راستی و عامل به آن است، باطل و پوچ را نابود و از آن منع می کند، و در راه خدا از ملامت دیگران متزلزل نمی شود، او اوّلین مؤمن بخدا و رسول و فدایی پیامبر است، او در حالی با رسول خدا به عبادت خداوند پرداخت

که همه شما بت پرست بودید.

ای گروه مردم! علی را بزرگ و محترم شمارید که خداوند او را تفضیل و تکریم فرموده است و بدو روی آورید که خداوند او را به این مقام منصوب فرموده است.

ای گروه مردم! او از جانب خداوند امام و رهبر است، و منکر ولایت او از پذیرش و غفران الهی بدور، و بطور قطع و یقین مشمول عذاب الهی و آتش سوزان است.

از مخالفت با او برحذر باشید و گر نه به آتشی روید که سوخت و هیمه اش آدمیان و سنگهایند، و برای کافران مهیّا شده است.

ای گروه مردم! همه انبیاء و مرسلین گذشته به نبوّت من بشارت داده شده اند، و من خاتم انبیاء و مرسلین، و حجّت خدا بر همه أهل آسمان و زمین هستم، پس هر کس در این مورد تردید کند همچون کفر دوران جاهلیّت کافر است. و هر کس در باره قسمتی از گفتار من شک نماید به همه گفتارم تردید نموده است و مستحقّ آتش خواهد بود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۰

(۱) ای گروه مردم! این فضیلت و نعمتی است که خداوند متعال مرا اعطا فرموده، هیچ معبودی جز او نیست، او را پیوسته حمد و سپاس گفته و از انعام و احسان خداوند برای همیشه تشکّر می کنم.

ای گروه مردم! علی را تفضیل دهید که او پس از من افضل همه مردم است، بوسیله ما است که مردم مشمول نعمت و رحمت خداوند قرار می گیرند، و جبرئیل مرا خبر داده است که

خداونـد متعـال می فرمایـد: هر که بـا علی مخالفت و دشـمنی کنـد ملعون و مغضوب بوده و از رحمت من دور می شود. و هر کسـی بایـد بنگرد که برای فردای قیامت چه پیش فرسـتاده است، و بترسـید از اینکه دوباره دچار لغزش شوید که خداوند بدان چه می کنید آگاه است.

ای گروه مردم! بدانیـد که علی بن أبی طالب جنب پروردگار است، و او مصـداق این آیه است: «تا کسـی نگوید: دریغا بر آن کوتاهی که در باره خدا کردم- زمر: ۵۶».

ای گروه مردم! در بـاره قرآن بیاندیشـید، و از آیـاتش سـر درآوریـد، و همیشه به محکمـات آن نـاظر باشـید، و نبایـد از آیات متشابه پیروی کنید، و قسم بخدا که کسی نمی تواند حقائق و دقائق قرآن را تفسیر و بیان کند مگر علی بن أبی طالب که برادر و وصـیّ من است- و همزمان دست علی را گرفته و بالا برد؛ بحدّی که زیر بازوی آن حضـرت هویدا شد- و من به شما اعلام می کنم: «کسی که من مولای اویم علی مولای او است، و موالات او

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۱

از جانب خداوند با عزّت و جلال بر من نازل شده است.

(۱) ای گروه مردم! علی و أولاد پاکش ثقل اصغرند، و قرآن مجید ثقل اکبر است.

و هر کـدام از آن دو مؤیّـد و موافق دیگری خواهـد بود، و هرگز از همـدیگر جـدا نخواهنـد شد تا روزی که در جانب حوض بمن رسند، آنان امنا و حکمای خداوند در روی زمینند.

ای گروه

مردم! آگـاه باشـید، همه و همه آگاه باشـید که من تمام این مطالب را ادا نمودم و ابلاغ کردم و به گوش همه رسانـدم، همه و همه کلام خـدا بود و من از جانب او گفتم، که بجز برادرم علی بن أبی طالب کسـی سـزاوار منصب امارت و امامت نیست، و پس از من کسیرا نشاید که عنوان امیر المؤمنین را بجز او به دیگری نسبت دهد.

سپس دست مبـارک خود را دراز کرده و از بـازوی علی بن أبی طـالب علیه السّـلام گرفته و بلنـد نمود تـا آنجـا که پاهـای آن حضرت در موازات زانوی پیامبر قرار گرفت و فرمود:

ای گروه مردم! این علی است، که برادر و وصـیّ، و حافظ علم من، و جانشـینم بر امّت است، او مفسّر قرآن و داعی بسوی خدا و عامل به مرضات الهی است، با دشمنان خدا در جنگ؛ و طرفدار طاعت؛ و نهی کننده از نافرمانی او است، او جانشین پیامبر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۲

و امیر مؤمنان و پیشوای هـدایتگر است، و با عهدشـکنان و سـتمکاران و خارج شـدگان از حقّ به اذن و فرمان خـدا می جنگد، حـال گفتـاری بزبـان آورم که به امر پروردگـارم هر سـخنی را تغییر دهـد: (۱) پروردگـارا، دوسـتدارانش را دوست بـدار، و با دشمنانش عداوت کن، و منکر او را لعن، و به هر که حقّش را پایمال کند غضب فرما.

پروردگارا، بنا بر همانچه خود فرمودی اعلام داشتم که امامت پس از من برای علی ابن أبی طالب است و او

را به این مقام منصوب نمودم، تا شریعت خود را برای بندگانت به کمال رسانی، و نعمت خود را بر ایشان تمام کنی، و اسلام را دین آنان بپسندی، که خود در قرآن فرموده ای: «و هر کس که جز اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران است- آل عمران: ۸۵». پروردگارا! تو را به گواهی می گیرم و تو را در این شهادت بس که تبلیغ خود را انجام دادم.

ای گروه مردم! بی شکّ خداوند دین خود را با امامت او به کمال رساند، پس کسی که از او پیروی نکند و به خلفای پس از او- که همه تا روز قیامت از فرزندان صلبی منند- اقتدا ننماید، کارها و اعمالشان تباه و نابود شود و برای همیشه در آتش بماند، و عذابشان سبک نشود و مهلت نیابند.

ای گروه مردم! این علی است، که در همه موارد از شما بالاتر است، در یاری

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۳

رساندن و شایستگی، و نزدیکی و قرب، و عزّت در نزد من برتری دارد، و خدا و رسولش از او راضی و خشنودند، و تمام آیات رضایت و خشنودی در باره او نازل شده است، و خداوند تمام خطاب های یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا در قرآن را به او آغاز نموده است «۱»، و تمام آیات مدح در کتاب خدا قرآن کریم در باره اوست، و سوره هل أتی برای اوست؛ که اعتراف به بهشت نموده، و جز در شأن او نازل

نشده، و هیچ کس جز او بواسطه این سوره مدح نشده است.

(۱) ای مردم! او کمک کار دین خدا، و مدافع رسول است، او تقی، نقی، هادی و مهدیّ است، پیامبر شما بهترین پیامبران، و وصیّ او بهترین اوصیا و فرزندانش بهترین جانشینانند.

ای گروه مردم! نسل هر پیامبری از پشت اوست، و نسل من از پشت علی است.

ای گروه مردم! براستی، ابلیس به واسطه حسادت بود که آدم را از بهشت بیرون فرستاد، پس حسد نورزید که اعمالتان تباه شده و در نهایت منحرف گردید، زیرا تنها یک خطا موجب شد آدم صفوه اللّه از بهشت به زمین هبوط نماید، در حالی که او برگزیده خداوند بود، تا چه رسد به شما که گروهی عباد اللّه و گروهی اعداء اللّه هستید، بدانید که مبغض علی تیره بخت و دوستدار او تقیّ و خدا ترس است. و جز اهل ایمان به او اعتماد ندارد، و قسم بخدا که سوره و العصر در باره علی نازل شده، که: «به نام خدای بخشاینده مهربان.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۴

سوگند به روزگار [پیروزی حقّ بر باطل]. که هر آینه آدمی در زیانکاری است. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند و یک دیگر را به راستی و درستی اندرز دادند و یک دیگر را به شکیبایی سفارش کردند».

(۱) ای گروه مردم! نقل قول خداوند نمودم و پیام خود را به شما رساندم، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام نیست.

ای گروه مردم! ترس

از خدای را چنان که شایسته ترس از اوست پیشه کنید، و ممیرید مگر در حالی که مسلمان باشید.

ای گروه مردم! به خـدا و پیامبرش و نوری که با او نازل شـده- قرآن- ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره هایی را محو و ناپدید کنیم آن گونه که آنها را به پشت سرشان بگردانیم.

ای گروه مردم! نور خداونـد در من راه یافته، سـپس در علی، و پس از آن در نسل او تا قائم مهـدی جاری خواهد بود، مهدی، همو که حقّ خـدا و هر حقّی را می گیرد از ماست، زیرا خداوند ما را حجّتی بر اهل تقصـیر و عناد و خلاف و خیانت و گناه و ستم و خلاصه بر همه جهانیان قرار داده است.

ای گروه مردم! شـما را انذار می کنم که من فقط پیامبر و رسول خدا هستم، که پیش از او پیامبران و فرستادگان گذشتند، پس اگر من بمیرم یا کشـته شوم آیا شما به دوران جاهلیّت- پیش از اسلام- برخواهید گشت؟ و هر کس که عقبگرد کند هرگز به خدا گزند و زیانی نرساند، و زودا که خدا سپاسگزاران را پاداش دهد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۵

(۱) بدانید در این سوره علیّ موصوف بصبر و شکر شده، و پس از او فرزندانش که از صلب منند.

ای گروه مردم! بواسـطه اسلامتان بر خداوند منّت مگذارید که مشمول خشم خدا گردید و شما را عذاب کند زیرا او در کمین گاه است.

ای گروه مردم! پس از درگذشت من پیشوایانی ظهور کنند که

شما را به سوی آتش جهنّم می خوانند، و در روز رستاخیز هیچ یاری و کمکی نشوند.

ای گروه مردم! براستی که خداوند و من از آنان بیزارم.

ای گروه مردم! آنان و تمام انصار و اعوان و پیروانشان در فروترین طبقه دوزخنـد و براستی بد است جایگاه گردنکشان! بدانید که آنان اصحاب صحیفه اند، پس باید هر یک از شما در صحیفه اش نظر کند.

راوی حدیث، امام باقر علیه السّلام فرمود: جز گروهی اندک بقیّه مردم؛ ماجرای صحیفه را فراموش کردند.

ای گروه مردم! من امـامت را در ذرّیّه خودم تـا روز قیامت باقی گذاشـتم، و من هر آنچه گفتنی بود گفتم و مأموریتم را کاملا به انجام رسانـدم، تا آنجا که برای هیـچ کس؛ چه حاضـر و چه غایب، چه آنان که متولّـد شده اند و چه آیندگان جای عذر و بهانه ای باقی نمانـد، پس سـفارشات مرا به دیگران ابلاغ کنیـد، حاضـر به غایب، و پدر به فرزند خود تا روز قیامت برسانند. و امامت را ظالمانه غصب کرده و بصورت سلطنت در خواهند آورد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۶

(۱) ألا لعنت خـدا بر آن دو گروهی که این مقام را بزور سـتانده و غصب نمودند، ای پریان و آدمیان، زودا که به حساب شـما پردازیم و بر شما پاره ای از آتش و دودی- یا مسی گداخته- فرستاده شود که نتوانید از یک دیگر دفاع کنید! ای گروه مردم! براستی خداوند پیوسته شما را غربال می کند تا پاکدلان و خوبان را از بدکرداران جدا نماید، و خداوند

شما را از غیب با خبر نمی سازد.

ای گروه مردم! هیچ قریه و شهری را خداوند جز به جهت تکذیبشان نابود نکرد، و همچنین شهرهائی را که ظلم و ستم در آن رسوخ نماید، ویران و خراب می کند، و این فرد «علی» است که امام و سرپرست شماست، او از وعده های الهی است، و البتّه خداوند متعال به عهد و وعده های خود عمل خواهد کرد.

ای گروه مردم! بسیاری از گذشتگان شما گمراه شدند، و بهمین خاطر بدست خداوند هلاک شدند، پس پسینیان نیز مشمول آن هلاک گردند، خداوند متعال فرموده:

«آیا پیشینیان را هلاک نکرد. سپس پسینیان- مانند کفّار مکّه- را از پی آنها درآریم.

با بزهکاران چنین می کنیم. در آن روز وای بر دروغ انگاران- مرسلات: ۱۶- ۱۹».

ای گروه مردم! خداوند مرا امر و نهی فرموده، و من نیز علی را، پس او امر و نهی را از پروردگارش دریافته، بنا بر این به سخنانش گوش دهید تا سالم بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید، و از نواهیش دست بردارید تا براه راست افتید، و مطابق میل او

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۷

حرکت کنید تا مبادا راههای مختلف شما را از راه او بازداشته و متفرّق و پراکنده شوید.

(۱) ای گروه مردم! من همان صراط مستقیم و راه راستی هستم که خداوند به شما امر فرموده از آن پیروی کنید.

و بعد از من علی بن أبی طالب، سپس فرزندان من از صلب او صراط مستقیم اند.

همان پیشوایانی که مردم را به راه

حقّ هدایت می نمایند، و بدان وسیله دادگری می کنند.

سپس آیات مبارکه سوره حمد را تلاوت نمود: «سپاس و ستایش خدای راست.

پروردگار جهانیان. آن بخشاینده مهربان. خداوند و فرمانروای روز پاداش. تو را می پرستیم و بس، و از تو یاری می خواهیم و بس. ما را به راه راست راه بنمای. راه کسانی که به آنان نعمت دادی- نیکویی کردی- نه راه خشم گرفتگان بر آنها و نه راه گمراهان»، و اشاره فرمود به اینکه این آیات شریفه در حقّ من و در باره آنان نازل شده است، آنان دوستان خدایند، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند، بدانید که براستی گروه خدا پیروزند، بدانید که دشمنان «علی» همان اهل شقاق و نفاقند، آنان دشمن و مخالف و از حدّ گذشتگانند، آنان برادران شیطانند، همانهایی که برخی شان به برخی دیگر با گفتار آراسته و فریبنده پیام نهانی می فرستند تا فریب دهند.

بدانید که دوستان آنان در قرآن مذکورند، آنجا که فرماید: «مردمی را نیابی که به خدای و روز واپسین ایمان آورند در حالی که با کسانی که با خدای و پیامبرش دشمنی و مخالفت کرده اند دوستی بدارند، اگر پدران یا پسران یا برادران یا خویشانشان باشند، ایناننـد که [خداوند] ایمان را در دلهاشان نوشته- پایدار ساخته- است و ایشان را به روحی از نزد خویش نیرومند گردانیده و به بهشتهایی در آورد که از زیر آنها جویها روان است، در آنجا جاویدانند، خدا از آنها خشنود است و ایشان از خدا خشنودند، ایشانند گروه خدا؛ آگاه باشید که گروه خدا رستگارانند- مجادله: ۲۲».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۸

(۱) بدانید، دوستان آنان در این آیه نیز مذکورند که فرموده: «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی نیامیختند، ایشانند که ایمنی دارند و آنان راه یافتگانند- انعام: ۸۲».

بدانید، دوستان آنان به سلامت در بهشت در آیند، و ملائکه با سلام به پیشبازشان آیند [و گویند:] «خوش باشید پس به بهشت در آیید [و در آن] جاودانه باشید- زمر: ۳۹». بدانید، دوستان آنان همان گروهی هستند که خداوند در باره اشان فرموده: «به بهشت در آیند و در آن بی حساب روزی داده شوند- غافر: ۴۰».

بدانید، دشمنان آنان به آتش افروخته دوزخ درآیند.

بدانید، دشمنان آنان در حالی که جهنّم می جوشد، آوازی دلخراش مانند صدای خران از آن بشنوند.

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند: «هر گاه که گروهی [بر جهنّم] در آید گروهی همکیش خود را نفرین کند، تا چون همگی در آن به هم رسند گروه پسین (پیروان) در باره گروه پیشین (رهبران) خود گویند: خداوندا! اینان ما را گمراه کردند، پس آنها را دو چندان عذاب آتش بده، خدای فرماید: هر کدام را [عذاب] دو چندان است و لیکن نمی دانید- اعراف: ۳۸».

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند که: «هر گاه گروهی در دوزخ افکنده شوند، نگهبانانش [به نکوهش و سرزنش] از آنها پرسند: مگر شما را بیم کننده ای نیامد؟.

گویند چرا، همانا ما را بیم کننده آمد، ولی تکذیب کردیم و گفتیم: خدا هیچ چیز فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید- ملک: ۸ و ۹».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۹

(۱) بدانید، دوستانشان آنانند که از پروردگارشان در نهان می ترسند، آمرزش و مزد بزرگ دارند.

ای گروه مردم! چقدر فاصله زیادی است در میان جهنّم و بهشت، دشمنان ما مشمول ذمّ و لعن خدایند و دوستانمان مورد مدح و دوستی پروردگارند.

ای گروه مردم! بدانید که من انذارکننده و علی هدایت کننده است، ای گروه مردم! من نبی و علی وصی است. بدانید که خاتم امامان: قائم مهدی، از ما است، بدانید که او مسلّط و قاهر در دین است. بدانید، او از ستمکاران انتقام خواهد گرفت. بدانید، او فاتح قلعه ها و شهرها است. بدانید او مشرکان و دشمنان دین را نابود می کند. بدانید، او خونبهای اولیای خدا را می گیرد، بدانید، او یاری رسان دین خدا است، بدانید، او از دریای وسیع حقیقت و معرفت می نوشد، بدانید، که او هر کس را به فراخور حال و استعداد و کردارش مقام و رتبه می دهد، بدانید، او برگزیده و منتخب خداوند است. بدانید، او وارث علوم [انبیاء] و محیط بر [حقائق] آن است. بدانید، او مخبر پروردگار و معرّف ایمان به او است، بدانید، او صاحب عقل سلیم و ثبات در رأی و عمل است. بدانید، امور دین الهی به او واگذار می شود، بدانید، که پیامبران گذشته به وجود او بشارت داده اند. بدانید، او حجّت باقی خدا است و پس از او حجّتی نیست، و حقّ تنها با اوست، و نور تنها نزد او می باشد. بدانید، او همیشه پیروز است و شکست در او راهی ندارد.

بدانید، او ولیّ خدا در زمین، و حاکم او در میان بندگان،

و امین به اسرار و ظواهر خدا است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۰

(۱) ای گروه مردم! من مطالبی را بیان نموده و به شما فهماندم، و پس از من وظیفه علی بن أبی طالب است. بدانید، پس از پایان خطبه ام شما را دعوت می کنم با من بیعت نموده و با من دست دهید، سپس همه با علی دست داده و بیعت نمایید، «پس هر که پیمان بشکند، بی شک به زیان خود قدم برداشته، و هر که بدان چه بر آن با خدای پیمان بسته است وفا کند پس او را مزدی بزرگ خواهد بود- فتح: ۱۰».

ای گروه مردم! «صفا و مروه از نشانه های خداست، پس هر که قصد حجّ کند یا عمره گزارد، بر او ناروا و گناه نیست که به گرد آن دو بگردد، و هر که کار نیکی به خواست خویش کند خداوند سپاسدار و داناست- بقره: ۱۵۸».

ای گروه مردم! آهنگ خانه کنید [حجّ را بجا آورید]، هر کس که حجّ رود ثروتمند شده، و هر فرد با استطاعتی که از آن تخلّف کند فقیر و بی چیز شود.

ای گروه مردم! هیچ کس در موقف حجّ نمی ایستد جز آنکه خداوند گناهان گذشته اش را تا آن موقع می آمرزد، و در پایان مراسم حجّ حساب اعمالش مجدّدا آغاز می گردد.

ای گروه مردم! حاجیان در این راه مساعدت شوند، و هزینه هایشان پس داده شود، و خداوند پاداش نیکوکاران را تباه و ضایع نمی کند.

ای گروه مردم! حجّ خانه خدا را با رعایت آداب دینی و شرایط

لازمه بجای آورید، و بازگشت از آنجا حتما با توبه خالص و ترک شهوات و تمایلات مادّی همراه باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۱

(۱) ای گروه مردم! همان گونه که خداوند فرموده نماز را بپای دارید و زکات را بپردازید، پس چنانچه زمان بر شما دراز گشت و کوتاهی نموده یا فراموش کردید، علی بن أبی طالب پاسخگوی شما می باشد، او سرپرست شما، و پس از من شارحی منصوب از طرف خدا برای شما است، و منتخب الهی از من است و من از اویم.

بدانید! که حلال و حرام بیش از آن است که به شمار آید و آنها را بشناسم، پس در یک مکان امر به حلال نمودم و از حرام بازداشتم، و بهمین ترتیب از طرف خداوند مأمور شده ام که از شما برای علی بن أبی طالب و امامان پس از او که از من و اویند از شما بیعت بگیرید، آنان تا روز قیامت امام و پیشوایند، و مهدی امّت من که به حقّ داوری می کند از آنان است.

ای گروه مردم! هر آنچه از حلال و حرام که تا امروز برایتان گفتم برای همیشه برقرار و ثابت خواهد بود. و من از آنها برنگشته و هیچ تغییر و تبدیلی در آنها ندادم. پس باید آنها را خوب حفظ کرده و در رعایت آن کوشیده و به یک دیگر سفارش کنید.

بدانید که من بار دیگر شما را به اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از

منکر سفارش می کنم. بدانید که در رأس امر به معروف و نهی از منکر این است که سخنانم را در نظر بگرید و سفارشاتم را رعایت کنید، و به دیگران رسانده و از مخالفت با آنها پرهیز کنید، زیرا آن فرمان خداوند و دستور من است، و هیچ امر بمعروف و نهی از

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۲

منکری جز با حضور امام معصوم تحقّق نمی یابد.

(۱) ای گروه مردم! قرآن معیّن نموده که امام پس از علی و فرزندان اویند، و من نیز به شما خبر دادم که آنان از صلب من و اویند، آنجا که فرموده: «و آن را در فرزندان خود سخنی پاینده کرد- زخرف: ۲۸»، و من نیز گفتم: و تا زمانی که دست بدامن قرآن و عترت باشید گمراه نخواهید شد.

ای گروه مردم! رعایت تقوا! رعایت تقوا! از روز جزا پروا کنید، همان گونه که خداوند فرموده: «که زلزله رستاخیز چیزی است بزرگ- حجّ: ۱». پیوسته و همیشه مرگ و حساب و میزان و حساب کشی در برابر پروردگار جهانیان و ثواب و عقاب را به یاد آورید و متذکّر باشید، که هر کس کار نیک آورد پاداش برد، و هر کس که بدی آورد هیچ نصیبی از بهشت نخواهد داشت.

ای گروه مردم! تعداد شما بیش از آن است که با من دست بیعت دهید، و خداوند مرا مأمور فرموده تا از شما در باره امارت علی بن أبی طالب و امامان پس از او که همه از صلب من

و اویند اقرار زبانی بگیرم، پس همگی بگویید: «گفته هایت را شنیدیم و به و به نصب علی بن أبی طالب و فرزندان صلبی او به امـارت مسـلمین راضـی و فرمـانبرداریم، و بـا تو در این بـاره بـا قلبهـا و جـان و زبـان و دسـتهایمان بیعت می کنیم، بر این عهد زندگی می کنیم و می میریم و برانگیخته خواهیم شد، و نه تغییر و تبدیلی در آن دهیم، و نه هیچ شکّ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۳

و تردیـدی در آن کنیم. و از عهد خود باز نگردیم و زیر پیمان خود نزنیم، و تا آخر مطیع خداوند بوده و گوش بفرمان شـما و علی امیر المـؤمنین و امامـان از نسـل تـو و صـلب علی پس از حسن و حسـین خـواهیم بود». همـان دو شخصـیتی که شـما را از جایگاهشان در نزد خود با خبر نمودم و از منزلتی که در نزد خـدا دارنـد آگاه ساختم، پس همه آنها را به شـما رسانـدم، و آن دو آقـا و سـرور جوانـان بهشتی می باشـند، و آن دو پس از پـدرشان علی؛ امام و پیشواینـد، و پیش از علی من پـدر آن دو می باشم.

(۱) و نیز بگوییـد: «در تمـام مـواردی که گفـتی خـدا را اطـاعت می کنیم و گـوش بفرمـان تـو و علی و حسن و حسـین و ائمّه هستیم، این عهد و پیمانی است که برای امارت مسـلمین با قلب و جان و زبانمان نمودیم و با دست بیعت کردیم، هر که آن دو را درک نمود با دست

و زبان به مقامشان اعتراف نمایـد. و جویای هیـچ تبدیلی در آن نبوده و از جانب خود تا قیامت بجای آن قائل به نیرو و قدرتی نخـواهیم بود، خـدا را به گواهی گیریم و خـدا گواهی بسـنده و کـافی است، و تو در این موضوع بر مـا گواه باشـی، و نیز همه مطیعان، و فرشتگان و لشکرها و بندگان خداوند، همه و همه گواهی می دهند، و گواهی خداوند از همه بزرگتر است».

ای گروه مردم! چه می گوییـد؟ خداونـد از هر صـدایی بـا خبر است و از ضـمائر قلوب آگـاهی دارد، «پس هر که راه یافت به سود خود اوست، و هر که گمراه شـد جز این نیست که به زیـان خود گمراه می شود- زمر: ۴۱»، و هر که بیعت کند مانند آن است که با خدا بیعت می کند، «دست خدا بالای دستهاشان است- فتح: ۱۰».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۴

(۱) ای گروه مردم! از خـدا پروا کنیـد، و با علی امیر المؤمنین و حسن و حسـین و امامان- کهماننـد سـخن پاکیزه و پایدارنـد- بیعت کنیـد، و بدانیـد خداوند پیمان شـکنان را هلاک می کند، وفاداران را مشـمول رحمتش قرار می دهد، «پس هر که پیمان بشکند جز این نیست که به زیان خویش می شکند- فتح: ۱۰».

ای گروه مردم! همان که به شـما گفتم بگویید، و به علی با کلمه أمیر المؤمنین سـلام کنید و بگویید: «شـنیدیم و فرمان بردیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت [ما] به سوی توست- بقره: ۲۸۵»، و بگویید: «سپاس

و ستایش خدای راست که ما را بدین جایگاه راه نمود و اگر خدا ما را راه ننموده بود راه نمی یافتیم- اعراف: ۴۳».

ای گروه مردم! براستی فضائل علی بن أبی طالب نزد خداوند است و آنها را در قرآن نازل فرموده، و از شمار خارج است، پس هر که شما را بدانها خبر داد و آگاه ساخت او را باور نموده و تصدیق کنید.

ای گروه مردم! هر کس خداوند را اطاعت نموده و پیامبر و علی و امامانی که ذکر نمودم فرمان برد براستی به کامیابی و پیروزی بزرگی دست یافته است.

ای گروه مردم! پیشی گیرندگان! پیشی گیرندگان به بیعت و دوستی او و سلام کنندگان به او به کلمه امیر المؤمنین، آنان رستگارانند، در بهشتهای پر نعمت.

ای گروه مردم! آنچه موجب خشنودی خدا از شماست بگویید، که اگر شما و همه عالم کافر شوید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۵

خدا را هیچ گزند و زیانی نرساند، پروردگارا گناهان مؤمنان را ببخشای، و بر کافران غضب نما، و حمد و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان.

(۱) پس ندا از جماعت برخاست: با قلب و زبان و دستهایمان فرمان خدا و رسول او را شنیدیم و اطاعت نمودیم، سپس به سوی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و علی هجوم آورده و با زدن دست به دست پیامبر با او بیعت نمودند، و نخست اوّلی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی و پس از آنان دیگران بنا بر مقام و منزلتشان بیعت کردند. و این کار

تا اقامه نماز مغرب و عشاء که با هم خوانـده شد تا سه بار ادامه یافت، و رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله در اثنای هر بیعت می فرمـود: «حمـد و سـتایش مخصوص خداونـدی است که مـا را بر همه مردم برتری داد» و از همین جـا زدن دست هنگـام بیعت سنّت و رسم شـد، و چه بسـا این سـنّت را کسـی انجـام داد که در آن بیعت هیـچ حقّی نـداشت!! و از امـام صادق علیه السّلام روایت است که فرموده: وقتی پیامبر این خطبه را بپایان رسانیـد در میان جماعت مردی خوش سـیما و معطّر ظاهر شده و گفت: بخـدا سوگنـد هیـچ وقت محمّد را مانند امروز ندیده بودم که تا این اندازه در معرّفی پسـر عمویش علی بن- أبی طالب و برای تثبیت وصـایت و ولایت او اصـرار و تأکیـد و پافشاری نمایـد، و براستی جز کافر به خـدای عظیم و پیامبرش هیـچ کس قادر به مخالفت با آن قرارداد نیست، غم و اندوه طولانی و دراز بر کسی که پیمانش بگسلد!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۶

امام صادق علیه السّلام فرمود: عمر بن الخطّاب از هیئت و طرز سـخن آن شـخص شـگفت زده گشته و رو به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کرده عرض نمود: آیا شنیدی آن مرد چه گفت؟

چنین و چنـان گفت، پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله فرمـود: ای عمر آیـا فهمیـدی او که بـود؟ گفت: خیر، فرمـود: او روح الأـمین جبرئیل بود، پس مبادا ولایت علی

را نقض کنی که در این صورت خداوند و پیامبر و فرشتگان خدا و همه مؤمنان از تو بیزار شوند!.

تعیین ائمّه اطهار پس از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و احتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان بر تمام مردم

[حدیث لوح فاطمه- سلام الله علیها-]

[حدیث لوح فاطمه- سلام الله علیها-]

(۱) ۳۳- أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: پدرم امام باقر به جابر بن عبد اللَّه انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت تر است که تنها نزد من آیی تا مطلبی را از تو بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت که شما بخواهی. پس یک روز با جابر خلوت نموده و فرمودند: در باره لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیها السّلام دخت گرامی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دیده ای، و مطالبی که در باره آن برایت فرموده برایم بگو.

جابر عرض کرد: خدا را گواه می گیرم [روزی] در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله جهت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۷

تبریک و تهنیت تولّد امام حسین به خدمت مادرت حضرت زهرا علیها السّلام رسیده بودم که در دست آن حضرت لوح سبز رنگی دیدم، که گمان کردم از زمرّد است، و در آن لوح نوشته ای سفید به درخشش نور خورشید بود، عرض نمودم: پدر و مادرم بفدایت ای دخت پیامبر این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خداوند به رسولش اهدا فرموده است و در آن اسامی پدر و شوهر و نیز دو پسرم و اسم اوصیای از فرزندانم نوشته شده است، و پدرم آن را بعنوان مژدگانی به من عطا فرموده، جابر

افزود: سپس مادرت آن را به من داد، من آن را خواندم و از آن نسخه ای برداشت نمودم.

(۱) امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم به جابر گفت: آن را بمن نشان می دهی؟ عرض کرد:

آری. آنگاه پدرم با جابر به منزل او رفت. سپس پدرم صحیفه ای از پوست را در آورده و گفت: ای جابر تو در نوشته ات نگاه کن تا برایت بخوانم، جابر نیز در نسخه اش نگریست و پدرم خواند، و هیچ حرفی با حرفی اختلاف نداشت، آنگاه جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که من به همین ترتیب در آن لوح، نوشته ای دیدم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ این نامه ای از خداوند عزیز حکیم، برای محمّد رسول و نور و سفیر و حاجب و دلیل او است، که روح الأمین (جبرئیل) آن را از نزد ربّ العالمین نازل نمود، ای محمّد اسامی مرا بزرگ بدار و نعمتهایم را شکر کن، و آنها را انکار مکن، همانا منم اللّه، که جز من معبودی نیست، منم درهم کوبنده جبّاران، خوارکننده ستمگران

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۸

و پاداش دهنده روز جزا، هیچ معبودی جز من نیست، هر که امید به غیر فضل من بندد یا از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی نمایم که هیچ کس را عذاب نکرده باشم، پس تنها مرا بپرست و فقط بر من توکّل کن.

(۱) و این را بدان که من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه در پایان مأموریّتش برای او وصی و جانشینی قرار دادم، من

تو را بر تمام انبیاء؛ و وصیّ تو را بر تمام اوصیاء فضیلت و برتری دادم، و تو را به دو نوه شیرزاده ات گرامی داشتم. پس حسن را پس از پایان روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم. و حسین را گنجینه دار وحی خود نمودم، و او را به شهادت گرامی داشتم، او از همه شهدا برتر و مقامش از همه آنان بالاتر است.

و کلمه تامّه ام را همراه او و حجّت رسا و بالغه ام را نزد او گذاردم، به واسطه عترت او ثواب دهم و مجازات کنم.

نخستین فرد از عترت، نامش «علیّ» است، او سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است. سپس پسر او- که نامش همچون جدّ محمود خود- «محمّد» است، او شکافنده علم و کانون حکمت من است، و «جعفر» که شک کنندگان در باره او به هلاکت رسند، هر که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، وعده حقّ من است که مقام جعفر را گرامی داشته، و بواسطه پیروان و یاران و دوستانش خوشحال و مسرورم سازم. و «موسی» که پس از او برگزیدم، و پس از او فتنه و آشوبی کور و تاریک واقع شود،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۹

(۱) بدانید که رشته فرض و وجوب من پاره نمی شود، و حجّت من پنهان نمی ماند، و دوستان من به شقاوت نمی افتند، بدانید هر کس که یکی از آنان را انکار کند بی شکّ نعمت مرا انکار نموده، و هر که آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

و وای بر دروغ بندان و منکران پس از پایان کار موسی بنده و دوست بر گزیده ام، بدانید هر که هشتمین را تکذیب کند همه اولیایم را تکذیب نموده، «علیّ» ولی و یاور من است، بارهای سنگین نبوّت را بر دوش او می گذارم و توسّط آن به او قدرت و توانمندی می دهم «۱» و در آخر مرد پلید متکبّری او را می کشد. و در شهری که آن را بنده صالح [ذو القرنین] بنا نهاده است؛ در کنار بدترین مخلوقم به خاک دفن می شود، فرمان و وعده من محقّق و ثابت است که: او را به وجود پسر و جانشینش «محمّد» خوشحال خواهم ساخت، همو که وارث علم من، و کانون حکمت و محل اسرار من است، و او حجّت من بر خلقم می باشد، هر بنده ای که به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را در باره هفتاد تن از خانواده اش- که همگی مستحقّ عذاب دوزخند قبول نمودم- و عاقبت کار فرزندش «علیّ» را- که دوست و یاور من و گواه در میان خلق است و امین وحی من می باشد- ختم به خیر و سعادت گردانم، از او فرزندی بوجود آورم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۰

به نام «حسن» که مردم را به راه من دعوت می کند و خزانه دار گنجینه علم من است.

(۱) سپس دینم را توسّط پسر او «محمّد» که مایه رحمت همه جهانیان است کامل کنم، او برخوردار از کمال موسی، نورانیّت عیسی، صبر ایّوب بوده و سیّد و سرور

همه اولیای من است، در ایّام غیبت او دوستانم ذلیل و خوار می شوند، تا آنجا که سرهای آنان را همچون سرهای ترک و دیلم (کفّار) برای هم هدیّه می فرستند، آنان را بکشند و بسوزانند، در آن روزگار اولیایم ترسان و وحشت زده اند، و پیوسته زمین از خونشان رنگین شود، و ناله و فغان در میان زنانشان بلند گردد، آری آنان دوستان حقیقی من می باشند، توسّط همانان هر فتنه کوری را دفع کنم، و از برکت ایشان هر شبهه و مصیبت و سختی را مرتفع سازم، آنانند که درودها و بخشایشی از پروردگارشان بر آنها است و ایشانند راه یافتگان.

عبد الرّحمن بن سالم گوید: أبو بصیر به من گفت: اگر در تمام عمرت فقط همین یک حدیث را شنیده بودی برایت کافی بود، بنا بر این آن را از نااهلان پنهان دار! مترجم گوید: از متن حدیث این گونه فهمیده می شود که وجود مبارک حضرت صادق علیه السّلام در حین این گفتگو حاضر بوده اند، و با توجّه به منابع دیگر همچون کتاب شریف عیون أخبار الرّضا علیه السّلام و کافی و غیبت نعمانی، و تاریخ درگذشت جابر و وفات حضرت صادق علیه السّلام این گونه بر می آید که جابر امامان پس از حضرت باقر علیه السّلام را درک نکرده، و باید احتمال داد که امام صادق علیه السّلام در زمان وقوع آن گفتگو حاضر نبوده و این مطلب را از پدر خود حضرت باقر علیه السّلام فقط روایت فرموده اند.

(نقل از زیرنویس استاد غفّاریّ- أیّد اللّه تعالی- در ترجمه کتاب عیون اخبار الرّضا علیه السّلام)

[حدیثی قدسی در تعیین اسامی مبارک ائمه- اطهار علیهم السلام-]

[حدیثی قدسی در تعیین اسامی مبارک ائمه- اطهار علیهم السلام-]

(۲) ۳۴- از امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش علیهم السّلام نقل است که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۱

(۱) پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله گفت: خداوند با عزّت و جلال توسّط جبرئیل به من فرمود: هر کس که بداند و دریابد که هیچ خدایی جز من نیست (توحید)، و محمد، بنده و رسول من است (نبوّت)، و علی، ولی و خلیفه و حجّت من است، و امامان پاکیزه از فرزندان او حجّتهای من هستند (امامت) او را به موجب رحمت خود داخل بهشت کرده و به مقتضای عفو و بخششم از آتش دوزخ نجات خواهم داد، و همجواری خود را برایش اختیار کنم، و کرامت و نعمتم را برای او لازم و تمام خواهم کرد، و از بندگان مخصوص و برگزیده ام قرار دهم، و دعایش را اجابت کرده و درخواستش را عطا می کنم، و چون سکوت کند من آغاز کلام نمایم، و اگر بدی کند باز به او ترحّم می کنم، و اگر از نزد من بگریزد او را بسوی خود می خوانم، و چون به سوی من باز گردد او را می پذیرم، و اگر درب مرا بکوبد برایش بگشایم.

و هر کس به وحدانیّت من گواهی ندهد، و یا گواهی به آن دهد ولی به رسالت بنده و رسولم محمد معتقد نباشد، یا آن را قبول کند ولی خلافت علی بن أبی طالب را نپذیرد، یا آن را قبول کند ولی امامت امامان پاکیزه از فرزندان علی را قبول نکند، این چنین

فردی نعمت مرا انکار، و جلالم را کوچک شمرده، و به کتابها و آیات من کافر شده است. و اگر چنین فردی قصد مرا کند در پیش روی او حجاب گذارم، و چون از من درخواست کند او را محروم نمایم، و اگر مرا بخواند ندایش را نمی شنوم، و چون دعا کند او را اجابت نمی کنم، و چون به من امید بندد ناامیدش سازم، و اینها همه جزای اعمال اوست که از من به او میرسد، و من کوچکترین ستمی به بندگانم روا نمی دارم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۲

(۱) در این هنگام جابر بن عبد اللّه انصاری برخاسته و گفت: ای رسول خدا! آن امامان از فرزندان علی بن أبی طالب کیستند؟ فرمود: اوّل و دم: حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتی هستند، علی، که آقای عابدان در روزگارش می باشد، سپس محمّد بن علی، که شکافنده علم است، و تو ای جابر او را درک خواهی کرد، پس سلام مرا به او برسان.

سپس صادق است جعفر بن محمّد، بعد کاظم است موسی بن جعفر، سپس رضا است علی ابن موسی، بعد تقی است محمّد بن علی، سپس جواد، محمّد بن علی، و بعد نقی است علی بن- محمّد، سپس زکی حسن بن علی، و بعد پسرش مهدی و قائم به حق است، همو که مهدی امّت من، صاحب زمان، محمّد بن الحسن [صلوات اللّه علیهم أجمعین] است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، پس از آنکه از

بیداد و ستم پر شود.

ای جابر این افراد خلفا و اوصیاء و فرزندان و عترت منند، هر کس از آنان اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر کس به ایشان عصیان ورزد مرا نافرمانی نموده، و هر کس همه آنان؛ یا یکی از ایشان را انکار نماید مرا انکار نموده است، و خداوند به خاطر وجود ایشان آسمانها را از سقوط حفظ می کند، و زمین را از حرکت و لغزش نگه می دارد.

[تعیین اسامی مبارک ائمه اطهار – علیهم السلام – از طرف پیامبر – صلی الله علیه و آله –]

[تعیین اسامی مبارک ائمه اطهار- علیهم السلام- از طرف پیامبر- صلی الله علیه و آله-]

(۲) ۳۵- از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل است که به حضرت علی علیه السّلام فرموده: ای علی! تو را فقط کسی دوست دارد که از لحاظ ولادت طاهر باشد، و تنها کسی به تو بغض می ورزد که نقصان و خباثتی در ولادت او باشد. و جز مؤمن دوستدار تو نیست، و جز کافر با تو دشمنی و مخالفت نمی کند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۳

(۱) در این هنگام عبد اللَّه بن مسعود برخاسته و گفت: ای رسول خدا! نشانه پلیدی ولادت و کفر را در زمان حیات شما فهمیدیم، بفرمایید نشانه پلیدی ولادت و کفر در زمان پس از شما چیست؟ زیرا امکان دارد فردی با تظاهر به ایمان، اعتقاد قلبی خود را پنهان نماید.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای ابن مسعود! علی بن أبی طالب پس از من امام و پیشوای شما و جانشین من است، و

پس از او دو فرزنـدم حسـن و حسـین، و بـه همیـن ترتیـب نـه نفر از فرزنـدان حسـین بن علی یکی پس از دیگری امـام شـما و جانشـین من خواهنـد بود، و نهمین فرزند از اولاد حسـین؛ قائم امّت من است، که سراسـر زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از بیـداد و سـتم شـده است. ایشان را جز پاکیزگان در ولادت دوست نمی دارنـد، و جز پلیدان در ولادت دشـمن نمی دارنـد، فقط اهل ایمان به آنان علاقمندنـد، و تنها کافران با ایشان مخالفت می کنند، هر کس یکی از آنان را انکار کند گویی مرا انکار نموده است، و هر کس مرا انکار نماید مانند این است که خدا را انکار کرده است، زیرا اطاعت نمودن از آنان امتثال امر من، و اطـاعت من همچون اطـاعت پروردگـار متعـال است، و نافرمـانی کردن آنـان همچون عصـیان من، و نافرمـانی از من همچون معصیت خداوند است.

ای ابن مسعود! مبادا در گفته های من تردید کنی که آن موجب کفر تو گردد. سوگند به عزّت خدایم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۴

که من در گفته هایم هیچ تکلّفی ندارم، و از سر هوی و هوس در باره علی و امامان از فرزندانش سخن نگفتم.

(۱) سـپس دسـتهای مبارک خود را به آسمان بلند نموده و عرضه داشت: خداوندا! هر کس را که جانشینان و پیشوایان امّتم را دوست می دارد تو نیز او را دوست بدار، و با دشمنانشان دشمن باش. یاری کنندگانشان را یاری فرما، و هر

که ایشان را تنها می گذارد مخذول و مقهورش دار، و زمین را از وجود یکی از ایشان- که حجّت و برهان تو در میان مردمند- خالی مگذار، که ایشان در میان مردم یا ظاهرند و مشهور، و یا در پرده اند و پنهان، تا دین تو باطل نگردد و عذر و بهانه ای برای مردم باقی نماند.

سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مجلس راه های سعادت را به شما نشان دادم که در صورت پیمودن آنها سعادتمند و پیروزید، و گر نه خود را هلاک نمایید، و سلام و درود بر کسانی که راه هدایت را بر گزیدند.

مؤلّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: روایات در این موضوع بسیارند و از شمار خارج، و من تنها به نقل این چند روایت؛ بجهت روشنی قلب و شفای سینه های گرفته، و هدایت افراد با انصاف بسنده کردم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۵

گوشه ای از حوادث پس از وفات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از لجاجت و جدال در امر خلافت از هر دو گروه حقّ و باطل گرفته تا اشاره به عدم پذیرش امارت حضرت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و تمام دسیسه ها

گوشه ای از حوادث پس از وفات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از لجاجت و جدال در امر خلافت از هر دو گروه حقّ و باطل گرفته تا اشاره به عدم پذیرش امارت حضرت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و تمام دسیسه ها

(۱) ۳۶- از أبو المفضّل شیبانی روایت شده که او بسند خود از راویان موثّق نقل نموده که:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در آخرین روزهای زندگی در همان بیماری که موجب وفاتش گردید روزی برای اقامه نماز از منزل خارج شد و بجهت شدّت بیماری به فضل بن عبّاس و غلام خود

ثوبان تکیه نمود و به مسجد رفته و نمازی را بجای آورد که قصد تخلّف از آن را داشت، و پس از نماز به منزل برگشته و به غلام خود فرمود: هر گاه کسی از انصار برای عیادت من آمد مانع مباش. ناگاه آن حضرت را بیهوشی دست داد، در این هنگام جمعی از انصار در پشت در اجتماع نموده و اجازه ورود می خواستند. غلام گفت: حال رسول خدا مساعد نیست، و حالت بیهوشی به او دست داده و محارمش در اطراف او نشسته اند، انصار با شنیدن این جواب بی اختیار گریستند، و صدای آنها به پیامبر رسید و فرمود: صدای کیست؟ گفتند: انصارند. فرمود: چه کسی از خانواده ام اینجاست؟ گفتند: علی و عبّاس.

پس با تکیه بر آن دو به مسجد آمده و به ستونی از آن که از درخت خرما بود تکیه داده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۶

و خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود: (۱) ای گروه مردم! تا بحال هیچ پیامبری وفات نکرده جز اینکه از خود اثری میان امّت خود برجای گذاشته، و من در میان شما دو چیز گرانبها وامی گذارم که عبارتند از: کتاب خدا و أهل بیتم، بدانید که هر کس آنها را ضایع گزارد خداوند بی بهره اش نماید! بدانید که گروه انصار همچون أهل و عیال منند، و من در سایه یاری و محبّت آنان بسر می بردم.

و من همه شما را به رعایت تقوای خداوند و احسان نمودن به انصار توصیه می کنم، افراد نیکوکارشان را پذیرا باشید و از بدانشان

بگذرید.

سپس اسامه را فرا خوانده و فرمود: همان طور که تو را امیر لشکر نمودم به یاری و حفظ پروردگار متعال و بهمراهی همان گروه تحت فرمانت که عمر و أبو بکر و گروهی از اصحاب اوّلیه از آنانند، به سوی مقصد موته حرکت کن.

اسامه گفت: پدر و مادرم بفدایت اگر اجازه بفرمایید تا بازگشت بهبودی شما چند روزی توقّف کنم، زیرا دوری از شما در این حال و وضعیت موجب اضطراب و پریشانی دلم می گردد!؟

ولی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله قاطعانه فرمود: همان که گفتم، زیرا کوتاهی از جهاد هرگز جایز نیست.

باری به گوش رسول خدا رسید که مردم در انتخاب اسامه بعنوان امیر لشکر زبان به طعن او گشوده اند، پس فرمود: شنیده ام شما اسامه را در این عمل و پدرش را پیش از او ملامت نموده اید، ولی بدانید که اسامه نیز همچون پدرش از هر جهت شایسته ریاست است، و بدانید که او و پدرش

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۷

از محبوبترین افراد در نزد منند، و شما را در باره اسامه سفارش به نیکی می کنم، پس چنانچه او را ملامت می کنید بدانید که گوینده شما هموست که در امارت و ریاست پدرش زید نیز سخن گفت.

(۱) سپس رسول خدا بخانه خود بازگشت، و اسامه نیز همان روز از مدینه خارج شده و در یک فرسخی شهر؛ اردوی لشکر را برپا نمود تا همه برسند، در این هنگام منادی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در مدینه فریاد بر

آورد که: هیچ کس نباید از لشکر اسامه که فرمانده و امیر بر او قرارش دادم تخلّف نماید، پس با شنیدن این ندا و تکلیف پیامبر مردم دسته دسته به لشکر اسامه پیوستند، و از اوّلین افرادی که به این ندا لبّیک گفتند ابو بکر و عمر و ابو عبیده جرّاح بودند که در یک مسیر قرار گرفته و از جمله لشکریان اسامه شدند.

در این هنگام بیماری پیامبر شدّت یافت و مردمی که در شهر مانده بودند به عیادت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده و پس از آن حضرت، سعد بن عباده را که او نیز بیمار بود عیادت می نمودند.

باری عاقبت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دو روز پس از خروج اسامه در روز دو شنبه به هنگام ظهر دار فانی را به قصد لقای پروردگارش وداع گفت. با انتشار این خبر لشکر اسامه به مدینه بازگشت و شهر مدینه یکپارچه شور و غوغا شد. در این هنگام ابو بکر سوار بر شترش در مقابل درب مسجد توقّف نموده و گفت: ای مردم چرا مضطرب شده اید؟! اگر محمد وفات یافته

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۸

پروردگار او که زنده است، «و محمد جز پیامبر و فرستاده ای نیست، که پیش از او نیز پیامبران و فرستادگان گذشتند پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا بدوران جاهلیّت پیش از اسلام بر خواهید گشت؟ و این را بدانید که با عقبگرد هر کدام از شما هرگز بخدا گزند و زیانی نرسد-

آل عمران: ۱۴۴».

(۱) سپس گروه انصار به نزد سعد بن عباده شتافته و او را به سقیفه بنی ساعده آوردند و عمر نیز پس از آگاهی از این ماجرا و مذاکره با ابو بکر همراه ابو عبیده جرّاح همگی بسوی سقیفه آمدند. و در آنجا جماعت بسیاری جمع شده، و سعد بن عباده به علّت بیماری در میانشان بستری بود، و گفتگوی اصلی قوم پیرامون مسأله خلافت و امارت دور می زد، و هر کدام سخنی گفتند تا اینکه نوبت به ابو بکر رسید و پس از سخنانی در پایان کلام به انصار گفت: من شما را فقط به عمر یا ابو عبیده که سزاوار و اهل این مقامند دعوت می کنم، و هر کدامشان را که انتخاب کنید من راضی و موافقم.

عمر و ابو عبیده گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم زیرا تو از هر لحاظ بر ما مقدّمی! تو پیش از ما مسلمان شدی، و یار غار پیامبری، بنا بر این تو برای مقام خلافت اولویّت داری.

انصار با شنیدن این سخنان گفتند: باید از اینکه کسی که نه از ما و نه از شماست خلیفه شود بر حذر باشیم، بنا بر این بهتر است یکنفر از انصار و یکنفر از مهاجرین متصدّی امر خلافت شود، و اگر یکی از آن دو در گذشت شخص دیگری را از همان گروه بجای او نصب نماییم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۹

(۱) ابو بکر پس از مدح مهاجران گفت: و شما ای

گروه انصار فضیلت و شرافتتان در اسلام غیر قابل انکار است: خداوند شما را یاران دین خود و پناه فرستاده اش قرار داده، و پیامبر بسوی شما هجرت نموده، و همسران خود را در میان شما قرار داد، و پس از مهاجران ابتدایی هیچ کس به مقام شما نمی رسد، پس رأی من این است که خلیفه از میان مهاجران و وزیر و پیشکار از انصار انتخاب شود.

در اینجا حباب بن منذر انصاری بپاخاسته و گفت: ای گروه انصار، هر آنچه در دستتان است حفظش کنید، زیرا دیگران فقط در سایه شما بوده و هیچ کس جرأت مخالفت شما را ندارد، و همه مردم موافق شمایند؛ و پس از مدح و ثنای انصار افزود: اگر گروه مهاجرین از خلافت شما سر باز زد، ما نیز به امیر بودن آنان رضایت نخواهیم داد، و باید امیری از ما و امیری از آنان انتخاب شود.

در اینجا عمر بپا خاسته و گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف قرار نگیرد. و خلق عرب راضی نخواهند شد که ما شما را به امارت بپذیریم، در حالی که پیامبرش از قبیله شما نیست، ولی عرب ناگزیر از پذیرش امارت کسی است که «نبوّت» در میان آنان بوده، و صاحبان امر نیز از همانها می باشند، و این خود برهانی روشن در مقابل مخالفین است، زیرا ما از قبیله پیامبر و عشیره اوئیم، و هر کس که در این موضوع با ما مخالفت کند، یا گواه باطل است و یا

الاحتجاج،

دوستدار فساد، و یا در عین تمایل به فتنه و آشوب خود را بهلاکت اندازد.

(۱) پس از آن حباب بن منذر- برای بار دوم- برخاسته و گفت: ای گروه انصار! همان که گفتم، هر چه در دست دارید حفظ کنید، و به سخنان این مرد جاهل و یارانش گوش مدهید که در این صورت قدرت را از دست شما می ربایند، و اگر شراکت در خلافت را نپذیرفتند، آنان را از شهر خود برانید و تولیت امور و تصدّی مقام امارت را خود بدست گیرید، سوگند بخدای که شما از اینان به مقام خلافت سزاوارترید، زیرا بواسطه همین شمشیرهای شما بود که گروه بسیاری به دین اسلام پیوستند، و بدانید که منم که با نظراتم به داد مردم می رسم و آنان نیز مرا یاری می نمایند و هر کس که گفتار مرا ردّ نماید بخدا سوگند که با شمشیر بینی اش را بخاک خواهم مالید.

عمر گفت: وقتی شخصی مانند حباب مرا پاسخ گفت دیگر مرا با او سخنی نیست، و این بجهت آن است که در گذشته مرا با او نزاعی پیش آمد که رسول خدا ما را از سخن گفتن با یک دیگر منع فرموده بود، و از آن زمان من قسم خوردم که دیگر با او صحبت نکنم.

سپس عمر به ابو عبیده گفت: تو با او گفتگو کن. او نیز برخاسته و ضمن سخنانی فضائل بسیاری از انصار ذکر نمود. در این هنگام بشیر بن سعد؛ که بزرگ اوس بود با مشاهده آن اجتماع بر بالین سعد ابن عباده که بزرگ خزرج بود، حسد ورزیده و به قصد فساد و اخلال امر شروع

به سخن نموده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۱

و در ضـمن آن بـه امـارت قريش و مهـاجرين رضـايت داده و همـه را بطـور عمـوم، و انصـار را خصوصـا بر ايـن امر ترغيـب و تحريص نمود.

(۱) ابو بكر نيز فرصت را غنيمت شـمرده و گفت: عمر و ابو عبيـده هر دو از شـيوخ و بزرگان قريشـند، با هر كدام كه خواستيد بيعت كنيد.

در اينجـا عمر و ابو عبيـده باهم- خطاب به ابو بكر- گفتنـد: ما هرگز اين كار را نخواهيم پـذيرفت! دسـتت را جلو بياور تا با تو بيعت كنيم.

و بشـير بن سـعد- همو كه سيّد قـبيله اوس و در مقابـل همتـايش سـعد بن عبـاده از قبيله خزرج بود- برخاسـته و گفت: من نيز سومين شـما مى باشم، پس چون اوسـيان كردار رئيسـشان را مشاهده نموده و از طرفى ادّعاى رقيبشان سعد از قبيله خزرج را بر خلافت دريافته بودند همگى بسوى ابو بكر هجوم آورده و با او بيعت نمودند، و شدّت ازدحام براى بيعت بحدّى بود كه سـعد بن عباده در بستر بيمارى به زحمت افتاده و گفت: مرا كشتيـد! عمر گفت: سـعد را بكشـيد كه خـدا او را بكشـد! با اين سـخن فرزند سـعد، قيس به عمر حمله ور شد و ريشـش را گرفته و گفت: اى پسر صُهاك حبشى بخدا سوگند كه تو در صحنه نبرد ترسو و فرارى بودى، و در جماعت و هنگام امن شـير شـجاعى مى شوى، اگر يك موى از بـدن پـدرم حركتى كند هنوز بحال نخست بازنگشته صورتت

شکافته شود!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۲

(۱) ابو بکر به عمر گفت: آرام باش! آرام باش! که رفق و مدارا رساننده تر و بهتر است.

در اینجا سعد با سخن زشتی به عمر گفت: بخدا سوگند اگر مرا توان برخاستن بود بی شکّ همه شما صدای غرّش مرا چون شیر در کوچه ها می شنیدید و هر دوی شما را به همان قبیله ای که در میانشان خوار و ذلیل و تابع و حقیر بودید باز می گردانم! آیا به طائفه خزرج جرأت پیدا کرده اید؟! سپس به خزرجیان گفت: مرا از این محلّ فتنه خارج سازید! قبیله اش نیز وی را به خانه بردند، سپس ابو بکر فردی را نزد سعد فرستاد که:

همه بیعت کرده اند تو نیز بایستی بیعت کنی.

سعد گفت: بخدا سوگند که بیعت نخواهم کرد تا اینکه همه تیرهای کیسه ام را بکار بندم و نیزه ام را با خونهای شما رنگین سازم و تا دستهایم یاریم می کنند شمشیر بزنم، و با شما همراه خانواده و یارانم تا خون در رگهایمان جاری است می جنگم، و بخدا قسم که اگر تمام جنّ و انس بر من اجتماع کنند؛ هرگز با شما دو غاصب- تا روزی که قدم به پیشگاه پروردگار متعال گذارم و از حساب کارم آگاه گردم- بیعت نخواهم کرد.

وقتی این سخن بگوش عمر رسید گفت: لا جرم باید بیعت کند. بشیر بن سعد گفت:

او با این لجبازی و لجاجت دیگر بیعت نخواهد کرد هر چند که کشته شود، و مرگ او برابر است با کشته شدن تمام افراد قبیله

اوس و خزرج! بنا بر این او را بحال خودش واگذارید

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۳

که عدم بیعت او هیچ زیانی در بر نخواهد داشت. پس قول او را پذیرفته و سعد را بحال خود واگذاردند.

(۱) و از آن روز دیگر سعد در نماز آنان حاضر نمی شد، و به قضا و داوری آنان عمل نمی کرد، و بمحض یافتن پشتوانه و یاوری به آنان حمله می کرد، و به همین منوال دوران خلافت ابو بکر را گذراند تا به ولایت عمر رسید، در این هنگام از شرّ عمر به هراس افتاده و رهسپار دیار شام شد، و در «حوران» در حالی که بیعت هیچ خلیفه ای را بر گرده نداشت وفات یافت.

و سبب مرگش تیری بود که شبانه به او اصابت کرد، و برخی از مردم گمان کردند که از جانب جنّیان به او تیر زدند، و گفته شده که محمّد بن مسلمه انصاری مباشر این سوء قصد بوده، و نیز مغیره بن شعبه و خالد بن ولید نیز متّهم به قتل او شده اند.

باری در سقیفه گروهی از انصار و مهاجرین با ابو بکر بیعت نمودند، در حالی که علی ابن ابی طالب- علیه السّلام- سرگرم تجهیز و تکفین رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- بود و چون از آن فارغ شد همراه جماعت مهاجر و انصار بر آن وجود گرامی نماز خواند و پس از آن رهسپار مسجد شده و جماعت بنی هاشم و زبیر بن عوّام پیرامون او نشستند، و بهمین ترتیب

بنی امیّه در کنـار عثمان، و بنی زهره نیز کنار عبـد الرّحمن بن عوف هر کـدام در گوشه ای از مسـجد جلوس نمودنـد، در این موقع ابو بکر همراه عمر و ابو عبیده جرّاح وارد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۴

مسجد شده و گفتند: برای چه پراکنده نشسته اید؟! برخیزید و همه با ابو بکر بیعت کنید، همان طور که بقیّه بیعت کردند.

(۱) پس عثمـان و عبـد الرّحمن بن عوف برخاسـته و بیعت کردنـد، امّـا علی بن ابی طـالب علیه السّـلام از جای برخاسـته با بنی هاشم و زبیر بن عوام به خانه رفت.

عمر نیز با گروهی از اطرافیانش همچون اسـید بن حضیر و سلمه بن سلامه به سوی منزل حضرت امیر علیه السّلام حرکت کرده و خطاب به ایشان گفتند: مانند بقیّه با ابو بکر بیعت کنید! زبیر از کوره در رفته و دست به شمشـیر شد که عمر صدا زد که این ...... را بگیریـد و شرّ او را از مـا دفع کنیـد! سـلمه بن سـلامه پیش رفته و شمشـیر را از دست زبیر گرفته و به عمر داد، و او نیز شمشـیر را بزمین زده و شـکست، سـپس بنی هاشم را محاصـره نمودند و همگی را در برابر ابو بکر حاضر کرده و گفتند: با ابو بکر بیعت کنید همان طور که همه بیعت نموده اند، و قسم بخدا که در صورت سرپیچی با شمشیر همه اتان را محاکمه خواهیم نمود! باری در اثر این سختگیری ها بنی هاشم یکی یکی پیش رفته و با

ابو بکر بیعت نمودنـد، و تنهـا علی بن أبی طـالب خودداری نموده و فرمود: من از ابو بکر به این مقـام شایسـته ترم و شـما بهـتر است که با من بیعت کنید، مگر شـما در مقابل انصار به قرابت پیامبر تمسّک نکرده و از همین راه اولویّت خودتان را نسـبت به انصار ثابت نکرده، و آنان را مجاب

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۵

نساختید، و آنان نیز تسـلیم شده و امر خلافت را امر مشـروع شـما دانسـتند و غاصبانه آن را از ما ستاندید؟! پس من نیز با همان برهان با شما سخن گفته و احتجاج می کنم که من نسبت به رسول خدا در حال حیات و ممات از شماها مقرّب تر و نزدیکترم. من وصـیّ و وزیر اویم، اسـرار و علوم او نزد من به ودیعه گذاشـته شـده، من صـدّیق اکبر و فاروق اعظم می باشم، من نخستین فردی هسـتم که به رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله ایمـان آورده و او را تصـدیق نمودم، من در کـارزار جهـاد بیش از همه با مشـر کان مبـارزه کرده و سپر بلاـ شـدم، من از همه به کتـاب خـدا و رسولش آگـاهترم، من به دین خـدا و عواقب امور اعلم و دانـاترم، زبـان من گویـاتر و دلم ثـابت تر و قلبم از آرامش بیشتری برخوردار است، پس دیگر برای چه در مسأله خلافت با من منازعه می کنید؟! اگر از خدا می ترسـید خودتان انصاف بدهید و با همان دلائل که انصار شـما را سزاوارتر دیدند شما نیز مرا در نظر

بگیرید، و گر نه به ظلم و عدوانی که مرتکب می شوید معترف خواهید شد.

(۱) عمر گفت: ای علی آیا مایلی که از قوم و عشیره ات پیروی کنی؟

حضرت فرمود: خودتان از عشیره و اهل بیتم استفسار کنید که پیروی من از ایشان به چه ترتیب است؟ پس گروهی از بنی هاشم که بیعت نموده بودند پیشدستی کرده و گفتند: قسم بخدا که این بیعت ما هیچ گونه سرمشقی برای بیعت علی بن ابی طالب نخواهد بود، و معاذ اللّٰه که ما خود را در فضائلی چون هجرت و جهاد نیکو، و جایگاه او نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله مساوی و همتای او بدانیم!!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۶

(۱) عمر گفت: هرگز رهایت نخواهیم ساخت تا همچون دیگران یا با میل و رغبت، و یا از سر زور و اجبار با ابو بکر بیعت کنی! (۱) حضرت فرمود: از سینه ای شیر می دوشی که تو را از آن سهمی است، و پافشاری امروزت برای بهره فردایت می باشد، بخدا قسم پس از این سخن یاوه هرگز کلامت را نخواهم پذیرفت، و با تو همنشین نشوم و بیعت نیز نکنم!.

ابو بکر گفت: ای ابو الحسن آرام بگیر، ما تو را به این کار مجبور نخواهیم کرد و ناخشنودت نسازیم. در اینجا ابو عبیده از جای برخاسته و به آن حضرت گفت: ای پسر عمو! ما هرگز قصد انکار مناقب تو- از قرابت و سابقه و علم گرفته تا نصرت و یاریت- را نداریم،

ولی علی جان تو جوان هستی- و امام علی علیه السّلام در آن وقت سی و سه سال داشت- و ابو بکر پیرمرد و فرد پر تجربه ای از میان قوم توست، و برای تحمّل سنگینی امر خلافت تواناتر است، بهتر است خلافت را به او تسلیم کنی، که دیگر کار گذشته، و اگر در آینده عمری برایت باقی ماند خلافت را به شما واگذار می کنند، و در آن روز هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد، چرا که تو شایسته و لایق آن هستی، و نباید آتش فتنه را شعله ور سازی، زیرا تو خود از مکنون قلب اکثر مردم خبر داری [که با تو همراه نیستند]!.

آن حضرت فرمود: ای گروه مهاجر و انصار، از خدا پروا کنید! از خدا پروا کنید!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۷

سفارش پیامبرتان را در مورد من فراموش نکنید، و سلطه محمّد صلّی اللّه علیه و آله را از خانه و محلّ خود به منازل و قعر خانه هایتان بیرون مسازید، و اهل حقّ را از حقّ و جایگاهی که میان مردم دارند دفع مکنید! (۱) بخدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین نموده، و پیغمبر او داناتر است، و شما خود به این امر واقفید که ما اهل بیت به تصدّی امر خلافت از شما سزاوارتریم، آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او، و خلاصه وارد به امور رعیّت در میان شما است؟!! بخدا قسم که فقط در میان ماست نه شما، پس، از هوی و

هوس پیروی مکنید که در این صورت بیش از پیش از حقیقت دور گشته، و گذشته خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

بشیر بن سعید؛ همو که زمینه خلافت را برای ابو بکر فراهم ساخته بود با گروهی از انصار گفتند: ای ابو الحسن چنانچه این سخنان تو را انصار قبل از بیعت با ابو بکر شنیده بودند هیچ کس در گفته تو اختلاف نمی کرد.

حضرت فرمود: ای مردم! آیا سزاوار بود که من جنازه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را بر زمین گذاشته و بدون توجّه به تجهیز و تکفین و دفن او می آمدم و بر سر خلافت منازعه می کردم؟! بخدا قسم که هیچ فکر نمی کردم کسی خود را برای خلافت عنوان کند و در آن با ما اهل البیت منازعه نموده و کار شما را انجام دهد، زیرا رسول خدا در روز عید غدیر خم برای هیچ کس جای عذر و بهانه و حرفی باقی نگذاشت، پس شما را قسم می دهم به

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۸

خداوند که هر کس در روز غدیر حضور داشته و این فرمایش پیامبر:

من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه

- تا آخر را را شنیده است از جایش برخاسته و هم اکنون شهادت دهد.

(۱) زید بن ارقم گوید: از میان آنان دوازده نفر از بدریّون برخاسته و گواهی دادند، و من نیز از کسانی بودم که آن حدیث را از پیامبر شنیده بودم ولی آن روز کتمان نمودم، و بهمین جهت به نفرین علی

بن ابی طالب دو چشمم نابینا گشت.

باری در آن جلسه اختلاف بالا گرفت و صداها بلند شد، و عمر از اینکه مردم به علی تمایل پیدا کنند به هراس افتاده و مجلس را بهم ریخته و همه را پراکنده نموده و گفت:

تنها خداست که دلها را بر می گرداند، ای ابو الحسن تو پیوسته با نظر مردم مخالفت می کنی.

پس همه در آن روز پراکنده شده و از آن مجلس خارج شدند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۹

(۱) ۳۷- از أبان بن تغلب نقل شده که به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: فدایت شوم، از اصحاب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آیا کسی با عمل أبو بکر و نشستن او در مسند خلافت مخالفت نمود و او را انکار کرد؟ فرمود: آری، دوازده نفر از صحابه با او مخالفت کردند، از مهاجرین:

خالد بن سعید بن العاص «۱»، که از بنی امیّه بود، و سلمان فارسی، و أبو ذر غفاری، و مقداد ابن اسود، و عمّار بن یاسر، و بریده اسلمی، و از انصار: أبو الهیثم بن التّیهان، و سهل و عثمان پسران حنیف، و خزیمه بن ثابت ذو الشّهادتین، و ابیّ بن کعب، و أبو أیّوب انصاریّ.

باری جریان مخالفت آنان بدین شرح بود که وقتی ابو بکر از منبر پیامبر بالا رفت، اینان با یک دیگر مشورت کرده و گفتند: «او را از منبر رسول خدا پائین آوریم»، و برخی شان گفتند: «ممکن است این کار عاقبت سوء و نتیجه خطرناکی داشته و

خود را

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۰

بزحمت اندازید، خداوند می فرماید: «خود را با دست خویش به هلاکت میفکنید- بقره: ۱۹۵» بهتر این است که همگی نزد امیر المؤمنین رفته و با او مشورت کنیم و رأی و نظر او را بپذیریم.

پس همگی بعد از پذیرش این نظر به خدمت امام علی علیه السّلام رسیده و گفتند: ای امیر المؤمنین چگونه حقّی را که تو سزاوارتر به آن بودی رها کردی؟ زیرا ما خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: «علی با حقّ است و حقّ همراه علی است، و او پیوسته با حقّ سیر می کند؛ به هر سویی که میل کند». ما می خواستیم به مجلس ابو بکر رفته و او را از منبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به پایین کشیم، ولی نزد شما آمدیم تا ببینیم شما چه می فرمایید.

(۱) حضرت امیر علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند که اگر این کار را کرده بودید راهی جز جنگ نداشتید، حال اینکه شما در تعداد و جمعیت همچون نمک در غذا، و از نظر دوام مانند سرمه چشم هستید، و قسم بخدا که اگر چنین نموده بودید دیگر آنان برای من جای هیچ حرفی باقی نگذاشته و با شمشیرهای برهنه و آماده جنگ نزد من آمده و می گفتند: یا بیعت کن یا تن به مرگ بسپار! و دیگر من هیچ چاره ای جز تسلیم و موافقت نداشتم.

و این باز می گردد به نصیحت پیامبر- پیش از وفات- به من

که: «این امّت در آینده با تو حیله و غدر نموده و سفارش مرا در باره ات زیر پا می نهند، و این را بدان که تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، و پس از من؛ امّت هدایت شده در مثل مانند هارون

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۱

و شیعیان او، و امّت گمراه نیز همچون سامری و اتباع او خواهند بود»، (۱) عرض کردم: برای آن روز چه سفارشی به من دارید؟ فرمود: اگر یار و یاوری یافتی جهاد کن، و در غیر این صورت دست بردار و خون خود مریز تا در نهایت مظلومانه نزد من آیی. من نیز پس از وفات پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله سرگرم غسل و تکفین شدم تا اینکه کار تمام شد، و در جریان اختلاف امّت بر خود عهد و پیمان بستم تا زمانی که قرآن را جمع آوری نکردم بهیچ وجهی عباء بر دوش نگیرم و همین کردم، سپس دست فاطمه و حسن و حسین را گرفته به درب منازل اصحاب بدر و خوش سابقه برده و در باره حقّم آنان را قسم دادم و ایشان را دعوت به یاریم نمودم، ولی هیچ کس جوابم نداد مگر چهار نفر:

سلمان، و عمّار، و ابو ذرّ، و مقداد، و من با بقیّه خانواده ام نیز مراوده نمودم ولی آنان تنها مرا دعوت به سکوت نمودند، زیرا از کینه این مردم نسبت به خدا و رسول و خانواده پیامبر اکرم با خبر بودند. پس راه این است که

همگی نزد ابو بکر رفته و آنچه از من در باره فرمایش پیامبرتان شنیدید باز گویید که این کار موجب تأکید بیشتر حجّت، و قطع عذر رساتر، و آنان را هنگام ورود به پیامبر از آن حضرت دورتر می سازد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۲

(۱) پس آن گروه با شنیدن فرمایشات امیر المؤمنین علیه السّلام به سوی مسجد رفته و اطراف منبر حلقه زدند، و آن روز جمعه بود، و وقتی ابو بکر به بالای منبر رفت مهاجرین به انصار تعارف به آغاز سخن نمودند، ولی انصار گفتند: اولویّت با شماست، همچنان که خداوند در این آیه شما را مقدّم داشته که: لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي ساعَةِ الْعُسْرَةِ- التّوبه: ۱۱۷.

ابان از امام صادق علیه السّلام پرسید: ای زاده رسول خدا! مردم این آیه را این گونه قراءت می کنند: لَقَدْ تابَ اللَّهُ «عَلَى النَّبِيِّ» و المهاجرين و الأنصار. امام فرمود: وای بحالشان! [با این قراءت] چه گناهی برای پیامبر بود که خداوند توبه آن حضرت را بپذیرد؟! بلکه پذیرش توبه از جانب خداوند بوسیله پیامبر بر امّت بود.

و نقل شده که آن گروه زمان وفات پیامبر صلّى اللَّه علیه و آله غایب بودند، و هنگامی سر رسیدند که ابو بکر خلیفه شده بود، و ایشان در آن روزگار از سرشناسان مسجد النّبیّ بودند.

(۱) پس خالد بن سعید برخاسته و ابتداء به سخن نموده و گفت: ای ابو بکر از خدا بترس،

تو خود می دانی درست شود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن زمان که بنی قریظه شکست خوردند، و ما همگی خدمت پیامبر بودیم، و علی بن ابی طالب در آن جنگ بسیاری از شجاعان و دلیران دشمن را به هلاکت رسانید، و رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در همان روز فرمود: (۱) یا گروه مهاجر و انصار! من شما را سفارشی می کنم که باید در حفظ آن مراقبت نمایید. آگاه باشید که علی بن أبی طالب پس از من امیر و خلیفه بر شماست، و خدای متعال مرا به این امر سفارش فرموده، و این را بدانید که اگر این وصیّتم را پشت گوش انداخته و در یاری و همراهیش کوتاهی نمایید، در احکام الهی دچار اختلاف و تشتّت شده و امور دینتان متزلزل و مختل خواهد گشت، و افراد بد و شرور بر شما حاکم خواهند شد، و این را بدانید که پس از من تنها اهل بیت من وارث و جانشینان امر من می باشند، و آنان به امور مردم از همه عارف ترند. خداوندا! هر که از آنان اطاعت و پیروی نموده و سفارش مرا در باره اشان رعایت کردند با من محشور فرما، و او را از همنشینی من که موجب درک نور آخرت است بهره مند ساز! خداوندا! هر که آن حقوق را ضایع نماید او را از بهشتی که وسعتش همچون آسمانها و زمین است محروم نما! عمر بن خطّاب گفت: ساکت شو خالد! تو نه

در خور مشورتی و نه صلاحیّت رأی و نظر داری!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۴

(۱) خالد گفت: خودت ساکت شو! زیرا تو از زبان دیگری سخن می گویی، و بخدا سوگند که قبیله قریش نیک می داند که تو میانشان در حسب از همه پست تر، و در منصب پایین تر، و در قدر و منزلت کمتر، و از همه بی نام و نشان تر، و به خدا و رسولش بی نیازتر، و در میدان کارزار ترسوتری، و در انفاق بخیلی، و ذاتا لئیمی، و در میان قریش عاری از هر فخر و مباهاتی، و در روز جنگ هیچ نامی از تو نیست، و تو در این قضیّه مصداق واقعی شیطانی «آنگاه که به آدمی گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدای، پروردگار جهانیان، می ترسیم. پس سرانجام آن دو این شد که هر دو جاودانه در آتش باشند، و این است کیفر ستمکاران- حشر: ۱۶- ۱۷». با سخنان او عمر مجاب و مأیوس از رحمت الهی شده و عمرو بن سعید بجای خود نشست.

(۲) سپس سلمان فارسی برخاسته و به زبان فارسی گفت: «کردید و نکردید»- و او پیشتر نیز از این بیعت سرباز زده و بهمان جهت مورد ضرب و شتم واقع شده بود- ای ابو بکر هنگام پیشامدهای مجهول به چه کسی تکیه خواهی کرد، و چون از جواب پرسشی درمانده شوی به که پناه می بری، و در تقدّم بر کسی که از تو داناتر و به پیامبر

نزدیکتر، و به تأویل قرآن و سنّت پیامبر عالم تر است چه عذر و بهانه ای داری؟! همو که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۵

پیامبر در زمان حیات خود او را مقدّم داشته، و پیش از رحلت به رعایت حقّ او توصیه فرموده بود، حال اینکه شما آن فرمایش را پشت گوش انداخته و سفارشش را ترک نموده و آن پیمان را نقض کردید، و نیز دستور آن حضرت را در اطاعت از فرماندهی اسامه بن- زید سرپیچی کردید، و این فرمایش پیامبر بخاطر این بود که از این گونه اعمال جلوگیری فرموده و تخلّف شما را از فرمانش روشن و ثابت نماید، و زودا که همه چیز بر تو روشن گردد، آن روز که بار معاصی بر دوشت سنگینی نموده و روانه قبرت شوی، و هر آنچه مرتکب شده را با خود به زیر خاک ببری، پس بهتر است که هر چه زودتر به راه حقّ بازگشته، و از خطای بزرگی که نموده ای به درگاه خداوند توبه نمایی، که این کار در روز تنهاییت در گور، روزی که یارانت از تو دست می کشند نجات بخش تر است، و با اینکه تو نیز مانند ما شنیده ای و همچون ما دیده ای، ولی با این حال این شنیده ها و دیده ها تو را از کاری که می کنی باز نداشت، امری که در قیام تو به آن هیچ فایده ای برای اسلام و مسلمین نیاورد، از خدا بترس! از خدا بترس! و بفکر خود باش! که هر آن کس دیگری را [از کاری

که می کند] ترساند؛ راه عذر را بر او بسته است، پس از آن اشخاصی مباش که به خدا و حقّ پشت کرده و استکبار نمودند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۶

(۱) (۳) سپس ابو ذر- خدایش رحمت کناد- بپاخواسته و گفت: ای گروه قریش! شخص دوری را به خلافت نشانده و قرابت پیامبر را ترک نمودید، بخدا سوگند که جماعتی از خلق عرب بخاطر همین کار از دین اسلام خارج شده و در این دین دچار تردید خواهند شد، و اگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار داده بودید هرگز نزاعی رخ نمی داد، بخدا قسم که این امر به مغلوب رسید، و با این کار دیگر هر کسی به خلافت طمع ورزیده و چشمهای مردم متوجّه آن گشته، و برای رسیدن به آن خونهای بسیاری ریخته خواهد شد.- [امام صادق علیه السّلام فرمود:] سخن ابو ذر صحیح بود و همان شد که او پیش بینی می کرد- سپس ابو ذر رضی اللّه عنه ادامه داد: بی شک شما و مردم صالح می دانند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خود فرمود: «خلافت پس از من از آن علیّ بن ابی طالب، و پس از او متعلّق به دو فرزند او حسن و حسین، سپس به فرزندان مطهّر نسل من می رسد»، ولی شما فرمایش پیامبرتان را پشت سر انداخته و پیمانی که با شما بسته بود به فراموشی سپردید، و سر به دنیای فانی سپرده، و آخرت باقی را از یاد بردید، همان آخرتی که

طراوتش پایـدار، و نعمتهـایش پاینـده، و اهلش بی انـدوه، و ساکنانش مرگ ندارنـد، و شـما به زنـدگی چنـد روزه حقیر زایل شدنی دلبستگی پیدا کرده و بسـنده نمودید. و مانند امّتهای پیشـین پس از رحلت پیامبرتان کافر شده و عهد و سـفارش وی را فراموش نموده و گرفتار تغییر و تبدیل و اختلاف شدید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۷

و البتّه بزودی نتیجه بـد کارتان را دیـده؛ و جزای اعمال ناشایست خود را دریافت نمائیـد، و خداونـد بر هیـچ بنده ای سـتمکار نیست.

(۱) (۴) سپس مقداد بن اسود رضی اللَّه عنه برخاسته و گفت: ای أبو بکر از ستم و تجاوز دست بردار و از خدا بترس، و از این کـار توبه کرده و در خـانه ات بنشـین و بر خطـا و سـتم خود گریه نما، و کار خلافت را به صاحب اصـلی آن- که از تو به آن سزاوارتر است- واگـذار، تو خود از بیعتی که پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله برای علیّ از تو و ما و از سایر امّت گرفته باخبری، تو را ملزم ساخت تا از اسامه بن زیـد- که از موالی او بود- اطاعت نموده و در زیر پرچم اوماننـد دیگران به سوی مقصد حرکت کنی، و بـا این عمل آن رسول گرامی اشارت نمود که امر خلافت هیـچ نسـبتی به تو نـدارد، و نیز تو و همکارت ابن خطّاب را در غزوه ذات- السّلاسل به لشکر عمرو بن عاصی ملحق ساخت که مرکز نفاق و خلاف و عدوات بود،

همـو که خداونـد در قرآن در بـاره اش این آیه را بر پیـامبر نـازل فرمود که: «همانـا دشـمن تو همو بی نسـل و دنبـاله است» إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ، و در این شأن نزول هیـچ اختلافی میان أهل علم نیست، بنا بر این عمرو بن عاص در آن جنگ رئیس و أمیر همه شـماها قرار داشـته و شـما نیز در تحت امر و ریاست او واقع شدید. و این او بود که حراست و حفظ لشکر را به عهده شما واگذاشت. پس حراست لشکر؛ آنهم از جانب عمرو بن عاص کجا

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۸

و مرتبه خلافت رسول خـدا صـلّى اللَّه علیه و آله کجا؟! ای ابا بکر از خـدا بترس، و این جامه از تن بیرون نما، زیرا این عمل به نفع دنیا و آخرت تو است، و فریب دنیا و وساوس جماعت قریش تو را به تباهی سوق ندهـد، و این را بدان که بزودی زندگی دنیا سپری گشـته و مرجع و مصـیر تو به حضـرت متعال است و همان جا تو را به سـزای اعمال و کارهایت برساند. و تو خود به یقین میـدانی که علیّ بن أبی طـالب شایسـته تر به خلافت پس از پیامبر است، پس کار را به او واگـذار، که این عمل به حفظ شرافت و احترامت نزدیکتر، و در سـبکی دوشت از بـار گنـاه شایسـته تر است! بخـدا سوگنـد که در خیرخواهی و نصـیحت تو کوتاهی نکردم، پس آن را بپذیر که همه کارها به سوی خداوند بازگرداننده

می شود.

(۱) (۵) بعد از او بریده اسلمی از جای برخاسته و گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ! این چه ضرر و صدمه ای است که از باطل به حقّ رسیده! ای أبو بکر آیا گذشته را فراموش نموده یا خود را به نسیان زده ای؟! یا خواهش نفس تو وسیله خدعه و فریبت شده، و امور باطله را در خاطرت جلوه گر ساخته است؟!. آیا یادت نمی آید که رسول خدا در زمان حیاتش ما را فرمود: علیّ بن ابی طالب را به لقب أمیر المؤمنین بخوانید؟ و نیز این فرمایش آن حضرت در موارد بسیار که: «علیّ؛ أمیر- المؤمنین و قاتل ناکثین و مشرکین و قاسطین و مارقین است»؟. پس از خدا بترس و به داد خود برس پیش از آنکه این

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۹

فرصت از تو فوت شود، و خود را از معرض هلاکت و ضلالت رها ساز، و کار خلافت را به أهل آن واگذار، و در غصب حقوق دیگران پافشاری مکن، و حال که توان داری از این راه بازگرد، و این را بدان که من خالصانه تو را نصیحت نموده و به راه سعادت و نجات راهنمایی کردم، پس هرگز پشتیبان مجرمان و بدکاران مباش.

(۱) (۶) سپس عمّار بن یاسر برخاسته و گفت: ای معشر قریش و ای جماعت مسلمان! اگر نمی دانید پس بدانید که أهل بیت پیامبرتان به کار خلافت سزاوارتر و به ارث او شایسته تر و به امور دین شما از همه مقدّم تر می باشند، و

آنـان امين و حافـظ حقوق أهـل ايمان و خيرخواه مؤمنين هسـتند. پس او (أبو بكر) را امر كنيـد كه حقّ را به أهل آن واگـذارد پيش از آنكه اجتماع شما پريشان و مضطرب شده و تفرّق و اختلاف در ميانتان پديدار گشته و كارهاى زندگيتان رو به سستى و ضـعف گرايـد، و ميانتان فتنه و آشوب عظيم شـده، و با هم نسازيد و اختلاف كنيد، و دشـمنان در شـما به طمع افتند (دسـت تعدّى گشوده و نه تو و نه هيچ كس را بر مسند خلافت نگذارند)، شما نيك مى دانيد كه بنى هاشم به امر خلافت از همه شما سزاوارترنـد، و خصوصـا علىّ كه از همه به پيامبر نزديكتر، و همو ولى و سـرپرست شـما به عهـد خـدا و رسول است، و تفاوت مقام او با شـما روشن است، و شـما به حقيقت آن مكرّرا رسـيده ايد، مانند: بسـتن و سدّ تمام دربهاى منازل أصـحاب به مسجد بود كه تنها درب علىّ از اين دستور مستثنى شد، و نيز موضوع تزويج دخت گرامى پيامبر فاطمه بود

الاحتجاج، ج ١، ص: ١٨٠

كه جز علىّ همه خواسـتگاران را جواب فرمود، و نيز اين فرمـايش رسول خـدا كه: «من شـهر علم و دانشم و علىّ باب و در آن است، پس هر كس كه خواهان علم و حكمت من است بايـد كه از دروازه آن شـهر كه علىّ است درآيـد»، و اين را بدانيد كه همه شما در هنگام مواجهه با مشكلات احكام دين نيازمند مراجعه به

او هستید، ولی او هیچ گونه نیاز و احتیاجی به شما ندارد. و سابقه درخشان و نیک آن حضرت نیز نزد همه شما روشن و معلوم است و کسی را چنین مقامی نیست. پس برای چه از وی دست کشیده و به سوی دیگران تمایل و توجّه نموده، حقّ او را غصب کردید و حیات بی بقای دنیا را بر نعیم باقی و دائم آخرت اختیار کردید، «ستمکاران را بد بدلی [به جای خداوند] است- کهف: ۵۰»، پس آنچه را که خداوند برای وی قرار داده به او بدهید، و مبادا از او پشت کرده و بر گردید، و به پاشنه های خویش (کنایه از بازگشت به دوران جاهلیّت یعنی پیش از اسلام) بر مگردید که زیانکار می گردید!!.

(۱) (۷) پس از او ابیّ بن کعب برخاسته و گفت: ای أبو بکر! حقّی را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار مکن، و پیش از دیگران با فرمایش و وصیّت رسول خدا در باره وصیّ و برگزیده او مخالفت منما و اعراض مکن، و حقّ را به أهل آن باز گردان تا سالم بمانی، و در گمراهی و ضلالت خود پافشاری مکن تا پشیمان گردی، و سریعا از کرده خود توبه نما تا بار گناهت سبک گردد، و خود را به این امری که خدا برایت قرار نداده مخصوص مگردان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۱

که گرفتار عقاب عمل خود گردی، و این را بدان که بزودی از این حالی که داری جدا گشته و

به سوی پروردگارت خواهی شتافت، و از آنچه کرده ای بازپرسی خواهی شد! و خداوند بر هیچ بنده ای ستمکار نیست.

(۱) (۸) سپس خزیمه بن ثابت- معروف به ذو الشّهادتین- گفت: ای مردم! آیا شما می دانید که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شهادت و گواهی مرا بجای دو نفر از أهل ایمان قبول می نمود؟

گفتند: آری. گفت: پس بدانید که من شهادت می دهم که خود از زبان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: «أهل بیت من میان حقّ و باطل را جدا می سازند، و آنان ائمّه و پیشوای شمایند که باید به ایشان اقتدا شود»، آنچه واجب و لازم بود گفتم، و بر پیام بر جز ابلاغ و رساندن آشکار پیام نیست.

(۲) (۹) سپس أبو الهیثم بن تیّهان بپاخواسته و گفت: ای أبو بکر و من نیز شهادت می دهم که پیامبرمان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله چون علیّ را در غدیر خمّ به مردم معرّفی فرمود؛ گروهی از انصار گفتند: منظور پیامبر از این کار فقط برای خلافت بوده و برخی دیگر گفتند: منظور پیامبر این بوده که پس از وی علیّ عهده دار موالی (بردگان آزادشده) او باشد، و در این باب بحث بالا گرفت، تا اینکه ما مردانی از خودمان را نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرستادیم تا منظور ایشان را بپرسد، پس فرمود: به ایشان بگویید: «علیّ سرپرست همه أهل ایمان پس از من است،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۲

و او خیرخواه ترین

مردم برای امّت من است»، این بود تمام آنچه من شاهـد و گواه آن بودم، پس هر که می خواهـد ایمان بیاورد و هر که خواهد انکار نماید، همانا روز جدایی- یا داوری- وعده گاه است!! (۱) (۱۰) سپس سهل بن حنیف رضی اللّٰه عنه پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر محمّد و آلش گفت: ای معشر قریش گواه باشید که من شهادت می دهم که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را در این مسجد دیدم که دست علیّ را گرفته و چون به نزدیک أصحاب رسید فرمود: ای مردم، این علیّ؛ پس از من امام و پیشوای شما است، و در حیات و مرگ وصیّ و جانشین من است، و پس از مرگ؛ اداکننده بدهکاریهای من؛ و برآورنده وعده هایم می باشد، و همو است نخستین فرد که در کنار حوض با من مصافحه خواهد کرد، پس خوشا بحال کسی که او را پیروی نموده و یاریش کند، و وای بر کسی که از او تخلّف نموده و وی را تنها گذارد.

(۲) (۱۱) و همراه او برادرش عثمان بن حنیف بپا خاسته و گفت: «از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله شنیدیم که می فرمود: أهل بیت من ستارگان أهل زمینند، پس بر ایشان سبقت مجوئید و آنان را مقدّم بدارید، و پس من تنها ایشان اولیای شمایند، در این لحظه مردی بپا خاسته گفت: ای رسول خدا، أهل بیت شما کیانند، فرمود: أهل بیت من؛ علیّ و پاکان از فرزندان اویند» و با این کلام؛ آن حضرت همه چیز را روشن نمود

پس ای أبو بکر تو أوّل کافر به این کلام مباش، «به خدای و پیامبر خیانت مکنید و در امانتهای خود خیانت مورزید در حالی که می دانید [خیانت می کنید].

(۱) (۱۲) سپس أبو أیّوب انصاری برخاسته و گفت: ای بندگان خدا، در رعایت حقّ اهل بیت پیامبرتان از غضب خداوند بپرهیزید، و حقّی را که خداوند بر ایشان قرار داده بخودشان واگذارید، شما نیز همچون دیگر برادرهایمان همه آن سخنان که دیگران از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مجالس متعدّد و مکانهای مختلف استماع نمودند شنیدید، و نیز بارها شنیده اید که آن حضرت می فرمود: «اهل بیت من پیشوا و امامان شما پس از من می باشند» و نیز ضمن اشاره به علیّ بن ابی طالب می فرمود: «این فرد امیر نیکوکاران و قاتل کافران است، هر که تنهایش گذارد مخذول است، و آنکه یاریش نماید منصور می باشد»، بنا بر این از این ظلمی که بدو روا داشته اید به درگاه خداوند توبه نمایید که همو بسیار توبه پذیر و رحیم است، و از او پشت نکرده و بر نگردید و اعراض مکنید.

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: [از شنیدن این گواهی و شهادات] أبو بکر بسیار مضطرّ و متحیّر گردید و مجاب شده و گفت: من والی شما شدم در صورتی که از شما برتر و بهتر نیستم! مرا رها کنید! مرا رها کنید!! عمر به او گفت: ای عاجز از کلام از منبر بزیر آی! تو وقتی در برابر سخنان قرشیان تاب نمی آوری

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۴

چگونه خود را بر این مقام برقرار نمودی؟! بخدا سوگند قصد داشتم تو را از این مقام خلع نموده و سالم مولا ابی حذیفه را بجایت نصب نمایم!! (۱) سپس أبو بکر از منبر بزیر آمده و همراه عمر به سمت منزل رفته و تا سه روز هیچ کس به مسجد النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله نیامد. چون روز چهارم شد ابتدا خالد بن ولید با هزار تن به خانه او شتافته و گفت: این چه جلوس و نشستنی است! بخدا سوگند، بنی هاشم در باره خلافت به طمع افتاده اند! و در پی او سالم مولا حذیفه با هزار نفر و سپس معاذ بن جبل با هزار نفر آمدند تا کم کم تعدادشان به چهار هزار نفر رسید، و همه به سرکردگی عمر با شمشیرهای برهنه بسوی مسجد النّبیّ حرکت کرده تا بدان جا رسیدند، عمر رو به طرفداران علیّ علیه السّلام کرده و گفت: ای یاران علیّ، بخدا سوگند اگر یکی از شما مانند روز گذشته از جای برخاسته و سخنی بگوید سخت مجازاتش می کنیم. (او را می کشیم) پس خالد بن سعید بن عاص برخاسته و گفت: ای پسر صُهاك حبشیّه، آیا به شمشیرهای خودمان تهدیدمان می کنید یا به جمعیت خود ما را می ترسانید؟ بخدا سوگند شمشیرهای ما از شما تیزتر، و تعدادمان از شما انبوهتر، و هر چند کمتر باشیم ولی حجّت خدا در میان ما است، بخدا اگر اطاعت خدا و رسول و امامم را واجب نمی شمردم، الحال

شمشیر از غلاف کشیده و در راه خدا با شما تا آنجا به جهاد می پرداختم که امتحان عذر خود را ظاهر می کردم.

(۱) امیر المؤمنین علیه السّلام به او گفت: ای خالد بنشین، که خداوند بر مقام تو واقف بود و تلاش تو در نزد آن حضرت مشکور و مورد تقدیر است! او نیز نشست و متعاقب او سلمان فارسی رضی اللَّه عنه برخاسته گفت: اللَّه اکبر! اللَّه اکبر! بخدا سوگند که من با همین دو گوشم از زبان مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم- و در صورت خلاف دو گوشم کر باد- که می فرمود:

«روزی بیاید که برادر و پسر عموی من علیّ با جمعی از یارانش در مسجد بنشینند، که ناگاه تعدادی از سگان اهل دوزخ بر آنان یورش آورده و قصد جان او و یارانش را کنند»، من هیچ شکّ ندارم شما همانهایید که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود!! در اینجا عمر خواست به او حمله کند که حضرت علیّ علیه السّلام او را از لباس گرفته و بر زمین زد، سپس گفت: ای پسر صُهاک حبشیّه، اگر تقدیر الهی و عهد رسول او با من نبود همین الآن بتو می فهماندم که کدام یک از ما دو نفر ضعیف تر و بی یاورتر است.

سپس حضرت امیر علیه السّلام روی به یارانش نموده و فرمود: به خانه هایتان باز گردید، خدا رحمتتان کند، که بخدا سوگند هرگز به این مسجد داخل نشدم مگر به همان شیوه که

دو برادر من موسی و هارون داخل آن شهر شدند در حالی که اصحاب آن دو بزرگوار گفتند:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۶

«تو با خدایت بروید و بجنگید و ما همین جا نشسته منتظریم- مائده: ۲۴». سپس فرمود:

بخدا سوگند به مسجد جز برای نماز، یا زیارت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله، یا حلّ مسائل قضائی، داخل نخواهم شد، زیرا بر حجّتی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را بپای داشته جایز نیست که مردم را در حیرت وانهد.

(۱) و از عبد اللَّه بن عبد الرّحمن نقل شده که گفت: سپس عمر [پس از ماجرای سقیفه] با عزمی عزم در تمام کوچه و محلّات مدینه به راه افتاده و ندا می کرد: اهالی مدینه! آگاه باشید که با أبو بکر بیعت شده، پس هر چه زودتر برای بیعت با او بسویش آئید!. پس مردم از هر سوی آمده و بیعت نمودند، در این وقت عمر تمام افرادی که در خانه هاشان مخفی شده بودند را به مسجد احضار نموده و وادار به بیعت می کرد، تا اینکه چند روزی از این جریان گذشت با گروه زیادی به درب منزل علیّ علیه السّلام رفته و او را اجبار به خروج از منزل نمود، ولی آن حضرت خودداری فرمود. در این وقت عمر هیزم و آتش طلبیده و گفت:

قسم به آنکه جان عمر در دست اوست یا خارج می شود یا خانه را با هر چه در آنست به آتش کشم!. یکی از حاضرین

به او گفت: در آن خانه دخت گرامی پیامبر حضـرت فاطمه و فرزندان پیامبر حسن و حسین و آثار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد! و بیشتر مردم این کار را ناپسند و مکروه داشتند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۷

عمر چون انکـار مردم را نسـبت بکـار خود دریافت، گفت: شـما را چه شـده، منظور من ترسانـدن بوده نه عمل کردن به آن. و علیّ بن ابی طـالب فردی را نزد ایشـان فرسـتاد که من سوگنـد خورده و عهـد نموده ام تـا اتمـام جمع آوری قرآن عبا بر دوش نینداخته و از خانه بیرون نیایم، همان قرآنی که شما آن را ترک نموده و فریب دنیا و بازیهایش را خوردید.

(۱) سـپس حضرت فاطمه علیها السّلام به پشت درب آمده و فرمود: در تمام عمر خود هیچ قومی را نمی شناسم که بی وفاتر و بی عـاطفه تر از شـماها باشـند، جنـازه رسول خـدا را نزد مـا گذاشـته و سـرگرم کـار خود و بـدست آوردن خلافت شدیـد، نه مشورتی بـا مـا نمودیـد و نه کمترین حقّی برای مـا قائـل شدیـد، گویـا شـما هیـچ اطّلاعی از فرمایش پیامبر در روز غـدیر خم نداشتیـد، بخـدا سوگند در همان روز آنچنان امر ولایت را محکم ساخت که جای هر طمع و امیدی برای شـما باقی نگذاشت، ولی شما آن را رعایت نکرده و هر رابطه ای را با پیامبرتان قطع نمودید، البتّه خداوند متعال میان ما و شما حاکم خواهد فرمود.

(۲) ۳۸- و در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان

فارسیّ رضی اللَّه عنه آمده است که گفت:

به خدمت حضرت علیّ علیه السّلام رسیدم، و آن حضرت سرگرم غسل دادن پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بود- زیرا رسول خدا وصیّت فرموده بود که او را جز علیّ بن ابی طالب کسی غسل ندهد-،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۸

و خود خبر داده بود که هنگام غسل او جسد مبارک به هر سمتی که بخواهد خود بر می گردد و علیّ پرسیده بود که هنگام غسل چه کسی مرا کمک می کند؟ و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرموده بود: جبرئیل [تو را یاری خواهد کرد].

چون از کار غسل و تکفین فارغ شد، من و أبو ذرّ و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را داخل نموده و ما وارد شدیم، در آنجا حضرت امیر جلو ایستاده و ما در پشت آن حضرت بر رسول خدا نماز خواندیم، و عائشه در گوشه اطاق نشسته و هیچ توجّهی بما نداشت گویا جبرئیل دیدگانش را پوشانده بود، سپس هر بار ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار (بیست نفر بیست نفر) را داخل خانه می نمود، آنان نیز نماز خوانده و خارج می شدند، و به همین ترتیب همه جماعت مهاجر و انصار بر جنازه مطهّر نماز خواندند.

سلمان گوید: هنگام غسل جریان سقیفه را به گوش او رساندم و اینکه الحال أبو بکر بر منبر رسول خدا نشسته و مردم با او بیعت می نمایند.

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: ای سلمان، آیا دانستی اوّلین

نفر که در منبر پیـامبر بـا أبو بکر بیعت نمود که بود؟ گفتم: نه، جز آنکه در سـقیفه بنی ساعـده أوّل کسـی که با أبو بکر بیعت نمود

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۹

بشیر بن سعد و پس از او به ترتیب: أبو عبیده جرّاح، عمر بن خطّاب، سالم مولای ابی حذیفه [و معاذ بن جبل].

فرمود: منظور من این نبود، آیا متوجّه شـدی وقتی أبو بکر به منبر رفت اولین نفری که با او بیعت کرد چه کسـی بود؟ گفتم: نه نفهمیـدم، ولی به خـاطر دارم که او پیرمردی عصا بـدست بود که در پیشانی اثر سـجده داشت و در حالی که لباسـهای خود را جمع کرده بود از منبر بالا رفته و به حالت گریه گفت: خـدا را شـکر که مرا زنده نگه داشت تا اینکه تو را در این مکان دیدم، دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم، و با او بیعت نموده و از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد.

(۱) حضـرت امیر به من فرمود: ای سـلمان نفهمیـدی او که بود؟ گفتم: نه؛ ولی از لحن کلامش نـاراحت شـدم گویـا از مرگ پیامبر خوشحال بود.

امام علیّ علیه السّـلام فرمود: او ابلیس ملعون بود، پیامبر به من گفته بود که در روز غدیر خمّ که مرا به دسـتور خداوند به مقام خلافت نصب و تعیین فرموده، و در بـاره ام آنچه لازم بود به مردم گفت، و تبلیغ آن را از همه خواست، ابلیس و یـارانش در آنجا

حاضر بوده به هم گفتند: این امّت پیوسته مورد هدایتند و از هر گمراهی محفوظند، و به همین جهت هیچ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۰

راه نفوذی بدیشان نخواهیم داشت، چرا که امام و پناه پس از پیامبرشان را یافته اند.

ابلیس با شنیدن این سخنان سخت متأثّر و اندوهناک شد و رفت. و حبیبم به من گفته بود پس از وفاتم مردم در سقیفه بنی ساعده پس از مخاصمه و مذاکره با أبو بکر بیعت نموده سپس به سمت مسجد آمده و أوّل کسی که بر منبر با او بیعت کند ابلیس لعین است که؛ بصورت پیرمردی عصا بدست و شادان چنین و چنان گوید. سپس شیطان با سایر یارانش گرد آمده و پس از شادی بسیار روی به آنها نموده و گوید: فکر می کردید دیگر ما را به این جمعیّت راهی نیست، مرا چگونه دیدید، آری نفوذ من بدیشان از همان جا آغاز شد که فرمان خدا و رسول را زیر پا گذاشتند.

(۱) سلمان گفت: چون شب شد حضرت امیر حضرت صدّیقه کبری را بر مرکبی سوار نموده و همراه حسن و حسین به خانه های اهل بدر از مهاجر و انصار رفته و ضمن یادآوری حقّ خود در خلافت؛ ایشان را به یاری خود خواند، ولی تنها چهل و چهار نفر جواب مثبت دادند، و به آنان دستور داد که صبح زود در حالی که سلاح بر کمر بسته و سرهاشان را تراشیده اند تا دم مرگ با او بیعت کنند، ولی جز چهار

نفر بر سر قرار نیامدند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۱

(۱) به سلمان گفتم: آن چهار نفر که بودند؟ گفت: من و أبو ذرّ و مقداد و زبیر بن عوّام.

ولی حضرت امیر ناامید نشده و شب دوم نیز آنان را به خدا قسم داد، و باز آن قوم صبح فردا قرار گذاشتند، ولی هیچ کدام جز ما وفا نکرد، و به همین ترتیب در شب سوم و صبح سوم!! چون آن حضرت غدر و بی وفایی آن قوم را دید، در خانه نشسته و سرگرم جمع قرآن شد، و از خانه اش بیرون نیامد تا همه قرآن را جمع نمود، و آن را بر اساس نزول و ناسخ و منسوخ مرتّب نمود، در این حال أبو بکر دنبال او فرستاد که از منزل خارج شده و بیعت کن، و آن حضرت فرمود: من مشغول جمع قرآن می باشم و با خود عهد کرده ام تا پایان جمع آوری قرآن جز برای نماز سرگرم هیچ کاری نشوم.

باری آن حضرت تمام قرآن را در پارچه ای جمع نموده ممهور نمود. سپس سمت مسجد رفته و به جمع حاضر و أبو بکر با صدایی بلند فرمود: ای مردم، من از زمان فوت پیامبر پیوسته سرگرم دفن و کفن او، سپس مشغول جمع قرآن بودم تا اینکه تمام آن را در این پارچه گرد آوردم، و این را بدانید که همه آنچه خداوند بر رسول خود نازل فرمود در این قرآن جمع نمودم، و تمام آیات آن را رسول خدا بر من

قرائت نموده و تأویلش را بمن آموخته است.

گفتند: ما به آن هیچ نیازی نداریم، و نظیر آن نزد ما موجود است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۲

(۱) سپس ولیّ خدا به خانه خود مراجعت نموده و این آیه را تلاوت می کرد: فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ!! در اینجا عمر به أبو بکر گفت: به دنبال علیّ بفرست تا بیعت کند، زیرا تا او بیعت نکند هیچ اعتباری به کار ما نیست، و در صورت بیعت از شرّ او ایمن خواهیم بود، او نیز فرستاده ای را روانه خانه آن حضرت ساخت که دعوت خلیفه پیامبر را اجابت کرده و نزد من حاضر شو.

امام متّقین فرمود: چه زود سخن و فرمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را فراموش ساختید! او و اطرافیانش بخوبی می دانند که خدا و رسول کسی را جز من خلیفه قرار ندادند! فرستاده تمام سخنان علیّ را به گوش ایشان رسانید، و برای بار دوم [به فرمان عمر] مأمور شد که به آن حضرت بگوید: دعوت امیر المؤمنین أبو بکر را اجابت کن. او نیز خبر را رسانید.

حضرت امیر علیه السّلام فرمود: سبحان اللَّه! بخدا قسم که زمان زیادی از فوت پیامبر نگذشته و هنوز این کلام رسول خدا در اذهان باقی است، و خود أبو بکر نیک می داند که لقب «امیر المؤمنین» مخصوص من است، و رسول خدا وی را با شش نفر دیگر امر فرمود که مرا به این عنوان خطاب کنند.

و او با رفیقش عمر چون منظور پیامبر را دریافتند گفتند:

آیا این دستور از جانب خدا و رسول او است؟ و فرمود: «آری، این حقّی از جانب خدا و رسول است که او: امیر المؤمنین، و سرور مسلمانان، و پرچمدار پیشانی سفیدان از وضو است،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۳

خداوند علیّ را به روز قیامت بر صراط می نشاند که دوستانش را به بهشت داخل و دشمنانش را روانه دوزخ سازد».

(۱) با شنیدن این سخنان آن فرستاده به سوی أبو بکر بازگشته و او را از تمام مطالب آگاه ساخت، و آن روز از وی دست کشیدند. چون شب شد وی فاطمه را بر مرکبی سوار نموده و تمام آنان را به یاری طلبید، و جز همان چهار نفری که قبلا گفتم هیچ یک به یاری آن حضرت نشتافت، و تنها ما بودیم که سرهامان را تراشیده و آماده جانفشانی و یاری آن حضرت شدیم.

و چون آن حضرت وضعیّت را در عدم یاری، و طرفداری و فرمانبری و بزرگداشت مردم نسبت به أبو بکر مشاهده فرمود، [صبورانه] در خانه اش نشست.

عمر به أبو بکر گفت: چرا کسی را نمی فرستی تا علیّ را وادار به بیعت کنی؟ زیرا جز او و همان چهار نفر همه بیعت کرده اند!. و أبو بکر نسبت به عمر نرمتر و ملایمتر و ملاحظه کارتر بود، و عمر تند و خشن و ستمکارتر بود. أبو بکر گفت: چه کسی را برای این کار بفرستم؟

عمر گفت: قنفذ را به سویش بفرست!- و او

برده ای از آزادشدگان فتح مکّه بود که روحیه ای تند و خشن و ستمکار داشت و از افراد سرسخت قبیله بنی تیم بود-،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۴

(۱) پس او را همراه گروهی پی این کار فرستاد، او به در خانه علیّ علیه السّلام حاضر شد و اذن دخول خواست، ولی جواب ردّ شنید، آنان نیز این موضوع را در مسجد به اطّلاع أبو بکر و عمر و جمع حاضر رساندند، عمر گفت: بروید آنجا؛ خواه اجازه دهد و خواه ندهد بدون اجازه وارد شوید!!. آن جماعت نیز رهسپار بیت ولیّ خدا شده و اذن خواستند، در این هنگام حضرت صدّیقه کبری فرمود: ورود به خانه ام بر شما حرام و ممنوع باد! با شنیدن این کلام همراهان قنفذ باز گشته نزد عمر رسیده و گفتند: فاطمه ورود بی اجازه به منزلش را بر ما ممنوع و حرام نمود! با شنیدن این کلام عمر به خشم آمده و گفت: ما را با زنها چه کار؟! سپس به گروهی از اطرافیانش دستور داد تا مقداری هیزم برداشته و با او همراه شوند، تا در اطراف منزل علیّ علیه السّلام قرار دهند، و این در حالی بود که ولیّ خدا به همراه همسر و فرزندانش در خانه بود! سپس عمر با صدایی بلند خطاب به حضرت امیر گفت:

بخدا سوگند یا خارج شده و با خلیفه پیامبر بیعت می کنی، و یا خانه ات را آتش می زنم!.

سپس بازگشته و نزد أبو بکر نشست، در حالی که می ترسید نکند علیّ با

شمشـیر از منزل خارج شود، زیرا با سـختی و شدّت او نیک آشـنا بود. سپس به قنفذ دستور داد که اگر خارج نشد بی اجازه او داخل شده و در صورت ممانعت خانه را به آتش بکشید.

قنفذ براه افتاده و با همراهانش بی اجازه به خانه ولیّ خدا یورش بردند، آن حضرت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۵

خواست شمشـیر کشد ولی مانعش شدند، و شمشیری از آنان گرفت تا دفاع کند ولی جمعیت او را محاصره کرده و شمشیرش را ستاندند، و از اطراف آن حضرت را محاصره نموده و ریسمانی سیاه بر گردن مبارکش انداختند، با مشاهده این وضع دردانه رسول خدا بی تاب شده و خواست که میان همسـر و پسر عمویش و آنان حائل شده و مانع شود، که قنفذ ملعون تازیانه اش را به تنـدی بر بازوی مبارک صدّیقه طاهره فرود آورد!! اثر این ضـربه تا دم وفات در بازوی آن حضـرت همچون دمبل باقی بود. در این حـال أبو بکر به قنفـذ پیغـام فرسـتاد که علیّ را نزد من بیاور، و اگر فاطمه ممانعت کرد او را بزنیـد و از نزد علیّ دورش سازیـد، با این پیغام کار بالا گرفت و قنفـذ با شـدّت عمل بالاتری وارد صـحنه شـد و در نهایت قساوت و شـدّت دخت گرامی پیـامبر را میـان فشار درب و دیوار قرار داده و شـدّت این کار بحـدّی بود که پهلوی آن بانو شـکست و بچّه داخل شـکم سـقط شد!! در اثر این عمل ددمنشانه آن بانوی گرامی تا آخر

عمر پیوسته زمین گیر و بستری شد تا اینکه به همین دلیل مظلومانه به شهادت رسید، صلوات اللّه علیها.

(۱) سپس آن حضرت را به مسجد کشیدند تا اینکه نزد أبو بکر رسیدند، در آن جمع عمر با شمشیر بالای سر أبو بکر ایستاده بود و همراه او خالد بن ولید و أبو عبیده جرّاح و سالم و مغیره بن شعبه و اسید بن حسین و بشیر بن سعد و الباقی آن مجمع در اطراف أبو بکر مسلّح شده نشسته بودند. حضرت علیّ علیه السّلام در حالی وارد مسجد شد که می فرمود: بخدا سوگند اگر شمشیرم در دستانم می بود خود درمی یافتید که هرگز بمن غالب نمی شدید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۶

و بخدا سوگند که من خود را در باب تلاش و کوشش در اتمام حجّت هیچ ملامت و سرزنشی نخواهم کرد زیرا در آن کوتاهی نکردم، اگر فقط چهل مرد با من همراهی و یاری می نمودند مسلّما این جماعت و گروهتان را بهم می زدم، پس لعنت خدا بر آن گروهی که با من بیعت نمود سپس مرا وانهاده و تنها گذاشت.

(۱) عمر با لحنی بسیار تند به آن حضرت گفت: بیعت کن! فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفت: اگر بیعت نکنی تو را با خواری و ذلّت خواهیم کشت. فرمود: با این کار بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. أبو بکر گفت: بنده خدا درست است، ولی برادر رسول خدا را قبول نداریم. فرمود: آیا شما منکر پیمان برادری میان

من و رسول خدا می باشید؟- و این کلام را سه بار تکرار فرمود- سپس رو به آن مجمع نموده و فرمود: ای گروه مهاجر و انصار! شما را به خدا قسم، مگر نشنیدید که در روز غدیر خمّ چنین و چنان گفت؟ و در غزوه تبوک چه گفت؟- آن ولیّ خدا از گفتن هیچ کلامی که پیامبر در شأن او در حضور امّت گفته بود دریغ نکرده و همه را تذکّر داد- و در پایان هر کدام همه تأیید کرده و می گفتند: آری بخدا درست است.

أبو بکر احساس خطر کرد که نکند تمام مردم یاریش نموده و از او دفاع کنند، بهمین خاطر شتابان گفت: آنچه گفتی همه ما با گوشهایمان شنیده و در دل ضبط نموده ایم، ولی خود شنیدم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از تمام اینها فرمود: ما اهل بیت را خداوند برگزید

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۷

و کرامت بخشید و برای ما آخرت را بر دنیا برگزید، و خداوند برای ما نخواست که نبوّت و خلافت را جمع نماید.

(۱) حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: آیا جز تو فرد دیگری از اصحاب این کلام را شنیده؟

عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست گفت، ما نیز این سخن را از آن حضرت شنیدیم، و در پی او أبو عبیده و سالم مولا حذیفه و معاذ بن جبل نیز سخن أبو بکر را تصدیق نمودند.

حضرت امیر علیه السّلام فرمود: براستی همه شما به آن صحیفه ملعونه ای که در خانه

کعبه منعقد کرده و هم عهد شدید، که پس از رحلت پیامبر خلافت را از ما خانواده دور کنید.

أبو بکر گفت: از کجا این خبر بتو رسیده؟ آیا ما بتو گفتیم؟ حضرت خطاب به یارانش فرمود: ای زبیر و ای سلمان و تو ای مقداد همه شما را به خدا و حقیقت اسلام قسم می دهم آیا شما نشنیدید که رسول خدا این مطلب را بمن تذکّر داد که فلانی و فلانی- تا اینکه تمام آن پنج تن را نام برد- میان خود نامه ای نوشته و تعهّد نموده اند که پس از من با خلافت علیّ مخالفت کنند؟! همگی آن سه نفر گفتند: بخدا آری، همه این مطالب را ما نیز شنیدیم. و شخص شما پس از شنیدن این سخن رسول خدا عرض نمودی: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۸

اگر این واقعه رخ داد من چه کنم؟ و پیامبر فرمود: اگر بر آنان یار و یاوری یافتی که با آنان جهاد نموده و ستیزه کن، و در غیر این صورت بیعت کرده و صبر کن، و خون خود را حفظ کن. حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند اگر همان چهل نفری که با من بیعت نمودند نقض عهد نکرده بودند در راه خدا و برای رضای او بخوبی با شما جهاد می کردم، و بخدا سوگند که هیچ یک از نسل شما نمی توانست تا روز قیامت به خلافت دست یابد.

(۱) سپس پیش از بیعت رو به قبر

رسول خدا نموده و فریاد بر آورد که: «ابْنَ أَمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ»!!.

سپس آنـان دست آن حضـرت را گرفته روی دست ابی بکر گذاشـتند در حـالی که دست خود را می کشـید، و گفتنـد: بیعت کرد، بیعت کرد، و این صدا در مسـجد پیچید که بیعت کرد! أبو الحسن بیعت کرد!! سـپس به زبیر گفتند: حال بیعت کن! ولی او خودداری کرد، که ناگاه عمر و خالد و مغیره با تعدادی دیگر به او یورش برده و شمشـیر را از دسـتش گرفته و به زمین زده و شکسـتند. زبیر به عمر که روی سـینه اش نشسـته بـود گفت: ای پسـر صُـهاك حبشـیّه! اگر شمشـیرم در دسـتم بود از من می گریختی. سپس زبیر نیز بیعت کرد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۹

(۱) سـلمان گویـد: سـپس مرا گرفته و پـا و گردنم را همچون کالا درهم پیچیـده و محکم بسـتند گویی تمام اعضایم را درهم شکستند، و از سر اجبار؛ من نیز بیعت نمودم، سپس أبو ذرّ و مقداد نیز از سر اجبار بیعت نمودند، و جز علیّ و ما چهار نفر هیچ یك از امّت از سر اجبار بیعت نکرد.

در بین ما زبیر از همه تندتر سخن می گفت، پس از بیعت رو به عمر کرده و گفت:

ای پسـر صُـهاك اگر این آزادشـده گان یاریت نکرده بودنـد و شمشـیر بدسـتم بود هرگز بر من غالب نشده بودی، زیرا من از ترس و اضطراب تو باخبرم، و امروز اطراف خود جمعیتی را

می بینی و با تکیه بر قدرت آنان حمله می کنی.

و کلام میان آن دو بسختی بالا گرفت به سخنان زشت مبدّل گشت تا آنجا که أبو بکر میان آن دو را سازش داده و هر کدام دست از دیگری برداشت.

(۲) سلیم بن قیس راوی خبر گوید: من به سلمان گفتم: آیا تو بی هیچ کلامی با أبو بکر بیعت نمودی؟ گفت: من پس از بیعت گفتم: پیوسته دنیا بر شما حرام باد! آیا می دانید چه بلائی سر خود آوردید؟ انجام دادید و خطا کردید، شما همچون امّتهای گذشته رفتار نموده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۰

و پیروی تمایلات و شهوات نفسانی خود را کردید، و سنّت پیامبرتان را واگذاشته و خطا کردید، تا آنجا که مقام خلافت را از مرکز و اهل آن خارج ساختید. عمر به من گفت:

اکنون که هم تو و هم رفیقت بیعت نموده اید هر چه می خواهی بگو.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۱

گفتم: من نیز شهادت می دهم که خود از رسول خدا شنیدم که می فرمود: بر تو و رفیقت که با او بیعت نمودم گناه و عذابی معادل گناه و عذاب تمام امّت تا روز قیامت خواهد بود.

مترجم گوید: در این قسمت سخنانی از سلمان و زبیر و أبو ذرّ با عمر نقل شده که به جهت خارج بودن از موضوع احتجاج از ترجمه و توضیح آن صرف نظر شد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۲

(۱) **۳۹**- از حضرت صادق علیه السّلام نقل است که فرمود: وقتی که امیر المؤمنین را از خانه بیرون کشیدند، در پی او حضرت زهرا بیرون آمد، و تمام زنان بنی هاشم با او همراه شده تا اینکه به نزدیکی قبر پدر خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید به جماعت داخل مسجد گفت:

دست از سر پسر عمویم بردارید، که سوگند به آنکه محمّد؛ پدرم را به درستی به رسالت مبعوث فرمود اگر او را رها نکنید موهایم را پریشان می کنم و پیراهن پدرم را بر روی سر خواهم گذاشت، و خدا را به دادرسی و یاری خود طلب خواهم نمود، و در پیشگاه حقّ هرگز صالح نبیّ از پدرم و ناقه و بچّه آن از من و فرزندانم گرامیتر و محبوبتر نبودند!!.

سلمان گفت: من نزدیک آن حضرت بودم، و بخدا سوگند پس از این سخنان متوجّه شدم که دیوارها و ستونهای مسجد به حرکت آمد، با دیدن این منظره خود را به آن صدّیقه نزدیکتر ساخته و گفتم: ای بانو و سرور من، خداوند متعال پدر تو را بعنوان رحمت برای جهانیان مبعوث فرمود، شایسته نیست که شما خواستار عذاب و نقمت امّت باشی! پس از آن اوضاع به حال عادیّ بازگشت، و آن حضرت نیز به منزل خود مراجعت فرمود.

(۲) **۴۰**- از حضرت باقر علیه السّلام نقل است که عمر بن خطّاب به أبو بکر گفت: نامه ای به اسامه بن زید بفرست تا

نزد تو آید، زیرا حضور او به نزد تو موجب قطع منازعه قوم خواهد بود. أبو بکر نیز نامه ای بدین مضمون به او نوشت:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۳

(۱) از أبو بکر خلیفه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به اسامه بن زید، أمّا بعد؛ چون نامه من به دستت رسید با همه اطرافینت به سوی من حرکت کن، زیرا همه مسلمانان اطراف من اجتماع نموده و مرا امیر و پیشوای خود قرار داده اند، پس شما نیز مخالفت نکنید که کارتان به سرکشی و عصیان کشد در این صورت از من به تو آن رسد که انتظارش را نداری، و السّلام.

اسامه نیز در جواب؛ این نامه را نگاشت: «از اسامه بن زید کارگزار و عامل رسول خدا در غزوه شام، أمّا بعد؛ نامه ای از تو به دستم رسید که ابتدای آن آخرش را نقض می کرد، در ابتدای آن مدّعی شدی که تو خلیفه رسول خدایی، و در آخرش خود را جمهور مردم خواندی، و اینکه منصب امارت و رهبری از ناحیه ایشان بتو رسیده، این را بدان که من و اطرافیانم همه از جماعت مسلمانان و مهاجران بوده و بخدا سوگند به این انتخاب راضی نبوده و تو را امیر خود نساختیم، پس بخود آی و حقّ را به صاحب آن بازگردانده و ایشان را از آن محروم مساز، زیرا آنان به این کار از تو شایسته ترند، و تو خود از فرمایش رسول خدا در روز غدیر در باره علیّ خبر

داری، چه زود آن را فراموش نمودی، هر چه زودتر به حوزه تحت فرمان من بازگرد که مخالفت با آن برابر است با عصیان خدا و رسول، و نیز مخالفت در برابر کسی است که خود پیامبر بر تو و رفیقت امیر نمود؟!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۴

و تا آخرین لحظه حیات مرا از این مقام عزل نفرمود، ولی تو و رفیقت بدون توجّه به دستور من به مدینه بازگشته و بی اذن من در آنجا ماندید.

(۱) أبو بکر با خواندن نامه اسامه چنان تکان خورد که می خواست خود را از آن مقام خلع نماید، ولی عمر ممانعت نموده گفت: این کار را مکن، زیرا آن پیراهنی است که خداوند به تو پوشانده است، و گر نه پشیمان خواهی شد! راه حلّ مشکل اسامه این است که او را آماج نامه های خود قرار داده و در این امر اصرار نمایی، و از دیگران نیز بخواه که نامه ای بدین مضمون برایش بنویسند که: میان مسلمانان تفرقه افکنی مکن، و از اجتماع ایشان خارج نشده و با ایشان هم رأی شو.

پس أبو بکر با گروهی از اهل نفاق نامه ای بدین مضمون به اسامه نوشتند: «نظر و رأی ما را قبول کن، و از برانگیختن فتنه دوری کن، زیرا این مردم تازه مسلمانند [و ممکن است این فتنه موجب بازگشت ایشان به کفر شود].

و چون انبوه نامه ها به دست اسامه رسید با اطرافیانش به مدینه بازگشت، وقتی اجتماع مردم را بر ابی بکر مشاهده نمود، به سوی

خانه علیّ علیه السّلام آمده و گفت: این چه اوضاعی است؟ فرمود: همین است که می بینی، عرض کرد: آیا شما بیعت نمودی؟ فرمود: آری ای اسامه!. گفت: با اختیار یا

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۵

کراهت و اجبار؟ فرمود: با زور و اجبار! با شنیدن این کلام همه چیز را دریافته پس نزد أبو بکر رفته و بعنوان خلیفه به او سلام داد، و أبو بکر گفت: سلام بر تو ای أمیر «۱».

(۱) ۴۱- و نقل است که پدر أبو بکر هنگام وفات پیامبر در طائف بسر می برد، و چون جریان بیعت با أبو بکر رخ داد نامه ای به این عنوان برای پدرش فرستاد: از جانشین و خلیفه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به أبو قحافه، أمّا بعد؛ مردم به خلافت من راضی شدند، و من از امروز خلیفه خدایم، اگر به سوی من آنی برای شما بسیار خوشتر است.

چون أبو قحافه نامه را خواند به حامل نامه گفت: چرا علیّ را انتخاب نکردید؟ گفت:

او کم سنّ و سال بود و بسیاری از سران قریش و غیر آن را در غزوات کشته است، در مقابل أبو بکر از او بزرگتر است. أبو قحافه گفت: اگر به سنّ است من به خلافت از او شایسته ترم! حقّ علیّ را خوردند با اینکه خود رسول خدا برای او بیعت گرفت و ما را بدان امر فرمود!!.

سپس این گونه پاسخ گفت: از أبو قحافه به پسرش أبو بکر، أمّا بعد؛ نامه ات بدستم رسید

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۶

و کاتب آن را فرد بی فکری یافتم، که هر کلام آن دیگری را نقض می کند، یک بار خود را خلیفه رسول خدا خواندی و بار دیگر خلیفه خدا، و در آخر خود را جمهور مردم قلمداد نمودی، این امری مشتبه و ملتبس است، به تو هشدار می دهم در چنین کاری داخل نشوی که خروج و خلاصی از آن بسیار دشوار بوده و عاقبت آن در روز قیامت دوزخ است و ندامت است و ملامت، که بی شکّ هر کاری راه ورود و خروجی دارد، و تو خوب می دانی چه کسی به این امر از تو شایسته تر است، پس آنچنان رعایت خداوند را بنما که گویی او را می بینی، و کار را به صاحب اصلی آن واگذار، که انجام آن امروز آسانتر و سبکتر از فردا است، و السّلام.

(۱) ۴۲- از عامر شعبی نقل است که عروه بن زبیر [از پدرش زبیر] گفت: وقتی أبو بکر بر خلافت تکیه کرد گروهی از منافقین گفتند: أبو بکر بر علیّ تقدّم یافت و نیز معتقد است که از علیّ برای خلافت شایسته تر است!. وقتی این حرفها بگوش أبو بکر رسید برخاسته و خطبه ای بدین شرح خواند که: در برابر افرادی که به راه دین باز نمی گردند، و مراقب رفتار و گفتار خود نبوده و آداب محبّت و مودّت را نمی کنند صبر باید! همانها که از سر ناچاری تظاهر به ایمان نموده و صفات نفاق را در دلهای خود پنهان کردند، آنان پیروان شیطانند و

گروه طاغی! می پندارند که من خود را از علیّ افضل می دانم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۷

چگونه مدّعی چنین حرفی باشم در حالی که مرا سوابق و خصوصیّات و قرابت او نیست؟

او یکتاپرست بود و من کافر بودم، و پیش از من او را عبادت می کرد، او دوست پیامبر بود و من مخالف و دشمن، و ساعاتی چند از من سبقت جست که اگر غفلت می کردم دیگر به شکر آن نائل نشده و هرگز ممکن نبود به گرد پایش برسم. بخدا سوگند که علیّ بن- ابی طالب در محبّت خداوند و قرابت پیامبر و از نظر درجه ایمان به مقامی دست یافته که هیچ یک از گذشتگان و آیندگان هر چه بکوشند غیر از انبیاء نتوانند به آن مقام دست یافته و قدمی در آن راه نهند، علیّ در راه خدا از بذل جان دریغ نکرد، و مودّت و محبّت خود را در باره پسر عمویش اظهار نمود، هر گرفتاری و سختی و پیش آمد بدی را از پیش روی مسلمین برداشته و برطرف می ساخت، هر گونه شکّ و شبهه ای را رفع نموده و هر راهی جز راه هدایت را مسدود می کرد، پیوسته با شرک و نفاق در مبارزه بود و حقّ را روشن می ساخت.

(۱) او پیوسته در این عالم متحمّل شدائد بود، پیش از همه به پیامبر ملحق شد و قبل از دیگران به میادین جنگ قدم نهاد، وی جامع علم و حلم و فهم است، و همه خیرات در قلب او انباشته

و مخزون شده، ولی هیچ را برای خود ذخیره نکرده و همه را انفاق می کند، پس با این صـفات چه کسـی قادر است مقام او را آرزو کند، در حالی که او از طرف خداوند متعال و رسول به ولایت مؤمنین و وصایت پیامبر و امامت امّت منصوب گردیده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۸

است، آیا فرد نادان به اینکه من خلیفه شده ام مغرور شده حال اینکه او مرا به این جایگاه نشاند و من اطاعت امر او را نمودم، و خود از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«حقّ با علیّ است و علیّ با حقّ است، هر که او را فرمان برد هـدایت یافته، و هر که با او مخالفت کند تباه گردد، و هر که او را دوست بدارد خوشبخت شده، و هر که به او کینه ورزد ناکام و بدبخت شود.

(۱) بخـدا سوگنـد اگر دوستی و محبّت مردم به علیّ بن ابی طالب تنها بـدین خاطر باشـد که او مخالفت خـدا نکرده و جز اللَّه هیـچ معبودی را عبادت نکرده، و نیز به خاطر اینکه مردم پس از وفات پیامبر به وجود او نیازمندند، البتّه همین مقدار در ایجاب محبّت و دوستی او کفایت می کنـد، تا برسـد به تمام جهات و علل بسـیار دیگری که حـدّ أقلّ آن اسـباب موجب اطاعت او و کمترین آنها باعث و موجب ترغیب و تشویق در متابعت اوست. علیّ از ارحام نزدیک رسول خدا است، و به تمام موضوعات

بزرگ و کوچک عالم است، او را ویژگی و خصوصیاتی است که نه در تعداد بدانها دسترسی است و نه بزرگی آن قابل درک می باشد، اگر همه آرزو کنند که خاک کفش او باشند آرزویی بجا است، مگر نه این است که او صاحب لوای حمد، و ساقی روز قیامت، و جامع همه خوبیها، و دارای همه علوم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۹

و وسیله شفاعت به خدا و به پیامبر است «۱»؟! (۱) ۴۳- از محمّد بن عمر بن علیّ از پدرش نقل است که أبو رافع گفت: من نزد أبو بکر بودم وقتی علیّ علیه السّلام و عبّاس رضی اللَّه عنه وارد شده و در باره میراث پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله اختلاف داشتند. أبو بکر گفت:

در این اختلاف علیّ بر عبّاس پیروز خواهد شد، عبّاس گفت: من عموی پیامبر و وارث او می باشم، حال اینکه علیّ میان من و میراث آن حضرت مانع می شود.

أبو بکر گفت: آن وقتی که پیامبر پس از جمع نمودن فرزندان عبد المطّلب؛ که تو نیز یکی از آنان بودی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۰

فرمود: «کدامیک از شما حاضر است با من همراهی نموده و وصیّ و خلیفه من بوده و وعده های مرا برآورده و دیون مرا بپردازد؟»، با شنیدن این کلمات همه شما بجز علیّ کنار کشیدید، و پیامبر صلّی اللَّه علیه و

آله خطاب به علیّ فرمود: تنها تو شایسته این مسئولیّت می باشی.

عبّاس گفت: [اگر تو به این سخنان معترفی] چگونه در این جایگاه نشسته ای و بر علیّ سبقت جسته و امیر او گشته ای؟ أبو بکر گفت: مرا معذور بدارید ای فرزندان عبد المطّلب.

(۱) ۴۴- رافع بن ابی رافع گوید: یک وقتی با أبو بکر در راهی همسفر بودم، در راه از او پرسیدم: ای أبو بکر به من چیزی بیاموز که خداوند بدان واسطه مرا سود بخشد! گفت:

خودم نیز چنین قصدی داشتم اگر چه تو نمی خواستی: هرگز برای خدا شریکی قرار مده، و نماز را بپای دار، و زکات را بپرداز، و ماه رمضان را روزه بگیر، و حجّ و عمره را ترک مکن، و هرگز ریاست و فرمانروایی بر دو مسلمان را قبول مکن!.

به او گفتم: آنچه در باب ایمان و نماز و زکات و روزه و حجّ و عمره گفتی، همه را ندیدم که بتواند نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به قلل شرف و بی نیازی و عزّت و منزلت صعود کند مگر توسّط [امتحان در] همان امارت و ریاست!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۱

أبو بکر گفت: تو از من تقاضای نصیحت کردی و من خالصانه پاسخت گفتم.

أبو رافع گوید: وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وفات یافت و أبو بکر بر مسند خلافت تکیه زد به نزد او شتافه و گفتم: ای أبو بکر مگر این تو نبودی که مرا از ریاست حتّی بر دو مسلمان

نهی می کردی؟! گفت: آری. گفتم: پس چه شده که عهده دار ریاست و امارت امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله شده ای؟! گفت: مردم به اختلاف افتادند و من ترسیدم که گمراه شوند، و چون از من خواستند عهده دار این منصب شوم اجبارا پذیرفتم!!.

(۱) ۴۵- نقل است که أبو بکر و عمر طیّ مذاکره ای با خالد بن ولید از او خواستند که حضرت علیّ علیه السّلام را به قتل برساند و او نیز پذیرفت، در گوشه خانه؛ همسر أبو بکر اسماء بنت عمیس متوجّه این جریان شد، و فورا پیکی را روانه خانه علیّ علیه السّلام نموده و به او گفت: به او بگو گروهی قصد جان شما را دارند، چون حضرت این مطلب را شنید فرمود:

رحمت خدا بر بانویت اسماء، به او بگو [اگر ایشان به این هدف نائل خواهند شد] پس چه کسی ناکثین و مارقین و قاسطین را می کشد؟.

و قرار شد خالد بن ولید هنگام نماز صبح که هوا تاریک است از فرصت استفاده نموده و خود را مخفی سازد [زیرا رسم بر این بود که نماز صبح را در چنان تاریکی بجای می آوردند که زن و مرد از هم تمیز داده نمی شدند] و لیکن خدا کار خود را رساننده است،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۲

و أبو بکر به خالد گفته بود: هر وقت نماز صبح را به پایان بردم نقشه ات را در باره علیّ عملی ساز، بهمین خاطر خالد در صف نماز در کنار علیّ نشست، و أبو بکر

بـا اینکه در نمـاز بود ناگـاه به فکر عواقب آن عمـل شـنیع افتاده و از فتنه پس از آن ترسـید که نکنـد جان خودش نیز در خطر باشـد، پس پیش از سـلام نماز سه بار گفت: «ای خالـد آنچه مأموریت داشتی انجام مـده»، و در نقل دیگر خبر آمـده است که گفت: «آنچه را که دستور داده بودم خالد انجام ندهد».

و آن حضـرت علیه السّـلام رو به خالـد نموده و دیـد با شمشـیر برهنه در کنار او است، فرمود: ای خالـد تو را به چه چیز مأمور سـاخته بود؟ گفت: به کشـتن تو، فرمود: آیا واقعا این کار را می کردی؟ گفت: بخـدا قسم اگر او مانع نشـده بود شمشـیر را بر فرق سرت فرود می آوردم.

حضـرت علیّ علیه السّـلام فرمود: ای بی مـادر دروغ گفتی، آنکه توان این کـار را دارد حلقه اسـتش از تو تنگتر است! قسم به آنکه دانه از زمین بیرون آورده و انسـان را خلـق نمـود اگر قضـای الهی بنوع دیگری قلم خورده بود نیـک در می یـافتی که از میان این دو گروه کدامیک شـرورتر و ضعیف تر است! (۱) ۴۶- و در روایت دیگری از أبو ذر- رضـی اللّٰه عنه- نقل است که پس از این ماجرا حضرت امیر علیه السّلام با دو انگشت سبّابه و میانی خود خالد را چنان گرفت و فشرد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۳

که از شدّت درد بلند فریاد کشید، و مردم به هراس افتاده و ناراحت شدند (فقط فکر خود بودند)، و خالد خود را

ملوّث نموده و پاهای خود را بر زمین می زد و هیچ نمی گفت.

در این حال أبو بکر به عمر گفت: این حاصل مشورت عوضی تو بود، گویا من سرانجامش را می دیدم، خدا را سپاس که آلوده به این عمل نشدم. امّا در باب خالد هر کسی که قدم پیش می نهاد تا او را از دست حیدر کرّار رهایی بخشد از سر ترس دور می شد، در اینجا أبو بکر عمر را در پی عبّاس فرستاد، عموی آن حضرت آمده و شفاعت نموده و [با اشاره به روضه نبویّه] گفت: تو را به حقّ صاحب این قبر و آنکه در آن است و به حقّ حسنین و فاطمه او را رها کن، آن حضرت نیز پذیرفت، و عبّاس میان دو دیده اش را بوسید.

مترجم گوید: «با اینکه انجام چنین عملی از چنین افراد ظالمی دور از ذهن نیست، ولی تنها مطلبی که بنظر می رسد این است که آیا حضرت امیر علیه السّلام در صفوف نماز جماعت آنهم پشت سر أبو بکر حاضر می شده یا نه، از شواهد تاریخی و روایی شیعه دوازده امامی نیک مشخّص می شود که آن وجود نازنین پس از اتمام مسأله بیعت أبو بکر با آن وضعیتی که گذشت، بنا بر عهد معهودی که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دریافته بود صبر اختیار نموده و جز در مسائل مهمّ امّت اسلام؛ در کار حکومت دخالت نکرده و خلفای ثلاث را به رسمیت نشناخت».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۴

احتجاج حضرت امیر علیه السّلام با توسّل به کتاب و سنّت بر أبو بکر و عمر وقتی فدک را از حضرت زهرا علیها السّلام غصب نمودند

احتجاج حضرت امیر

علیه السّلام با توسّل به کتاب و سنّت بر أبو بکر و عمر وقتی فدک را از حضرت زهرا علیها السّلام غصب نمودند

(۱) ۴۷- از حمّاد بن عثمان نقل است که امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی با أبو بکر بیعت شد و خلافت او بر همه مهاجر و انصار محقّق و ثابت شد، فردی را از جانب خود به سرزمین فدک فرستاده و دستور داد تا نماینده حضرت زهرا علیها السّلام را از آنجا اخراج کند. در پی این اقدام حضرت فاطمه علیها السّلام نزد أبو بکر آمده و فرمود: چرا مرا از ارث پدری محروم نموده و نماینده ام را از انجام بیرون کردی، حال اینکه پدرم آنجا را به دستور خدا برای من قرار داده بود؟

أبو بکر گفت: بر این مطلب شاهد بیاور، آن حضرت نیز امّ ایمن را آورد، و او گفت:

پیش از اینکه شهادت و گواهی بدهم باید از تو- ای أبو بکر- بپرسم: تو را به خدا قسم آیا این فرمایش پیامبر را قبول داری که فرمود: «امّ ایمن یکی از زنان بهشتی است»؟

گفت: آری قبول دارم، گفت: بنا بر این من نیز شهادت می دهم که خداوند عزیز و جلیل بر پیامبر وحی فرستاد که: «حقّ نزدیکانت را بده- روم: ۳۸» پس آن رسول گرامی نیز فدک را به دستور خداوند برای فاطمه قرار داد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۵

(۱) سپس علیّ علیه السّلام نیز وارد شده و به نفع فاطمه شهادت داد، با دیدن آن

أبو بکر نیز مجاب شده و نامه ای نوشته و به حضرت زهرا داد، در این حال عمر وارد شده و گفت: این نامه چیست؟ گفت: فاطمه ادّعای فدک را نموده و امّ ایمن و علیّ برای او شهادت دادند! عمر بن خطّاب نامه را از دست حضرت فاطمه علیها السّلام گرفته و پاره کرد!. حضرت زهرا نیز گریان خارج شده در حالی که می فرمود: هر که نامه مرا پاره کرد خداوند شکمش را پاره کند!.

پس از آن حضرت علیّ علیه السّلام به مسجد آمد و خطاب به أبو بکر- که میان جماعت مهاجر و انصار بود- فرمود: برای چه فاطمه را از میراث پدری او محروم ساختی حال اینکه او در زمان حیات رسول خدا مالک آن شده بود؟! أبو بکر گفت: این فی ء (مال همه) مسلمین است، اگر شهودی را بیاورد که رسول خدا در زمان حیاتش به او بخشیده قبول است و گر نه او هیچ حقّی در فدک ندارد.

حضرت امیر علیه السّلام فرمود: ای أبو بکر، آیا در باره ما خلاف دستور خداوند در باره مسلمانان حکم می کنی؟ گفت: نه این طور نیست، فرمود: اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد و من ادّعا کنم که مالک آن هستم، تو از کدامیک از ما درخواست شهود می نمائی؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۶

گفت: معلوم است که فقط از تو طلب شاهد می کنم، فرمود: پس چرا از فاطمه طلب شاهد می کنی؛ با اینکه او فدک را از زمان رسول خدا تصاحب

کرده و تا بعد از وفات او نیز مالك آن بوده، حال اینکه از مسلمانان دیگر- که مدّعی هستند- درخواست شاهدی نمی کنی؟ أبو بکر ساکت شده و مجاب گشت. عمر گفت: ای علیّ دست از این سخنان بردار، که ما قادر به بحث و احتجاج با تو نیستیم، اگر در اثبات این مالکیّت شاهدانی آوردید که قبول است و گر نه فدك مال همه مسلمین بوده؛ نه تو و نه فاطمه هیچ حقّی در آن ندارید!!.

(۱) حضرت امیر علیه السّلام فرمود: ای أبو بکر آیا قرآن خوانده ای، گفت: آری، فرمود: به من بگو آیا آیه شریفه إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً در باره ما نازل شده، یا دیگران؟ أبو بکر گفت: بلکه در باره شما نازل شده، فرمود: ای أبو بکر اگر جماعتی گرد آمده و شهادت دهند که فاطمه دخت پیامبر مرتکب فاحشه ای شده است تو چه خواهی کرد؟ گفت: مانند زنان دیگر مسلمان حدّ را بر او جاری می سازم، حضرت امیر علیه السّلام فرمود: ای أبو بکر در این صورت در نزد خدا از کافران خواهی بود، گفت: برای چه؟ فرمود: زیرا تو منکر گواهی خداوند بر طهارت او شده و شهادت گروهی از مردمان را پذیرفته ای، به همین ترتیب حکم خدا و رسول را در

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۷

مسأله فدك- که آن را در زمان حیات پیامبر تصاحب نموده- ردّ نموده و در مقابل شهادت فردی اعرابی دور از تمدّن را پذیرفته ای،

و فدک را از او غصب نمودی، و پنداشته ای که آن فی ء (مال همه) مسلمین است، حال اینکه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله خود فرموده بود که: «دلیل و اثبات بر عهده شخصی است که به زیان دیگری ادّعایی دارد، و دیگری تنها باید سوگند یاد کند»، و تو از این فرمایش پیامبر نیز غافل شده و درست عکس آن عمل نموده ای، و از فاطمه که فدک را تصاحب نموده اقامه شاهد می کنی. با شنیدن این کلام بی نقص و سرتاسر منطقی جماعت حاضر متأثّر و متحیّر شده و به یک دیگر خیره شدند، و یک صدا گفتند: بخدا که علیّ راست می گوید!!. حضرت امیر علیه السّلام به خانه خود بازگشت.

(۱) سپس حضرت زهرا علیه السّلام داخل مسجد شده و ضمن طواف قبر پدر این ابیات را می خواند:

(۱) ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد، قوم تو به اختلاف افتادند، پس تو خود شاهد امور ایشان باش، (۲) پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حدّ سخت نمی شد، (۳) در گذشته فرشته وحی جبریل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود، چون از میان ما رفتی او نیز غایب شده و تمام خوبیها از ما پوشیده شد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۸

(۴) تو همچون ماه شب چارده و نوری بودی که از تو بهره مند می شدند، و بر تو از جانب خداوند

عزیز آیات نازل می شد، (۵) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک شمردند، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب و خشم واقع شدیم، (۶) این را بدان که تا دم مرگ و تا زمانی که چشمهای ما اشکی برای ریختن داشته باشد بر تو خواهیم گریست!! (۱) أبو بکر و عمر از مسجد خارج شده و به خانه رفتند، و أبو بکر کسی را دنبال عمر فرستاده و او را حاضر کرده و گفت: دیدی مجلس ما با علیّ امروز چگونه پایان یافت، بخدا سوگند اگر این مجلس در روز دیگر تکرار شود بی شکّ کار ما متزلزل شده و اساس حکومت ما را به تباهی خواهد کشاند، نظرت چیست و باید چه کنیم؟ عمر گفت: باید دستور دهی که او را بکشد! گفت: چه کسی عهده دار آن شود؟ گفت: خالد بن ولید.

پس بدنبال خالد فرستاده و نزد آن دو آمد، گفتند: می خواهیم مأموریت سختی را به تو بدهیم، گفت: برای هر کاری آماده ام، هر چند کشتن علیّ بن ابی طالب باشد، گفتند:

همین است، خالد گفت: زمانش را معیّن کنید، أبو بکر گفت: داخل مسجد شده کنارش می نشینی، و چون من سلام نماز را دادم گردنش را می زنی، گفت: بسیار خوب.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۹

(۱) خبر این توطئه شوم به اسماء بنت عمیس که در آن روز همسر أبو بکر بود رسید، سریعا به کنیزش گفت: به منزل علیّ

و فاطمه برو و سلام مرا به آن دو برسان و به علیّ بگو: جماعت قصد جان تو را کرده اند از شهر بیرون رو که من خیرخواه تو هستم، حضرت امیر علیه السّلام پس از استماع کلام به کنیز گفت: نزد مولای خود بازگشته و به او بگو: خداوند بین آنان و قصد شومشان حائل خواهد شد. سپس برخاست و آماده نماز شده و به مسجد رفت، و پشت أبو بکر به نماز ایستاد «۱»، و خالد نیز مسلّح کنار او به نماز ایستاد، وقتی أبو بکر برای تشهّد نشست در فکر رفته و از این عمل پشیمان شده و از عواقب امر ترسیده و شدّت و سختی علیّ را بخاطر آورد، و پیوسته در این افکار بود و جرأت سلام دادن را نداشت تا آنجا همه فکر کردند که او گرفتار سهو و خطا شده است.

سپس رو به خالد کرده و گفت: ای خالد آنچه را که گفتم عملی مساز؛ و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

حضرت امیر علیه السّلام رو به خالد کرده و فرمود: تو را به چه چیز امر کرده بود؟ گفت:

به کشتن تو، فرمود: آیا واقعا آن کار را می کردی؟ گفت: آری بخدا قسم، اگر کار را به بعد از سلام نماز موکول نکرده بود حتما تو را می کشتم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۰

در این وقت حضرت امیر او را گرفته و نقش زمین ساخت، مردم دور او جمع شده و عمر گفت: به خدای کعبه که

او را خواهد کشت!! مردم یکپارچه آن حضرت را قسم به خدا و پیامبر داده که او را رها سازد، او نیز خالد را رها نموده و عمر را گرفته و گلویش را فشار سختی داده و فرمود: ای پسر صُهاک، به خدا سوگند که اگر عهد و وصیّت رسول خدا و تقدیر الهی نبود نیک در می یافتی که کدامیک از ما ضعیف تر و بی یاورتر است!. سپس به منزل رفت.

نامه حضرت امیر علیه السّلام به أبو بکر پس از شنیدن محرومیت حضرت زهرا علیها السّلام از فدک

نامه حضرت امیر علیه السّلام به أبو بکر پس از شنیدن محرومیت حضرت زهرا علیها السّلام از فدك

(۱) ۴۸- [در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله] امواج فتنه و آشوب را با سینه کشتیهای نجات شکافتند، و تاج مفاخرت مردم خودپسند را با محدود نمودن جماعت حیله گر و هواپرست فرو گذاردند، و از مبدء فیض و نور بخوبی استفاضه کردند، [ولی پس از وفات پیامبر] میراث نفوس پاک و طاهره را قسمت کردند، و با غصب هدیّه پیامبر برگزیده؛ سنگینی بار گناه بر دوش کشیدند، گویا با چشم خود می بینم که شما کورکورانه همچون شتر چشم بسته بدور آسیاب می گردید. بخدا سوگند که اگر اجازه می داشتم سرهای شما را مانند

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۱

درو کردن محصولهای رسیده با داسهای برنده و تیز و آهنین از تن جدا می ساختم، و کاسه سر دلیرانتان را آنچنان می شکافتم که چشمهایتان مجروح شده؛ به هراس و حیرت افتید، زیرا من از وقتی که خود را شناختم پیوسته جمعیتهای انبوه را پراکنده ساخته و

لشکرها را نابود می کردم، و نظام و تشکیلات زیر زمینی شما را بهم می زدم، و آن روز که در میادین جنگ سران کفر را قلع و قمع می کردم شما در خانه های خود لمیده بودید! آری من همان پیشوای دیروزتان هستم [که در غدیر خمّ با من بیعت نمودید]، به خدا سوگند که نیک می دانم شما نمی خواهید نبوّت و خلافت در خانواده ما جمع شود، زیرا هنوز کینه های بدر و احد را از خاطر نبرده اید.

(۱) سوگند به خدا اگر بگویم که تقدیر خداوند در باره [عذاب] شما چیست از شدّت اضطراب استخوان دنده های شما مانند داخل شدن دندانهای پرگار آسیاب در جسم شما فرو خواهد رفت. اگر [به خلافت شما] اعتراض کنم آن را حمل بر حسد خواهید کرد، و اگر سکوت کنم خواهید گفت پسر أبو طالب از مرگ ترسید، هرگز هرگز!! اکنون این سخن در باره من گویند؟! این من بودم که طعم مرگ را به دشمنان می چشاندم، و در شبهای تیره و تار داخل می شدم و در میادین جنگ دو شمشیر سنگین و دو نیزه بلند همراه داشتم، و در اوج جنگ و کارزار بیدقهای مخالفین را سرنگون می کردم، آری این من بودم که هر اندوه و گرفتگی را از رخسار مبارک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر طرف می ساختم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۲

(۱) بس کنید! که سوگند به خدا؛ اشتیاق من به مرگ از علاقه یک بچّه شیرخواره به پستان مادر بیشتر است! خدا شما

را مرگ دهد! اگر حقیقت حال شما را از آیات قرآن بیان کنم مانند ریسمان چاه عمیق؛ مرتعش و مضطرب شده، و حیران و سرگردان از خانه بیرون آمده و سر به بیابان گذارید! ولی از این کار چشم پوشی کرده و زندگی را بر خود ساده و آسان می گیرم، تا در نهایت با دست خالی و دور از خوشیهای دنیایی و با دلی پاک و عاری از هر سیاهی لقای پروردگارم را دریابم، و این را بدانید که دنیای شما در نظر من مانند ابری است که در هوا برخاسته و پهن و ضخیم گشته [سپس بی هیچ بارشی] پراکنده شود.

شتاب مکنید، زود باشد که پرده های تیره غفلت و بی خبری بر طرف شده و نتیجه بد و زشت کردارتان را ببینید، و میوه آن دانه های تلخی که کاشتید بصورت سموم کشنده و مهلک درو کنید، و این را بدانید که خداوند بهترین حاکم، و رسول با کرامت او خصم شما، و روز قیامت؛ توقّفگاه شما خواهد بود، امیدوارم که خدا آنجا را تنها موقف شما قرار داده و شما را به هلاکت برساند، و السّلام علی من اتّبع الهدی!!.

با خواندن این نامه أبو بکر سخت به وحشت افتاده و از سر تعجّب و شگفت زده [رو به جماعت حاضر نموده و] گفت: یا سبحان اللّٰه! چه چیز او را تا این حدّ بر من جسور نموده و از غیر من واداشته؟!،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۳

(۱) ای گروه مهاجر و انصار شما نیک می دانید

که من در امر فدک پس از فوت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با شما مشورت نمودم و شما گفتید: «انبیاء هیچ ارثی از خود باقی نمی گذارند، و این گونه اموال باید در قسمت تجهیزات و حفظ مرزها و برای مصارف عمومی مسلمانان هزینه شود»، من نیز رأی شما را پذیرفتم، ولی مدّعی فدک آن را نپذیرفت، و اکنون چون برق درخشنده و غرّش رعد تهدید می کند، و او با اصل خلافت من مخالف است، حال اینکه من می خواستم استعفا داده و از این کار کناره گیری کنم ولی شما قبول نکردید، و عدم پذیرش من فقط بخاطر دوری از مخالفت و فرار از جدال با علیّ بن ابی طالب بود، ما را با علیّ بن ابی طالب چه کار؟ آیا عاقبت کسی که با او ستیزه کند جز شکست است؟

عمر بن خطّاب با شنیدن این سخن عصبانی شده و گفت: فقط توانستی همین کلام را بگویی؟! براستی که تو فرزند کسی هستی که هیچ گاه نه پیشقدم در صحنه نبرد بود، و نه هنگام قحطی و فقر بخشندگی و سخاوت داشت، سبحان اللَّه! چقدر ترسو و دل کوچکی! چه آب گوارا و زلالی را در اختیار تو گذاشتم ولی تو حاضر به نوشیدن آن نیستی، و می خواهی تشنه بمانی، و چه گردنکشانی را در مقابلت مطیع و خاضع کرده و افراد خوش فکر و سیاستمدار را در اطرافت گرد آوردم، اگر این اسباب و وسائل نبود که تا الآن علیّ بن ابی طالب استخوانهای تو را خرد می کرد، پس خدا را شکر و سپاس کن که یاری مرا به

تو عطا فرمود، زيرا هر كه از منبر رسول خدا بالا رفت شايسته است كه پيوسته شكر گويد.

و اين علىّ بن ابى طالب مانند سنگ سختى است كه تا منفجر نشود آب از آن نجوشد، و همچون مار خطرناكى است كه بى افسون و جادو رام نشود، و مانند درخت تلخى است كه هر چند به عسل آلوده شود ميوه شيرين نخواهد داد، او كسى است كه بزرگان و سران كافر قريش را كشته و همه اشان را به فضاحت كشانده و نابود ساخته، ولى با اين همه تو خاطرت جمع باشد و از تهديد و شدّت او مهراس، و از رعد و برقش مترس، كه من كار او را پيش از آنكه بخواهد بتو صدمه اى بزند خواهم ساخت!.

(۱) أبو بكر گفت: تو را بخدا دست از سر من بردار و با اين سخنان مبالغه آميز فريبم مده كه سوگند بخدا اگر علىّ بن ابى طالب اراده كند تنها با دست چپ خود ما را نابود مى كند، و آنچه اكنون سبب نجات و علّت پيروزى ما مى باشد تنها سه چيز است و بس: يكى اينكه او تنها و بى ياور است، دوم اينكه او مقيّد است كه به سفارش پيامبر عمل كند، و سوم اينكه چون سران كافر بيشتر قبائل و طوائف را كشته بهمين خاطر عداوت باطنى مانع دل نرمى آنان به او است، و خصومت ايشان به او در مثل مانند جدال شتران نر بر سر مادّه است، در غير اين صورت كار خلافت براى او

قطعی و مسلّم بوده و مخالفت ما هیچ تأثیری نداشت، زیرا دنیا در نظر او همچون کراهت ما از مرگ است، آیا روز احد را از خاطر برده ای؟ در آن روز سخت ما همه پا به فرار گذاشته و به بالای کوه رفتیم، و او

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۵

در حالی که در محاصره سران و جنگجویان قریش گشته و مرگش قطعی بود با چنان شجاعت و اعمال قدرت همه را از اطراف خود متفرّق کرده و نیزه ها و شمشیرهایی که از هر طرف سوی او می آمد رد نموده و با ضربتهای پی در پی سر از پیکرشان جدا می ساخت و این شعار می سرود که: «یا اللّه یا اللّه! یا جبرئیل! یا محمّد یا محمّد! نجات نجات!» سپس به رئیس آنان یورش برده و با ضربتی سر از بدنش جدا ساخت، و بعد از آن پرچمدارشان را با مرکبش از پای در آورد، و پیوسته تیغ تیز شمشیر را با پیکرشان آشنا می ساخت، با دیدن این رشادت ترس بر جان دشمن افتاده و همگی چون دسته ای روباه که از حمله شیر خشمناک نظم خود را از دست می دهند پا به فرار نهادند، و با یادداشت آن خاطره امروز از او توقّعی بیشتر داشتیم، ای عمر ما قادر نبودیم ترس از علیّ را در خود پنهان کنیم، تا اینکه این سخن از تو سرزد که او را بقتل رسانی، و عکس العمل او را خود نیک می دانی، و اگر آیه کریمه وَ لَقَدْ عَفا

عَنْكَمْ در باره ما و شما نازل نشده بود همه ما هلاك شده بوديم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۶

پس دست از اين مرد كه با تو كارى نـدارد بردار و سـخن خالـد بر قتل او تو را مفريبـد زيرا او جرأت اين كار را ندارد، و اگر اين كار كند خود خالد أوّل مقتول است، زيرا علىّ از اولاد عبد مناف است همانها كه چون به حركت و هيجان آيند همه را به هراس اندازنـد، و چون به خشم آينـد درياى خون براه اندازنـد، خصوصـا علىّ بن ابى طـالب، كه از هر لحاظ سـرآمد آن قوم است، و السّلام على من اتّبع الهدى!

احتجاج حضرت زهرا عليها السّلام در باره فدک و سخنان آن حضرت هنگام فوت در باره امامت

احتجاج حضرت زهرا عليها السّلام در باره فدك و سخنان آن حضرت هنگام فوت در باره امامت

(۱) ۴۹- از عبد اللَّه بن حسن به اسناد مذكور در متن نقل است كه: وقتى أبو بكر و عمر براى منع حضرت زهرا عليها السّلام از فـدك همـدست شدند و از آن با خبر شد، مقنعه بر سـر كشـيده و پارچه اى بر سـر انداخته و با چند تن از اطرافيان و زنان قوم خـود به سوى مجلس أبو بكر حركت فرمود، و بـا كمـال طمـأنينه و آرامش و همچون رسول خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله راه مى رفت، چون وارد مسـجد شد أبو بكر با گروهى از جماعت مهاجر و انصار نشسـته بودند، پس پرده اى زدند، و آن حضـرت در پشت آن پرده جلوس فرمود، سپس آن حضرت آه دردناكى

از دل سوزان خود کشید و همه مجلس به گریه و ناله افتاده و یکپارچه اندوه و عزا شد، سپس آن حضرت اندکی صبر نمود تا مجلس آرام گشت سپس این گونه سخن آغاز نمود: (۱) خداوند جهان را ستایش می کنم و در برابر احسان و نیکوئیهای ظاهری و معنوی او شاکرم، نعمتهای او همه جهانیان را فرا گرفته و سفره احسان او در همه جا گسترده شده است، خیرات و خوبیهای پروردگار از شماره و اندازه و احاطه افکار ما خارج است، و سپاسگزاری و تشکّر بر نعمت او موجب دوام و مزید آن قرار داده شده، و تداوم و تواتر احسان او سبب حمد و ستایش او خواهد بود. و شهادت می دهم معبودی جز اللّه نیست و او یکتا و بی شریک است، و البتّه تأویل این کلمه (شهادت به وحدانیّت) به حقیقت اخلاص می باشد، و حقیقت توحید و اخلاص فطری قلوب و دلها است. و خصوصیّات و تحقیق مقام توحید به نور تفکّر و ایمان ظاهر خواهد شد، و اندیشه های ما از ادراک ذات او درمانده، و زبان ما از بیان و تقریر اوصافش قاصر، درک حضرت حقّ با چشمهای ظاهری محال و ممتنع است. همه موجودات را بی هیچ سابقه و مادّه به مرحله ظهور و هستی آورد، و اشیاء را بی سابقه بدیل و مثال و شکل و نظیر ایجاد و انشاء کرد، و با مشیّت و توانائی کامل خود و بدون در نظر گرفتن نفع و فائده ای مراتب

هستی را تصویر و تنظیم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۸

فرمود، و از آن هیـچ منظوری جز اظهار قـدرت و حکمت و ابراز لطف و محبّت نـداشت، او افراد انسان را آفریـده و آنان را به سوی طاعت و عبادت و ثواب و اجر جمیل دعوت کرده، و از خلاف و عصیان و عقاب و غضب خود تحذیر فرمود.

(۱) و شـهادت می دهم که پدرم محمّد بنده و فرسـتاده خداوند بود، که او را پیش از بعثت او به مقام رسالت و نبوّت؛ در عالم غیـب او را برگزیـده اسـت، زیرا مراتب و مقامـات اشـخاص از روز ازل و از همـان عـالم غیب معلـوم و معیّن گردیـده است. و خداونـد متعـال به عواقب امور و جریـان کارهـا آگاه است، و او به صـلاح و فساد و حوادث و پیش آمـدهای روزگار محیط و عـالم است. خداونـد فرسـتاده و رسول خود را مبعوث فرمود تـا اوامر و احکام و فرامین او در میان بشـر روشن شـده، و مردم از محیـط جهل و گمراهی و انحراف به شاهراه دانش و معرفت و حقیقت و سـعادت رهنمائی شونـد، و چون آن حضـرت مبعوث گردیـد؛ مردم همه متفرّق و متشتّت بوده، و از اصـنام و اوثـان عبادت و پرسـتش می کردنـد، و از پروردگار متعال و آفریننـده توانـای جهـان و جهانیان غافل و منحرف بودنـد، پس به وسـیله آن حضـرت جهالت و غفلت و نادانی مردم برطرف گردیـد، و رسول خدا با کمال حوصله و استقامت در هدایت و نجات

دادن افراد کوشش کرده، و آنان را به سوی راه راست و آئین حقّ و محیط نور و هدایت راهنمایی فرمود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۹

(۱) سپس خداوند آن رسول گرامی را به سوی خویش خواند و از سر رأفت و اختیار و رغبت و شوق و ایثار آن حضرت را قبض روح فرمود، و محمّد صلّی اللَّه علیه و آله از زحمت و گرفتاری و مشقّت این دنیا خلاص گردید، و با فرشتگان ابرار مأنوس و بدرگاه حضرت جبّار مجاور گشت، درود و صلوات خدا بر پدرم، که نبی و امین او بر وحی بود، و برگزیده و منتخب او از تمام خلق، سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد!.

سپس حضرت زهرا علیها السّلام رو به جماعت کرده و فرمود: ای مهاجر و انصار شما بندگان خدا و بپا دارنده احکام و اوامر و نواهی او هستید، شما حامل پیامها و سخنان پیامبر بسوی مردم و امّت دیگرید، باید که شما در مقام حفظ ودایع و حقائق الهی و دین مقدّس اسلام تمام کوشش و امانت خود را داشته باشید. این را بدانید که رسول خدا در بین شما امانتی بس بزرگ و ودیعه بس با عظمتی را باقی نهاده است، و آن کتاب ناطق و قرآن صادق و نور ساطع و پرتو درخشان است که مجموعه حقائق و قوانین و حجّتهای الهی در این کتاب واضح و روشن گردیده است. و شما در صورت عمل به این کتاب

آسمانی به آخرین درجه سعادت و ترقّی رسیده و از تیرگیهای جهالت و گمراهی و گرفتاری نجات یافته و مورد غبطه امّتهای دیگر قرار خواهید گرفت. و این را بدانید که در این قرآن وظائف زندگی و حدود و دستورات انفرادی و اجتماعی شما مردم درج گردیده و حجج و بیّنات و براهین حقّ و حقایق و احکام الهی در آن منقوش است، و متوجّه این مطلب

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۰

باشید که تکالیف الهی و قوانین دینی تنها برای خوشبختی و سعادت شما مردم است.

(۱) خداوند ایمان را برای تطهیر قلوب شما از آلودگی شرک قرار داده، و ادای نماز را برای دوری از کبر، و پرداخت زکات را برای پاکی جان و برکت رزق و روزی، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و ادای حجّ را برای بر پا داشتن دین، و عدل و انصاف را برای نظم اجتماع و حفظ روح مساوات، و لزوم اطاعت و امامت ما را موجب امان از تفرقه و جدائی مؤمنان، و جهاد را موجب عزّت اسلام و خواری کفّار و منافقان، و صبر را پایه خوشبختی و وسیله نیل به هدف، و امر به معروف را برای صلاح همگانی، و نیکی به پدر و مادر را برای مصون ماندن از عذاب الهی، و صله رحم را برای طولانی شدن عمر و تکثیر یاران، و قصاص را برای محفوظ ماندن جان مردم، و ادای نذر را برای جلب مغفرت و رحمت حقّ، و رعایت

وزن و کیل را برای اجتناب از کم فروشی، و ممنوعیّت شرب خمر را برای دوری از پلیدی، و خودداری از فحّاشی و دشنام را برای مصونیت از لعنت مردمان، و دزدی نکردن را برای حفظ عفّت و پاکدامنی قرار داده است، و خداوند برای این شرک را حرام نمود تا همه با اخلاص او را بپرستند، پس تقوای الهی را بخوبی رعایت کرده بگونه ای که از این سرا با حال تسلیم خارج شوید، پس خدا را در اوامر و نواهیش اطاعت نمائید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۱

زیرا در میان بندگان تنها دانشمندانند که در برابر خدا خاشعند.

(۱) پس فرمود: ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمّد است، گفتارم تماما یک نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی بدور است، از من هرگز کلام بیجا و کردار بی ربط سر نمی زند، لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ، این رسولی که از جانب خدا آمده اگر تحقیق کنید پدر من بود نه شما، و در عقد اخوّت پسر عموی من بود نه شما، چه نسبت نیکویی میان آن دو است! آن رسول گرامی پیوسته ابلاغ رسالت نموده و تنذیر فرمود، و همیشه با عقیده مشرکان مخالف بوده و با کردارشان مبارزه می کرد و از روی حکمت نیکو به راه پروردگارش می خواند، بتهایشان را شکست و سران کفر را سرکوب کرد، تا سرانجام اجتماعشان پراکنده شد و عقب نشینی کردند، تا اینکه صبح

حقیقت طلوع کرد و پیشوای دین زبان گشود و تفاله های شیاطین دم فرو بسته، و سران اهل نفاق به هلاکت رسیده، و کافران نابود شدند، و زبان شما با جمعی که منوّر و عفیف بودند به کلمه اخلاص گویا شد [همانها که آیه تطهیر در باره اشان نازل شد]، حال اینکه پیش از این کنار آتش سوزان گرفتار و دربند بوده و یک طعمه بیش نبودید، و در زیر چنگال دیگران هیچ اختیار و قدرتی نداشته و در زیر پای دشمن بودید. آب کثیف و طعامهای پست می خوردید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۲

(۱) ذلیل و خوار بودید، و با اینکه هیچ روزنه امیدی بر جای نگذاشته بودید و اشخاص کینه توز و نادان دائما توطئه می کردند، باز مشمول رحمت خداوند شده و شما را توسّط پیغمبر خود از این همه پستی و هلاکت نجات بخشید، و هر چه شعله آتش جنگ و خلاف را می تافتند خداوند خاموشش می کرد. و هر گاه شیطان شاخ خود را بیرون می کرد یا توسّط گروهی از مشرکان زبان بغض و عداوت خود را می گشود برادر او علیّ بن ابی طالب را برای مقابله و دفع آنها اعزام می فرمود، و او (حضرت علیّ علیه السّلام) از هیچ کدام از آن مأموریتها بی نتیجه باز نمی گشت و بال و پر دشمن را زیر پای خود گذاشته و شعله های آتش مخالفین را با شمشیر خود خاموش می ساخت، و با خلوص نیّت و فقط برای خدا تحمّل آن سختی ها را کرده و نهایت کوشش

را می نمود، وی نزدیکترین مردم به پیامبر و آقا و سرور اولیاء اللّه بود، او پیوسته آماده به خدمت و خیرخواه؛ جدّی و پرتلاش بود، و در راه خدا سخن هیچ ملامتگری در او اثری نداشت، و شما در آن روزگار در کمال رفاه و آسایش بسر برده و در کمال امنیّت در باغهای خود لمیده، و پیوسته در انتظار آن بودید که حوادث بد و جریانهای ناملایم شامل حال ما خانواده گردد، آری شما هنگام یورش دشمن فرار کرده و از جنگ گریزان بودید.

اکنون که خدای تعالی پیامبر خود را به سرای انبیا و برگزیدگان خود نقل مکان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۳

فرمود؛ میانتان کینه های باطنی ظاهر گشت و جامه دین کهنه و بی رونق شد، و گمراه بی زبان به سخن آمد و فرد بی نام و نشان معروف گشت، و سرکرده اهل باطل صدای زشت خویش بلند نمود، و قدم به ساحت شما نهاد، و شیطان با نیرنگ و فریب شما را تحریک کرد و پاسخ مثبت شنید و شما را گول خورده دید و برای اوامر خود آماده به خدمت یافت، و شما را به خشم آورد و به هدف خود رسید، و شما اعتدال عمل را از دست داده و گمراه شدید.

(۱) الحال زمانی نگذشته دامنه جراحت گسترش یافته و گویی ناعلاج شده، و هنوز جسم شریف پیامبر در قبر مستقرّ نشده بود که حریصانه آشوب کردید و اعمال خود را جلوگیر از فتنه می پنداشتید، بدانید که این مردم هنگام

امتحـان باختنـد و جایگـاه مردم کـافر جهنّم است، این اعمـال از شـما بـدور است و جـای چه عجب است، و چگـونه دروغ می گوئید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شـما است، قرآنی که ظاهر و احکامش روشن و حقایق آن آشکار و نواهی آن واضح و اوامرش صریح است، آیا کلام خدا را پشت سر انداختید؟ یا از آن اعراض کرده اید؟ چه تبدیل بدی کردند ستمگران، و هر کس جز اسـلام را پیروی کنـد از او پـذیرفته نخواهـد شـد و در سـرای آخرت از زیانکاران خواهـد گشت. سـپس آنقـدر صبر نکردید که بحران و جوش این مصیبت فروکش کند و خروش

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۴

آن آرام گیرد، و بلافاصـله اقدام به دامن زدن و افروختن آتش کردید، و شـراره های فساد مردم را شـعله ور ساختید، و دعوت شیطان را اجابت نموده و گمراه شدید، و انوار دین مبین حقّ را خاموش، و احکام و سنّتهای رسول خدا را ترک نمودید، شـما به بهـانه هـای واهی اهـداف شوم خود را به اجرا گذاشـته و در واقع به اهـل بیت پیامبر خیانت و سـتم نموده و هر چه خواستید کردید، و ما در مقابل شـما صبر می کنیم، همچون صبر در برابر تیزی و برش کارد و طعنه نیزه ها، و حال شـما می پندارید که مرا هیـچ ارثی نیست، مگر از احکـام جـاهلیّت پیروی می کنیـد؟ حـال اینکه در نزد اهـل یقین هیـچ حکمی بهتر از حکم خـدا نیست، مگر فهم ندارید؟ آری حقیقت آن بر شما چون

روز روشن است که من دخت پیامبرم.

(۱) ای مسلمانان، آیا شایسته است که من از ارث خود محروم باشم؟ ای پسر أبو قحافه آیا در قرآن است که تو از پدر ارث بری و من نه؟ به تحقیق از نزد خود حکم تازه و دروغی در آوردی؟ مگر کتاب خدا را عمدا ترک کرده و احکام آن را پشت سر انداختی؟

خداوند در قرآن می فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد- نمل: ۱۶»، و نیز در نقل ماجرای [تولّد] یحیی علیه السّلام می فرماید: « [زکریّا گفت: خدایا] از سر احسان به من پسری عطا فرما که پس از من متولّی امور و وارث من و آل یعقوب باشد- مریم: ۵»، و نیز فرمود: «صاحبان قرابت و خویشاوندان برخی از آنان بر برخی دیگر اولویّت دارند-

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۵

انفال: ۷۵» و باز فرمود: «حکم خداوند در باره ارث اولاد شما این است که نصیب یک مرد دو برابر زن باشد- نساء: ۱۱»، و نیز فرموده: « [برای شما مقرّر شده که هنگام نزدیک شدن زمان مرگ] اگر مالی از خود باقی گذاردید باید برای پدر و مادر و خویشاوندان خود وصیّت نمائید، این از جمله حقوقی است که باید اهل تقوا رعایت کنند- بقره: ۱۸۰».

و شما پنداشته اید مرا نصیب وارثی از پدرم نبوده و هیچ قرابتی میان ما نیست؟! آیا آیات قرآن عموم شما را شامل می شود ولی پدر من از آن خارج است؟! نکند شما گمان برده اید که من و پدرم

از یک آئین نبوده و از هم ارث نمی بریم؟! مگر شما از پدر و پسر عمویم به عموم و خصوص آیات قرآن داناترید؟! سپس به أبو بکر گفت: امروز فدک را از ما ستاندی، و هر چند که هیچ مخالفی نداری ولی بدان که در روز حشر خداوند حاکم است، و چه خوب حاکمی است! و پیشوای ما محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و وعده گاه ما قیامت خواهد بود. و در آن روز اهل باطل در ضرر و زیانند، و ندامت سودشان نبخشد، و برای هر خبری موعدی است و شما در نهایت خواهید فهمید چه کسی عذاب خوارکننده و دائمی شود.

(۱) سپس آن حضرت علیها السّلام رو به انصار نموده و فرمود: ای گروه بزرگان و ای بازوان توانای ملّت، و ای نگهداران دین، این چه رفتار سست و سبکی است که ظالمانه در حقّ من روا داشته اید؟ مگر پدرم؛ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نفرموده بود:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۶

«مراعات هر شخصی در احترام به فرزندان اوست»؟ چه با شتاب خلاف آن عمل کردید، هر چند این امر قابل پیش بینی بود، با اینکه شما برای احقاق حقوق من قادر و توانائید، پنداشته اید که رسول خدا از میان رفت و ما رها گشتیم؟ آه که فوت او چه حادثه بزرگ و پیش آمد عظیمی بود، شکافی وسیع پدید نمود و همه چیز را بهم ریخت و از فقد او زمین تیره شد و خورشید و ماه گرفت،

و تمام ستارگان از هم پاشیدند، و کشتی آرزو به گل نشست، و کوهها خاشع شدند، و در پی وفات او حریمها زیر پا گذارده شد و حرمتها ریخت، و بخدا سوگند که این فاجعه ای عظیم و پیش آمدی بزرگ و بی مانند بود آری این قضاء حتمی و حکم قطعی خداوند بود که در قرآن از طریق وحی به پیامبر- همچون دیگر انبیا- به چندین طریق شما را از فاجعه خبر داده بود که: «و محمّد فقط رسولی است همچون دیگر رسولان، اگر بمیرد یا کشته شود از راه حقّ منحرف شده و به پشت سر خودتان برمی گردید [این را بدانید] و هر که رو به قهقری بر گردد ضرری به خداوند نخواهد داشت، و خداوند آن کسانی را که به نعمتها و الطاف الهی متوجّه باشند؛ پاداشی نیکو می دهد- آل عمران: ۱۴۴».

(۱) ای گروه انصار، شما حاضر و ناظر باشید و میراث پدر من مورد دستبرد دیگران واقع گردد؟! شما مشمول دعوت من گشته و در معرض امتحان و آزمایشید، حال اینکه

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۷

شما برخوردار از سلاح و تجهیزات جنگی بوده و معروف به اهل خیر و صلاح و نیکوکاری هستید، چه شده که اکنون دعوت مرا شنیده و یاریم نمی کنید؟! و ناله ام را می شنوید و به فریادم نمی رسید؟! با اینکه شما در گذشته به تلاش و شجاعت و نبرد و تحمّل سختیها و استقامت شناخته شده و آن گروه منتخب مخصوص ما اهل بیت بودید؟! (۱) شما

با اعراب جاهلی به جنگ پرداخته و در این راه هر سختی و مشقّت را به جان خریدید، و با طوائف مختلف مبارزه کردید و با دلیرانشان به جدال پرداختید، و پیوسته گوش به فرمان ما اهل بیت بودید، و مشتاقانه اوامر ما را اجرا می کردید، تا اینکه عاقبت نظم جامع اسلام برقرار گردید، و خیرات روزگار تراوش نمود، و مشرکان سر تسلیم فرود آوردند، و تظاهر دروغ و باطل آرام شد، و شعله های کفر خاموش گشت، و هرج و مرج خاتمه یافت، و نظام دین محکم شد، چرا پس از روشنی حقیقت حیران شدید؟

و پس از اظهار آن پنهان می دارید؟ و بعد از پیشروی عقب نشینی کردید؟ و پس از ایمان به شرک افتادید؟ وای بر شما که مانند آن گروهی هستید که عهد خود را شکستند، و آهنگ بیرون کردن پیامبر را نمودند، و آنان بودند که نخستین بار [دشمنی و پیکار با شما را] آغاز کردند؟ آیا از آنان می ترسید؟ و خدا سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمنید.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۸

(۱) آری می بینم که شما میل به رفاه و آسایش دنیا نموده و دست از آنکه شایسته تولیت و امامت است برداشته اید، و خود را از مسئولیّت تکالیف و حدود و وظائف دینی رها نموده و آزاد ساختید، و هر آنچه دیده و شنیده و می دانستید را بدور انداختید، حال اینکه اگر شما و اهل زمین کافر شوند، براستی که خداوند بی نیاز و ستوده است.

آری من

بـا کمـال دقّت و معرفت شـما را از آن ضـلالت و خـذلان و تیرگی که ظـاهر و بـاطن شـما را فرا گرفته است آگـاه سـاختم، و ناخواسـته لبریز جان شـد، و شور و خشـمی به بیرون جهیـد، و طاقتم طاق شد، و حبس آن نتوانسـتم، و پیشـگیرانه بر زبانم آمد «۱»، اکنون بگیریـد و ببریـد این شتری که به ناحقّ غصب نمودیـد و این دابّه خلافت و فـدک را مأخوذ دارید او را رام و منقاد خود شـمارید و به آسودگی سوار شویـد، امّـا بدانیـد که پـای این دابّه مجروح و پشت او زخم دارد، حمل آن عار؛ و ننگ آن بـاقی و برقرار و به وسم و نشان خداونـد تعالی داغ دار و موسوم بودنش به ننگ همیشـگی آشـکار و پیوسـته و متّصل به آتش غضب خداونـدگار و کشاننده است راکب خود را به سوی آتشـی که شـکافنده قلب فاجران و کفّار نابکار است همانا خداوند نگران است بدان چه میکنید و میداند ظالمان به کجا میروند و جای میگیرند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۹

(۱) من دخت پیغمبر شـمایم که برایتان بشـیر و نـذیر بود، و شـما را به عـذاب شدیـد بیم میـداد، پس آنچه که می توانید انجام دهید، ما نیز انتقام خواهیم کشید، حال شما منتظر آن روز باشید، ما نیز منتظر آن روز هستیم.

أبو بکر گفت: ای دخت رسول خـدا، بی شـکّ پـدرت پیوسـته بـا مؤمنین مهربان و کریم و بی نهایت مشـفق و رحیم بود، و بر کافران سختگیر و چون

عذابی شدید بود، بر همگان روشن است که رسول خدا تنها پدر شما بوده، و افتخار برادری با او فقط متعلّق به شوهر تو است، همو که از میان همگان به دوستی و رفاقت خویش برگزید، و او نیز در هر کار سخت و مشکلی او را یاری نمود، فقط افراد خوشبخت شما را دوست می دارند، و تنها افراد بدبخت به شما بغض می ورزند. زیرا شما عترت طاهره و نجیبان برگزیده اید، راهنمای ما بر خیر و راه ما منتهی به بهشت است. و تو ای بهترین زنان، و دخت بهترین انبیاء، در کلامت صادقی و از جهت عقل و کمال خرد و فهم مقدّم هستی، کسی را نشاید که قول تو را ردّ نموده و حقّ تو را تصاحب کند، بخدا سوگند من از رأی پیامبر تجاوز نکرده، و بر خلاف فرمایش او رفتار نمی کنم، و البتّه راهنمای قوم به آنان دروغ نمی گوید، و من خدا را شاهد می گیرم و همان مرا بس که خود از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: ما جماعت پیغمبران هیچ طلا و نقره و زمین و مالی را از خود به ارث نمی گذاریم، و میراث ما فقط علم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۰

و حکمت و کتاب و نبوّت است، و آنچه از متاع دنیا از ما باقی بماند در اختیار کسی است که پس من از ولایت امور را بر عهده می گیرد، و او هر طور که صلاح بداند در آن تصرّف کند»،

و ما نیز آنچه تصرّف نمودیم در راه تهیّه وسائل و اسباب جنگ از اسلحه و چارپایان مصرف خواهیم کرد، تا مسلمین نیرو و عظمت پیدا کرده و در جنگ با کفّار و مخالفین پیروز شوند، و این اجماع مسلمین است و استبداد رأی من نیست، و این تمام ماجرا است، اینک فدک در پیش ما حاضر و در اختیار تو است، نه قصد قبض آن را داشته و نه از شما پنهان نمایم، و تو بانو و سرور زنان امّت پدرت می باشی، و مادر گرامی فرزندان پیامبری، و قصد تصاحب هیچ مالی از شما را نداریم، و منکر مقام تو از جهت پدران و اولاد نیستیم، و حکم و امر تو در آنچه تصاحب نموده ایم نافذ است، ولی آیا من می توانم مخالف دستور پدرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رفتار کنم؟! (۱) حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود: سبحان اللّٰه! هرگز پدرم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از کتاب خدا و احکام آن نه منصرف بود و نه مخالف، بلکه تنها بر اساس احکام و سوره های آن رفتار می کرد، آیا شما باهم توطئه کرده و برای این حیله بهانه و علّتی می تراشید؟ همان گونه که در زمان حیات آن رسول گرامی نیز به او سخنان ناروا نسبت می دادید! این قرآن است که با صدایی بلند و رسا و صریح و عادلانه می فرماید: « [زکریّا

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۱

گفت: خدایا از سر احسان به من پسری عطا فرما که

پس از من] متولّی امور و وارث من و آل یعقوب باشد- مریم: ۵» و «و سلیمان از داود ارث برد- نمل: ۱۶»، و خداوند در قرآن تا حدّی توزیع و توریث و قسط و قانون فرایض طبقات وارث را بیان فرموده است، که موردی برای تردید و اشتباه باقی نمانده است، حاشا! شماها در این امر از تمایلات نفسانی خود پیروی نموده اید و ما جز صبر چاره دیگری نداریم، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ.

(۱) أبو بکر گفت: تمام سخنان خدا و رسول راست و حقّ است، و تو نیز ای دخت پیامبر راست می گویی، تو معدن علم و جایگاه هدایت و رحمتی، تو پایه و اساس دین و حجّت حقّی، من هرگز سخن تو را ردّ نکرده و منکر کلام تو نیستم، ولی من بی هیچ عناد و استبداد و ستیزه ای هر چه گفتم با رأی نظر همین جماعت حاضر مسلمان بود و با مشورت ایشان انجام دادم، و ایشان همگی شاهدند.

حضرت زهرا علیها السّلام رو به جانب مردم نموده و فرمود:

ای جماعت مسلمین که عجولانه مبادرت به انتخاب امری باطل و ناصواب نمودید، آیا پیرامون آیات قرآن هیچ تدبّر و تأمّل نمی کنید، یا اینکه دلهای شما در حجاب و پوشیده شده، نه این طور نیست بلکه بدی کردار و اعمالتان بر دلهای شما غالب گردید

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۲

و توان شنیدن و دیدن را از گوش و چشم شما گرفت، و چه بد تأویل نمودید و چه راه زشتی

را پیش گرفتید و بدتر از همه آن وجهی است که به سبب آن حقّ دیگران را غصب کردید، سوگند به خداوند که چون پرده از برابر دیدگان شما برداشته شود منظره بسیار هولناکی را خواهید دید، سپس این آیه را قرائت نمود که:

و بدا لکم من ربّکم ما لم تکونوا تحتسبون، وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ

. آنگاه رو به قبر شریف پیامبر نموده و این مرثیه را سرود: (۱) (۱) پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حدّ سخت نمی شد، (۲) ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد، قوم تو به اختلاف افتادند، پس تو خود شاهد امور ایشان باش، (۳) هر یک از خویشان او دارای احترام و منزلتند، و نزد خدا آن گرامی تر است که به او نزدیکتر، (۴) گروهی از مردم آنچه در سینه ها [از حقد و کینه] داشتند به ما نمایاندند، آنگه که تو درگذشتی و خاکها میان ما و شما حائل شد، (۵) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک شمردند، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب و خشم واقع شدیم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۳

(۶) تو همچون ماه شب چارده و نوری بودی که از تو بهره مند می شدند، و بر تو از جانب خداوند عزیز آیات نازل می شد، (۷) در گذشته فرشته وحی جبریل با

آیات خدا مونس ما اهل بیت بود، چون از میان ما رفتی او نیز غایب شده و تمام خوبیها از ما پوشیده شد، (۸) ای کاش مرگ پیش از تو سراغ ما می آمد، وقتی شما از این دنیا رحلت نموده و میان ما و شما حائل شد، (۹) به ما مصیبتی رسیده که به هیچ فرد اندوهناکی از عرب و عجم نرسیده بود.

(۱) سپس آن حضرت علیها السّلام به منزل بازگشت در حالی که حضرت امیر علیه السّلام در انتظار مراجعت و درخشش سیمای مبارک او بود، چون در خانه قرار یافت؛ از شدّت تأثّر شروع به ملامت حضرت امیر علیه السّلام کرده و فرمود:

ای فرزند أبو طالب، چرا همچون کودک در جنین پنهان شده و مانند افراد تهمت زده در کنج خانه نشسته ای؟ تو کسی بودی که شاه پرهای بازها را درهم می شکستی، چطور شده که اکنون از پر و بال مرغان ناتوان فرو مانده ای؟! این فرزند أبو قحافه، هدیّه پدر و قوت و معیشت فرزندانم را به ظلم ستانده، و در مخالفت با من به سختی می کوشد، و جسورانه مجادله می کند، آنچنان که جماعت انصار دست از یاری من برداشته و مهاجرین رشته دوستی را گسسته،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۴

و همه تنهایم گذاشته اند، نه مدافعی دارم و نه مانعی، از خانه با دلی آکنده از خشم خارج شدم و در نهایت خواری بازگشتم، آری آن روزی شکست خوردی که تندی و خشونت خود را ضایع نمودی، آری روزگاری در شکار گرگان

بوده و پاره می کردی، و حال خاک نشینی را اختیار نموده ای!! نه پاسخ گوینده ای را می دهی، و نه سخن یاوه ای را ممنوع می سازی، من نیز دیگر هر چاره ای را از کف داده ام، ای کاش پیش از این خواری مرده بودم، عذرخواه من در تمام این حرفها که با تو گفتم و کم حرمتی که صادر شد همانا خدای من است، چه مرا وابگذاری و یا حمایت نمایی! وای بر من در هر طلوع آفتاب! تکیه گاهم از دنیا رفت، و بازویم ناتوان شد، شکایت نزد پدر می برم! و از خداوند دادخواهی می کنم! خدایا! نیرو و قدرت تو از همه افزونتر؛ و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است!.

(۱) آنگاه مولای متّقیان از در تسلیت به آن حضرت علیهما السّلام گفت: ای دختر بهترین انبیاء بر تو هیچ ویل و وای مباد! که ویل و وای برای دشمن بدخواه تو است! ای دختر برگزیده عالمیان و یادگار آخر الزّمان، غم و اندوه خود فرو نشان، و بدان که من هرگز در دینم سستی نکرده و از حدّ توانم خارج نشده ام، اگر مقصود شما روزی به قدر کفاف است که آن را خداوند ضمانت فرموده، و او ضامنی استوار و امین است، و آنچه برای تو مهیّا و آماده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۵

فرموده برتر از آن است که از شما به غارت رفته، پس کار را به خدا واگذار!.

پس حضرت زهرا علیها السّلام آرام گشته و عرض کرد: خدا مرا کافی است و او

بهترین وکیل است، و دیگر چیزی نگفت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۶

(۱) ۵۰- و سوید بن غفله گفت: چون بانوی ما حضرت فاطمه علیها السّلام به بستر بیماری افتاد- همان بیماری که منجر به فوت آن حضرت گشت-، زنان انصار و مهاجرین برای عیادت به خدمت او رسیده و گفتند: با این بیماری چگونه شب را به صبح آوردی ای دخت پیامبر؟

حضرت زهرا علیها السّلام نیز پس از حمد الهی و صلوات بر پدرش فرمود:

به خدا سوگند در حالی شب را به صبح رساندم که از دنیای شما ناراضی، و از مردان شما بیزارم، آنان را پس از امتحان دور انداخته، و پس از مشاهده نیّات سوء و رفتارهای ناهنجارشان از همه آنان کناره گیری نمودم! [سپس گمراه شدن پس از هدایت را به باد انتقاد گرفته و فرمود:] قبیح و زشت باد آن شکافهای شمشیر [که در جهاد راه خدا ایجاد شد]، و هر کار لهوی پس از کاری جدّی، و آن سنگ خوردنها از کفّار و آزار نیزه! و نتیجه اش این خطای در رأی و سستی نظر! چه کار بدی مرتکب شدند! که غضب الهی برای ایشان مهیّا و تا ابد در جهنّم خواهند ماند!.

البتّه من ایشان را به راه حقّ خواندم و متوجّه سنگینی آن نموده و همه چیز را بر آنان ظاهر نمودم. رویشان بخاک باد! مرگ بر آنان! لعنت بر قوم ستمکار!.

(۱) وای بر این امّت! چه چیز آنان را از: ستونهای استوار رسالت و اساس نبوّت و راهنمایی؛ و مهبط فرشته وحی، و دانا به تمام امور دنیا و آخرت، گمراه ساخت؟ آگاه باشید که این انحراف خسران مبین است. چرا این گونه أبو الحسن را عقوبت کردند؟! به خدا سوگند که این مجازات (خذلان و تنهاگذارن آن حضرت) فقط بخاطر ترس از شمشیر او و کمی ملاحظه در اجرای حقّ، و سختی و شدّت جنگ او، و شجاعت کارزار، و بی مهابا بودن او در اجرای فرامین الهی بود، و به خدا سوگند اگر تمام امّت از راه سعادت منحرف شده و از پذیرش راه روشن امتناع می کردند، [علیّ] همه آنان را به راه آورده و آرام آرام و صحیح و سالم به سعادت و خوشبختی می کشاند، که نه خود خسته شود و نه ایشان ملول، و در نهایت آنان را به سرچشمه ای با آبی گوارا و مطلوب و عاری از هر خس و خاشاک می برد، و ایشان را از آن سیراب باز میگرداند و در خفا و آشکاراشان را نصیحت می نمود در حالی که خود آن حضرت از غنای آنها بهره نمی برد و از دنیای ایشان برای خود چیزی ذخیره نمی فرمود مگر باندازه شربت آبی که تشنه خود را سیراب کند و اندکی از طعام که گرسنه بدان سدّ جوع نماید، و در آن وقت زاهد از راغب و راستگو از دروغگو تمیز داده و شناخته میشد، «اگر مردم قری و دهات ایمان می آوردند و پرهیزگاری میکردند هر آینه درهای آسمان را به

رحمت و بركت بروى ايشان باز

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۸

ميكرديم و زمين را رخصت مى داديم تاخير و بركات خود را برون انـدازد، و لكن چون مردم تكـذيب آيات الهى كردند و به اعمال زشت پرداختنـد ما هم بر ايشان تنگ گرفتيم و به سـبب كردار قبيح و عصـيان ايشان را معاقب و مأخوذ داشتيم- اعراف: ۹۶» و كسـانى كه از اين جماعت مرتكب ظلم و سـتم شدنـد بزودى جزاى اعمـال بـدشان به آنان مى رسـد، چه آنان از تحت قدرت و نفوذ ما خارج نيستند و ما از گرفتنشان عاجز نيستيم.

(۱) آهاى همگى گوش كنيـد! زودا كه روزگار عجائب خود را به شـما نمايش دهد! و اگر متعجّب شديد اين از عجيب بودن گفتارشـان است! اى كـاش مى دانسـتم كه اين مردم به چه بناى بلنـدى تكيه كرده، و متمسّك چه دسـتگيره اى شـده، و هتك حرمت چه ذرّيّه اى را نموده و ايشان را مقهور و مغلوب ساخته انـد، بد مولايى است مولايشان و بد دوستى است دوسـتشان، و ظالمان مبادله اى بسـيار بـد كردنـد [كه أمير المؤمنين را خانه نشـين كردند] درد را دوا، و مرض را شـفا، و گلخن را گلشن، و ظلمت را نور، و سـياه چـال را كوه طور پنداشـتند، بخـاك ماليـده بـاد بينى هـاى گروهى كه گمان مى كننـد كه كار نيكو مى كننـد، آگـاه باشـيد كه آنـان مفسداننـد و لكن خودشـان نمى داننـد، واى بر آنان آيا آنكه به سوى حقّ راهنمائى مى كنيـد به تبعيّت و پيروى شايسته تر است يا آنكه به حقّ راه نمى نمايد و

خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۹

(۱) بجانم قسم که این افعال شما حامل گشت، پس منتظر باشید تا مدّت حمل منقضی شود، پس از آن نتیجه باز آورد! اکنون خون تازه خواهید دوشید و اوانی شما از هر قاتل سرشار خواهد شد، در آن زمان ضرر جاهل و سود عاقل آشکار شود و آنجا را اندوخته پیشینیان باشد بر اخلاق میراث رسد، پس ساکن کنید قلب خود را و آرام دهید نفوس خویش را، و مهیّا شوید از برای حوادث و فتنه ها و مصیبتها! و خود را به شمشیر قاطع و دواهی مهلک و استبداد ستمکاران بشارت دهید! بی شکّ منافع شما نابود و مزارعتان محصود و بهره شما افسوس و دریغ خواهد بود، زودا که گریبان ندامت بدرید و هیچ نمی دانید به کجا اندر افتادید، بی گمان کورکورانه در ظلمت خانه ضلالت اسیر و در چاه جهالت دستگیر گشتید، چگونه شما را ملزم کنیم به سوی راه هدایت و حال آنکه از شنیدن کلمات ما کراهت دارید؟! سوید بن غفله گوید: زنان مهاجر و انصار تمام فرمایشات حضرت فاطمه علیها السّلام را به سمع مردان خود رساندند، و سران مهاجر و انصار با شنیدن این سخنان به جانب آن حضرت شتافته و گفتند: ای بانوی زنان جهان، اگر علیّ بن ابی طالب پیش از آنکه ما با

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۰

أبو بكر بيعت كنيم و پيمـان متـابعت محكم كنيم؛ حاضـر مى شـد و اين سـخنان مى فرمـود هرگز سـر از طـاعت او بيرون نمى كرديم!.

حضـرت فاطمه عليها السّـلام فرمود: از من دور شويـد! پس از اتمام حجّت بر شـما ديگر جايى براى عذر و بهانه شـما نيست، و هيچ چيز چاره تقصير و كوتاهى شما نكند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۱

احتجاج سلمان فارسىّ عليها السّلام پس از وفات پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله در نكوهش امّت در عهدشكنى از حضرت امير عليه السّلام

احتجاج سـلمان فارسـىّ عليها السّـلام پس از وفات پيامبر صـلّى اللَّه عليه و آله در نكوهش امّت در عهدشـكنى از حضرت امير عليه السّلام

(۱) ۵۱- از امام صادق عليه السّـلام به واسـطه پدران گرامش نقل شده كه سـلمان فارسـى سه روز پس از دفن پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله خطبه اى بدين شرح ايراد نمود:

آهـاى مردم! كلامـى از من گوش كرده سـپس در باره اش انـديشه كنيـد، بدانيـد كه اطّلاعات بسـيارى در فضائل علىّ بن ابى طالب دارم، كه اگر قصد نقل تمام آنها را داشته باشم گروهى از شما مرا ديوانه انگاشته و گروهى خونم را مباح سازيد.

بدانيـد كه شـما را تقـديراتى است كه پيش آمـدهاى گوناگونى در پى آن مى آيـد، و اين را بدانيد كه نزد علىّ بن ابى طالب عليه السّـلام است علم منايـا (مقـدّرات) و علم بلايـا (گرفتاريهـايى كه متوجّه مردم مى شود) و ميراث وصايـا (ثمره سـفارشات پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله) و فصل خطاب و اصل و ريشه انساب (نسبهاى مردم)، همان گونه كه هارون بن عمران

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۲

از موسی شنید او نیز از پیامبر شنید که فرمود: «تو وصیّ من در خانواده، و جانشین و خلیفه در امّتم هستی، و نسبت تو به من همچون نسبت هارون است به موسی»، ولی افسوس که شما امّت شیوه قوم بنی اسرائیل را پیش گرفته و آگاهانه راه خطا را پیمودید.

(۱) به خدا سوگند که قدم به قدم مانند بنی اسرائیل همان خطاها را مرتکب خواهید شد! به خدایی که جان سلمان در دست اوست سوگند اگر علیّ را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شماها را فرا می گرفت، تا آنجا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می کردند و ماهیهای دریا خواسته شما را می پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی رفت، و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی کردند، ولی افسوس که شما مخالفت نموده و مسند خلافت را به فرد دیگری سپردید، پس در انتظار گرفتاری و بلا باشید، و دست از خوشبختی بشوئید، من حقیقت امر را برای تک تک شما روشن ساختم، پس بدانید از امروز به بعد رشته محبّت و دوستی میان من و شما بریده شد.

دست از دامن آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بر ندارید، زیرا تنها ایشان راهنمای به سوی بهشت، و در روز قیامت خوانندگان به آن خواهند بود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۳

(۱) بر شما باد به فرمانبری امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، که به خدا سوگند که [در روز غدیر] ما به دفعات در حضور پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تحت عنوان ولایت و امارت بر او سلام نمودیم و پیوسته رسول خدا با تأکید ما را بدان کار وامی داشت، حال مردم را چه شده با علم به فضائلش بر او حسد می برند؟! عاقبت حسادت قابیل بر هابیل کشتن او بود، یا مانند قوم بنی اسرائیل کارشان به کفر و ارتداد کشیده، شما را چه شده؟! ای مردم، وای بر شما، ما را با أبو فلان و فلان چه کار؟! آیا به جهل افتاده یا خود را به نادانی می زنید؟ یا حسد ورزیده یا خود را به حسادت زده اید؟ به خدا سوگند که شما مرتدّ و کافر شده و با شمشیر به جان هم خواهید افتاد تا آنجا که با شهادت دروغ ناجی های خود را محکوم به مرگ نموده و کافران را تبرئه و آزاد کنید، بدانید که من حرف خود را زدم و تسلیم پیامبرم شدم، و از مولای خود و تمام امّت؛ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام پیروی نمودم، همو که سیّد و سرور اوصیاء، و پیشوای پیشانی سفیدان [از وضو]، و رهبر راستگویان و شهیدان و صالحان است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۴

احتجاج ابیّ بن کعب بر قوم مانند احتجاج سلمان

احتجاج ابیّ بن کعب

بر قوم مانند احتجاج سلمان

(۱) ۵۲- از محمّد و یحیی دو فرزند عبد اللّه بن حسن از پدرانشان از امیر المؤمنین علیّ بن- ابی طالب نقل است که فرمود: پس از خطبه أبو بکر- در روز جمعه اوّل ماه مبارک رمضان- ابیّ بن کعب برخاسته و این گونه سخنرانی کرد که:

ای گروه مهاجر که خشنودی خداوند را در نظر داشته و در قرآن مورد ثنای الهی قرار گرفته اید، و ای گروه انصار که در شهر ایمان سکنی گزیدید و به همین جهت خداوند در قرآن از شما تعریف کرده، آیا فراموش کرده یا خود را به نسیان زده اید، آیا تبدیل عهد و پیمان کردید و یا تغییر آئین داده اید، یا خذلان اختیار کرده یا عاجز شده اید؟! مگر شما فراموش کرده اید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در [روز غدیر] در میان ما بپا خواسته و علیّ را در مقابل همه نگه داشته و فرمود: «هر کس که من مولای او هستم علیّ مولای اوست، و کسی که من نبیّ او هستم علیّ امیر اوست»؟!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۵

(۱) مگر از خاطر برده اید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: «ای علیّ جایگاه تو نزد من همچون هارون است به موسی، اطاعت امّت از تو پس از من مانند اطاعت آنان از من در زمان حیاتم بوده؛ فرض و واجب است، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نیست»؟.

مگر این سخن رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله را از یاد برده اید که فرمود: «سفارش من به شما در مورد اهل بیتم خیر است، پس آنان را مقدّم داشته و بر ایشان سبقت مگیرید، و آنان را امیر خود ساخته و بر آنان امارت پیدا مکنید»؟.

مگر شما نمی دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اهل بیت من وسیله هدایت و راهنمایان به سوی خدا می باشند»؟.

آیا این فرمایش پیامبر به علیّ را فراموش کرده اید که فرمود: «تو هدایتگر گمراهان هستی»؟.

آیا از خاطر برده اید که رسول خدا در باره علیّ فرمود: «علیّ احیاگر سنّت، و معلّم امّت من است، همو که حجّت مرا بپای داشته و بهترین جانشین من است، او آقای اهل بیت من و محبوب ترین فرد نزد من است، اطاعت او همچون اطاعت من بر امّت واجب است»؟.

مگر نمی دانید که پیامبر در زمان حیات هیچ کس را امیر او نساخت و در نبود خود او را بر همه امیر و ولیّ نمود؟!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۶

(۱) آیا از خاطر برده اید که علیّ در سفر و حضر و موقع کوچ و هنگام نزول و در مواقع دیگر پیوسته همراه رسول خدا بود؟.

مگر این سخن پیامبر را فراموش کرده اید که می فرمود: «هر گاه در میان شما نبودم و علیّ را خلیفه شما ساختم فردی همچون خودم را بر شما گماشته ام»؟.

آیا از خاطر برده اید که پیامبر قبل از رحلت ما را در خانه فاطمه علیها السّلام گرد آورده و فرمود: خداوند تبارک و تعالی به موسی

وحی فرمود که برادری از اهلت انتخاب نموده و او را نبیّ قرار ده، و خانواده او را فرزندان خود نما، تا ایشان را از هر آفتی حفظ، و از هر شکّ و تردیدی پاک نمایم، و موسی و هارون را به اخوّت برگزید، و فرزندان او را پس از خود رهبران بنی اسرائیل ساخت، و قوانین مسجد آنان در باره موسی مشمول ایشان نیز شد. حال خداوند به من وحی فرموده که همچون موسی نسبت به هارون؛ تو نیز علیّ را به اخوّت برگزین، و فرزندان او را چون اولاد خود محسوب دار [امامان امّت قرار ده]، که من ایشان را همچون فرزندان هارون مطهّر نمودم، بدانید که من نبوّت را به تو ختم نموده و پس از تو دیگر هیچ پیامبری نخواهد بود»؟، و آن فرزندان همان امامان هدایت یافته اند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۷

(۱) چرا دیده گانتان را باز نکرده و اندیشه نمی کنید، مگر شما نمی شنوید؟! نکند که شما گرفتار شبهات شده اید و حکایت شما ماجرای آن مردی است که در راه سفر گرفتار تشنگی سختی شده و در لحظه مرگ با مردی راهنما روبرو شده و درخواست آب می کند و او می گوید: روبروی تو دو چشمه است، یکی تلخ است و ناگوار، و دیگری شیرین است و گوارا، اگر به آب تلخ برسی، گمراه شده ای، و رسیدن به آن دیگر کمال مقصود خواهد بود و هدایت و رفع تشنگی. و این ماجرا، حکایت حال شما امّت است که خود را

مهمل و بیهوده پنداشته اید، و به خدا سوگند که شما مهمل گذارده نشده اید، بلکه نشان هدایت برای شما نصب شده، حلال برای شما جایز و حرام بر شما ممنوع گشته، و قسم به خدا که اگر او را اطاعت می کردید نه به اختلاف افتاده و نه دشمنی می کردید، نه قطع رابطه کرده و جنگ می کردید و نه از هم اظهار برائت و بیزاری می نمودید. و به خدا سوگند که شما پس از رحلت پیامبر عهد و پیمان او را شکستید، و در مسأله عترت او به اختلاف افتاده و دیگران در این مسأله دست به دامن رأی و نظر خود شدند، بدانید که این تصوّر خام و اشتباه بزرگی است، شما پنداشته اید که اختلاف نظر مایه رحمت است، این طور نیست، قرآن با این عقیده سخت مخالف است، آنجا که خداوند با عظمت فرموده: «مانند آن افرادی نباشید که پس از روشن شدن راه و برهان در میان خود به تفرقه و اختلاف افتادند، برای آنان عذاب سختی مهیّا گردیده است- آل عمران: ۱۰۵».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۸

(۱) سپس خداوند ما را از اختلاف شما باخبر ساخته و فرموده: «این مردم پیوسته با همدیگر در اختلافند مگر کسانی که مشمول رحمت پروردگارت گردند، و آنان را به همین منظور آفریده است- هود: ۱۱۸ و ۱۱۹»، یعنی برای رحمت آفریده است و مراد آل محمّد می باشند، من خود از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: «ای علیّ تو

و شیعیانت بر اساس فطرت پاك و حقیقت هستید، و باقی مردم از این حقیقت و فطرت دور می باشند»، پس چرا باید از پیامبر خود محمّد قبول می کردید! چطور؟ با اینکه او خود شما را به عهدشکنی از وصیّ و امین و وزیر و برادر و ولیّ خود علیّ بن ابی طالب باخبر ساخته بود، همو که از تمام شما دلپاکتر، و عالمتر، و در اسلام مقدّمتر، و از همه شما نزد رسول خدا فهمیده تر بود، همو که پیامبر میراث خود را به او داده و به وعده هایش سفارش فرمود، پس او را جانشین خود بر امّتش نهاد، و اسرار خود را نزد او گذاشت، پس فقط او ولیّ پیامبر است، و از تمام شما به آن مقام شایسته تر است، چرا که او سرور اوصیا و وصیّ خاتم مرسلین و برترین اهل تقوا و از همه شما به پروردگار جهانیان مطیع تر است.

در زمان خود پیامبر (روز غدیر) به نام امارت بر او سلام گفتید. پس آنکه شما را انذار و تخویف نمود معذور دارید زیرا مقصود فقط ادای نصیحت و موعظه بود برای کسی که به خود آمده و بیدار شود، پس ما نیز چون شما همه آن مطالب را شنیدیم و دیدیم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۹

و شهادت دادیم.

(۱) چون سخن او بدینجا رسید؛ عبد الرّحمن بن عوف و أبو عبیده جرّاح و معاذ بن جبل برخاسته و یک صدا گفتند: ای ابیّ، مگر عقلت را از دست داده ای؟ یا جن زده شده ای؟

ابیّ

بلافاصله گفت: بی عقلی و جن زدگی در شما است، من روزی نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بودم که دیدم با کسی مشغول صحبت است که فقط صدایش را می شنیدم و او را نمی دیدم، در میان آن صحبتها به پیامبر گفت:

او چه مرد خیرخواهی برای تو و امّت بوده و داناترین ایشان به سنّت تو است! پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فکر می کنی که پس از من؛ مردم اطاعت او خواهند کرد؟ گفت:

ای محمّد، نیکان امّت تو از او پیروی نمایند، و مردم نابکار با او مخالفت ورزند، و این منوال پیامبران و اوصیای آنان پیش از تو بوده، ای محمّد، موسی به یوشعی وصیّت نمود که از همه بنی اسرائیل داناتر و خداترس تر و مطیع تر بود، به همین خاطر خداوند موسی را امر فرمود که همو را به وصایت انتخاب کن- مانند خود شما که به دستور خداوند علیّ را به وصایت برگزیدی- در پی این عمل موسی تمام بنی اسرائیل خصوصا فرزند موسی به او رشک برده و زبان به لعن و دشنام او گشوده و با او درگیر شده و تنهایش گذاشتند، بنا بر این اگر از همان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۰

روش بنی اسرائیل پیروی کنند، وصیّ تو را تکذیب کرده و او را انکار نمایند و خلافت را از او سلب نموده و علم او را به غلط اندازند.

(۱) ابیّ گفت: عرض کردم ای رسول خدا او که بود؟ فرمود: یکی از فرشتگان پروردگار

عزیزم بود، مرا باخبر ساخت که مردم با وصیّ من علیّ بن ابی طالب مخالفت خواهند نمود.

و من تو را ای ابیّ به مطلبی سفارش می کنم که اگر آن را حفظ کنی پیوسته بر خیرخواهی بود، ای ابیّ بر تو باد به اطاعت علیّ، زیرا او هم هدایت کننده است و هم هدایت شده، او خیرخواه امّت و احیاگر سنّت من خواهد بود، او امام شما پس از من است، پس هر کس به این امر رضا دهد به همان صورتی که از من جدا شده مرا ملاقات خواهد نمود، ای ابیّ هر که در این امر تغییر و تبدیلی دهد با من چون فردی عهدشکن و عصیانگر، و منکر نبوّتم ملاقات خواهد کرد، نه او را شفاعت کنم و نه از حوضم او را بنوشانم.

پس گروهی از مردان انصار برخاسته گفتند: بنشین ای ابیّ خدا تو را رحمت کند، هر آنچه شنیدی ادا نمودی و به عهد خود وفا کردی!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۱

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام در برابر اظهار انبساط أبو بکر از بیعت مردم

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام در برابر اظهار انبساط أبو بکر از بیعت مردم

(۱) ۵۳- امام جعفر صادق علیه السّلام بواسطه پدران گرامش علیهم السّلام گوید: وقتی مردم با أبو بکر بیعت کرده و با امام علیّ علیه السّلام آن رفتار نمودند، پیوسته أبو بکر نسبت به حضرت أمیر علیه السّلام اظهار انبساط و خوشروئی کرده، و از انقباض و گرفتگی علیّ بن ابی طالب حیران و دل نگران بود، به همین خاطر بسیار مایل بود با او

خلوتی داشته و عقده دل او را گشوده و رضایت خاطر آن حضرت را به هر ترتیب فراهم نماید، تا عرض کند که چرا بیعت را پذیرفته با اینکه هیچ رغبت و میلی به آن نداشته است. بنا بر این از آن حضرت درخواست نمود که ساعتی را برای مذاکره خصوصی انتخاب نماید. پس مجلس برپا شد و أبو بکر این گونه سخن آغاز نمود: ای أبو الحسن، به خدا سوگند که این جریان روی تبانی و اقدام و رغبت و حرص من صورت نگرفت، و در آن هیچ اعتمادی به خود نداشتم که بتوانم از پس این امر بر آمده و امور امّت را آن طور که باید اداره کنم. و من فاقد هر گونه قدرت مالی و کثرت عشیره بودم، تا از آن طریق اساس نقشه خود را استوار نمایم. پس برای چه از من دلتنگ و ملول بوده و آن را که در باره من نشاید تصوّر می کنی، و با نظر بغض و عداوت به من می نگری؟!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۲

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر به این امر رغبت و میلی نداشتی، برای چه خود را به آن حاضر نموده و در این عمل پیش قدم شدی؟

أبو بکر گفت: بخاطر حدیثی بود که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرموده: «براستی که خداوند امّت مرا بر گمراهی و خطا جمع نمی کند»، و چون جمع ایشان را دیدم از همان فرمایش پیروی نموده و

هر گز گمـان نبردم که اجمـاع امّت خلاـف هـدایت و از گمراهی باشـد، و به همین خـاطر تن به این تکلیف سپردم، و اگر می دانستم حتّی یک نفر هم از این امر امتناع خواهد ورزید بطور مسلّم از پذیرش آن خودداری می کردم.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در خصوص حدیث مذکور در مورد اجماع امّت از تو می پرسم که آیا من از افراد این امّتم یا نه؟ گفت: آری. فرمـود: آن گروهی که از بیعت تو سـر بـاز زدنـد چون سـلمان و أبو ذرّ و عمّـار و مقـداد و سـعد بن عبـاده و دیگران؛ از امّت بودند یا نه؟ أبو بکر گفت: آری همه از امّت بودند.

أمیر المؤمنین علیه السّـلام فرمود: بنـا بر این چگونه بـا مخـالفت این افراد به حـدیث اجمـاع احتجاج می کنی؟. حال اینکه تمام آنان از افراد صالح و پرهیزگار و از أصحاب رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله هستند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۳

(۱) أبو بکر گفت: تخلّف این افراد پس از تحقّق این امر بر من معلوم شد، و ترسیدم اگر از پذیرش آن امتناع ورزیده و خود را کنار بکشم اوضاع اجتماعی مسـلمین بهم خورده و شایـد غالب مردم مرتدّ شده و از دین خارج شوند، و پذیرش من بر این امر بهتر از آن بود که امّت مسـلمان به هرج و مرج گرائیده و به حالت کفر سابق خودشان عود نمایند، و فکر می کردم شما نیز در این باره با من موافق باشید.

أمیر المؤمنین علیه السّلام

فرمود: بسیار خوب، ولی پرسش من این است که شما در بار نخست روی چه اساسی و برای چه به این امر روی آوردید، و اینکه یک فرد روی چه شرائط و علل و جهاتی شایسته امر خلافت می شود؟

أبو بکر گفت: البتّه روی صفات خیرخواهی، وفای به عهد، صراحت لهجه، استقامت و حسن سیرت و عدالت و علم و آگاهی از کتاب و سنّت و حکمت و معرفت و زهد در دنیا و پرهیزگاری، و یاری و طرفداری از مظلوم و ستمدیده در دور و نزدیک.

أبو بکر چون به این کلام رسید ساکت شد.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پس سبقت در اسلام و قرابت با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چه؟

أبو بکر گفت: آری، و سابقه و قرابت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۴

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای أبو بکر تو را به خدا سوگند می دهم، آیا در وجود خود این خصوصیّات را می بینی یا در من؟. أبو بکر گفت: البتّه در شما می بینم ای أبو الحسن.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا این من بودم که پیش از تمام امّت به رسول اکرم جواب مثبت داد یا تو؟

گفت: بلکه شما.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند آیا من از طرف رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مأمور به ابلاغ و خواندن سوره برائه برای کفّار شدم یا تو؟

أبو بکر گفت: شما مأمور این کار شدید.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای

أبو بكر تو را به خدا سوگند، آیا هنگام خروج پیامبر از مکّه به مدینه (روز غار) آیا من جان فدای او شدم یا تو؟

أبو بكر گفت: البتّه شما.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند بنا به حدیث پیامبر در روز غدیر آیا من مولای تو و تمام مسلمین هستم یا تو؟

أبو بكر گفت: البتّه شما.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۵

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند آیا ولایت من قرین ولایت پروردگار متعال و پیغمبر خدا واقع شده به دلیل انفاق انگشتر، در آیه شریفه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا- إلخ یا تو؟

أبو بكر گفت: البتّه برای شما است.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا مقام وزارت رسول خدا همچنان که برای هارون بود نسبت به حضرت موسی

«أنت منّی بمنزله هارون من موسی»

برای تو بود یا برای من؟

أبو بكر گفت: برای شما بود.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله توسّط تو و اولاد و خانواده ات در برابر نصاری مباهله نمود، یا با من و فرزندان و خانواده من؟

أبو بكر گفت: البتّه توسّط شما و خانواده اتان مباهله انجام شد.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا آیه تطهیر از رجس در باره من و خانواده و فرزندان من نازل شد یا برای تو و خانواده ات؟

أبو بكر گفت: برای شما و خانواده اتان نازل شد.

أمیر

المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در زير كساء

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۶

براى من و خانواده و فرزنـدانم دعا كرد كه «خداوندا، اينان أهل بيت منند، آنان را به سوى خود و بهشت رضوانت بخوان نه به آتش» يا براى تو و خانواده و فرزندانت؟

أبو بكر گفت: براى شما و اهل بيت و فرزندانتان دعا كرد.

(۱) أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگنـد، آيا مراد از آيه يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً من هستم يا تو؟

أبو بكر گفت: البتّه شما.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا آفتاب براى نماز تو به دعاى پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله رجوع كرد يا براى من؟

أبو بكر گفت: براى تو بود.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا تو آن جوانمردى كه اين ندا از آسمان برايش خوانده شد كه:

«لا سيف إلّا ذو الفقار و لا فتى إلّا علىّ»

يا من؟

أبو بكر گفت: البتّه تو آن جوانمردى.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خـدا سوگنـد، آيا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در غزوه خيبر بيدق را به دست تو سپرد و فتح نصيب مسلمين گرديد يا به من عطا فرمود؟

أبو بكر گفت: بلكه به دست تو داد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۷

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو با کشتن عمرو بن عبد ودّ؛ اندوه و غم و حزن از خاطر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سایر مسلمین برداشتی یا من؟

أبو بکر گفت: البتّه بدست تو صورت پذیرفت.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو مورد اعتماد پیامبر و مأمور ابلاغ پیام آن حضرت به جنّیان شدی یا من؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، با نظر به حدیث رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که فرمود: «من و تو از زمان حضرت آدم تا عبد المطّلب در تمام طبقات از نکاح بوده ایم نه از زنا» آیا من از جهت نسب و طهارت آباء با رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله شریکم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا مرا به تزویج دخت خود در آورده و فرمود: «خداوند در آسمان تو را برای زوجیّت فاطمه برگزید» یا تو را؟

أبو بکر گفت: البتّه شما را.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا من پدر حسن و حسین دو سبط

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۸

و گل خوشبوی پیامبر هستم که فرمود: «حسن و حسین آقا و سرور جوانان بهشتی اند و پدرشان از آن دو بهتر است» یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه

شما هستید.

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا برادر تو مزیّن به دو بال است که در بهشت با فرشتگان طیر می کند یا برادر من؟

أبو بکر گفت: البتّه برادر شما (جناب جعفر طیّار).

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا من ضامن دیون پیامبر و بجا- آورنده مواعد و وصایا و عهود آن حضرت هستم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا وقتی که پیامبر برای شرکت در مرغ بریان شده دعا می نمود که «خدایا محبوبترین بندگان خود را در اینجا حاضر کن» من حاضر شدم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله مرا به قتال ناکثین

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۹

و قاسطین و مارقین بر تأویل قرآن مژده و خبر داد یا تو را؟

أبو بکر گفت: البتّه شما را.

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مرا به دارا بودن علم قضا و فصل الخطاب معرّفی نموده و فرمود: «علیّ بهتر از همه شماها به علم قضا آگاه است» یا تو را؟

أبو بکر گفت: البتّه شما را.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در زمان حیات خود به أصحاب و یارانش فرمود که مرا به عنوان

«أمير المؤمنين» سلام گفته و ندا كنند يا تو را؟

أبو بكر گفت: البتّه شما را.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا من در آخرين كلام رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله حاضر شده و متولّى غسل و دفن آن حضرت گشتم يا تو؟

أبو بكر گفت: البتّه شما.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا تو در قرابت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله سبقت جسته اى [مصداق

«أُولُوا الْقُرْبى »

مى باشى] يا من؟

أبو بكر گفت: شما هستيد.

الاحتجاج، ج ١، ص: ٢٧٠

(١) أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا توئى آنكه خداوند وى را هنگام احتياج دينارى عطا نمود و جبرئيل با او معامله نموده و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را بر آن ضيافت نمودى و اولاد او را اطعام نمودى يا من؟

در اينجا أبو بكر گريسته و گفت: بلكه توئى.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله تو را بدوش خود بلند كرده و اصنام و بتهاى كعبه را شكست يا مرا؟

أبو بكر گفت: شما بوديد.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آيا اين كلام رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله كه فرمود: «تو صاحب لواى من در دنيا و آخرت هستى»، در حقّ من بود يا در باره شما؟

أبو بكر گفت: بلكه در باره شما بود.

أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: تو را به

خدا سوگند، آیا پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله وقتی فرمان داد که تمام درب هایی که به مسجد باز میشد بسته شود مگر یک درب، آن درب از خانه من بود یا درب خانه شما، و نیز آنچه خداوند بر او حلال نموده بود بر من حلال نمود یا بر تو؟

أبو بکر گفت: البتّه بر شما.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۱

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، بنا به مفاد آیه شریفه أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ «۱» آیا شما بودید که پیش از نجوی و سخن گفتن با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله صدقه دادید یا من بودم؟

أبو بکر گفت: البتّه شما بودید.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره من به دخت خود فاطمه علیها السّلام فرمود که: «تو را به کسی تزویج نمودم که أوّل مردمان به اسلام ایمان آورد و اسلام او بر سائر مردم برتری و تفوّق دارد» یا در حقّ تو؟

أبو بکر گفت: البتّه در باره شما فرمود.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو بودی آنکه در روز بدر بر سر چاهی که کافران مقتول را در آن ریخته بودند فرشتگان هفت آسمان بر او سلام کردند یا من بودم؟ أبو بکر گفت: البتّه شما بودید.

امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: به همین ترتیب حضرت أمیر علیه السّلام پیوسته

مناقب منقول خود را که از جانب خدا و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بود ایراد می کرد، و أبو بکر یکایک آنها را تصدیق می نمود [تا بجائی رسید که أبو بکر به گریه افتاده و حالش منقلب شد].

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۲

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اینها و مانند آن از جمله علائم و دلائلی است که انسان توسّط آنها شایسته ولایت امور امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله می گردد. بنا بر این ای أبو بکر چه چیز تو را از خدا و رسول و دینت فریب داد، با اینکه وجود تو عاری از این علائم و دلائل است؟!.

أبو بکر در حالی که می گریست گفت: راست گفتی ای أبو الحسن، به من مهلت بده تا امشب در کار خود و این حرفهایت خوب فکر و تأمّل کنم.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر چه می خواهی فکر کن ای أبو بکر.

أبو بکر در نهایت تأثّر و حزن برخاسته و به خانه رفت و تا شب خود را ممنوع الملاقات نمود، و عمر بن خطّاب پس از آگاهی از ملاقات آن دو با حالی مضطرب و نگران به میان مردم تردّد می کرد. و أبو بکر آن شب بخواب رفته و در رؤیا به خدمت پیامبر مشرّف شده و عرض سلام نمود. ولی رسول خدا روی مبارک خود را به جانب دیگر نمود.

أبو بکر برخاسته و در برابر آن حضرت نشسته و سلام نمود. این بار نیز پیامبر از او روی برتافت.

أبو بكر گفت: ای رسول خـدا مگر از من چه خلاف و گناهی سـر زده؟ رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: چگونه جواب سلام تو را بگویم حال اینکه تو دشـمنی می کنی با کسـی که خـدا و رسول او وی را دوست می دارنـد؟ حقّ را به اهل آن باز گردان. گفتم: أهل آن کیست؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۳

فرمود: همـان که تو را در مـذاکره اش ملامـت نمود، یعنی علیّ. گفتم: آن را به وی باز گردانـدم ای رسول خـدا، سـپس او را ندید.

(۱) چون صـبح شد نزد حضرت علیّ علیه السّلام آمده و جریان خواب خود را برایش نقل نموده و گفت: دست خود را بده تا با تو بیعت کنم ای أبو الحسن. پس از بیعت از آن حضرت خواست که در وقت معیّن در مسجد حاضر شده تا جریان مذاکره و خواب شب را به مردم نقل نموده و در میان جمع؛ خلافت را تسلیم أمیر المؤمنین علیه السّلام نماید.

أبو بکر با رنگی پریده و در حالی که خود را سرزنش می کرد از نزد آن حضرت خارج شده و در میان راه به عمر برخورد، او گفت: تو را چه شده است ای خلیفه مسلمین؟

أبـو بکر نیز همه چیز را برای او نقـل نمود. عمر گفت: تو را به خـدا سوگنـد ای خلیفه رسول خـدا، که از سـحر و جـادوی بنی هاشم بر حذر باشی، و مبادا به آنان اعتماد نمایی، که این اوّلین سحر و جادوی ایشان

نیست. و گفت و گفت تا أبو بکر را از رأی و تصمیم خود باز گردانده، و او را تشویق به ادامه راه خلافت نمود.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: أمیر المؤمنین علیه السّلام بنا بر وعده ای که گذاشته بودند به

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۴

مسجد آمد ولی هیچ کس از ایشان را در آنجا ندید، و دریافت که چه شده، پس بر سر قبر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نشست.

حضرت فرمود: در این میان عمر از کنار آن حضرت عبور کرده و گفت: ای علیّ، چیزی که می خواستی نشد!! پس آن حضرت نیز بر همه چیز واقف شده و به منزل خود بازگشت.

«احتجاج سلمان فارسیّ رضی اللَّه عنه بر عمر بن خطّاب در پاسخ به نامه ای که به او نگاشت

«احتجاج سلمان فارسیّ رضی اللَّه عنه بر عمر بن خطّاب در پاسخ به نامه ای که به او نگاشت

«وقتی که او پس از حذیفه بن یمان از طرف عمر والی مدائن شده بود» (۱) ۵۴- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ؛ از سلمان غلام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عمر بن خطّاب:

امّا بعد؛ ای عمر نامه تو به دستم رسید، نامه ای که در آن مرا مورد سرزنش و توبیخ خود ساخته، و در آن گفته بودی که من تو را به امارت مدائن بدان خاطر مبعوث نمودم، و بلکه امر نمودی به اینکه دنباله شیوه و روش حذیفه را بگیری و از روزگار امارت و سیره و روش او موشکافی کرده و ما را از جمیع افعال او خواه قبیح و خواه حسن عالم

و واقف گردانی. ولی ای عمر! خداوند عزّ و جلّ مرا از این عمل باز داشته، آنجا که فرموده: یا

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۵

أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ «۱»، ای عمر من هرگز در پی اطاعت تو در امر حذیفه نیفتاده و مخالفت امر خداوند را نکنم.

(۱) و امّا اینکه گفتی که من زنبیل بافی را شغل خود ساخته و مدام نان جو تناول می کنم، این دو کار عملی نیست که فرد مؤمن کسی را بر آن سرزنش و توبیخ نماید. و به خدا سوگند ای عمر که زنبیل بافی و خوردن نان جو از بی نیازی از بهترین خوردنی و نوشیدنی و غصب حقّ مؤمن و ادّعای باطل در نزد خداوند عزّ و جلّ با فضیلت تر و محبوب تر و به تقوا نزدیکتر می باشد، و من خود دیدم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هر گاه نان جو می یافت آن را تناول فرموده و ضمن اظهار فرح و شادی از آن آزرده نبود.

و امّا اینکه اشاره به عطا و احسان من نموده بودی، این را بدان که من آن عمل را برای روز فقر و ناداری و نیازم به آن پیش فرستادم، و به خدا سوگند ای عمر مرا اصلا نظر به خوبی مطاعم و مشارب من نیست و باک از نیک

و بـد آن نـدارم زیرا غـذایی که از حلق به گلو رود و سـدّ رمق گشـته و نیروی بنـدگی حضـرت حقّ به هم رسد همان کافی و بسنده است؛ خواه آن آرد گندم و مغز گوسفند باشد و خواه جو بی مغز.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۶

(۱) و امّا اینکه گفتی: تو با این اعمالت موجب ضعف سلطنت خداوند و سستی آن شدی، من نفس خود را خوار نمودم تا اهل مدائن مرا أمیر ندانند بلکه مرا مثل پل فرا گرفته و بر بالای آن تردّد نمایند، و هر گونه بار و ثقل که دارند بر من حمل فرمایند، گویا زعم تو آن است که این گونه اعمال موجب وهن و ذلّت حضرت الوهیّت و سبب خفّت سلطانیّت ربّ العزّه است.

پس بـدان که تـذلّل در طاعت و بندگی خداوند نزد من محبوب تر است از تعزّز در معصـیت او، و تو خود می دانی که رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله پیوسته با مردم الفت داشته و بدیشان نزدیک می شد، و مردم نیز به نبوّت و سلطانیّت او چنان نزدیک می شدند که گویی حضـرت رسول صـلّی اللَّه علیه و آله یکی از آن مردمان است. و غذای آن حضـرت غذای درشت و غلیظ بود و لبـاس خشن و پلاس می پوشـید و همه مردمان در نزد او اعمّ از قرشـی و هاشـمی و عربی و سـفید و سـیاه همه و همه در دین مساوی و برابر بودند. و من شهادت می دهم که خود شنیدم که

آن حضـرت می فرمود: «هر که پس از من ولایت هفت نفر از مسـلمانان را بر عهـده گیرد و راه عـدل پیشه نسازد خدا را چنان ملاقـات کنـد که از او غضـبان باشـد»، بنـا بر این امیـدوارم از حضـرت حقّ که از امـارت مـدائن سالم بیرون آیم، با اینکه ذکر نمودی که من نفس خود را ذلیل و قدر خود را پایمال و پست گردانیدم، پس چگونه است ای عمر حال

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۷

کسـی که ولایت و سرپرستی امّت را پس از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر عهده گرفته، که من خود از حضرت حقّ شنیدم که می فرمود: تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ «۱».

(۱) ای عمر بـدان که من عهـده دار ولاـیت اهل مـدائن نشـدم مگر اینکه به همان شـیوه رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله اقامه حدود الهی را از روی ارشاد و دلیل نمایم و به طریق آن حضرت در میان ایشان رفتار نمایم.

و این را بـدان که اگر خداونـد تبـارک و تعـالی خیر و خوبی این امّت یا اراده و ارشاد و هـدایت این طائفه را داشـته باشـد بی شکّ اعلم و افضل این جماعت را والی ایشان گرداند، و اگر این امّت از حضـرت حقّ ترسان بوده و تابع رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و عالم به حقّ می بودند هرگز تو را أمیر المؤمنین نام نمی نهادند!! فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِی

هذِهِ الْحَیاهَ الدُّنْیا «۲» و به طولانی شدن عفو و بخشش الهی مغرور مشو زیرا که عقوبت خداوند نیز در زمان خود خواهد رسید.

و بدان که عواقب عمل ناحقّ و ستم و کردار ناپسند و ظلم تو در دنیا و آخرت به تو

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۸

خواهد رسید، و در آینده از کردار ما تقدّم و ما تأخّر خود بازپرسی شوی، و الحمد للّه وحده.

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام بر قوم پس از وفات عمر بن خطّاب بر پنج تن از اهل شوری برای اولویّت خود

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام بر قوم پس از وفات عمر بن خطّاب بر پنج تن از اهل شوری برای اولویّت خود

(۱) ۵۵- عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفیّ و او از امام باقر علیه السّلام نقل نموده که فرمود:

هنگامی که زمان وفات عمر بن خطّاب فرا رسید و امر خلافت را به شوری مقرّر نمود به دنبال شش نفر که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و عثمان بن عفّان و زبیر بن عوّام و طلحه بن- عبید اللّه و عبد الرّحمن بن عوف و سعد بن ابی وقّاص بودند فرستاد و دستور داد که آنان در اطاقی نشسته و در پیرامون خلافت با هم مشاوره کرده، و از میان خودشان یکی را که سزاوارتر و اولی تر می بینند انتخاب نمایند، و از آن مکان بیرون نروند تا با یکی بیعت کنند، و هر گاه یک یا دو نفر در طرف اقلّیّت واقع شده و از موافقت اکثریّت و بیعت آن کسی که از طرف اکثریّت انتخاب می شود امتناع نمایند: کشته شوند. و در

نهایت مجلس به نفع عثمان تمام شد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۹

(۱) پس هنگامی که أمیر المؤمنین علیه السّلام تلاش جمع را در بیعت عثمان دید، برای اتمام حجّت و روشن شدن حقیقت برخاسته و فرمود:

گفتار مرا بشنوید و چنانچه آن حقّ و درست بود بپذیرید و اگر باطل و نادرست بود آن را انکار کنید، سپس فرمود:

شما را به خدا سوگند! همان خدایی که بر صدق و کذب شما واقف است آیا در میان شما جز من کسی هست که بر دو قبله نماز گزارده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دو بار بیعت کرده باشد، یکی بیعت فتح، و دیگری بیعت رضوان؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادرش مزیّن به دو بال در بهشت باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که عمویش سیّد الشّهداء باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همسرش بانوی زنان عالمیان باشد؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۰

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دو فرزندش دو فرزند رسول خدا صلّی

اللّه علیه و آله بوده و آن دو آقای جوانان بهشتی باشند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که ناسخ را از منسوخ قرآن تشخیص دهد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند رجس و ناپاکی را از او دور ساخته و او را پاک مطهّر گردانیده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که جبرئیل را در مثال دحیه الکلبیّ دیده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در حال رکوع زکات داده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روی چشمانش را مسح نموده و در روز خیبر رایت اهل اسلام را به او داده باشد و پس از آن دیگر هیچ گرمی و سردی را نبیند؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۱

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را در غدیر خمّ به اذن خداوند با دست مبارک خود بلند کرده و بفرماید: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست، خداوندا با دوست او دوست و با دشمن او دشمن باش»؟ گفتند:

نه.

فرمود: شما را به

خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حضر و رفیق او در سفر باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در غزوه خندق با عمرو بن عبد ودّ نبرد کرده و او را بقتل برساند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در باره اش فرموده باشد: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند او را در ده آیه از قرآن؛ مؤمن خوانده باشد؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۲

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مشتی خاک گرفته و آن را بر روی کفّار انداخته و آنان تار و مار شوند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که فرشتگان در روز جنگ احد با او ایستادگی نموده تا همه کفّار فرار کردند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را ادا کرده

باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که بهشت مشتاق دیدار او باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حضور داشته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را غسل داده و دفن و کفن کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله طلاق همسرانش را بدست او سپرده باشد؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۳

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را بر دوش مبارك خود سوار نموده که به بالای بام بیت اللّه الحرام برای شکستن بتها رفته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در کارزار بدر منادی حضرت حقّ بنام او ندا کرده باشد که

«لا سیف إلّا ذو الفقار و لا فتی إلّا علیّ»

؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همراه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرغ بریان شده ای که به هدیّه برای آن حضرت آورده

بودند تناول کند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرموده باشد که: «تو صاحب علم و رایت من در دنیا و آخرتی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای نجوای رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله صدقه ای را پیش فرستاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که نعلین رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را دوخته باشد؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۴

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرموده باشد: «من برادر تو و تو برادر من هستی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرموده باشد: «تو محبوبترین خلق و راستگوترین ایشان به من هستی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که صد دلو آب را در برابر صد دانه خرما بکشد و آن را به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بخوراند و خود گرسنه باشد؟ گفتند:

نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل همراه با سه هزار فرشته دیگر در کارزار بدر بر او سلام کرده باشند؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که چشمان رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را [هنگام وفات] بر هم نهاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا قبل از من کسی در میان شما هست که خداوند را به یگانگی شناخته باشد؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۵

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پیش از همه بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله وارد شده و آخر همه از نزد او خارج شود؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پس از قدم زدن با رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و گذر بر باغی بگوید: چه باغ زیبایی! و آن حضرت به او بفرماید:

«و باغ تو در بهشت زیباتر از این است» و این سخن پس از گذر از سه باغ از جانب آن رسول گرامی تکرار شود؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بدو گفته باشد: «تو نخستین فردی هستی که به من ایمان آورده و تصدیقم نمودی، و تو نخستین فردی هستی که به روز قیامت بر حوض بر

من وارد خواهی شد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دست او و همسر و دو پسرش را گرفته باشد و برای مباهله با مسیحیان اهل نجران همراه خود ببرد؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره او به انس گفته باشد: «اوّلین فردی که از این در بر شما وارد شود، همو

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۶

أمیر المؤمنین و آقای مسلمین، و بهترین اوصیاء و افضل مردم است» و انس بگوید: خدایا آن فرد را مردی از انصار قرار بده، و من وارد شوم و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بفرماید: «ای انس تو اوّلین مردی نیستی که قوم و خویش خود را دوست دارد»؟ گفتند: نه.

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا- إلخ در باره او نازل شده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند آیه:

إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً تا آخر را در باره او و فرزندانش نازل کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند آیه:

أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ را در باره او نازل كرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آيا جز من كسى در ميان شما هست كه رسول گرامى اسلام صلّى اللَّه عليه و آله او را هزار كلمه تعليم كرده باشد، كه هر كلمه از آنها مفتاح

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۷

و كليد هزار كلمه ديگر باشد؟ گفتند: نه.

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آيا جز من كسى در ميان شما هست كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در روز طائف با او نجوى و تكلّم نموده باشد و أبو بكر و عمر به آن حضرت عرض كنند: اى پيامبر شما تنها با علىّ تكلّم كردى نه با ما، و پيامبر به آن دو بفرمايد: «من از خود با او نجوى نكردم بلكه به امر حضرت حقّ اين كار را كردم»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آيا جز من كسى در ميان شما هست كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را از مهراس سيراب ساخته باشد؟ گفتند: نه.

مترجم گويد: در كتاب نهايه ابن اثير گويد: «در روز احد رسول اكرم صلّى اللَّه عليه و آله تشنه شد، و علىّ از آب مهراس براى او آورد، و آن حضرت از آن نوشيده و صورت خون آلود خود را با آن شستشو داد» و مهراس صخره گودى است كه آب زيادى را در خود جاى مى دهد، و نيز گفته:

مهراس در این حدیث نام آبی در احد می باشد.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرموده باشد: «تو از همه مردم در روز قیامت به من نزدیکتری، و به واسطه شفاعت تو به تعداد افراد قبیله ربیعه و مضر وارد به بهشت گردند»؟ گفتند: نه.

مترجم گوید: عرب را رسم بر این بوده که جماعت و تعداد بسیار زیاد را با تشبیه به قبیله ربیع و مضر که از قبائل پر جمعیت بوده ذکر می کرده است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۸

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرموده باشد: «ای علیّ هر گاه من لباس جدید پوشم تو نیز ملبّس به لباس جدید گردی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در باره او فرموده باشد: «تو و پیروانت در روز قیامت رستگار و فائز خواهید بود»؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در باره اش فرموده باشد: «دروغ می گوید کسی که پندارد مرا دوست دارد در حالی که علیّ را دوست نمی دارد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما

هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرموده باشد: «هر کس این چند تار موی مرا دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد در اصل خدا را دوست داشته است» و از آن حضرت پرسیده شد: ای رسول خدا، منظور شما از آن چند دانه تار مو کیست؟ فرمود: «علیّ، و حسن، و حسین و فاطمه»؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۹

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرموده باشد: «تو بهترین آفریده پس از پیامبران می باشی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرموده باشد: «تو فاروقی، که میان حقّ و باطل را جدا می کنی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرموده باشد: «تو از لحاظ کردار و عمل در روز قیامت از همه خلائق پس از انبیاء برتر و افضل می باشی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کساء و شمد خود را بر او و همسر و دو فرزندش کشیده و فرموده باشد: «خدایا من و اهل بیتم را

به سوی بهشت خود فرا خوان نه به آتش»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در غار؛ آذوقه فرستاده و از اخبار باخبرش ساخته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۰

بدو فرموده باشد: «هیچ سرّ و رازی از تو پوشیده نیست»؟ گفتند: نه.

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو برادر و وزیر و مصاحب من در اهل منی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو اقدم امّت در اسلام و افضل آنان در علم و از همه حلیم و بردبارتری»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پهلوان یهودی مرحب را در روز خیبر با نبرد تن به تن از پای در آورده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اسلام را بدو عرضه دارد و او تا کسب تکلیف از والدین خود مهلت طلبد و

پیامبر بدو فرماید: آن بصورت امانت نزد تو باشد، و من بگویم: چنانچه آن امانت است پس من اسلام آوردم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که درب خیبر را

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۱

یک صد ذرع حمل نموده و پس از فتح قلاع خیبر چهل نفر هم نتوانند آن را بدوش کشند؟

گفتند: نه.

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً در شأن او نازل شده و من بودم که صدقه را تقدیم نمودم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره اش فرموده باشد: «هر که علی را سبّ و دشنام گوید مرا سبّ گفته، و هر که مرا سبّ و دشنام دهد چنان است که خداوند را سبّ نماید»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «جایگاه و منزل تو در بهشت روبروی جایگاه من است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «هر که با تو بجنگد با خدا جنگیده، و هر که با تو

دشمنی کند چنان است که به خداوند دشمنی ورزیده»؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۲

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام هجرت پیامبر به مدینه در جای خواب آن حضرت خسبیده و جان خود را در برابر هجوم مشرکین برای قتل آن جناب فدا کند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو برترین فرد برای امّت پس از من هستی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو بروز قیامت در قسمت راست عرش بوده و خداوند دو لباس به تو خواهد پوشاند؛ یکی سبز و دیگری سرخ»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هفت سال و چند ماه پیش از همه مردم نماز گزارده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «من بروز قیامت دست به دامن خداوند خواهم بود و آن نور است، و تو دست بدامن من خواهی بود و اهل بیت من دست به دامن تو خواهند بود»؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۳

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو مانند خود منی، و دوستی تو دوستی من و دشمنی با تو دشمنی با من است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «ولایت من همچون ولایت تو است، این عهدی است که خداوند با من گذارده و مرا مأمور به ابلاغ آن فرموده است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره او فرموده باشد: «بار خدایا او را برای من یار و پشتوانه و یاور ساز»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «مال و ثروت رهبر ستمکاران و تو پیشوای اهل ایمانی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره او فرموده باشد: «حتما بسوی شما فردی را می فرستم که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است»؟ گفتند: نه.

الاحتجاج،

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو اناری خورانده و فرموده باشد: «این از انارهای بهشت است که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر هیچ کس حقّ خوردن آن را ندارد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «هر چه از خدا درخواست نمودم عطا فرمود، و هر چه دعا کردم مانند همان را برای تو نیز مسألت نمودم»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو از همه به دستورات الهی فرمانبرتری، و به عهود پروردگار وفادار- تری، و در احکام قضا از همه عالمتری، و در تقسیم به مساوات از همه برتری، و از همه در نزد خداوند لایقتری»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «فضل و برتری تو بر این امّت در مثال همچون فضیلت خورشید بر ماه بوده، و همچون فضیلت ماه بر ستارگان است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «ای علیّ، خداوند دوستدار تو را به بهشت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۵

رهنمون و دشمن تو را به جهنّم می فرستد»؟ گفتند: نه.

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «مردمان از درختان گوناگونند و من و تو از یک درخت واحدیم»؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «من آقای بنی آدم می باشم و تو آقای عرب هستی و هیچ فخری نیست»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند موجبات رضایت خود را از او در دو آیه از قرآن بیان داشته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «موعد تو موعد من است و موعد شیعیان تو حوض است، در هنگامی که میزان بر پا شده و همه مردم در خوف و هراسند»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره اش فرموده باشد: «خداوندا من او را دوست دارم تو نیز او را دوست بدار، خداوندا من او را به تو می سپارم»؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۶

(۱) فرمود: شـما را به خدا سوگند! آیا جز من کسـی در میان شـما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو حجّت مردمانی، پس ایشان را به اقامه نماز، و پرداخت زکات، و امر به معروف و نهی از منکر و برپائی حـدود و تقسـیم به مساوات راهنمایی و ارشاد نما»؟ گفتند: نه.

فرمود: شـما را به خـدا سوگنـد! آیا جز من کسـی در میان شـما هست که رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله دست او را در روز غدیر خمّ بالا گرفته تا آنجا که مردم زیر بغلش را ببینند و فرموده باشد:

«بدانید که این پسر عموی من و وزیر من است پس او را یاری نموده و همفکری کنید و او را تصدیق نمائید زیرا همو است که پس از من سرپرست شما است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۱» در شأن او نازل شده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شـما را به خدا سوگند! آیا جز من کسـی در میان شما هست که فرشته وحی؛ جبرئیل یکی از میهمانان او باشد؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۷

(۱) فرمود: آیا جز من کسـی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او حنوطی از حنوط بهشت عطا نموده و بفرماید:

آن را سه قسمت کن، قسمتی را برای تحنیط من و قسمتی را برای دخترم فاطمه و باقی را برای خودت بردار؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که هر گاه خدمت پیامبر شرفیاب می شد آن حضرت به او تحیّت می کرد و به نزدیک خود جای داده و مرحبا می فرمود، و اظهار بشاشت و شکفتگی در روی او می نمود؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدو فرموده باشد:

«من به روز قیامت به تو مباحات می کنم وقتی که انبیاء به اوصیای خود مباحات می کنند»؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را با سوره برائت به اذن خداوند به سوی مشرکین اهل مکّه فرستاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدو فرموده باشد:

«هر آینه من به تو رحم می کنم از حقد و کینه ای که در سینه این جماعت علیه تو پنهان است، و آن را تا پیش از مرگ من ظاهر نکنند، و پس از من مخالفت خود را با تو ظاهر سازند»؟ گفتند: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۸

(۱) فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدو فرموده باشد:

«امیدوارم خدا امانت تو را ادا فرماید، امیدوارم خداوند ذمّه

تو را پرداخت فرماید»؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد:

«تو قسمت کننده آتش هستی، کسی را که پاک و پرهیزکار است از آتش بیرون آورده و مخالفین و کفّار را در آتش رها می کنی»؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که قلعه خیبر را فتح نموده و دختر مرحب یهودی را به اسارت تحویل رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله داده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدو فرموده باشد:

«تو و شیعیانت بر سر حوض بر من وارد شوید، در حالی که سیراب و خوشحال و سفید روی باشید، و دشمنان تو در حالی بنزد من آیند که تشنه و سوخته و سیاه روی باشند»؟

گفتند: نه.

سپس أمیر المؤمنین علیه السّلام روی به اهل شوری کرده و فرمود: در صورتی که همه آنچه گفتم مورد تصدیق شما بوده و بدان اقرار دارید و از فرمایش پیامبرتان بر شما آشکار

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۹

گردید، پس رعایت تقوای خداوند واحد بی شریک را نموده، و از سخط و غضب و معصیت خداوند بپرهیزید، و از وصایا و عهود رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تخلّف نکرده، و حقوق الهی را رعایت نموده، و حقّ را به اهل آن واگذاشته و از روش پیامبرتان پیروی نمائید، زیرا اگر مخالفت کنید در اصل به

خدا عصیان ورزیده اید، پس خلافت را به کسی که سزاوارتر است واگذارید.

(۱) امام صادق علیه السّلام فرمود: آن جماعت پس از فکر و مشاورت با خود گفتند: ما به فضل او پی بردیم، و دانستیم که او از همه به خلافت شایسته تر است، ولی او مردی است که هیچ کس را بر دیگری تفضیل ندهد، و اگر او را خلیفه کنید شما و دیگر مردم را به یک نگاه می نگرد، ولی بهتر است خلافت را به عثمان دهید زیرا او همان است که شما بدان میل دارید. پس امر خلافت را بدو واگذار نمودند!!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۰

احتجاج حضرت أمیر علیه السّلام بر گروه زیادی از مهاجر و انصار با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث نبویّ

اشاره

احتجاج حضرت أمیر علیه السّلام بر گروه زیادی از مهاجر و انصار با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث نبویّ

(۱) ۵۶- از سلیم بن قیس نقل است که گفت: در ایّام خلافت عثمان بن عفّان، گروهی از مهاجرین و انصار را دیدم که در جانبی از مسجد النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله نشسته بودند و حضرت علیّ علیه السّلام در گوشه ای از مسجد جلب توجّه می کرد، آن حلقه در فضائل و امتیازات خودشان بحث می کردند، تا اینکه به قریش و فضل و سابقه و هجرت آن پرداخته و استناد به گوشه ای از فرمایشات پیامبر در فضل آنان نمودند که فی المثل فرموده: «رهبران از قبیله قریشند» و نیز: «مردم همه پیروان قریشند و ایشان پیشوای عرب می باشند»، و نیز:

«به قبیله قریش دشنام مدهید»، و نیز: «نیرو و

قوّت هر مرد قرشی مانند دو مرد غیر قرشی است»، و نیز: «هر که قصد خواری و ذلّت قریش را نماید خداوند او را خوار سازد».

[و از مهاجرین سخن به میان آمد، و آنچه در شأن ایشان در قرآن آمده و آنان را بر انصار مقدّم داشته، و خلاصه هر ستایشی که خداوند عزّ و جلّ در قرآن و نیز فضیلتی که در کلام رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمده ذکر کردند].

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۱

(۱) تا اینکه ذکر فضل و سابقه و نصرت انصار به میان آمد، و آنچه در قرآن از ایشان ستایش شده، و آنچه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در فضیلت ایشان فرموده [همچون: «انصار محلّ راز و سرّ و امانت منند» و: «هر که انصار را دوست بدارد خدا نیز او را محبوب دارد، و هر که به ایشان بغض ورزد مبغوض خداوند شود»، و: «هیچ فرد مؤمنی به خدا و پیامبر به انصار بغض نمی ورزد» و: «اگر تمام مردم به گروه های مختلف داخل شوند من به گروه انصار می روم»].

و در ادامه اشاره به مدح رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در تشییع جنازه سعد بن معاذ نمودند که فرمود: «عرش خداوند از مرگ سعد به لرزه در آمد» و هنگامی که از یمن پارچه هایی نزد آن حضرت آوردند که موجب شگفتی همگان شد فرمود: «پارچه های سعد بن معاذ در بهشت از تمام آنها زیباتر است»، و نیز در فضل حنظله

بن أبی عامر که ملائکه او را غسل دادند، و از عاصم بن ثابت که زنبوران جنازه او را از قصد سوء دشمن محافظت کردند.

و سپس هر کدام از افراد برجسته خود را اسم بردند که فلانی از ما است! فلانی از ما است. و قریش گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از ما است، حمزه از ما است، جعفر از ما است، عبیده بن الحارث و زید بن حارثه و أبو بکر و عمر و سعد و أبو عبیده و سالم و عبد الرّحمن بن- عوف همه از ما می باشند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۲

(۱) و هیچ فرد معروفی را از قلم نینداخته و همه را ذکر نمودند. و در آن حلقه بیش از دویست مرد نشسته بودند، و در میان ایشان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و سعد بن ابی وقّاص و عبد الرّحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمّار و مقداد و أبو ذرّ و هاشم بن عتبه و عبد اللّه بن- عمر و حسن و حسین علیهما السّلام و ابن عبّاس و محمّد بن ابی بکر و عبد اللّه بن جعفر همه و همه حضور داشتند.

و از انصار: ابیّ بن کعب و زید بن ثابت و أبو أیّوب انصاریّ، و أبو هیثم بن تیّهان، و محمّد بن سلمه، و قیس بن سعد بن عباده، و جابر بن عبد اللّه انصاریّ، و انس بن مالک، و زید بن ارقم و عبد اللّه بن ابی

اوفی و أبو لیلی و فرزندش عبد الرّحمن کنارش نشسته بود، پسر بچّه سپیدروی بلند قامت بی ریشی بود، در این هنگام أبو الحسن بصریّ بهمراه فرزندش حسن- که او نیز پسر بچّه سپیدروی میانه قدّی بود- وارد شد، و من به این دو غلام نگریسته و نتوانستم بگویم کدامیک خوشروتر است جز آنکه حسن بزرگتر و بلند بالاتر بود.

و تمام آن جماعت در بحث فرو رفته بودند و این گفتار از صبح تا هنگام زوال ادامه داشت، و عثمان بن عفّان در خانه خود غافل و بی خبر از گفتار و سخنان آن گروه نشسته بود،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۳

و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام تنها به این مذاکرات گوش داده نه او و نه هیچ یک از اهل بیتش سخنی نمی گفت، و جمعیّت به جانب آن حضرت متوجّه شده و گفتند: ای أبو الحسن چه چیز شما را از سخن گفتن باز داشته؟ (۱) فرمود: همه شما دو گروه مهاجر و انصار هر چه از فضائل خواستید گفتید، و همه بجای خود درست و صحیح بود، ولی از همه شماها می پرسم که این فضائل و نیکوئیها و مقاماتی را که مذاکره نمودید آیا از جانب خود شماها و از ناحیه عشیره و قبیله خودتان بوده است یا از ناحیه دیگری؟

گفتند: البتّه از جانب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و اهل بیت او می باشد که خداوند متعال به واسطه آن حضرت این همه فضیلت و شرافت را به ما عطا

فرموده است.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: راست گفتید، ای گروه قریش و مهاجر و انصار، آیا به این نکته پی برده اید که همه این خیرات که از دنیا و آخرت به آن رسیدید تنها به واسطه ما خاندان بوده است و بس؟ چرا که پسر عموی من رسول گرامی اسلام صلّی اللَّه علیه و آله فرموده: «من و اهل بیت من چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم انواری بودیم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۴

و چون خداوند متعال آدم را آفرید انوار ما را در صلب او قرار داده و وی را به زمین فرستاد، و سپس به صلب حضرت نوح علیه السّلام منتقل شدیم، و بعد از جریان طوفان و بعدها هنگامی که حضرت إبراهیم علیه السّلام را در آتش انداختند این نور در صلب او بود و پیوسته از اصلاب پاک به ارحام طاهره منتقل می گشتیم، و در سلسله نسب و اجداد و جدّات ما واقعه زنائی بهم نرسیده است!.

(۱) در اینجا اهل سابقه و اهل بدر و اهل احد همگی گفتند: آری این سخنان را ما از خود رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نیز شنیده ایم.

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که من نخستین کسی هستم که به خدا و رسول او ایمان آوردم؟ گفتند: همین طور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که خداوند در چندین آیه از کتاب خود سابق را نسبت به متأخّر فضیلت و برتری داده است

و هیچ کسی از امّت در اسلام و تقدیم ایمان از من سبقت نجسته؟ گفتند: همین طور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید وقتی آیات: وَ السَّابِقُونَ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۵

الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ و وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ نازل شد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آنها سؤال شده و فرمود: «این آیات در باره انبیاء و اوصیای آنان نازل شده، و من افضل انبیاء و رسولان خداوند هستم و علیّ بن ابی طالب وصیّ من افضل اوصیاء می باشد»؟ گفتند: همین طور است.

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید آنجا که آیات: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ و إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ و وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَهً نازل شد مردم پرسیدند: ای رسول خدا، آیا این آیات فقط مخصوص برخی از مؤمنان است یا تعلّق به همه مردم دارد؟ خداوند پیامبر را مأمور فرمود تا ولات امر آنان را معیّن فرماید و همان گونه که نماز و زکات و روزه و حجّ را برای آنان گفته است ولایت را نیز بر ایشان تفسیر نماید، و آن حضرت در روز غدیر خمّ مرا نصب فرمود. سپس خطبه ای بدین شرح ایراد نمود که:

«ای مردم خداوند مرا مأمور به انجام کاری فرموده

که سینه ام تنگ شده و گمان برده ام

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۶

که مردم مرا تکذیب نمایند و پروردگار مرا فرموده که یا ابلاغ رسالت کنم و گر نه مرا عذاب نماید» سپس منادی را امر فرمود که ندا کند

«الصّلاه جامعه»

(یعنی همه جمع شوند) سپس این خطبه را ایراد فرمود که: (۱) ای مردم آیا تصدیق می کنید که خداوند عزّ و جلّ مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من از ایشان به خودشان برترم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: ای علی برخیز، من نیز برخاستم و فرمود: «هر که من مولای او می باشم همانا علیّ مولای او است، خداوندا دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار».

پس سلمان برخاسته و گفت: ای رسول خدا ولایت او چگونه ولایی است؟ فرمود:

ولایت او همچون ولایت من است، پس هر که من از خودش به او برترم علیّ نیز از نفس او به خودش برتر است، پس خداوند آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً را نازل فرمود، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تکبیر فرستاده و گفت: اللّه اکبر بر کمال نبوّت و دین خدا: ولایت علی پس از من.

پس أبو بکر و عمر برخاسته گفتند: ای رسول خدا، این آیات فقط مخصوص علیّ نازل شده است؟ پیامبر فرمود: آری در باره او و اوصیای من تا روز قیامت نازل شده است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۷

آن دو گفتند: ای رسول خدا برای ما آنان را بیان بفرما.

(۱) فرمود: علیّ برادر و وزیر و وارث و وصیّ و جانشین من در امّتم می باشد، او مولی و سرپرست همه مرد و زن مؤمن پس از من است، سپس فرزندش حسن، بعد حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند، نه ایشان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان فارق گردد تا بر حوض نزد من آیند.

اهل مجلس همگی گفتند: همین طور است، همه اینها را ما شنیده ایم و بر آن شاهد بودیم. و برخی گفتند: بطور کلّی این مطالب به خاطر ما هست ولی همه اش را بخاطر نداریم، و این گروه که بخاطر دارند از افراد صالح و فاضل ما می باشند.

پس أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: راست گفتید، همه مردم در حفظ مطالب یکسان نیستند.

شما را به خدا سوگند هر که این سخنان را از پیامبر بخاطر دارد برخاسته و به آن خبر دهد!.

پس زید بن ارقم، براء بن عازب، أبو ذرّ، و مقداد و عمّار برخاسته و گفتند: شهادت می دهیم که این سخنان را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در حالی که بر منبر بود و تو در کنار او بودی این گونه فرموده که: «ای مردم خداوند مرا مأمور فرموده که امام شما و وصیّ و جانشین خود را برایتان معیّن نمایم، همو که خداوند طاعت او را در کتابش بر أهل ایمان واجب فرموده،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۸

و آن را قرین طاعت خود و من ساخته، و شما را امر به ولایت او ساخته، و من از ترس طعن اهل نفاق و تکذیبشان ابتدا مراجعت نمودم ولی خدا مرا فرمود یا ابلاغ کن یا عذابت می کنم.

(۱) ای مردم، خداوند شما را در قرآن امر به نماز نمود و من نیز آن را بیان داشتم، و نیز زکات و روزه و حجّ و من تمام آنها را توضیح داده و برای شما تفسیر نمودم، حال شما را امر به ولایت نموده و شهادت می دهم که ولایت مختصّ این فرد- و دست مبارکش را بر دست علیّ گذارد- است، سپس از آن دو فرزند او است، سپس از آن اوصیای پس از ایشان از فرزندان اوست، از قرآن جدا نشوند و قرآن نیز از ایشان فارغ نشود تا بر حوض نزد من آیند، ای مردم، امام و هادی و دلیل و راهنما و مفزع و ملجأ شما را مبیّن و معیّن و آشکار گردانیدم، و او برادر من علیّ بن ابی طالب؛ و در میان شما به منزله من است، پس در تمام مسائل دینی از او پیروی نموده و در جمیع کارها از او اطاعت کنید، زیرا نزد او تمام علم و حکمتی است که خداوند به من آموخته است، پس از او پرسش و سؤال کنید و از او و اوصیای پس از او بیاموزید و یاد گیرید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ

کس را بر آنان مقـدّم مداریـد و از ایشان جا نمانید و تخلّف مکنید، زیرا ایشان پیوسـته با حقّ بوده و حقّ ملزم به ایشان است»، پس از نقل این کلام از پیامبر آن گروه نشستند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۹

(۱) سلیم بن قیس گفت: سپس حضرت علیّ علیه السّلام فرمود:

ای مردم، آیا تصـدیق می کنیـد که خداونـد پس از نزول آیه: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً من و فاطمه و دو پسـرم حسن و حسین را جمع نموده و بر ما کسا و شمدی فدکی کشیده و فرمود: «بار خدایا! اینان اهل بیت و گـوشت تن مننـد، آزار و نـاراحتی و زحمت اینـان موجب زحمت و آزار و اذیّت من است، پس رجس و آلودگی را از وجود اینـان زائـل نموده و آنـان را تطهیر فرمـای!»، امّ سـلمه بـا شـنیدن این کلمات نزدیک کساء آمـده و عرض کرد: من نیز [از اهل کسـاء می باشـم]؟ فرمود: تو بر خیری، ولی این آیه فقط در شأن من و برادرم علیّ و دخترم فاطمه و دو فرزنـدم، و نه تن دیگر از فرزندان حسین نازل شده است، و کسی را در آن اشتراکی نیست.

جمـاعت بـا شـنیدن این سـخن یکپارچه گفتنـد: گواهی می دهیم که امّ سـلمه این مطلب را برای ما نقل نموده، و وقتی از خود رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله جویا شدیم همانند امّ سلمه نقل فرمود.

سپس حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: شما را به خدا

سوگند، آیا تصدیق می کنید که هنگام نزول آیه مبارکه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ، سلمان از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پرسید که آیا این آیه جنبه خصوصی دارد یا عامّ؟ فرمود:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۰

«افراد مأمور به آن تمام مؤمنین می باشند، و منظور از صادقین برادر من علیّ بن ابی طالب و اوصیای پس از او تا روز قیامتند»؟ همگی گفتند: همین طور است.

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که چون در غزوه تبوک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مرا خلیفه خود در مدینه منصوب کرد و من عرض کردم برای چه مرا در مدینه می گذاری؟ آن حضرت فرمود: «مدینه جز به من و تو روی خوش نمی بیند، و جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود»؟ همگی گفتند: همین طور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که هنگام نزول آیه مبارکه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ تا آخر سوره حجّ، سلمان از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پرسید این افرادی که شما بر ایشان گواهی و آنان بر مردم کیانند؛ همانها که برگزیده خداوند شده و در کار دین هیچ سختی و حرجی بر آنان نگذارده و پیرو آئین پدرتان إبراهیم می باشند؟ فرمود: «از میان امّت فقط اشاره به

سیزده نفر دارد»، سلمان گفت: برای ما بیان فرمائید ای رسول خدا، پس فرمود: «من و برادرم علی و یازده نفر از اولاد من می باشند»؟ همگی گفتند: همین طور است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۱

(۱) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز با ارزش و مهمّ به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسّک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته و پیمان بسته که آن دو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد»، در اینجا عمر غضبناک برخاسته و گفت: ای رسول خدا، آیا منظور تمام اهل بیت شمایند؟ فرمود: نه، مقصود من خلفاء و اوصیای من هستند که اوّلین ایشان علی است که وزیر و خلیفه من و سرپرست هر زن و مرد مؤمن پس از من است، و پس از او فرزندانم حسن و حسین، سپس نه تن از فرزندان پسرم حسین باشند، یکی پس از دیگری تا هنگامی که نزد حوض به من برسند، آنان اوصیای من و شهدای بر خلق و حجّتهای خداوند و معادن حکمت، و خزّان علم پروردگار جهان هستند، هر که از ایشان اطاعت کند از خداوند اطاعت نموده و هر که معصیت

آنان را کند خدا را معصیت کرده است»؟ همگی گفتند: همین طور است.

سپس کار سؤال و منا شده و قسم دادن آنان از جانب حضرت أمیر علیه السّلام ادامه یافت، تا آنجا که هیچ سؤالی نماند جز آنکه همه را بر صدق آن به ذات خداوند سوگند داده و تصدیق گرفت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۲

تا آنکه بیشتر مناقب خود و آنچه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در شأن او فرموده بیان داشت و همه جماعت آن موارد را تصدیق نموده و بر حقّانیّت آن گواهی دادند.

(۱) سپس هنگام ختم کلام گفت: «خدایا بر این مردم شاهد باش»، و آنان گفتند:

خدایا شاهد باش که ما جز آنچه خود از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله شنیده یا توسّط افراد مطمئنّ که آن را از آن حضرت شنیده اند نقل نکردیم.

فرمود: آیا این حدیث نبوی را تصدیق می کنید که فرمود: «هر که پندارد با بغض به علیّ می تواند مرا دوست بدارد؛ دروغ گفته و مرا دوست ندارد» و دست مبارک خود را بر سر من نهاد، و فردی پرسید: این چگونه است؟ فرمود: «زیرا او از من است و من از اویم، هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد بی شکّ خداوند را دوست داشته است، و هر که او را مبغوض بدارد نسبت به من اظهار بغض کرده، و هر که نسبت به من بغض ورزد نسبت به خداوند اظهار بغض نموده است»؟ وقتی کلام

بدينجا رسيد قريب به بيست نفر از برجستگان دو قبيله گفتند: آرى همين طور است، و الباقى جماعت ساكت ماندند.

حضرت علىّ أمير المؤمنين عليه السّلام به جماعت ساكت فرمود: چرا ساكت و خموش مانديد؟ گفتند: اين گروهى كه نزد ما شهادت دادند از افراد موثّق در گفتار

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۳

و فضل و سابقه اند. حضرت أمير عليه السّلام گفت: بار خدايا بر آنان گواه باش.

(۱) در اينجا طلحه بن عبيد اللَّه كه او را سياستمدار قريش مى گفتند معترضانه گفت: با ادّعاى خلافت أبو بكر و تصديق يارانش چه كنيم؛ در آن روز كه شما را با آن شدّت در حالى كه بر گردنتان ريسمانى انداخته و همگى أصحاب به شما گفتند: بيعت كن و شما در آن مقام حجّت خود را بر ايشان تمام نموديد و أبو بكر مدّعى شد كه از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شنيده است كه فرموده: «خداوند منع مى كند از اينكه نبوّت و خلافت را در ما اهل بيت جمع نمايد» و آن را عمر و أبو عبيده و سالم و معاذ تصديق كردند؟ سپس افزود: تمام آنچه شما فرموده و بدان احتجاج نموديد از سابقه و فضل همه و همه حقّ است و ما بدان اعتراف مى كنيم ولى بطورى كه اين چهار نفر نيز روايت گذشته را تصديق نمودند خلافت در خانواده رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله قرار نخواهد گرفت.

حضرت أمير عليه السّلام پس از شنيدن اين كلام غضبناك از گفته

طلحه پرده از رازی برداشته و به بیان گفتار نامفهومی از عمر به هنگام مرگ پرداخته و خطاب به طلحه فرمود:

به خدا سوگند که هیچ صحیفه ای به هنگام ملاقات خداوند در روز قیامت در نزد من محبوبتر از صحیفه ای نیست که در آن چهار نفر از مخالفین پیامبر در کعبه هم قسم شده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۴

و پیمان بستند که پس از مرگ پیامبر علیه من با هم متّحد شوند تا مانع رسیدن خلافت به من شوند.

(۱) و دلیل بر بطلان شهادت آنان و آنچه تو گفتی ای طلحه بخدا سوگند همان فرمایش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خمّ است که فرمود: «هر که من از خودش به او برترم علیّ نیز از نفس او به خودش برتر است»، پس چگونه می شود کسانی که من از ایشان برترم بر من أمیر و حاکم باشند؟ و نیز این فرمایش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله که: «جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز نبوّت» و چنانچه استثنایی غیر از نبوّت بود فرموده بود.

و نیز این فرمایش که: «من در میان شما دو چیز به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسّک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ کس را بر آنان مقدّم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلّف مورزید، زیرا ایشان از

شما داناترند، و شایسته است که خلیفه جز داناترین ایشان به قرآن و سنّت نباشد، همچنان که خداوند فرموده: أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۵

أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «۱»، و نیز فرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ «۲»، و نیز: ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ «۳»، و رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله فرموده است: «هيچ امّتى اختيار امور خود را با وجود فرد عالم و دانا به كسى واگذار نكند جز آنكه پيوسته كارشان به انحطاط و تزلزل گذاشته تا هنگامى كه خطايشان را جبران كنند»، و آيا ولايت جز همان امارت است؟ (۱) و از جمله دلائل كذب و بطلان روايت گذشته اين است كه شماها خودتان در زمان رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله پس از توصيه هاى آن حضرت به من به عنوان أمير المؤمنين سلام كرديد، و از جمله حجّتهاى بر ايشان و بر تو بطور خاصّ و بر اينكه با تو است يعنى زبير، و بر امّت، و بر سعد ابن ابى وقّاص، و ابن عوف، و بر اين خليفه اتان يعنى عثمان اين است كه: اى گروه شورى ما و شما همه زنده ايم و مى بينيد كه عمر مرا در جمع شورى قرار داده، و اين خلاف و ردّ حديث «عدم جمع نبوّت و خلافت در اهل بيت» است، و مگر نتيجه آن جز

خلافت است؟ و اگر فکر می کنید که این شوری برای غیر امارت است پس برای عثمان خلافتی نباشد، و در این صورت فقط ما را گفته که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۶

در کاری غیر از خلافت مشاوره کنیم، و اگر شوری برای تعیین خلیفه است پس برای چه مرا میان شما داخل نمود؟ بلکه باید اخراج می کرد، و نیز گفت که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اهل بیت خود را از منصب خلافت خارج نموده و باخبر ساخت که ایشان را در آن هیچ نصیبی نیست؟ و برای چه عمر وقتی یک یک ما را فراخواند به فرزندش عبد اللَّه چیزی گفت و او اینجا حاضر است، تو را به خدا سوگند ای عبد اللَّه که بگویی وقتی خارج می شدی به تو چه گفت؟ (۱) عبد اللَّه گفت: حال که مرا به خدا قسم دادی او گفت: اگر جماعت شوری از اصلع قریش (یعنی حضرت أمیر علیه السّلام) پیروی کنند ایشان را به راه راست و روشن رهنمایی کرده و کتاب خدا و سنّت پیامبر را در میان مردم اقامه خواهد کرد.

فرمود: ای پسر عمر تو به او چه گفتی؟ گفت: گفتم: چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی؟ فرمود: و او چه پاسخ داد؟ گفت: سخنی گفت: که جنبه خصوصی دارد.

حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن مطلب را در زمان حیات خود به من گفته بود، سپس در شبی که

پـدرت وفات نمود نیز در خواب به من فرمود، و هر که آن حضـرت را در خواب ببینـد چنان است که در بیداری رؤیت نموده باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۷

(۱) عبد اللّه گفت: شما را از چه مطالبی آگاه فرمود؟

حضـرت علیه السّلام فرمود: تو را بخـدا سوگنـد می دهم که اگر همـان بود مرا تصـدیق کنی! گفت: در این صورت سـکوت نمایم.

فرمود: وقتی از عمر پرسـیدی چه چیز مـانع شـما است که او را خلیفه نمـایی گفت: آن صـحیفه ای که میان خود نگاشـته و در کعبه عهد نمودیم. با شـنیدن این کلام عبد اللّه سـکوت کرد و حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: تو را به حقّ رسول خدا سوگند که از جواب من سـاکت نشـده و آنچه حقیقت است بیان نمائی! سـلیم بن قیس گویـد: در این حال ابن عمر را دیـدم گریه در گلوی او مختنق گشته از هر دو چشمش اشک روان شد.

سپس آن حضـرت روی به طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد نموده و فرمود: چنانچه این پنج نفر یا چهار نفر بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دروغ بسـته باشـند دیگر ولایت ایشان بر شـما جایز نیست، و چنانچه راست گفته باشـند جایز نیست که شما پنج نفر مرا در امر شوری داخل نمایید، زیرا این کار خلاف رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بوده و ردّ بر آن حضرت می باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۸

(۱) سپس روى به مردم نموده و فرمود: مرا از منزلتى كه در نزد شما دارم و آنچه بدان شناخت داريد آگاه كنيد كه آيا صادق هستم يا دروغگو؟

گفتند: راست گويى، نه به خدا سوگند ما هيچ دروغى از تو نشنيده ايم؛ نه در دوران جاهليّت و نه در دوران اسلام.

فرمود: پس به خدايى سوگند كه ما اهل بيت را به نبوّت و خلافت گرامى داشته، و محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را از ميان ما به نبوّت قرار داد و پس از او ما را به امامت اهل ايمان اكرام فرمود كه جز ما هيچ كس نمى تواند از آن حضرت تبليغ كند، و مقام امامت و خلافت تنها در ميان ما به اصلاح رسد، و خداوند هيچ كسى را در امر ولايت با ما شريك و ذى نصيب نگردانيده، و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله خاتم الأنبياء است؛ و پس از او هيچ نبىّ و رسولى نيست، و تا روز قيامت مسأله نبوّت بدو ختم شده است، و خداوند ما را پس از آن حضرت خلفاى زمين و گواهان بر خلق خود قرار داده است، و طاعت ما را در كتاب خود واجب ساخته و در چندين آيه ما را قرين خود و پيامبرش فرموده، پس خداوند عزّ و جلّ در قرآن، محمّد را نبىّ؛ و ما را از پس وى خلفاء قرار داده است، سپس خداوند تبارك و تعالى رسول خود را مأمور رساندن آن به امّت ساخته، و آن حضرت نيز طبق فرمان به ايشان

رسانید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۹

بنا بر این کدامیک از ما به جانشینی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شایسته تریم؟ در حالی که شما خود از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله- وقتی مرا به ابلاغ سوره برائت به مکّه فرستاد- شنیدید که فرمود: «جز مردی از من کسی نمی تواند آن را ابلاغ نماید»، شما را به خدا سوگند آیا این سخن را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدید! گفتند: آری شنیدیم، گواهی می دهیم که ما این سخن را هنگام فرستادن شما برای ابلاغ سوره برائت از آن حضرت شنیدیم.

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: این فردی که شما الحال خلیفه می کنید قادر نیست بلکه صلاحیت نداشته و مورد وثوق نیست که صحیفه ای هر چند در عرض و طول چهار انگشت را از هیچ فردی علی الخصوص از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به امّت ابلاغ نماید تا چه رسد به امامت تمام ملّت! و جز من هیچ کسی قادر به تبلیغ احکام دین رسول خدا نیست. پس کدامیک از ما به مجلس و جایگاه پیامبر که فرستاده خدا است شایسته تر می باشد؛ یا از این جماعت حاضر در مجلس؟

طلحه گفت: ما این مطلب را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیده ایم، پس چگونگی این مطلب که جز تو کسی صلاحیت تبلیغ از آن حضرت ندارد را برای ما تفسیر نما؟ حال اینکه بارها و بارها در سخنان آن حضرت شنیده شده که می فرمود: «فرد

حاضر به فرد غایب رسانده و تبلیغ کند»، نیز در عرفه در حجّ وداع نیز فرمود: «خدا روشن کند چهره ای را که گفتارم را شنیده و بخاطر بسپارد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۰

سپس به دیگری رسانده و تبلیغ کند، پس چه بسا حامل فقهی که فاقد آگاهی است، و چه بسا حامل فقهی که به فقیه تر از خود می رساند، سه چیز است که قلب فرد مؤمن در آنها دچار غلول و خیانت نشود: اخلاص عمل برای خدا، و خیرخواهی برای والیان امر، و ملازمت جماعت ایشان، چرا که دعوت والیان محیط است به همه مردمان» و نیز در چندین مکان فرموده: «باید حاضر به غایب رسانده و تبلیغ کند».

(۱) پس أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: این مطلب شما مربوط به آن فرمایش رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است که در غدیر خمّ و در حجّ وداع به روز عرفه؛ در آخر آن خطبه که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسّک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته و پیمان بسته که آن دو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد؛ مانند این دو انگشت سبّابه و ابهام من، زیرا که یکی از آن دو جلوی دیگری است، پس دست تمسّک به آن دو

زنید تا نه گمراه شده و نه دچار لغزش گردید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ کس را بر آنان مقدّم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلّف مورزید، زیرا ایشان از شما داناترند». هر آینه خداوند عامه مردم را امر فرمود که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۱

وجوب اطاعت از ائمّه آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و حقّانیّت آن را به همگان رسانده و تبلیغ کنند، و جز در آن دو مورد؛ تبلیغ دیگری را از مردم نخواست، و تنها عامه را مأمور تبلیغ عامه ساخته تا حجّت بر کسی که تمام مطالب از پیامبر بدو نرسیده تمام باشد، (۱) ای طلحه مگر یادت نیست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در حالی که شما بدان گوش می دادید به من فرمود: «ای برادرم، جز تو کسی دین مرا ادا نمی کند و ذمّه ام را بری نمی سازد، و تنها تو دین و غرامت مرا پرداخت نموده و بر اساس سنّت من جنگ خواهی کرد»؟ پس چون أبو بکر به خلافت رسید، ظاهرا دین پیامبر را ادا نمود و وعده هایش را عملی ساخت و تمام شما از او پیروی نمودید با اینکه به شما گفته بود جز من کسی قادر به این کار نخواهد بود و آنها که أبو بکر پرداخت ادای دین او نبود و عمل نمودن به وعده هایش نبود، و هر آینه پرداخت آن دیون و عمل به آن وعده ها کاری است که آن حضرت را بری سازد،

و فقط مأموریت تبلیغ از پیامبر و جامه عمل پوشاندن به تمام آنها از عهده امامانی ساخته است که خداوند در قرآن اطاعت از آنان را واجب ساخته و دستور به ولایت ایشان داده است، همانها که اطاعت ایشان قرین اطاعت خداوند بوده و عصیان و مخالفت با ایشان معصیت خداوند می باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۲

(۱) طلحه گفت: خیالم را راحت کردی، تا حال به معنی این کلام پیامبر نرسیده بودم تا اینکه برایم تفسیر فرمودی، ای أبو الحسن خدا از تمام امّت محمّد به تو جزای بهشت عطا فرماید، چیز دیگری است که می خواهم از شما بپرسم، یادم هست که شما پارچه بسته ای را در آورده و گفتی: «ای مردم، من پیوسته مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر بودم و پس از آن سرگرم جمع آوری قرآن بودم، پس این قرآنی است که به صورت مجموع و عاری از هر افتادگی پیش روی شما است»، ولی مکتوب و جمع آوری شما را ندیدم، و یادم هست که عمر از تو آن قرآن را خواست ولی شما جواب منفی دادید، و پس از آن عمر قانونی گذراند که اگر دو نفر بر آیه ای که نوشته اند شهادت می داد مکتوب می نمود و در صورت شهادت یک نفر آن را به تأخیر انداخته و کتابت نمی کرد.

و در آن اثنا عمر گفت- و من به آن گوش می دادم- که: در روز یمامه گروهی را مقتول گردانیدند که همه ایشان قاری قرآن به قرائتی خاصّ بود که

جز ایشان کسی قرآن بدان صورت نمی خواند، و عثمان در آن جمعی که قرآن کتابت می کردند از آن مجلس برخاست و بیرون رفت و گوسفندی بدان جا آمده صحیفه و کتابی را که می نوشتند خورد و آن از بین رفت، و خود شنیدم که عمر و اصحابش که کتابت آنان را جمع می کردند

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۳

می گفتند که: سوره احزاب معادل سوره بقره، و سوره نور یک صد و شصت آیه و سوره حجر یک صد و نود آیه می باشد؛ ماجرا از چه قرار بود؟ و خدا رحمتت کند چه چیز مانع از آن شد که قرآن خود را بر مردم عرضه داری، در حالی که عثمان وقتی جمع آوری قرآن عمر را گرفت آن را بصورت یک مجموع گرد آورده و مردم را به سوی قرائتی واحد سوق داد، و مصحف ابیّ بن کعب و ابن مسعود را پاره پاره ساخته و سوزانید؟ (۱) حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: ای طلحه، هر آیه ای که خداوند عزّ و جلّ بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نازل فرمود به خطّ من و املای آن حضرت نزد من محفوظ است، هر حلال و حرام و حدّ و حکمی از آن و خلاصه هر آنچه که امّت تا روز قیامت بدان نیازمندند نزد من کتابت شده به املاء پیامبر و خطّ من موجود است، حتی دیه خراشیدن صورت.

طلحه گفت: یعنی هر چیز کوچک یا بزرگ یا خاصّ یا عام تا روز قیامت نزد تو مکتوب

است؟

فرمود: آری، و جز آن نیز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به هنگام مریضی از روی سرّ هزار باب از

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۴

علم بر من گشود که هر یک باب آن کلید هزار باب دیگر از علم است، و چنانچه امّت اسلام پس از وفات پیامبر از من پیروی کرده و اطاعت می نمود از بالای سر تا زیر پا از تمام مزایا برخوردار می شد، ای طلحه، مگر تو یادت نیست که آن حضرت در زمان مریضی تقاضای دوات و کاغذ و شانه نمود تا مبادا بعد از او امّت به گمراهی افتند، و رفیقت (عمر) وقیحانه گفت: رسول خدا هذیان می گوید!! و با این کلام پیامبر به خشم آمده و دست از آن کار کشید؟ گفت: آری من حاضر بودم.

(۱) فرمود: وقتی شما خارج شدید پیامبر مرا از مضمون آنچه می خواست بنویسد و جماعت عامه را بر آن گواه بگیرد باخبر ساخت که جبرئیل از جانب خداوند به او گفته است که قضای خداوند بر امّت تو به اختلاف و تفرقه رقم خورده، سپس کاغذی طلبیده و آنچه قصد کتابت آن را در استخوان شانه داشت بر من املاء فرمود، و سه نفر را بر این کار به شهادت گرفت: سلمان، أبو ذرّ، مقداد.

و نام تمام امامان هدایت واجب الطّاعه را تا روز قیامت نام برد، أوّل نام مرا، سپس دو فرزندم حسن و حسین و با دست به حسن و حسین اشاره فرمود، سپس نه نفر از

اولاد فرزندم حسین را نام برد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۵

ای أبو ذرّ و مقداد آیا همین گونه نبود؟ آن دو برخاسته و گفتند: شهادت می دهیم بر پیامبر که همین را شنیدیم.

(۱) طلحه گفت: بخدا سوگند که خود از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: «در روی زمین و آسمان نزد خدا هیچ کسی راستگوتر و نیکوکارتر از أبو ذرّ نیست» و من شهادت می دهم که آن دو جز حقّ بر زبان نراندند، و تو نزد من از آن دو صادقتر و نیکوکارتری.

سپس حضرت علیّ علیه السّلام خطاب به طلحه و زبیر و سعد و ابن عوف فرمود: از خدا بترسید و پی رضا و خشنودی ایزد منّان رفته و درخواست آنچه نزد او است را بنمائید، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری ترسی به خود راه مدهید.

سپس طلحه گفت: می بینم که هیچ پاسخی به سؤال أصلی من در مورد قرآن ندادی آیا آن را برای مردم بیان نمی کنید؟

فرمود: ای طلحه، از سر عمد از آن طفره رفتم، حال تو بگو آیا قرآنی که عمر و عثمان جمع نمودند همه مصحف بود یا قسمتی از آن؟ طلحه گفت: بلکه همه آن بود.

فرمود: در این صورت اگر بدان عمل کنید از آتش رهایی یافته و به بهشت روید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۶

زیرا در آن

حجّت ما و دلیل حقّ ما و وجوب طاعت ما ظاهر و هویدا است.

(۱) طلحه گفت: مرا کافی است، همان که قرآن باشد برای من کافی و بسنده است.

سپس طلحه گفت: حال مرا از قرآنی که در دست شما است و تأویل آن و حرام و حلال آن، باخبر فرما، که آن را پس از خود به که می دهی و صاحب آن کیست؟

فرمود: آن را که به أمر پیامبر باید قرآن را به او بدهم وصیّ من و برتر از همه خلقان فرزندم حسن است، سپس آن را به فرزند دیگرم حسین خواهد داد، سپس به همین ترتیب به فرزندان حسین خواهد رسید تا اینکه آخرین ایشان در حوض بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شود، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان است و هیچ یک از دیگری جدا نخواهد شد. و این را بدان که معاویه و پسرش پس از عثمان به خلافت رسند، و پس از آن دو هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص یکی پس از دیگری تا دوازده رهبر گمراهی و ضلالت به حکومت رسند، همانها که پیامبر در رؤیا دید که از منبرش بالا رفته و امّت را به قهقری و عقب بر میگردانند، ده تن آنان از بنی امیّه اند و دو تن از ایشان همانهایند که اساس این عمل زشت را پی ریزی نمودند، و گناه این دو تن در روز قیامت برابر با گناه تمام امّت است.

الاحتجاج، ج ۱،

[سخن ابو ذر- رضی الله عنه- در جمع آوری قرآن]

[سخن ابو ذر- رضی الله عنه- در جمع آوری قرآن]

(۱) ۵۷- از أبو ذرّ غفـاریّ نقل است که گفت: وقتی پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله وفات یافت حضـرت علیّ علیه السّـلام به جمع قرآن پرداخته و آن را نزد مهاجرین و انصار آورده بر ایشان عرضه داشت زیرا این بنا به سفارشـی بود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرموده بود، و وقتی أبو بکر آن را گشود در همان اوّلین صـفحه ذکر فضایـح قوم بود، عمر با شـنیدن آن از جا پریده و گفت: ای علیّ این مصحف را بردارد ببر که ما را به آن نیازی نیست! آن حضرت نیز آن را برداشته و باز گشت.

سپس زیـد بن ثـابت؛ از قاریان قرآن را احضار نموده و عمر به او گفت: علیّ نزد ما قرآنی آورد که در آن ذکر فضایـح قوم از مهاجر و انصار بود، و ما قصد داریم قرآنی جمع آوری نمائیم که عاری از هر گونه فضـیحت و هتک حرمت مهاجرین و انصار باشـد، [آیا عهـده دار آن می شوی؟]، زیـد بن ثابت نیز پـذیرفته و گفت: اگر در آخر کار که قرآن مطابق خواست شـما آماده شـد علیّ قرآن خود را ظاهر نمود آیا فکر نمی کنید همه آنچه انجام داده ایم باطل خواهد شد؟ عمر گفت: چاره چیست؟ زید گفت: شما به حیله و سیاست داناترید، عمر گفت: هیچ چاره ای جز قتل و راحت شدن از دست او نیست، پس به طرح ترور او بدست خالد پرداخت که عملی نشد و شرح آن نیز گذشت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۸

پس چون دوره خلافت عمر آغاز شد از حضرت علیّ علیه السّلام خواست که قرآن خود را بدو تحویل دهد تا آن را مطابق قرآن خود تحریف نماید و گفت: ای أبو الحسن خوب است که آن قرآن که در زمان أبو بکر آوردی نزد ما آری تا بر آن اجتماع کنیم، حضرت فرمود:

هرگز، هیچ راهی بدان نیست، من آن را فقط برای اتمام حجّت بر شما بر أبو بکر عرضه داشتم، که در روز قیامت مگوئید: ما از این مطلب غافل و بی خبر بودیم، یا بگوئید: آن را نزد ما نیاوردی! آری آن قرآنی که نزد من است جز مطهّرون و اوصیای پس از من دستشان بدان نرسد. عمر گفت: آیا وقت مشخّصی برای اظهار آن معلوم است؟ حضرت فرمود: آری؛ وقتی قائم از اولاد من ظهور نماید مردم را بر اساس آن راه برده و سنّت بدست او جاری گردد.

[خطبه ابو ذر غفاری- رضی الله عنه-]

[خطبه ابو ذر غفاری- رضی الله عنه-]

(۱) ۵۸- و سلیم بن قیس گفت: من با حنش بن معتمر به مکّه بودیم که هنگام موسم حجّ أبو ذرّ برخاسته و حلقه ای از باب کعبه را گرفته سپس با صدایی بلند فریاد زد: ای مردم، هر که مرا شناخت که هیچ و هر که مرا نشناخت همانا من جندب بن جناده، أبو ذرّ غفاریّ هستم، ای مردم، من خود از پیامبرتان صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۹

«مثل اهل بیت من در میان امّت همچون کشتی نوح در میان قوم او است، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که آن را ترک گوید غرق گردد، و نیز همچون باب حطّه در بنی اسرائیل می باشند».

ای مردم، من خود از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: «من دو چیز را در میان شما گذاشتم که اگر دست تمسّک بدان زنید دچار گمراهی نخواهید شد، آن دو: قرآن و اهل بیت منند- تا آخر حدیث».

وقتی از مکّه به مدینه بازگشت نزد عثمان احضار شده و به او گفت: برای چه در موسم حجّ این حرفها را زدی؟ گفت: مأموریّتی بود که از طرف پیامبر انجام دادم، گفت:

شاهد هم داری؟ در اینجا حضرت علیّ علیه السّلام و مقداد برخاسته و شهادت دادند، سپس هر سه خارج شدند، عثمان رو به جمع نموده و گفت: این سه نفر خیال می کنند که در حال انجام کاری (مأموریّتی) هستند.

(۱) ۵۹- نقل است که یکی از روزها عثمان به حضرت علیّ علیه السّلام گفت: اگر امروز تو در کار خلافت من صبوری می کنی سهل است که پیشتر با کسی که بهتر از من و تو بود چنین رفتاری نمودی! حضرت فرمود: منظورت از بهتر از من کیست؟ گفت: أبو بکر و عمر.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۰

فرمود: دروغ گفتی، من پیش از همه شما [زمانی که بت پرست بودید] و بعد از [مرگ] همه شما

خدا را عبادت نموده و خواهم کرد.

(۱) ۶۰- سلیم بن قیس گوید: سلمان و مقداد و پس از آن دو أبو ذرّ نقل نمود، سپس خود حضرت أمیر علیه السّلام همان را فرمود که: مردی در حضور رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با علیّ علیه السّلام به مفاخره پرداخت و چون پیامبر این را شنید روی به علیّ علیه السّلام کرده و فرمود: تو نیز بر عرب مفاخره کن که من از هر لحاظ از شما گرامی ترم زیرا: پسر عمویم پیامبر است و داماد اویم، و همسرم فاطمه علیها السّلام است و فرزندانم حسن و حسین می باشند، جعفر طیّار بهترین برادر و مایه افتخار است و نیز عمویم حمزه سیّد الشّهداء است، و نیز بر کلّ عرب مفاخره کن که از همه ایشان در حلم گرامی تر و در علم وسیع تر و در اسلام قدیمی تری، و از تمام عرب در بذل جان و مال بی ریاتری، و تو سرآمد قاریان قرآن، و عاملان به سنّت من هستی، تو در کارزار و رویارویی با دشمن شجاعتری، تو از همه بخشنده تری، و در سرای دنیا از همه زاهدتری، و از نظر اجتهاد در دین از همه پابرجاتری، تو از همه خوش اخلاق تر و از همه راستگوتر و از همه نزد خداوند متعال و من محبوب تر هستی، تو پس از من سی سال خدا را پرستش می کنی و بر ظلم و ستم قریش صبر اختیار می کنی، و چون قدرت می گیری با آنان در راه خدا به جهاد می پردازی، و بر اساس تأویل قرآن با آنان می جنگی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۱

همچنان که همراه من بر اساس تنزيل قرآن جهاد نمودی، سپس مرگ تو شهادت است، که ريش و محاسنت از خون سرت رنگين شود، و اين را بدان که قاتل تو از جهت مبغوض بودن و دوری از حقّ همچون کشنده ناقه حضرت صالح است.

(۱) ۶۱- سليم بن قيس گويد: نزد سلمان و أبو ذرّ و مقداد نشسته بودم که مردی از اهل کوفه در طلب ارشاد و راهنمايی نزد ايشان نشست، سلمان گفت: بر تو باد به ملازمت کتاب خدا و علیّ بن ابی طالب، زيرا او با قرآن است و هرگز از آن جدا نمی شود، و ما نيز شهادت می دهيم که خود از رسول خدا صلّی اللَّه عليه و آله شنيديم که می فرمود: «علیّ داير مدار حقّ است هر کجا که حقّ باشد او نيز با آن است، و بدرستی که علیّ؛ صدّيق است، علیّ فاروق است، که ميان حقّ و باطل را تميز داده و جدا می کند».

آن مرد گفت: پس چرا مردم به أبو بکر می گويند: «صدّيق» و به عمر: «فاروق»؟

گفت: همان طور که خلافت و حکومت را به غير او بخشيدند آن دو لقب را نيز به آن دو پيشکش کردند، با اينکه طبق فرمان خود رسول خدا صلّی اللَّه عليه و آله ما و ايشان همگی امر شديدم که حکومت و امارت اهل ايمان را به حضرت أمير تسليم نماييم.

(۲) ۶۲- از قاسم بن معاويه نقل است که به امام صادق عليه السّلام عرض کرد: در حديثی که مردم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۲

در معراج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده اند آمده است که آن حضرت در شب معراج در عرش مکتوب دید که: «لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، أبو بكر الصّدّيق»؟ حضرت فرمود:

سبحان اللَّه

! همه چیز را تغییر دادند حتّی این را؟! گفتم: آری.

فرمود: بدرستی که خداوند عزّ و جلّ وقتی عرش را آفرید بر آن مکتوب داشت که

«لا إله إلّا اللَّه محمّد رسول اللَّه، علیّ أمير المؤمنين».

و هنگامی که آب را آفرید در مجرای آن مکتوب داشت که:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ أمير المؤمنين»

. و هنگامی که کرسی را آفرید در ستونهای آن مکتوب داشت که:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ أمير المؤمنين».

و هنگامی که لوح را آفرید در آن مکتوب داشت که:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ أمير المؤمنين».

و هنگامی که اسرافیل را آفرید بر پیشانی او مکتوب داشت که:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ أمير المؤمنين»

. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۳

(۱) و هنگامی که جبرئیل را آفرید بر بالهای او مکتوب داشت که:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ أمير المؤمنين».

و هنگامی که آسمانها را آفرید در اکناف و نواحی آن مکتوب داشت که:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ أمير المؤمنين»

. و هنگامی که زمینها

را آفرید در طبقات آن نگاشت:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علىّ أمير المؤمنين»

. و هنگامى كه كوهها را آفريد در رأس هر كدام مكتوب داشت كه:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علىّ أمير المؤمنين».

و هنگامى كه خورشيد را آفريد بر آن مكتوب داشت كه:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علىّ أمير المؤمنين».

و هنگامى كه ماه را آفريد بر آن نگاشت كه:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علىّ أمير المؤمنين»

و آن همان سياهى و لكّه اى است كه در ماه مى بينيد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۴

پس هر كدام از شما كه مى گويد

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه»

بلافاصله بگويد:

«علىّ أمير المؤمنين»

. (۱) ۶۳- از عبد اللَّه بن صامت نقل است كه گفت: أبو ذرّ را ديدم در حالى كه حلقه باب كعبه را گرفته و روى به مردم داشت گفت:

اى مردم، هر كه مرا شناخت كه هيچ، و هر كه مرا نشناخت او را به نام خود آگاه كنم، من جندب بن سكن بن عبد اللَّه؛ همان أبو ذرّ غفارىّ هستم، من چهارمين فرد هستم كه همراه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مسلمان شدم، من خود از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود- و همه آن را تا آنجا ذكر كرد كه-:

اى امّتى كه پس از پيامبرش حيران و سرگردان شديد، اگر در مسأله خلافت و ولايت همان را كه خدا بر همه مقدّم داشته بود مقدّم مى داشتيد، و آن را كه خداوند

مؤخّر داشته بود کنار می گذاشتید، و ولایت را در همان منظور نظر خداوند قرار داده بودید، هرگز ولیّ خدا محتاج به کمک خلق نمی شد، و هیچ فرضی از فرائض الهی ضایع و تباه نمی گشت، و هرگز دو نفر در حکمی از احکام الهی به اختلاف نمی افتادنـد، زیرا که علم هر مشکل در نزد اهـل بیت پیامبر شـما است، پس وبال کردار خود را بچشـید، وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۵

(۱) ۶۴- و از حضـرت أمیر علیه السّلام نقل است که فرمود: بی شکّ آن علمی که همراه آدم از بهشت به زمین هبوط کرده و فرود آمـد و پیامبران از آن بهره منـد شدند [نزد من] و نزد عترت پیامبرتان می باشد، پس با این وجود کی حیران و سـرگردان گردید؟! (۲) ۶۵- سـلیم بـن قیس گویـد: شخصـی از حضـرت أمیر علیه السّـلام پرسـید- و من به آن گـوش می دادم-: مرا از بهترین مناقب خود باخبر ساز، فرمود: آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده، پرسید: چه آیاتی را در باره شما نازل فرموده؟

فرمود: أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ «۱» من آن شاهد از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می باشم، و در آیه: وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ «۲» منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست من می باشم، و آن حضرت تمام آیاتی که در باره اش نازل شده

بود را ذکر نمود، مانند آیه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ «۳»، و آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۴» و غیر آن را.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۶

(۱) سلیم گوید: عرض کردم: لطفا مرا از بهترین مناقب خود از جانب رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نیز باخبر بفرمائید، فرمود: نصب ولایت من در روز غدیر خمّ به امر خداوند عزّ و جلّ، و حدیث منزلت که: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»، و اینکه در تمام عمر با پیامبر مسافرت کردم و جز من کسی خادم آن حضرت نبود، و روزی که فقط یک روانداز داشتیم، و من بودم و پیامبر و عایشه، و آن حضرت میان ما می خوابید و چون هنگام نماز شب برمی خواست میانمان را با همان پتو حائل می گشت، پس شبی تبی سخت مرا تا صبح بیدار داشته و آن حضرت تا صبح بخاطر من بیدار ماند، و تمام شب را در مصلّای خود تا حدّ امکان نماز خواند و به من سرزد و به من نگریسته، و این کار را تا خود صبح ادامه داد، و چون با أصحاب نماز صبح را اقامه نمود عرض کرد: «بار خدایا علیّ را شفا عنایت کرده عافیت بخش، چرا که او از شدّت تب تا صبح مرا به خود مشغول داشته».

سپس

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بگونه ای که همه بشنوند فرمود: ای علیّ تو را مژده باد! عرض کردم: خدا شما را مژده خیر دهد ای رسول خدا و فدایت گرداند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۷

(۱) فرمود: من دیشب هیچ دعایی نکردم جز آنکه عطایم فرمود و هر چه برای خود خواستم همان را برای تو مسألت نمودم، و در آن از خدا درخواست نمودم که میان من و تو پیمان اخوّت بندد و آن را انجام داد، و نیز مسألت نمودم که تو را ولیّ و سرپرست همه مرد و زن مؤمنین قرار دهد و آن را نیز پذیرفت، و نیز درخواست نمودم که همه امّت را پس از من مطیع فرمان تو سازد، ولی پذیرفته نشد».

در این بین یکی از آن جمع به رفیق خود گفت: دیدی چه درخواستی برای او نمود؟

بخدا سوگند که درخواست یک صاع خرما بهتر از آن بود، یا از خدا می خواست که فرشته ای را نازل نماید تا او را بر دشمنش یاری کند، یا درخواست گنجی می کرد که خود و اصحابش از آن بهره مند گردند، زیرا همه بدان محتاجند و آن بهترین درخواست بود.

و هیچ دعای خیری برای علیّ نکرد جز آنکه برای او اجابت شد.

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام بر ناکثین ضمن ایراد خطبه ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام بر ناکثین ضمن ایراد خطبه ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند

(۲) ۶۶- فرمود: به درستی که خداوند ذو الجلال و الإکرام وقتی خلق را آفرید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۸

و گروهی از آنان را انتخاب نموده و پاکان خلق را برگزید و از میان ایشان رسولانی را ارسال فرمود، و بر او کتاب خود را فرو فرستاد، و قوانین دینی و فرائض را برایش معیّن نمود، جمله کلام الهی در این آیه جمع شد که: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ «۱» و این آیه فقط مخصوص ما اهل بیت است نه غیر ما، ولی شما به اعقاب خود باز گشته و مرتدّ شده و پیمان شکستید و عهد خود را زیر پا نهادید، و این کار هیچ زیانی به خداوند نرساند، با اینکه خداوند فرموده بود که آن را به خدا و رسول و صاحبان امر باز گردانده و واگذار نمایید، همانها که حقیقت را می فهمند، پس ابتدا اعتراف نمودید و پس از آن انکار کردید، با اینکه خداوند برایتان فرموده: أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ «۲».

بی شکّ صاحبان کتاب و حکمت و ایمان؛ آل إبراهیم هستند، همانها که خداوند برایشان واضح و آشکار ساخت ولی حسد ورزیده و این آیه نازل شد که: أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۹

عَظِیماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً «۱»، پس آل إبراهیم

ما هستیم که مورد حسد واقع شدیم همان طور که پدران ما مورد حسد واقع شدند، و نخستین فردی که حسادت شد حضرت آدم بود که خداوند وی را با دست قدرت خود آفریده و از روح خود در کالبد او دمید، و ملائکه را به سجده او واداشت و تمام اسماء و نامها را بدو آموخت و او را بر جهانیان برگزید، پس شیطان بدو رشک برده و از غاویان و خاسران گردید، سپس قابیل بر هابیل حسادت نمود و دست خود به قتل او آلوده ساخته و از جمله زیانکاران شد، و حضرت نوح مورد حسد قوم خود قرار گرفت که گفتند: ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ «۲» و انتخاب فرد برگزیده با خدا است، هر که را بخواهد برگزیند و مخصوص رحمت خود نموده و حکمت و علم را به هر که خواهد بدهد.

(۱) سپس بر پیامبر ما محمّد صلّی اللَّه علیه و آله حسد ورزیدند، بدانید که ما آن اهل بیتی هستیم که خداوند رجس و پلیدی را از ما دور ساخته، و مائیم آن جماعتی که همچون پدرانمان مورد حسد و رشک واقع شدیم، خداوند در این آیه فرماید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ «۳» و نیز فرموده: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ «۴».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۰

پس مائیم شایسته ترین مردم به

حضـرت إبراهیـم، و مـائیم وارث و رحم و خـانواده او که وارث کعبه شـدیم، و مـائیم آل إبراهیم، آیـا شـما از آئین إبراهیم بر میگردید؟ با اینکه در قرآن می فرماید: فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی «۱»؟!.

ای قوم، من شـما را به سوی خـدا و رسول او و قرآن و ولیّ امر او می خوانم، شـما را به سوی وصـیّ و وارث پس از او دعوت می کنم، پس ما را اجابت کنیـد، و از آل إبراهیم پیروی نموده و به ما اقتدا کنید، زیرا رعایت آن در حقّ ما آل إبراهیم بر همه فرض و واجب است، و قلوب جمله مردم مایـل به ما است، و این همان دعای إبراهیم علیه السّـلام است که عرض نمود: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ «۲»، آیا از ناحیه ما به شـما هیچ گونه بدی رسـیده، جز آنکه به خداوند و آنچه فرو فرستاده ایمان آوردیم، پس از تفرقه بپرهیزیـد که گمراه شویـد، و خداونـد خود بر شـما شاهد است که من شـما را انذار نموده و ترساندم، و شما را بسوی حقّ خوانده و ارشاد نمودم، دیگر خود می دانید و اختیار خود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۱

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّـلام بر زبیر و طلحه وقتی قصد خروج بر آن حضـرت نمودند و اینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند

اشاره

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّـلام بر زبیر و طلحه وقتی قصد خروج بر آن حضـرت نمودند و اینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند

(۱) ۶۷- از ابن عبّاس رضی اللّه عنه نقل شده که گفت: من نزد حضرت أمیر علیه السّلام نشسته بودم که طلحه و زبیر

وارد شده و اجازه خواستند که برای انجام حجّ عمره خارج شوند و آن حضرت به آن دو اذن نفرموده و گفت: شما تازه حجّ عمره را بجا آورده اید، و وقتی در تقاضای خود اصرار ورزیدند به آن دو اجازه فرمود. وقتی آن دو خارج شدند روی به من کرده و فرمود: بخدا سوگند که آن دو قصد حجّ عمره ندارند و قصدشان تنها خیانت به من است، عرض کردم: پس به آن دو اجازه نفرمایید، آن حضرت نیز آن دو را پیش خود فراخوانده و فرمود: بخدا سوگند که شما از این حجّ تنها قصد شکستن بیعت با من و تفرقه میان امّت را دارید، پس آن دو سوگند یاد کردند که منظوری جز عمره ندارند. حضرت أمیر علیه السّلام نیز اجازه فرمود سپس روی به من نموده و فرمود: بخدا سوگند که آن دو قصد عمره را ندارند، عرض کردم: پس چرا اجازه دادید؟ فرمود: برای اینکه نزد من به خدا سوگند یاد کردند. ابن عبّاس گفت: باری طلحه و زبیر از مدینه حرکت کرده و داخل مکّه شده و بر عائشه وارد شدند، و آنقدر با عایشه مذاکره کردند که در نهایت او را با خود به سوی بصره خارج ساختند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۲

(۱) ۶۸- از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل است آنگاه که طلحه و زبیر بیعت او را شکستند و به سوی مکّه رهسپار شدند تا عایشه را بر آن حضرت بشورانند، پس از حمد

و ثنای الهی فرمود: امّا بعد، همانا خداوند محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را به سوی همه مردم برانگیخت و او را برای همه جهانیان رحمت قرار داد، پس آن حضرت بدان چه مأمور شده بود بیان فرمود، و پیام پروردگارش را رسانید، و خداوند به وسیله او اوضاع گسیخته را منظّم ساخته و [آن مردم] پراکنده را گرد آورد، و به وسیله او راهها را امنیّت بخشید، و خونها را حفظ کرد، و به سبب او میان کینه توزان و دشمنان و آتشهای افروخته از حقد و کینه و عداوتهای پابرجای در دلها طرح دوستی و الفت افکند، سپس جانش را گرفت در حالی که [کردارش] پسندیده [او] بود و در باره سرانجام آنچه رساندن [احکام] به آن می انجامید کوتاهی نفرموده بود، و آنچه کوتاهی در رساندن آن به خاطر میانه روی بود پیرامون آن نگشته و آن را نرساند، و پس از آن حضرت شد آنچه شد از ستیزه و کشمکش در باره زمامداری و فرمانروائی، و أبو بکر زمامدار شد، و پس از او عمر، و سپس عثمان و چون سرانجام کار عثمان بدان جا که میدانید انجامید نزد من آمده و گفتید: با ما بیعت کن، من گفتم: بیعت نمی کنم، گفتید: چرا [باید بکنی] من گفتم: نه، و دستم را بستم، شما آن را باز کردید، من باز کشیدم شما به سوی خود کشیدید، و همچون شتران تشنه ای که به گودالهای آب رسند [برای بیعت کردن] بر سر من ریختید که من گفتم مرا خواهید کشت

و از آن ازدحام خودتان نیز به هلاکت رسید، من نیز ناچارا دست خود باز کردم و شما از روی اختیار [و در نهایت آزادی] با من بیعت کردید، و در پیشاپیش شما طلحه و زبیر آزادانه بدون هیچ ناچاری با من بیعت کردند، سپس چیزی درنگ نکردند که از من اجازه [رفتن به مکّه و بجا آوردن] عمره خواستند. و خدا می داند که اینان تنها قصدشان پیمان شکنی بود، پس دوباره پیمان خود را در اطاعت نمودن و فرمانبرداری از خود تازه کردم و [از ایشان پیمان گرفتم که فتنه ای را برپا نکنند و] برای امّت موجبات نابودی و بلا پدید نیارند، و آن دو با من [این چنین] پیمانی بستند، و سپس با من وفا نکردند و بیعت مرا شکسته پیمان خود را بهم زدند، شگفتا از اینان که در برابر أبو بکر و عمر رام شدند ولی با من به مخالفت برخاستند، در صورتی که من کمتر از آن دو مرد نیستم و اگر بخواهم بگویم می گویم: «بار خدایا بخاطر این کارشان بر آنان غضب فرما و مرا بر آن دو پیروز گردان»!.

[خطبه ای از آن حضرت در ذم طلحه و زبیر]

[خطبه ای از آن حضرت در ذم طلحه و زبیر]

(۱) ۶۹- و آن حضرت علیه السّلام در بین سخنان دیگری فرمود: و این طلحه و زبیر نه از خاندان نبوّت و پیغمبری هستند و نه از فرزندان رسول خدا، و چون دیدند پس از سالها خداوند حقّ ما (خلافت و زمامداری) را به ما بازگرداند یک سال تمام بلکه یکماه تمام درنگ نکردند تا اینکه مانند روش گذشتگان خود

از جای جستند که حقّ مرا ببرند، و گروه مسلمانان را از دور من پراکنده و پخش کنند [این گفتار را فرمود] سپس بر آن دو نفرین کرد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۴

[سخنان حضرت امیر – علیه السلام– در کارزار جمل]

[سخنان حضرت امیر– علیه السلام– در کارزار جمل]

(۱) ۷۰- و از سلیم بن قیس نقل شده که گفت: هنگام رویارویی حضرت أمیر علیه السّلام با اهل بصره در کارزار جمل، با صدایی بلند زبیر را فراخوانده و فرمود: ای أبا عبد اللَّه نزد من بیرون آی، زبیر همراه طلحه نزد آن حضرت آمدند، پس روی به آنان نموده و فرمود: بخدا سوگند شما دو نفر و صاحبان علم از آل محمّد و نیز عائشه همه و همه نیک می دانید که تمامی أصحاب جمل در لسان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله لعن شده اند، و هر که نسبت افترا به پیامبر بندد از رحمت حقّ محروم بماند.

آن دو گفتند: چگونه چون مائی که از أصحاب بدر و اهل بهشتیم ملعون هستیم؟

حضرت فرمود: اگر من تصدیق میکردم که شما اهل بهشتید هرگز تن به جنگ با شما نمی دادم، زبیر گفت: مگر حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده ای که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل نموده که فرمود: «ده نفر از افراد قریش اهل بهشتند»؟ حضرت فرمود: این حدیث را از عثمان شنیدم که در ایّام خلافت خود نقل می کرد، زبیر به او گفت: آیا گمان می کنی بر پیامبر دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: من

هیچ نمی گویم تا تک تک آن افراد بهشتی را نام ببری، زبیر گفت: أبو بکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الرّحمن بن- عوف، سعد بن ابی وقّاص، أبو عبیده بن جرّاح و سعید بن عمرو بن نفیل.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۵

حضرت فرمود: نه نفر را نام بردی، دهمی کیست؟ زبیر گفت: دهمی شما هستید.

حضرت بدو فرمود: تو خود با این حدیث اعتراف نمودی که من اهل بهشتم، ولی من به آنچه نسبت به خود و یارانت قائلی منکرم و با بهشتی بودن شما مخالفم. زبیر گفت:

آیا فکر می کنی که سعید بر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: من تنها فکر نمی کنم بلکه بخدا سوگند به این مطلب یقین دارم.

و افزود: بخدا سوگند که برخی از این ده نفر را که نام بردی جایگاهشان به روز قیامت در تابوتی قرار گرفته و آن در گوشه ای از چاهی عمیق در پائین ترین درجات دوزخ می باشد، و در سر آن چاه سنگی است که چون بخواهند زبانه آتش دوزخ شعله ور گردد آن سنگ را کنار می کشند، و از شدّت حرارت آن چاه آتشهای جهنّم شعله ور گردد!. من این حدیث را از خود پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم، و اگر دروغ گویم خداوند مرا به شما غالب و مظفّر نگرداند و خون مرا به دست شما بریزد، و اگر راست می گویم خداوند مرا ظفر و نصرت داده و هر چه زودتر ارواح شما و أصحاب و یارانتان را به آتش

نزدیک کند!.

زبیر با شنیدن این سخنان با دیده ای گریان به سوی یارانش بازگشت.

(۱) ۷۱- نصر بن مزاحم نقل می کند که چون در کارزار جمل جنگ آغاز شده و طلحه کشته شد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۶

أمیر المؤمنین علیه السّلام به استر شهبای (سفید مخلوط به سیاه) رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سوار شده و در میان دو صف ایستاده و زبیر را فراخواند. زبیر که سوار اسب بود به سوی آن حضرت آمده و تا حدّی نزدیک شد که گردنهای دو مرکب بهم رسید، أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای زبیر تو را بخدا قسم می دهم مگر تو خود نشنیدی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرموده که: تو با علیّ جنگ خواهی کرد در حالی که نسبت به او ظالم و ستمکاری؟ گفت: آری، همین طور است. فرمود: پس چرا در این معرکه حاضر شدی؟ گفت: برای اصلاح میان مردم، سپس زبیر از نزد آن حضرت بازگشته و این ابیات را می سرود:

ترک کردن اموری که عواقب سوء و نتایج ناهنجاری دارد، از جهت دنیا و آخرت ممدوح و پسندیده است، در این ساعات علیّ حدیثی را بیاد من آورد که من از خاطر برده بودم، امید که خدا عمر پدرت را به خیر دارد، پس گفتم ای أبو الحسن همین کلام در ملامت و سرزنش کافی است و کمی از آنچه امروز گفتی مرا بسنده باشد، من در امروز ملامت و عار را بر آتش سخت سوزان

ترجیح داده و اختیار می کنم، کجا می توانـد موجودی که از خاک است در برابر آتش مقاومت کنـد، و از فوت طلحه؛ یگانه یار و یاور خود نهایت تأسّف و تأثّر را دارم، که در غبار بزمین افتاده، همان جا که جایگاه میهمان و هر مسکینی است،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۷

و من در زمان حیات او را در سختیها یاری نموده و او نیز مرا یاری می کرد، و هر که از من دفاع می کرد در حمایت او بود، تا اینکه گرفتار کاری بس دشوار شدیم، که سینه اش تنگ شد، که امروز آنچه او را به رنج انداخت موجب زحمت ما شد.

(۱) زبیر پس از آن نزد عایشه رفته و گفت: ای مادر! بخدا سوگند من در این کار هیچ آگاهی نداشتم و فاقد بصیرت بودم به همین جهت قصد بازگشت از این معرکه را دارم!.

عایشه گفت: ای أبو عبد اللَّه، آیا از شمشیرهای پسر ابی طالب می گریزی؟ زبیر گفت: به خدا سوگند که شمشیرهای او بلند و تیز و بی مانند است که در دست جوانان دلاور است! سپس از معرکه جنگ خارج شده و راهی مدینه شد تا به وادی السّباع رسید که در آنجا احنف بن قیس از قبیله بنی تمیم کنار کشیده و در آنجا زندگی می کرد، احنف از بازگشت زبیر باخبر شده و گفت: با این مردی که دو لشکر انبوه را بجان هم انداخته و خود پس از این همه کشتار و خونریزی بسوی وطن و خانه خویش

بر میگردد چه کنم؟!.

ابن جرموز بـا شـنیدن این کلاـم با دو تن از یارانش برخاسـته و سـمت زبیری رفت که مردی کلبی با غلامش به او ملحق شـده بودنـد، چون ابن جرموز نزدیـک زبیر شـد آن دو پس از آگـاهی از قصـد سوء ابن جرموز و یارانش به سـرعت از زبیر سـبقت گرفته و او را تنها گذاشتند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۸

(۱) زبیر به آن دو گفت: شما را چه شده؟! آنان سه نفرند ما نیز سه نفرا!.

پس چون ابن جرموز به زبیر نزدیـک شـد بـدو گفت: چه می خواهی؟ از من دور بـاش! ابن جرموز گفت: ای أبو عبـد اللّٰه من نزد شـما آمـده ام تـا چنـد مسـأله در امـور مردم از تو بـپرسم، گفت: مردم به هنگـام آمـدن من به همـدیگر حمله کرده و برای ریختن خونهای خود به یک دیگر شتاب می نمودند، ابن جرموز گفت: می خواهم مطالبی را از شما بپرسم، گفت:

بپرس.

ابن جرموز گفت: می خواهم بدانم چرا با عثمان مخالفت کرده و او را تنها گذاشتی؟

و چرا بـا علیّ بیعت کردی؟ و چرا بیعت او را شـکستی؟ و چرا عایشه را از خانه خود بیرون کشـیدی؟ و چرا در پشت سـر پسـر خود به نمـاز جماعت ایسـتاده و به او اقتـدا نمودی؟ و برای چه این معرکه جنگ را برپا کردی؟ و چرا می خواهی پشت به آن معرکه نموده و به خانواده خود ملحق گردی؟

زبیر گفت: مخالفت من با عثمان خطائی بود که از من سر زد و سپس توبه

کردم، و امّا بیعت من با علیّ بن ابی طالب، چاره ای نداشتم چرا که همه انصار و مهاجرین با او بیعت کردند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۹

و امّا اینکه چرا بیعت علیّ بن ابی طالب را شکستم، چون بیعت من از قلب نبود و تنها با دست خود او را بیعت کرده بودم، و امّا خارج نمودن عایشه امّ المؤمنین: ما نقشه ای کشیدیم ولی خداوند چیز دیگری را اراده فرمود، و امّا نماز خواندن من پشت سر پسرم: بخاطر مقدّم داشتن او توسّط خاله اش امّ المؤمنین بود.

ابن جرموز پس از شنیدن این سخنان از او دور شده و با خود گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم!.

(۱) ۷۲- و روایت است که پس از کشته شدن زبیر، وقتی سر و شمشیر او را به خدمت حضرت أمیر علیه السّلام آوردند، آن حضرت با دیدن شمشیر زبیر آن را بلند کرده و فرمود: بخدا سوگند که این شمشیر مدّتهای مدید رنج و مصیبت را از رخسار مبارك رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله زدود، ولی جای تأسّف است که سوء قضاء در آخر کار او را به هلاکت و بدبختی انداخت!!.

(۲) ۷۳- و نیز نقل است که چون حضرت علیّ أمیر المؤمنین علیه السّلام بر جنازه طلحه در میان کشتگان عبور کرد فرمود: او را بلند کرده و بنشانید، پس خطاب به او فرمود:

هر چند که تو دارای سابقه بودی، ولی متأسّفانه شیطان در دماغ تو داخل شده

و تو را روانه آتش ساخت!!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۰

(۱) ۷۴- و نیز نقل شده است که آن حضرت بر طلحه عبور کرده و فرمود: این همان کسی است که بیعت مرا شکست، و فتنه و فساد را میان ملّت برانگیخت، و علیه من امّت را شورانید، و مردم را به کشتن من و اهل بیت من خواند!. سپس فرمود تا او را نشانده و گفت: ای طلحه بن عبید اللَّه من آنچه را که خداوند وعده ام فرموده بود دریافتم، آیا تو نیز وعده های خدایت را درست و راست یافتی؟! سپس دستور داد تا او را بخوابانند، و از او دور شد، یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: ای أمیر المؤمنین چگونه با جسد طلحه سخن گفتی؟ فرمود: بخدا سوگند که سخن مرا شنید همان طور که کشتگان کافر اهل بدر چون بچاه ریخته شدند سخن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را در آن روز شنیدند!!.

و آن حضرت همین عمل را با کعب بن سور قاضی که در میان کشتگان بود تکرار کرده و فرمود: این همان کسی است که قرآن را از گردن خود آویخته بر ما شورش نمود، و به خیال خود از مادر مؤمنین حمایت و طرفداری نموده و مردم را به قرآن فرا می خواند حال اینکه خود به حقایق آن جاهل و غافل بود،

ثمّ استفتح وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ «۱»

، این آدم از خدا مسألت نمود که مرا بکشد و خدا او را

کشت!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۱

(۱) ۷۵- و روایت است که طلحه در اثر تیراندازی خود مروان بن حکم کشته شد.

و نیز نقل است که مروان بن حکم به هر دو سپاه تیراندازی کرده و می گفت: به هر کدام که بخورد فتح است، و این ریشه در قلّت دین و تهمت او بر جمیع افراد مسلمین دارد.

و برخی وجه نـام جملی که عـائشه بر آن سوار بود را «عسـکر» نامنـد که آن نـام فرزنـد ابلیس است، و در آن کـارزار عجـائب بسـیاری از آن دیده شد، از جمله اینکه هر گاه یکی از پاهای او قطع می شد آن شتر بر پای دیگر می ایسـتاد تا اینکه حضـرت أمیر فریـاد زد که: آن جمل را بکشـید که آن خود شـیطان است، و محمّـد بن ابی بکر و عمّار مأمور شـده و آن را پس از قطع أعضاء و خونریزی زیاد کشتند.

(۲) ۷۶- واقدیّ نقل کرده که: عمّار پس از پایان جنگ بر عائشه وارد شده و گفت:

شمشیر زدن فرزندان خود را در راه حقّ چگونه دیدی؟ عائشه گفت: آیا به این بصیرت پس از پیروزی و غالب شدن رسیدی؟

عمّار گفت: بینش و بصـیرت من بالاتر از اینها است، بخدا اگر شما پیروز شده و ما را تا نخلستانهای شهر یمن «هجر» عقب می رانـدیـد هر آینه از روی یقین خود را بر حقّ و شـما را بر باطـل می دانستیم! عـائشه گفت: این خیـالی است که تو می کنی! ای عمّار از خدا بترس،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۲

مگر دین خود را بخاطر خشنودی علیّ بن ابی طالب از دست داده ای؟! (۱) ۷۷- و از حضرت باقر علیه السّلام روایت است که فرمود: چون در روز جمل هودج عائشه را تیر باران کردند، أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند هیچ راهی جز اینکه پس از طلاق او را از منصب امّ المؤمنینی خلع کنم ندارم، سپس روی به جماعت نموده و فرمود: هر کدامتان را به خدا قسم می دهم که اگر این سخن پیامبر که فرمود: «ای علیّ طلاق زنان من (خلع از منصب امّ المؤمنینی) پس از من بدست تو است» را شنیده است برخاسته و گواهی دهد، در این هنگام سیزده مرد که دوتای آنان از أصحاب بدر بودند بر صحّت این حدیث شهادت دادند.

پس با دیدن این صحنه عائشه گریه کرد بطوری که صدای گریه اش را همه شنیدند.

و در آن روز حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا از ماجرایی باخبر نموده و فرمود: خداوند متعال تو را در روز جمل با پنج هزار فرشته نشاندار و مخصوص تأیید و یاری می فرماید.

(۲) ۷۸- و نقل شده که ابن عبّاس- در مخالفت عائشه از رجوع به مدینه- به حضرت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۳

أمیر علیه السّلام عرض کرد: بگذارید که در بصره مانده و اصراری در

کوچ کردن او نفرمائید، حضرت فرمود: او در شرّ و فساد کوتاهی نخواهد کرد و منظور من تنها این است که او را به خانه اش بازگردانم.

(۱) ۷۹- و محمّد بن اسحاق روایت کرده است که: وقتی عائشه در بازگشت از بصره به مدینه رسید پیوسته مردم را علیه حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام می شورانید، و توسّط اسود بن أبی البختریّ نامه هایی به معاویه و اهل شام نوشته و ایشان را بر خلاف آن حضرت می خواند.

(۲) ۸۰- و روایت شده که عمرو بن عاص به عائشه گفت: آرزو داشتم که تو در جنگ جمل مرده بودی! عائشه گفت: ای بی پدر برای چه؟! گفت: خب تو بخاطر هدف خود کشته شده و به بهشت می رفتی، و من مرگ تو را بزرگترین رسوائی و سرزنش علیه علیّ قرار می دادم!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۴

احتجاج امّ سلمه رضی اللَّه عنه همسر گرامی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بر عائشه در مخالفت با خروج او به جنگ با أمیر المؤمنین علیه السّلام

احتجاج امّ سلمه رضی اللَّه عنه همسر گرامی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بر عائشه در مخالفت با خروج او به جنگ با أمیر المؤمنین علیه السّلام

(۱) ۸۱- شعبیّ از عبد الرّحمن بن مسعود عبدی نقل نموده که گفت: من با عبد اللَّه بن زبیر و طلحه و زبیر در مکّه بودیم، که عبد اللَّه بن زبیر و مرا که همراهش بودیم مأمور کردند که نزد عائشه رفته و بگوییم: عثمان مظلومانه کشته شده و ما از عاقبت کار امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله در هراسیم، پس اگر عائشه بخواهد همراه ما قیام کند، امید که

خداوند به برکت حضور امّ المؤمنین تشتّت مردم را به اجتماع تبدیل فرموده و اختلاف مسلمین را رفع نماید.

پس من با عبد اللَّه بن زبیر راهی منزل عائشه شدیم، عبد اللَّه بن زبیر به جهت محرمیّت او با عائشه داخل اطاق مخصوص او شده و من در بیرون نشستم. او نیز همه آنچه باید می گفت ابلاغ نمود. عائشه در پاسخ گفت: سبحان اللَّه! من امر به خروج نشده ام، و از همسران پیامبر تنها امّ سلمه اینجا است، به او بگویید اگر آمد من هم می آیم.

پس عبد اللَّه نزد آن دو بازگشته و گفته عائشه را به سمع ایشان رسانید، طلحه و زبیر گفتند: نزد عائشه بازگشته و به او بگو اگر خود شما با او مذاکره نمائید، بهتر و مؤثّرتر است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۵

پس عائشه از خانه اش بیرون آمده نزد امّ سلمه رسید، با دیدن او امّ سلمه گفت: خوش آمدی، سوگند بخدا که تو چنین محبّت و لطفی نسبت به من نداشتی، بگو بدانم که چه شده؟

گفت: طلحه و زبیر به من خبر رسانده اند که أمیر المؤمنین عثمان مظلومانه کشته شده.

(۱) با شنیدن این مطلب امّ سلمه به فریاد آمده و ناله کنان گفت: ای عائشه تو تا دیروز او را کافر می دانستی، و امروز می گویی أمیر المؤمنین مظلومانه کشته شده؟! عائشه گفت:

آیا با ما خروج می کنی، امید که خدا بواسطه ما کار امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را اصلاح فرماید.

امّ سلمه گفت: ای عائشه خارج شوم؟! با

اینکه تو نیز آنچه ما از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باب خروج شنیده ایم را شنیده ای!.

تو را قسم به خدایی که از صدق و کذب سخنان تو باخبر است آیا آن روز را بخاطر داری که روز و نوبت تو با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بود و من در خانه حریره ای ساخته و نزد آن حضرت آوردم و او این مطالب را به تو می فرمود که:

«بخدا دیری نپاید که سگهای عراق- نزدیک آبی بنام حوأب- بر یکی از زنان من در حالی که میان گروهی از ستمکاران است پارس می کنند!» و با شنیدن این گفتار ظرف حریره از دستم افتاد و آن حضرت سر خود به سوی من بلند ساخته و فرمود: تو را چه شده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۶

ای امّ سلمه؟ عرض کردم: ای رسول خدا با شنیدن این فرمایش انتظاری غیر از آن داشتید؛ چه تضمینی است که من آن زن نباشم؟ و تو ای عائشه خندیدی، و آن حضرت روی به تو کرده و فرمود: ای عایشه برای چه خندیدی و من گمان دارم که آن زن تو باشی؟! (۱) و باز تو را به خدا قسم می دهم آیا بیاد داری هنگامی را که در محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از مکانی به مکان دیگر در حرکت بودیم، و آن حضرت در میان من و علیّ بن- ابی طالب در حرکت بوده و با ما سخن می فرمود، و تو شتر

خود را پیش رانده و در میان آن حضرت و علیّ بن ابی طالب حائل شدی، و در آن وقت پیامبر تازیانه در دستش را بلند کرده و به شتر تو زده و فرمود: سوگند به خدا که روز سخت و گرفتاری او از جانب تو یک مرتبه نیست، و این را بدان که به علیّ جز منافق و دروغگو بغض و کینه نمی ورزد.

و باز تو را به خدا قسم می دهم، آیا به یاد داری آن روزی را که پیامبر در بستر بیماری بود، پدرت همراه عمر بن خطّاب به قصد عیادت آن حضرت اجازه گرفته و وارد شدند، و علیّ بن ابی طالب در پشت اطاق مشغول وصله کردن لباس و دوختن کفش رسول گرامی صلّی اللّه علیه و آله بود، آن دو گفتند: ای رسول خدا، حال و سلامتی شما چطور است؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۷

فرمود: پیوسته سپاسگزار بوده و خدا را حمد و ستایش می کنم. گفتند: آیا مرگ برای شما حتمی است؟ فرمود: آری، چاره ای برای مرگ بشر نیست. گفتند: آیا کسی را برای بعد از خود خلیفه معیّن فرمودی؟ فرمود: خلیفه من جز همان که کفش مرا پینه می کند در میان شما نیست. پس أبو بکر و عمر از حجره آن حضرت بیرون رفته و در آن حال متوجّه علیّ ابن ابی طالب شدند که در پشت حجره نشسته و سرگرم دوختن کفش پیامبر بود؟.

سپس امّ سلمه گفت: ای عائشه، آیا من پس از شنیدن این سخنان باز

هم بر علیّ خواهم شورید؟! و سخنان آن پیامبر عظیم الشّأن را فراموش کنم؟.

پس عائشه به منزل خود بازگشته و گفت: ای پسر زبیر، به آن دو (طلحه و زبیر) بگو من پس از شنیدن سخنان امّ سلمه دیگر از شهر خارج نخواهم شد، ابن زبیر نیز بازگشته و سخن او را به آن دو رساند.

راوی گوید: در همان روز هنوز نیمه شب نگذشته بود که صدای شتر عایشه را شنیدم، و او با طلحه و زبیر به سوی بصره حرکت کردند.

(۱) ۸۲- از حضرت أبو عبد اللَّه الصّادق علیه السّلام نقل است که فرمود: هنگام خروج عائشه از مکّه امّ سلمه بر او وارد شده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله گفت:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۸

ای عائشه تو واسطه در میان امّت و رسول خدا هستی، و تو از افراد حرم و خانواده پیغمبری، و قرآن دامن تو را جمع نموده و نشاید که تو دامن خود را فراخ بگیری، و تو را باید که مویها و گیسوان سر خود را پراکنده و منتشر نکنی، و آواز خود را در میان مردان غریبه ظاهر و بلند ننمائی، و باید متوجّه باشی که خداوند متعال به حرکات و اعمال ما مطّلع می باشد، و هر گاه این عمل پسندیده و به صلاح تو بود: البتّه رسول اکرم تو را به آن توصیه می فرمود، در صورتی که آن حضرت از خروج و بیرون

رفتن تو نهی فرموده است.

و این را بـدان که انحراف و سستی پـایه هـای دین هرگز بـا خروج زنها درست و استوار نگردد، و پراکنـدگی و اختلال امور اجتمـاعی با مجاهـده زنها اصلاح نپـذیرد، و نیکویی زنان در این است که دیـدگان خود را فرو بسته، و دامنهای خود را جمع نموده، و پیوسته مراقب جوانب و اطراف خود باشـند. ای عائشه چه جوابی برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خواهی داشت اگر وی را در میـان ایـن راه ملاقـات کنی، در حـالی کـه سـوار بر اشـتر خـود شـده و از منزلی بـه منزل دیگر حرکـت کرده، و بیابانهـای وسـیع و کوههـای بلنـد را بر اسـاس هوی و هوس و برای غیر خـدا در می نوردی؟ ای عـائشه، چطور بـا آن حضـرت روبروی خواهی شـد در حالتی که پیمان او را شکسـته؛ حجاب حرمت او را هتک کرده باشـی؟ و بخـدا سوگنـد می خورم که اگر من چنین راهی را رفته بودم، و سـپس مرا به بهشت دعوت می کردند، هرگز به جهت خجالت و شـرمساری از آن حضرت داخل نشده و پس از هتک حرمت و رفع حجاب

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۹

آن پیامبر گرامی حاضـر نمی شدم که وی را ملاقات نمایم!. پس ای عائشه از خدا بترس و از پناه خدا بیرون مباش، و از فضای پرده رسول خدا سـر بیرون میار، (۱) ای عـایشه، بهترین عبـادت برای تو چیزی است که از آن جهت کوتـاهی کردی، و همان کار که از جانب

خـدا و رسول موظّف به آن بودی همانـا بالاـترین و خـالصترین عمـل برای تو بود، و همان روش گذشـته که داشتی نیکوترین خدمتی بود که از جانب تو برای دین اسلام انجام می گرفت، ولی متأسّفانه امروز بر خلاف آن عمل می کنی. و بخدا قسم می خورم چنانچه حـدیثی را که خود از رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله شـنیدم برایت نقل کنم مرا چون ماری خالـدار و تنـد می گزی!.

عـائشه گفت: مواعظت را دریـافته و و نصـایحت را پـذیرفتم، ولی راه و مسـیر من با آنچه تو فکر می کنی مغایر است، و من نه فریب خورده ام و نه راه باطـل را می پیمـایم، و چه نکته منـاسبی بود که مرا بـدان واقف گردانـدی، ولی من تنها برای جـدایی میان دو گروه متخاصم عازم آنجا می باشم، حال اینکه من در این حرکت مجبور نبوده و در صورت ترک آن هیـچ محـذوری برای من نخواهد داشت، و البتّه در صورت عدم توقّف در این قیام مأجور خواهم شد.

از حضرت جعفر بن محمّد امام صادق- علیه الصّلاه و السّلام- نقل است که فرمود:

وقتی عائشه پس از پایان جنگ جمل از کرده خود نادم و پشیمان گردید امّ سلمه این ابیات را

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۰

سرود: (۱) اگر کسـی از لغزش و خطـا محفوظ می مانـد، حتمـا عائشه در این مقام رتبه أوّل را می داشت، که او همسـر رسول خدا و دانا به آیات قرآن و فاضل و حکیم بود، ولی گاهی عقل انسان مغلوب شده و هوی و

هوس بر آدمی مسلّط و غالب می شود، و در این صورت آنکه متأخّر و عقب افتاده بود مقدّم می شود و آنکه جلوتر بود متأخّر و عقب می ماند، خداوند از خطاها و لغزشهای عایشه بگذرد که انس مرا تبدیل به وحشت ساخت.

عائشه در جواب به او گفت: ای خواهر مرا شماتت می کنی؟ امّ سلمه گفت: نه، ولی این را باید دانست که چون فتنه ای پیش آمده و برانگیخته شود، دیدگان بینا تیره و تار نماید و چون بر طرف شود دیگر دانا و نادان همه و همه آن را تشخیص می دهند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۱

احتجاج أمير المؤمنين عليه السّلام پس از ورود به بصره با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم

احتجاج أمير المؤمنين عليه السّلام پس از ورود به بصره با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم

(۱) ۸۳- يحيى بن عبد اللَّه بن حسن از پدرش عبد اللَّه بن حسن و او از حضرت أمير عليه السّلام نقل نموده كه آن حضرت چند روز پس از ورود به بصره خطبه ای ایراد فرمود و در اثنای آن مردی برخاسته و گفت: ای أمير المؤمنين، بفرمایید که اهل جماعت و اهل افتراق کیانند؟ و نیز اهل بدعت و اهل سنّت چه کسانی هستند؟.

حضرت فرمود: وای بر تو، حال که پرسیدی با دقّت به جوابش گوش کن که پس از من نیاز نباشد که دوباره از کسی بپرسی.

اهل جماعت من و پیروان من هستند هر چند در تعداد اندک باشند، و این همان حقّی است که مطابق با امر خدا و پیامبر می باشد.

و اهل افتراق؛ مخالفان با من و پیروانم؛

می باشند هر چند تعدادشان بسیار باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۲

(۱) و اهل سنّت افرادی هستند که دست تمسّک به سنن خدا و پیامبر زده اند، هر چند تعدادشان کم باشد.

و اهل بـدعت مخالفان اوامر خداوند و قرآن و پیامبر بوده و افرادی خود رأی و هواپرسـتند هر چند تعدادشان بسـیار باشد، و از این گروه جمعی درگذشته اند، و تعدادی نیز زنده اند، که نابودی و محو آنان از روی زمین بر عهده خود خداوند است.

در اینجا عمّار برخاسـته و عرض کرد: ای أمیر المؤمنین، مردم در باره غنیمت سخنانی می گویند، و فکر می کنند کسانی که با ایشان جنگ کردند خود آنان و اموال و اولادشان مال ما می شود، و بعنوان غنیمت قابل تصرّف می باشند.

در این هنگـام مردی بنـام عبّاد بن قیس از قبیله بکر بن وائل که زبان گویا و تنـدی داشت برخاسـته و گفت: ای أمیر المؤمنین، بخدا قسم که تو در تقسیم غنائم میان مردم مراعات عدل و داد و مساوات را نکردی!.

حضرت فرمود: وای بر تو، برای چه؟

گفت: برای اینکه تو آنچه در محیط لشکرگاه بود قسمت نمودی ولی اموال و زنان و بچّه های مخالفین را واگذاشتی.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۳

(۱) حضرت فرمود: ای مردم، هر که جراحتی دارد آن را با روغن مداوا کند.

عبّاد گفت: ما مطالبه سهم خود را می کنیم و او به ما

حرفهای نامربوط می زنـد!!. پس أمیر المؤمنین علیه السّلام بدو فرمود: اگر گفته ات باطل و دروغ باشد خدا تو را مرگ ندهد تا غلام ثقیف را درک کنی!. پرسیدند: غلام ثقیف کیست؟ فرمود: مردی که هیچ حرمتی برای خدا باقی نمی گذارد و همه را هتـک می کنـد. پرسـیدند: آیا او به مرگ طبیعی می میرد یا او را می کشـند؟ فرمود: خداونـدی که درهم کوبنـده سـتمکاران است او را به مرگی فاحش نابود می کنـد، و آن به جهت کثرت فضولاتی است که از او خارج می شود به سوزشـی شدیـد در مقعد مبتلا می شود.

سپس أمیر المـؤمنین علیّ- علیـه الصّـلاه و السّـلام- فرمـود: ای برادر بکری، تـو مرد سـاده ای هسـتی، مگر نمی دانی کـه من کوچکترها را به جرم بزرگان عقاب و مؤاخذه نمی کنم؟! آیا این اموال پیش از افتراق و ارتداد ملك آنان نبوده؟ و آیا ازدواج ایشـان روی جریـان صـحیح نبوده؟ و مگر فرزنـدان ایشان بر اساس قوانین اسـلام اولادشان محسوب نمی شدنـد؟ و این بچّه ها روی فطرت اسـلام متولد نشده اند؟ پس چطور ما می توانیم اموال این بچّه ها را تصرّف کرده و از ایشان بستانیم؟!. و شما فقط می توانید آنچه که در لشـکرگاه است را تصرّف نمایید، و آنچه در خانه های ایشان است میراث خود آنان است، بنا بر این هر کدام از آنان را که دشمنی کند وی را به همان گناه مؤاخده نماییم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۴

و هر که از تمرّد باز ایستد گناه دیگری را بر او بازخواست ننمائیم.

(۱) ای برادر بکری، من همچون

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در مورد مکّه با ایشان رفتار نمودم، آن حضرت نیز اجناس محیط لشکر را بین مسلمین تقسیم نمود و متعرّض غیر از آن نشد، و من تنها قدم به قدم از آن حضرت پیروی نمودم.

ای برادر بکری، مگر نمی دانی که در جنگ با کفّار حربی آنچه در شهر است برای مسلمین فاتح حلال است ولی اگر مخالفین از افراد مسلمان باشند آنچه خارج از محیط لشکرگاه است متعلّق به ورثه داشته و جز آنها کسی در آن اموال حقّی ندارند؟! در اینجا آن حضرت خطاب به چند تن دیگر که زبان به اعتراض گشودند فرمود: آرام گرفته و آهسته سخن گوئید خدا شما را رحمت کناد! اگر در این سخن تردید داشته و مرا تصدیق نمی کنید و فکر می کنید نظر شما صحیح است بگوئید تا بدانم عائشه در سهم کدامیک از شما قرار خواهد گرفت؟!!.

در اینجا همه مجاب شده و از سر خجلت گفتند: ای أمیر المؤمنین شما راست گفتید و ما خطا کردیم، و تو عالمی و ما جاهلیم، و از درگاه خداوند طلب مغفرت می کنیم! و همه فریاد زدند: «حقّ با شما است ای أمیر مؤمنان! خدا تو را به رشاد و سداد برساند!».

در اینجا عبّاد برخاسته و گفت: ای مردم، بخدا اگر از آن حضرت پیروی نموده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۵

و اطاعت امر او کنید شما را به قدر سر موئی از راه و جادّه پیامبرتان گمراه نخواهد ساخت، و چرا چنین

نباشد که رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله علم ايّام زندگى و آجال مردم و احكام قضا و داورى و قوّه تشخيص و تميز ميان حقّ و باطل را به او عطا فرموده است!. همانند هارون نسبت به موسى عليهما السّلام، و اينكه پيامبر بدو فرموده: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسى مى باشى جز آنكه پس از من پيامبرى نباشد»، اين فضلى است كه خداوند وى را بدان مخصوص داشته و پيامبر وى را بدان گرامى داشته و او را بر ديگران برترى داده است.

(۱) سپس أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: خدا شما را رحمت كند! شما بايد به وظائف خود آشنا باشيد، و يكى از آن وظائف اين است كه از گفتار فردى كه دانا و آگاه و خيرخواه است اطاعت نموده و فرد بى اطّلاع را جز اطاعت و تسليم هيچ وظيفه اى نيست. و اگر حرف مرا گوش كرده و از آن اطاعت كنيد مطمئنّ باشيد كه من به خواست خداوند شماها را به راه حقيقت رسانده و از مراحل تيره و تار زندگى نجات خواهم داد، هر چند كه در طىّ اين راه سختى و ناگواريهاى بسيار ببينم!. و اين را بدانيد كه اين سراى چند روزه از خوشى و شيرينى دور است و لذّتهاى ظاهرى آن آلوده به زحمت و گرفتارى و فشار بوده و آنان كه فريب ظاهر و زينتهاى دنيا را مى خورند در حقيقت محروم و مغبون شده و در آخر ندامت و پشيمانى سودى به حال ايشان نخواهد داشت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۶

سپس این را بدانید چنان که گروهی از بنی اسرائیل از نوشیدن آب نهری ممنوع شدند، و جز گروه اندکی همگی بر خلاف دستور و نهی آن پیغمبر رفتار نمودند، شما- خدا رحمتتان کناد!- از آن گروهی هستید که از اوامر و دستورات پیغمبرشان اطاعت نموده و از تکالیف او سرپیچی نکردند، و امّا عائشه در این جریان راه خطا پوئیده و از رأی زنانه پیروی نمود، ولی او همچون گذشته نزد ما همان حرمت نخست (امّ المؤمنینی) را دارد و رسیدگی امور تنها بدست خداوند است، هر که را خواهد ببخشد و آن را که بخواهد عذاب می کند.

(۱) ۸۴- از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: من در روز جمل نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام ایستاده بودم که مردی نزد آن حضرت آمده و گفت: ای امیر مؤمنان این مردم با ما در گفتن تکبیر (اللَّه أکبر) و تهلیل (لا إله إلّا اللَّه) و اقامه نماز همراهند، پس روی چه اصلی با آنان می جنگیم؟

حضرت فرمود: بنا بر آیه ای که در قرآن است، گفت: ای أمیر مؤمنان ما به تمام آیات قرآن احاطه نداریم، آن کدام آیه است؟

فرمود: آیه ای که در سوره بقره است، گفت: ای أمیر مؤمنان، تمام آیات سوره بقره را نمی دانیم منظور شما کدام آیه است؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۷

فرمود: آیه: «آن پیامبران، برخی شان را بر برخی برتری دادیم؛ از ایشان فردی بود که خدا با

وی سخن گفت، و برخی شان را پایه ها بالا برد؛ و عیسی پسر مریم را حجّت ها و نشانه های روشن دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) نیرومند گردانیدیم، و اگر خدا می خواست آنان که پس از ایشان بودند بعد از آنکه نشانه های روشن به آنان رسید با یک دیگر پیکار نمی کردند، و لیکن اختلاف کردند، از آنان فردی بود که ایمان داشت و فردی بود که کافر شد؛ و اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند و لیکن خدا آنچه خواهد می کند- بقره: **۲۵۳**»، پس مراد از اهل ایمان در آیه مائیم و کافران دشمنان و مخالفین ما را تشکیل می دهند. پس آن مرد گفت: به خدای کعبه که این مردم کافر شدند.

سپس بر آنان یورش برده تا به شهادت رسید- رضوان اللّه علیه-.

(۱) **۸۵**- و از مبارک بن فضاله از مردی که نامش را برده نقل است که گفت: پس از جنگ جمل مردی نزد حضرت أمیر علیه السّلام آمده و گفت: ای أمیر مؤمنان، در این واقعه متوجّه امری شدم که از شدّت ترس روح از بدنم خارج و جسدم زایل و تباه گشته، و جانم بلب رسیده! که در میان آنان هیچ فرد مشرکی را نمی بینم!. تو را بخدا تو را بخدا مرا از این حیرت و سرگردانی درآور؟ اگر این ذهنیّت شرّ است که از آن توبه کنم، و اگر خیر و نیک است آن را بپروران، به من بفرمائید که این واقعه تنها فتنه و آشوبی بود که شما فتنه گران را با شمشیر خود کشتید، یا آن مأموریتی بوده که رسول خدا شما را بدان مخصوص ساخته است؟.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۸

(۱) حضرت أمير عليه السّلام فرمود: حال كه چنين است تو را خبر دهم، حال كه چنين است تو را آگاه كنم، حال كه چنين است تو را حديث گويم، بدان كه در روزگار رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله گروهى از مشركان خدمت آن حضرت رسيده و مسلمان شدند، سپس از أبو بكر خواستند تا از پيامبر بخواهد به ما اجازه دهد تا نزد قوم خود رفته و پس از گرفتن اموال خود نزد شما باز گرديم، أبو بكر نيز درخواست جمع را به سمع آن حضرت رساند و پيامبر نيز اجازه فرمود، در اينجا عمر گفت: اى رسول خدا، نكند اين گروه از اسلام به كفر گرايند؟

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: تو چه مى دانى كه آنان پس از حضور در ميان قوم خود با افراد بيشترى نزد ما بازگشته و آنان نيز مسلمان شوند، سپس ايشان در سال بعد نيز توسّط أبو بكر از آن حضرت درخواست مرخصى نمودند و پيامبر نيز با آن موافقت فرمود و عمر باز همان حرفها را تكرار كرد، سپس پيامبر عصبانى شده و فرمود: بخدا سوگند فكر نمى كنم شما دست از اين سخنان بى معنى برداريد تا اينكه خداوند فردى از قريش را بر شما گسيل دارد كه شما را به خداوند متعال بخواند و شما در اختلاف با او همچون گوسفندى وحشى كه از گلّه جدا شده پراكنده شويد.

أبو بكر گفت: پدر و مادرم به فدايت اى

رسول خدا آیا آن شخص منم؟ فرمود: نه.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۹

عمر گفت: آن فرد من هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا پس آن فرد کیست؟ پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نیز اشاره به من- که مشغول دوخت کفش آن حضرت بودم- نموده و فرمود: «او همان خاصف النّعل در میان شما، پسر عمویم، و برادرم، و دوستم، بری کننده ذمّه ام، همو است که دین مرا ادا و وعده هایم را عملی می سازد، او مبلّغ رسالت من است، و بعد از من معلّم مردم است، همو است که پس از من مبیّن و تأویل کننده آیاتی از قرآن است که هیچ کس از آن باخبر نیست».
چون آن مرد این سخنان شنید عرض کرد:

ای أمیر المؤمنین همین کلام مرا بس است زیرا که هیچ چیزی باقی نگذاشتی.

راوی گوید: بعدها آن مرد از طرفداران سرسخت آن حضرت علیه مخالفین شد.

(۱) ۸۶- از ابن عبّاس نقل است که چون حضرت أمیر علیه السّلام از جنگ جمل فراغت یافت چند جهاز شتر بر هم نهاده به صورت منبری در آوردند و آن حضرت علیه السّلام بر بالای آن رفته و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

ای اهل بصره، ای گروه منحرف و منقلب، ای دردمندان بی درمان، ای پیروان چهارپای، ای لشکر زن، شما به صدای چهارپایی جمع شدید و چون کشته شد پراکنده گشتید! آب آشامیدنی شما تلخ و ناگوار است و آئین شما نفاق است و افراد حلیم و بردبارتان ضعیف و

ستند!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۰

(۱) سپس از منبر به پایین آمده و ما بهمراه آن حضرت راه افتادیم، و در میان راه به حسن بصریّ که در حال وضو گرفتن بود رسیده و بدو فرمود: ای حسن در وضوی خود دقّت کن و آداب آن را بجای آور. او گفت: ای أمیر المؤمنین دیروز افرادی را کشتی که همگی شهادت به توحید و رسالت داده و نمازهای پنجگانه را اقامه می کردند و با تمام آداب وضو می گرفتند!. حضرت در پاسخش فرمود: اگر این گونه بوده و تو شاهد آن بودی پس برای چه به یاری دشمنان ما نشتافتی؟

حسن بصریّ گفت: بخدا که راست فرمودی، و من آن را تصدیق می کنم، ماجرا از این قرار بود که در روز أوّل جنگ بود که از خانه بیرون آمده غسل کردم و حنوط به بدنم مالیدم و شمشیر را با خود برداشتم، و من هیچ شکّ و تردیدی نداشتم که تخلّف از امّ المؤمنین عائشه کفر است، ولی وقتی به «خریبه» (نام محلّی است در بصره) رسیدم آوازی مرا ندا ساخت که: «ای حسن کجا می روی؟ برگرد، که قاتل و مقتول هر دو (در این کارزار) جهنّمی هستند»، پس با حالتی ترسان بازگشته و در خانه ام نشستم، پس چون روز دوم رسید هیچ شکّ نکردم که تخلّف از امّ المؤمنین عائشه کفر است، پس همچون روز گذشته حنوط به بدن مالیده و سلاح بر کمر بسته و قصد رفتن به کارزار را نمودم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۱

تا به «خريبه» رسيدم ندايى از پشت سرم گفت: «اى حسن دوباره كجا مى روى، كه قاتل و مقتول هر دو اهل آتشند».

حضرت أمير عليه السّلام فرمود: راست گفتى، آيا هيچ فهميدى كه آن منادى كه بود؟

گفت: نه. فرمود: او برادرت ابليس بود، و راست گفت كه قاتل و مقتول از آنان هر دو اهل آتشند. حسن بصرىّ گفت: اى أمير المؤمنين اكنون دريافتم كه اين قوم در هلاكت و گمراهى هستند.

(۱) ۸۷- از أبو يحيى واسطى نقل است كه پس از فتح بصره گروهى نزد حضرت أمير عليه السّلام شتافته و در ميان ايشان حسن بصرىّ ديده مى شد كه اوراقى در دست گرفته و سخنان أمير المؤمنين عليه السّلام را ضبط مى كرد. أمير المؤمنين به صداى بلند او را خطاب كرد كه چه مى كنى؟ گفت: فرمايشات شما را مى نگارم تا پس از شما آنها را حديث كنم. پس أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: بدانيد كه در ميان هر جمعيّتى يك نفر سامرى مى باشد، و اين فرد؛ سامرىّ اين امّت است، بدانيد كه او نمى گويد به من نزديك نشويد

(لا مِساسَ)

بلكه از جنگ نهى كرده و مى گويد:

«لا قتال» «۱»

. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۲

احتجاج آن حضرت با أصحاب خود پيرامون عهد و بيعت ايشان و تحريك مردم براى جنگ با اهل شام

احتجاج آن حضرت با أصحاب خود پيرامون عهد و بيعت ايشان و تحريك مردم براى جنگ با اهل شام

(۱) ۸۸- نقل

است آنگـاه که حضـرت أمیر علیه السّـلام آماده رفتن به سوی شام برای جنگ با معاویه شـد پس از حمـد و ثنای پروردگار و درود بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا بترسید از خدا! و پیروی او و پیروی از امام و پیشوای خود کنید زیرا که مردم نیک رفتار و شایسته به وسیله پیشوای عادل نجات یابند، آگاه باشید که مردم بدکردار به وسیله پیشوای نادرست نـابود گردنـد و معـاویه امروز حقّ مرا کـه در دسـت او اسـت بـه نـاحقّ گرفتـه و بیعت مرا شکسـته و در دین خـدای عزّ و جلّ سرکشـی کرده، و به حقیقت شـما ای مسـلمانان می دانید مردم دیروز چه کردند و شما را رغبت و میلی که در باره من داشتید برای کار خود

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۳

نزد من آمدیـد تـا اینکه مرا برای بیعت از خـانه ام بیرون کشـیدید، و من از بیعت بـا شـما خودداری کردم تا آنچه در نزد شـما است آزمایش کنم پس سـخن را چندین بار از سـر گرفتید و من نیز همان را تکرار کردم و شـما روی حرصـی که بر بیعت من داشتید همچون شترانی که برای نوشـیدن آب به سوی حوضـچه های آب هجوم می آورند به جانب من ازدحام کرده و هجوم آوردیـد و بـا اصـرار هر چه تمـامتر تقاضـای بیعت بـا من نموده، و همـدیگر را فشار می دادیـد، و ازدحام به حـدّی بود که من ترسیدم برخی از شما برخی را بکشد.

(۱)

پس چون چنین دیـدم در کار خود و شـما انـدیشه کرده و با خود گفتم: اگر در کار ایشان اقـدام نکنم و حرفشان را نپـذیرم به کسـی که جایگیر من باشد دست نخواهند یافت، و کسی را که روی علم و عدالت و حقیقت حکومت کند پیدا نخواهید کرد، و با خود گفتم:

پذیرش حکومت و خلافت بر آنان و اینکه حقّ برتری مرا بشناسند نزد من محبوبتر است از اینکه اینان بر من فرمانروائی کنند و برتری و حقّ مرا نشناسند، پس دست خود را باز کردم و شما از گروه مسلمانان با من بیعت کردید در صورتی که در میان شما مهاجر و انصار و پیروان نیکوکار بودند، پس من پیمان بیعت خود را و آنچه در آن واجب بود از شـما بر گرفته و آنچه از عهد و پیمان خداوند و سخت ترین پیمان و عهد پیمبران الهی بود از شما گرفتم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۴

که بـا من وفاداری کنیـد و دسـتور مرا بشـنوید و پیروی کنیـد و در باره من خیراندیشـی نموده در همراهی من با هر سـتمکار و دشـمنی بـا هر کـه از دین بیرون رود بجنگیـد، و شـما همه اینهـا را پذیرفتیـد، پس من پیمـان خـدا و عهـد او و ذمّه خداونـد و رسولش را در این باره از شـما گرفتم و شـما آن را پذیرفتید و خدا را بر شـما گواه گرفتم، و برخی از خودتان را شاهد بعضـی دیگر قرار دادم و در تمام مجاری امور

طبق کتاب خدا و سنّت رسول اکرم قدم برداشتم، پس با این همه جای شگفت است که معاویه بن ابی سفیان به دعوی خلافت برخاسته و در این امر با من منازعه و امامت مرا انکار نموده و می پندارد که از من به خلافت سزاوارتر است، او در این عمل به ساحت خداوند و رسول او جرأت و جسارت نموده و کوچکترین برهان و دلیلی بر دعوی خود نداشته و در این مقام کمترین حقّی ندارد. زیرا نه مهاجرین با او در خلافت بیعت کرده اند و نه انصار و نه مسلمانان در برابرش تسلیم شده و کار را به او واگذار نموده اند.

(۱) ای جماعت مهاجرین و انصار و کسانی که سخن من را می شنود! آیا شما پیروی مرا بر خود واجب نساختید؟ آیا از روی میل و رغبت با من بیعت نکردید؟ مگر من بر شما پیمان پذیرش سخن خود را نگرفتم؟ مگر بیعت من با شما در آن روز محکمتر از بیعت با أبو بکر و عمر نبود؟ پس چرا آنکه با من مخالفت می کند تا وقتی که آن دو فوت نکردند بیعت خود را با آن دو نشکست؛ اکنون بیعت مرا می شکند و پایداری در بیعت خود نمی کند؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۵

مگر بر همه مسلمانان فرض نیست که با نهایت حرارت و صمیمیّت مرا یاری و مساعدت نموده و اوامر مرا امتثال و اطاعت کنند؟ آیا اطاعت من بر همه مسلمین از حاضر و غایب واجب نیست، پس برای

چه معاویه بن ابی سفیان و أصحاب او به مخالفت و دشمنی من پرداخته و از بیعت سر باز زدند؟! مگر من از لحاظ قرابت با پیامبر، و سبقت در ایمان، و دامادی رسول خدا بر گذشتگان برتری نداشتم؟ مگر شما در روز غدیر خمّ سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در باره ولایت و محبّت من استماع نکردید؟ (۱) پس ای مسلمانان، رعایت تقوای الهی را نموده و به جنگ با معاویه ظالم عهدشکن و یاران ستمکارش بشتابید! همگی به این آیه که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده گوش فرا دهید تا پند گیرید، زیرا آن به خدا سوگند که بهترین موعظه برای شما می باشد، پس از مواعظ الهی پند گرفته و از معصیت دوری کنید، زیرا خداوند شما را بجز خودتان [توسّط داستانهای گذشتگان] شما را اندرز داده؛ به پیغمبرش فرموده: «آیا ننگریستی به آن گروه از فرزندان اسرائیل پس از موسی که به پیامبر خود گفتند: برای ما پادشاهی برانگیز تا در راه خدا کارزار کنیم؟ گفت: آیا احتمال می دهید که اگر کارزار بر شما نوشته شود کارزار نکنید؟ گفتند: ما را چیست که در راه خدا کارزار نکنیم و حال آنکه از خانمان و فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ و چون کارزار بر آنان نوشته شد جز اندکی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۶

پشت کردند، و خداوند به ستمکاران داناست. و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد

و ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و او را گشایشی از مال نداده اند. گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن فزونی و فراخی داده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست- بقره: ۲۴۷- ۲۴۶» (۱) ای مردم، برای شما در این آیات عبرت و پندی است تا دریابید که خداوند خلافت و امارت پس از پیامبران را در بازماندگان آنان نهاده، و اینکه «طالوت» را بر مردمان تفضیل داده و پیش انداخته و فزونی در دانش و پیکر او داده، پس آیا هیچ می یابید که خداوند بنی امیّه را بر بنی هاشم برگزیده و معاویه را بر من در دانش و پیکر فزونی داده باشد؟

پس ای بندگان خدا رعایت تقوای الهی را نموده و پیش از آنکه به واسطه معصیت شما سخط خود را متوجّه اتان سازد در راه او تلاش و کوشش نمایید، خداوند سبحان فرماید: «کسانی از فرزندان اسرائیل که کافر شدند، بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعنت شدند، این از آن رو بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می گذشتند. یک دیگر را

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۷

از کار ناروا و زشتی که می کردند باز نمی داشتند؛ هر آینه بد است آنچه می کردند- مائده:

۷۸ و ۷۹» «جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند و سپس شکّ نکرده اند، و با مالها و جانهای خویش در راه خدا

جهاد کرده اند، ایشانند راستگویان- حجرات: ۱۵»، و نیز فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر آن بازرگانی راه نمایم که شما را از عذاب دردناک برهاند؟ به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و در راه خدا با مالها و جانهای خویش جهاد کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید. تا گناهانتان را بیامرزد و شما را به بهشتهایی که از زیر آنها جویها روان است و خانه هایی خوش در بهشتهایی پاینده در آرد؛ این است رستگاری و کامیابی بزرگ- صفّ: ۱۰ تا ۱۲» (۱) ای بندگان خدا پرهیزکار باشید و همراه پیشوا و امام خود به سوی جهاد بشتابید.

و اگر با من جماعتی به عدد اهل بدر بودند که به محض امر اطاعت می شدم و به محض حرکت به همراه من حرکت می نمودند حتما از شما بی نیاز شده، و هر چه سریعتر به جنگ و جهاد معاویه می شتافتم. زیرا این جهاد فرض و واجب است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۸

کلامی احتجاج گونه از أمیر المؤمنین علیه السّلام در توبیخ أصحاب خود بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه

کلامی احتجاج گونه از أمیر المؤمنین علیه السّلام در توبیخ أصحاب خود بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه

(۱) ۸۹- ای مردم، من شما را برای جهاد با این قوم می خواندم و شما حرکت نکردید، و سخنم را به شما گوشزد نمودم و شما پاسخی ندادید، و شما را نصیحت نمودم نپذیرفتید، شما مردمی هستید حاضر ولی چون اشخاص غایب و پنهانید که حکمت بر آنان می خوانم و شما از آن روی می گردانید، گویا شما خرانی هستید رمنده

که از شـیر ژیان گریزان است، و شـما را به جنگ با سـتمکاران برانگیزم و هنوز سـخنم پایان نپذیرفته است که شـما مانند جدا شـدن جمعیّت ایـادی سـبا متفرّق می شویـد، به انجمنهای خود بازگشـته و حلقه وار گرد هم چهارزانو بنشـینید، [و بی توجّه به سخنان من] مثلها بزنید و اشعار بخوانید، و اخبار را جستجو کنید، و بعد از تفرّق و ختم جلسات نیز به جز نقل و سؤال از اشعار ذکر و فکر و بحثی ندارید، و این جهلی است فاقد علم، و سرگرمی است عاری از پارسایی، و درنگی است بـدون ترس، و پاک دلهای خود از جهاد و جنگ با دشـمنان دین و حقیقت فارغ نموده و با بهانه های واهی از ادای مسـئولیّت خود سرباز می زنید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۹

(۱) پس جای بسـی شـگفتی است که دشـمنان و مخالفین شـما در موضوع باطل خودشان جمع گشـته و متّحد شـده انـد، و با نهایت اصـرار و اسـتقامت در راه تاریک و کج خود پیش می روند، ولی متأسّـِفانه شـماها در راه مسـتقیم و جادّه حقّ و روشـن خود منحرف می شوید!! ای اهل کوفه، شما همچون امّ مجالد آن زنی هستید که حامله بوده و بچّه اش سقط گشت و از طرف دیگر شوهرش نیز بمرد، البتّه او فاقد هر وارث نزدیکی بود به همین جهت پس از مرگ او اقارب دور او وارث او خواهند بود. این است پایان زندگی اجتماعی شما. قسم به خدایی که دانه را شکافته و جانداران را آفرید،

در آینده شخصی به حکومت رسیده و بر شماها مسلّط گردد که اعور (یک چشم) و ادبر (تیره بخت) است (ظاهرا مراد حجّاج بن یوسف باشد)، او مظهر جهنّم بوده و شماها در زمان حکومت او در نهایت زحمت و گرفتاری و عذاب و شدّت زندگی می کنید و قهر و شدّت و عذاب او همه شماها را فرا گرفته و هیچ کسی را فرو گذار نخواهد بود.

این بلائی است که خداوند متعال در باره این امّت مقدّر فرموده است، اینان نیکان شما را می کشند و فرومایگانتان را به بندگی گیرند، گنجها و اندوخته های شما را از میان خلوتسراهای شما بدر آرند، بخاطر آنچه در اصلاح خودتان کوتاهی کرده، و حقوق و امور خود را ضایع و در اجرای احکام دین مقدّس کوتاهی و مسامحه می نمائید.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۰

(۱) ای مردم کوفه من شما را از آینده خبر می دهم، تا از آن برحذر بوده و از لغزش و سستی خود دست برداشته و هم دیگران را که گوش هوش و عبرت دارند پند داده و به سوی حقیقت و صلاح و دقّت بخوانید. و گویا می بینم که شما نسبت کذب و دروغ به من می دهید همان طور که قبیله قریش به پیامبر و آقایش حبیب خدا؛ محمّد بن عبد اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله داد، پس وای بر شما باد! بر که دروغ می گویم؟ آیا بر خدا؟! در حالی که من أوّل کسی هستم که او را پرستش کرده و به

یگانگی او را شناختم، یا بر پیامبر دروغ می بندم؟ در حالی که من همان بار نخست دعوت او را پذیرفته و سخنانش را تصدیق نموده و تا آخرین مرحله در ایمان و همراهی و یاری آن حضرت استقامت نمودم. نه بخدا چنین نیست، که در این گونه سخنان بوی تزویر و خدعه به مشام می رسد، و شما از هر حیله و خدعه ای بی نیازید.

و قسم به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفرید در آینده به صدق آن اخبار خواهید رسید، و این زمانی است که نادانی و جهلتان شما را بدان جا کشانده، و دیگر علمتان سودی نبخشد، رویتان سیاه ای نامردان مردنما! ای کسانی که عقلتان چون عقل کودکان و زنهای تازه به حجله رفته اید! آری بخدا ای کسانی که بظاهر حاضر و ناظر ولی در معنی غائب و غافلید، ای کسانی که در ظاهر برابر و متّحد و در باطن رأیهای مختلف و عقیده های پراکنده دارید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۱

به خدا که منصور و غالب نگشت آن کسی که شماها را برای یاری و کمک خود طلبید، و آسایش و راحتی ندید قلب آن شخصی که در راه شما سختی و عذاب کشید، و روشن نشد دیدگان آنکه شماها را در سایه حمایت و نفوذ خود مسکن و مأوی داد، گفتار و حرفتان سنگهای سخت را نرم می کند، و عمل و کردارتان در سستی و وهن دشمنانتان را در باره شما به طمع می اندازد.

(۱) ای وای بر

شما! از کدام خانه پس از خانه خود دفاع می کنید؟ و همراه کدام پیشوا پس از من به جنگ می روید؟ بخدا گولخورده کسی است که گول شماها را خورده، و آنکه به یاری شما پیروز شود به تیری شکسته و از کار افتاده دست یافته! امروز کار بجایی رسیده که دیگر توقّع نصرت از شما نداشته، و به گفتارتان اعتماد ندارم. خدا میان من و شما جدایی اندازد، و بهتر از شما را برای من آورد، و بدتر از من نصیبتان نماید!.

پیشوای شما مطیع پروردگار است و شما معصیت او را می کنید، و سرکرده اهل شام معصیت پروردگار عالمیان را می کند و ایشان از او فرمان می برند، بخداوند سوگند که دوست داشتم معاویه با من شما را جابجا می کرد؛ همچون صرّافی دینار به درهم، ده تن از شما می گرفت و یکتن از آن مردم را به من می داد، بخداوند سوگند که دوست داشتم اصلا شما را نمی شناختم و شما نیز مرا نمی شناختید، زیرا کار این شناسائی به ندامت کشید!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۲

شمایی که سینه ام را از تأثّر و غیظ به تباهی کشیده و کار مرا با ترک همراهی و مخالفتهای خود مختلّ نمودید، و آن را به جایی رساندید که جمعی از قریش در باره ام گفتند: علیّ بن ابی طالب با اینکه دلیر و شجاع است ولی به علوم جنگی آشنایی ندارد! خداوند خود جز ایشان را بدهد، مگر نه اینکه سابقه هیچ یک از آنان در جنگها و غزوات طولانی تر

از من نیست؟ و این زمانی بود که هنوز به بیست سالگی نرسیده آماده کارزار و نبرد شدم و اکنون که زیاده از شصت سال از عمرم می گذرد، چیزی که هست کار کسی که فرمانش نمی برند سرانجام ندارد!.

(۱) بخدا که آرزو داشتم پروردگارم مرا از میان شما به رضوان خود ببرد، و پیوسته منتظرم که مرگ مرا دریابد، نمیدانم چرا نمی رسد آن روز که شقی ترین این امّت محاسن مرا با خون سرم رنگین کند- و دست خود به سر و ریش خود کشید-؟ زیرا این قراری است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با من گذارده است، و بی شکّ نتیجه دروغ و افترا حرمان و ناامیدی، و سرانجام تقوا و تصدیق به نیکوکاری نجات است!.

ای اهل کوفه، من شما را شبانه روز و پنهان و آشکار به جهاد دشمنتان خواندم، و پیوسته به شما گفتم: در جنگ با اینان پیشقدم باشید، زیرا هر گروهی که در داخل خانه های خود با دشمنان جنگید به ذلّت و خواری افتاد، ولی شما کار را بدوش دیگری

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۳

انداختید و همدیگر را تنها گذاشتید و گفتار من بر شما گران آمد، و آن را پشت سر انداختید تا اینکه از هر سوی مورد غارت واقع شده و کارهای زشت در بین شما شایع شد، و این امر پیوسته شما را به ابتلاء و عقوبت سخت تر خواهد کشانید، همچون عقوبتی که گریبان گذشتگانتان را گرفت، چنان که خداوند از کردار ستمگران سرکش و

یاغی با مستضعفین ناامید آگاهی دهد در این آیه که: يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَ فِي ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ «۱»، قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید وقت عملی شدن وعده شما رسید.

(۱) ای مردم کوفه من شما را به مواعظ قرآن ملامت و سرزنش کردم ولی از شما سودی نبردم، و با شلّاق خود شما را تأدیب نمودم ولی هیچ توجّهی در شما پیدا نشد، با تازیانه اجرای حدود شما را عقوبت نمودم و شما حساب نبردید، و در آخر فهمیدم آنچه شما را اصلاح می کند تنها شمشیر است، و من در راه اصلاح شما خود را به فساد نخواهم انداخت، ولی بزودی فرمانروایی سختگیر بر شما مسلّط گردد که نه به بزرگتان احترام گذارد و نه به کوچکتان رحم نماید، و نه دانشمندتان را گرامی بدارد و نه غنائم را به مساوات میانتان تقسیم کند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۴

حکومتی که شما را بزند و خوار و ذلیل کند، در جنگها مجروحین شما را بکشد و راهها را بر شما مسدود نموده و شما را از ملاقات خود محروم و محجوب کرده و کار اختلاف طبقاتی بدان جا کشد که حقوق مردم ناتوان در زیر ستم افراد قوی و توانا پایمال گردد. البتّه خداوند متعال؛ ستمکاران را از رحمت خود دور ساخته، و کم پیش می آید چیزی که رفته است دوباره بازگردد، و من گمان دارم که شما در ایّام فترت باشید «۱»

و من وظیفه ای جز راهنمایی و اندرز ندارم.

(۱) ای مردم کوفه، من به سه و دو چیز شما گرفتار شده ام: کرانی دارای گوش، و لالهای دارای زبان، و کوران چشم دار، نه برادری شما در حضور صدق و صفا دارد، نه هنگام گرفتاری می توان به شما اعتماد کرد.

پروردگارا من از ایشان به تنگ آمده و ملول شده ام، و اینان نیز از من خسته شده اند! پروردگارا هیچ امیری را از این جمعیّت خشنود مساز، و این مردم را نیز از هیچ امیری ممنون و راضی قرار مده، و دلهای آنان را همچون نمک در رطوبت آب کن، و بخدا قسم که اگر چاره ای در قطع رابطه و سخن با شما می یافتم حتما از شما دوری می کردم، آنقدر در ملامت و سرزنش شما اصرار نمودم که از زندگی خود سیر شدم، زیرا پاسخ همه

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۵

اینها را با ریشخند بمن می دهید، زیرا می خواهید از حقّ گریخته و به باطل روی آرید، باطلی که خدا با قوّت طرفدارانش هرگز دین را عزّت نبخشد، و من نیک می دانم که شما برای من فقط مایه ضررید، هر وقت شما را به جنگ دشمنتان خواندم حرکتی نکرده و خواستار تأخیر در آن شدید همچون بدهکاری که بدهی خود را به تأخیر اندازد.

(۱) اگر در تابستان شما را به جنگ خوانم شدّت گرما را بهانه می کنید و اگر در زمستان باشد بخاطر سرما عقب می نشینید، و همه اینها بهانه فرار از جنگ است، و اگر شما

از گرما و سرما عاجز باشید در این صورت در برابر حرارت شمشیر عاجزتر و عاجزتر خواهید بود، [ای وای که از این مصیبت باید گریست]

فإنّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ

! ای مردم کوفه، خبر بدی بمن رسیده، که فردی از قبیله غامد با چهار هزار نفر به مردم شهر انبار شبیخون زده و اموالشان را به غارت برده و نماینده من ابن حسّان و گروهی از مردم صالح را به قتل رسانده- خدا این کشتگان را در بهشت برین جای دهاد!- و رفتار او با اهل انبار شبیه به رفتار غارتگران روم و خزر است، و گویا آن مرد خون و مال مردم شهر را مباح ساخته است!.

و به من خبر رسیده که گروهی از آن جماعت شامی حرمت یک زن مسلمان و یک

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۶

زن ذمّی را شکسته و به حریمش تعدّی کرده و روسری و گوشواره و زیور و زینت و خلخال و زیر لباس از سر و گوش و دست و پای آنان گرفته اند، و آن زن مسلمان در برابر این تجاوز چاره ای جز گفتن استرجاع (آرزوی مرگ) و به یاری طلبیدن مسلمین نداشته است، ولی متأسّفانه کسی به فریادش نرسیده و او را یاری نکرده است، و اگر فرد مؤمنی از این اوضاع بمیرد نزد من سرزنش نشود بلکه نیکوکار و محسن خواهد بود.

(۱) چقدر جای شگفتی دارد که دشمن در باطل خود اتّفاق دارد و شما در حقّ خود متفرّق و پراکنده اید! همانا

شما خود را نشانه و هدف تیرهای دشمن ساخته اید و به سوی آنان هیچ تیری نمی اندازید، دشمنان شما پیوسته در صدد جنگ و حمله و تجاوزند ولی شما ساکت و آرام نشسته اید، و آشکارا معصیت خدا می شود و شما به آن رضا داده اید، دستهایتان در زیان و فقر فرو رود! ای مردمی که همچون شتران بی صاحب از هر طرف که جمع شوید از طرفی دیگر پراکنده و متفرّق خواهید شد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۷

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ نامه ای به معاویه و دیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است

اشاره

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ نامه ای به معاویه و دیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است

(۱) ۹۰- امّا بعد؛ نامه ات به دستم رسید، در آن یادآورشده ای که خداوند محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله را برای دینش برگزید، و با اصحابش او را تأیید کرد، راستی دنیا چه شگفتیهایی دارد، تو می خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی! و از نعمت وجود پیامبر در میان ما به ما خبر دهی! تو در این راه به کسی میمانی که خرما به «هجر» می برد «۱» و یا همچون شاگرد تیرانداز که بخواهد به استادش درس تیراندازی دهد، و گمان کرده ای که برترین اشخاص در اسلام فلان و فلانند، مطلبی را یادآورشده ای که اگر راست باشد ابدا مربوط به تو نیست. و اگر دروغ و نادرست باشد زیانی برای تو ندارد، تو را با برتر و غیر برتر و رئیس سیاسی اسلام و زیر دستانش چکار؟ اسیران آزادشده کفّار جاهلیّت و فرزندانشان

را بـا امتیـازات بین مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسـبت؟! هیهات! خود را در صـفی قرار می دهی که از آن بیگانه ای؛ کار به جایی رسیده که محکومان حاکم شده اند!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۸

ای انسـان چرا سـر جـایت نمی نشـینی؟! و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نمی شوی؟! و چرا به جای خودت که قضا و قـدر برای تو تأخیر داشـته باز نمی گردی؟! غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند با تو چه ارتباطی دارد؟! (۱) تو همان کسی هستی که همواره در بیابان گمراهی سـر گردانی و از راه راست و حـدّ اعتدال منحرفی، مگر نمی بینی- نه این که بخواهم خبرت دهم بلکه به عنوان شـکر و سپاسـگزاری نعمت خداوند می گویم- جمعیتی از مهاجران و انصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و هر کدام دارای مقام و مرتبتی بودند، امّا هنگامی که شـهید ما «حمزه» شـربت شـهادت نوشید به او گفته شد «سیّد الشّهداء» و رسول خدا هنگام نماز بر وی [به جای پنج تکبیر] هفتاد تکبیر گفت. و نیز مگر نمی دانی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شـد که هر کـدام مقام و منزلتی دارند، ولی هنگامی که این جریان در باره یکی از ما انجام شد لقب «طیّار» به او دادند و گفته شـد: «در آسـمان بهشت با دو بال خود پرواز می کنـد»!. و اگر نه این بود که خداونـد نهی کرده که انسان خویشـتن را بسـتاید فضائل فراوانی را بر می شمردم که دلهای آگاه مؤمنان با آن

آشـنا است و گوشهای شنوندگان از شنیدن آنها تحاشی ندارد. به هر حال دست از این سخنها بردار و گمراهان را از خود دور کن! ما ساخته و پرورش یافته و رهین منّت پروردگار خویش هستیم؛ ولی مردم پرورش یافته و تربیت شده مایند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸۹

آمیزش و اختلاط ما با شـما هرگز عزّت همیشـگی و عطاهای ما را بر شـما از بین نمی برد. ما از طایفه شـما همسـر گرفتیم و به طایفه شما همسر دادیم، همچون اقوام همطراز، در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید.

(۱) و چگونه ممکن است چنین باشد در حالی که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از ما است، و تکذیب کننده (أبو جهل) از شـما، اسد اللَّه (حمزه) از ما است، و اسد الأحلاف (أبو سـفیان جمع کننده و قسم دهنده احزاب برای جنگ با پیامبر) از شما؛ دو سیّد و آقـای جوانـان بهشتی (حسن و حسـین) از مـا هسـتند و کودکـان آتش (اولاـد مروان یا فرزنـدان عقبه بن ابی معیط) از شـما، بهترین زنان جهان (فاطمه) از ما است، و حمّاله الحطب (همسر أبو لهب) از شما، و چیزهای فراوان دیگری از این قبیل، در باره مـا و شـما! دوران اسـلام ما به گوش همه رسـیده و کارهای ما در دوران جاهلیّت نیز بر کسـی مخفی نیست؛ کتاب خـدا قرآن آنچه را که بر نشمردیم در یک آیه جمع کرده و نشان داده است و آن گفته خداوند است که:

«خویشاوندان در کتاب الهی

نسبت به یکٔ دیگر سزاوارترند- انفال: ۷۵»، و نیز فرموده است: «شایسته ترین مردم به إبراهیم کسانی هستند که از او تبعیّت کردند و همچنین این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و خداوند ولیّ و سرپرست مؤمنان است- اعراف: ۳»، پس ما از یکٔ طرف به وسیله قرابت از دیگران سزاوارتریم و از طرف دیگر در اثر اطاعت.

و آن روز که مهاجرین در «سقیفه» با انصار گفتگو کردند توانستند با ذکر قرابت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۰

و خویشاوندی با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بر آنان پیروز شوند؛ اگر این دلیل برتری است پس حقّ با ما است نه با شما، و اگر دلیل دیگری دارد ادّعای انصار به جای خود باقی است.

تو گمان برده ای که من بر تمام خلفا حسد ورزیده ام و بر همه ایشان طغیان کرده ام، اگر چنین باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم! و به گفته شاعر:

«این نقصی است که گرد ننگٔ آن بر تو نمی نشیند»! (۱) و گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم! عجبا! به خدا سوگند با این سخن خواسته ای مذمّت کنی و ناخواسته مدح و ثنا گفته ای، خواسته ای رسوا کنی ولی رسواشده ای، این برای یکٔ مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شکٔ نکند و این خلاصه حجّت و دلیل من است حتّی در برابر غیر تو؛ من به همین خلاصه و

کوتـاهی اکتفـا کردم که جای شـرحش نیست! سـپس در باره وضع من با عثمان یادآورشـده ای و حقّ توست که از این گفتار پاسـخ داده شـوی چرا کـه از خویشـان و بســتگانش بـودی، حـال کـدامیک از مـا دشــمنیش بـا او شدیـدتر بـود و راه را برای کشندگانش مهیّاتر ساخت؟ آیا کسی که به یاریش پرداخت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۱

و از او خواست که به جـایش بنشـیند و دست بکشـد؟ و یـا کسـی که [عثمـان] از او یاری خواست و او تأخیر کرد تا مرگ بر سرش هجوم آورد و زندگیش به سـر آمد؟ نه، به خدا سوگند «خداوند مانعان از نصـرت را خوب می شناسد و هم آنان که به برادران خود می گفتنـد: به سوی مـا آییـد و به هنگام ناراحتی جز مقـدار کمی به کمک نمی شـتافتند- احزاب: ۱۸»، من نمی گویم در مورد بـدعتهایی که به وجود آورده بود بر او عیب نمی گرفتم، می گرفتم و از آن عذرخواهی نمی کنم اگر گناه من هدایت و ارشاد اوست، بسیارند کسانی که مورد ملامت واقع می شوند و بی گناهند. و به گفته شاعر:

گاهی فرد خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می کند، مورد تهمت قرار می گیرد (۱) و من قصدی «جز اصلاح تا حدّ توانایی نـدارم و موفّقیّت من تنهـا به لطف خـدا است و توفیق را جز از خداونـد نمی خواهم، بر او توکّل کردم و به او بازگشـتم- هود: ۸۸».

و گفته ای که نزد تو برای من و اصحابم جز شمشیر چیزی نیست؛ راستی مضحک است بعد از آن

گریه کردن! کی به یاد داری و چه وقت بوده که فرزندان «عبد المطّلب» به دشـمن پشت کنند و از شمشـیر بترسند؟! پس کمی صبر کن که حریفت به میـدان خواهد آمد! و بزودی آن کس را که تعقیب می کنی به تعقیب تو بر خواهد خواست و آنچه را که از آن فرار می کنی؛ در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۲

و انصـار و تابعـان؛ به سـرعت به سوی تو خواهم آمـد بـا کسـانی که جمعیّتشـان به هم فشـرده است، به هنگـام حرکتشان غبار، آسـمان را تیره و تـار می کنـد؛ لبـاس شـهادت در تن دارنـد، بهترین ملاقات برایشان ملاقات با پروردگارشان است. همراه این لشـکر فرزندان بدرند و شمشـیرهای هاشـمی، که می دانی لبه تیز آنها چگونه بر پیکر برادر، دایی، جدّ و خاندانت قرار گرفت! «و این از ستمگران دور نیست- هود: ۸۳»!.

(۱) ۹۱- و نامه ای دیگر از أمیر المؤمنین علیه السّلام به معاویه:

امّا بعد؛ ما و شما همان طوری که یادآوری نموده ای گردهم جمع و با هم انس داشتیم، ولی در گذشته از هم جدا شدیم، زیرا مـا ایمـان آوردیم و شـما به کفر خود بـاقی مانـدیـد، امروز هم ما به راه راست می رویم و شـما پیرامون فتنه هستیـد. آنها که از گروه شما اسلام را پذیرا شدند از روی میل نبود؛ بلکه در حالی بود که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تسلیم شدند

و در حزب او در آمدند.

نوشته بودی که من، طلحه و زبیر را کشته و عایشه را تبعید کرده ام و در «کوفه» و «بصره» اقامت گزیده ام! این مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم. و یادآور شده بودی که با گروهی از «مهاجران» و «انصار» به مقابله با من خواهی شتافت (کدام مهاجر و کدام انصار؟) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن أبو سفیان روز فتح مکّه) اسیر شد؛ پایان یافت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۳

با این حال اگر در این ملاقات شتاب داری؛ دست نگهدار؛ زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است. چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده که از تو انتقام بگیرم! و اگر تو با من دیدار کنی چنان است که شاعر «بنی اسد» گفته:

«به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آنان را با سنگریزه ها و میان غبار و تخته سنگها درهم می کوبد».

(۱) و نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جدّ و دایی و برادرت (در میدان بدر) کوبیدم! و بخدا سوگند من می دانم تو مردی بی خرد و پوشیده دل هستی. و سزاوار است در باره تو گفته شود: به نردبانی بالا رفته ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده که به زیان تو است نه به سود تو، زیرا به کسی می مانی، که غیر گمشده خود را می جوید و گوسفندان دیگری را می چراند. و تو جویای مقامی هستی که نه سزاوار آنی و نه

در کانون آن قرار داری، چقدر میان کردار و گفته ات فاصله است؟ و چقدر به عموها و دائیهای بت پرست خود شباهت داری؟! همانها که شقاوت و تمنّای باطل وادارشان ساخت که «محمّد- صلّی اللّه علیه و آله-» را انکار کنند و همان گونه که می دانی با او ستیزه کردند تا به خاک و خون غلطیدند و نتوانستند از خود دفاع کنند و نه از زخم شمشیرها که میدان نبرد از آن خالی نیست و سستی با آن نمی سازد، خود را حفظ نمایند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۴

تو در باره قاتلان عثمان زیاد حرف زدی، بیا نخست همچون سایر مسلمانان با من بیعت کن، سپس در باره آنها طرح شکایت نما تا من طبق حکم خداوند میان تو و آنان داوری کنم.

امّا آنچه را تو می خواهی؛ مانند فریب دادن طفل است، که بخواهند وی را از شیر بگیرند! و سلام به افراد در خور آن!.

(۱) ۹۳- أبو عبیده نقل کرده که معاویه نامه ای به أمیر المؤمنین علیه السّلام نوشت که فضائل من بسیار است: پدر من از بزرگان جاهلیّت بود، و من نیز فرمانروای مسلمانان گشتم، من با پیامبر خویشی سببی داشته و به واسطه خواهرم که مادر مؤمنین است من دایی مؤمنین می باشم، و نیز کاتب قرآن نیز بوده ام.

أمیر المؤمنین علیه السّلام پس از مطالعه نامه فرمود: آیا این پسر هند جگرخوار است که به فضائل خود به من فخر می کند؟! ای غلام این نامه را برای او بنویس:

محمّد پیامبر برادر و

هم ریشه من و حمزه سیّد الشّهداء عموی من است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۵

و جناب جعفر که شبانه روز با فرشتگان پرواز می کند برادر من است.

و دخت پیامبر خدا فاطمه علیها السّلام زوجه و همراز من بود، و چنان با هم صمیمی بودیم که گویی گوشت تن من مخلوط به گوشت و خون او بود.

و دو دخترزاده پیامبر (حسن و حسین) دو فرزند منند، پس کدامیک از شما سهمی چون من دارد؟.

از همه شما در اسلام پیشی گرفتم، در حالی که پسر بچّه ای به بلوغ نرسیده بودم.

و در همان کودکی با پیامبر نماز خواندم، و در شکم مادرم به پیامبر ایمان آورده بودم.

و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خمّ ولایت مرا توسّط خود بر شما واجب ساخت.

من کسی هستم که همه مرا می شناسید چه در روزهای سخت و چه در آرامش.

پس وای بر کسی که؛ وای بر کسی که؛ وای بر کسی که فردا خداوند را با ستم به من ملاقات کند!.

معاویه پس از خواندن این اشعار دستور به مخفی نمودن آن داده و گفت: مبادا اهل شام آن را بخوانند که در این صورت متمایل به علیّ بن ابی طالب خواهند شد.

(۱) ۹۴- از حضرت صادق علیه السّلام نقل است که فرمود: وقتی عمّار بن یاسر شهید شد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۶

و

خبر آن به اهل شام رسید لرزه بر اندام مردم بسیاری افتاده و با یک دیگر گفتند که:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باب عمّار فرموده: «ای عمّار تو را گروه ستمکار می کشند»، پس عمرو عاص نزد معاویه رفته و اظهار داشت ای امیر مؤمنان در میان مردم فتنه و هیجان و آشوب سختی برپا شده، معاویه گفت: برای چه؟ گفت: به جهت قتل عمّار، معاویه گفت: عمّار کشته شده، مگر چه شده؟

عمرو عاص گفت: مگر نمی دانی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله قاتل او را گروه ستمکار نامیده است؟

معاویه گفت: ای عمرو تو هم خطا رفتی، مگر ما قاتل او هستیم؟ قاتل او فقط علیّ ابن ابی طالب است که او را در مسیر تیرهای ما قرار داده.

این خبر به سمع حضرت أمیر علیه السّلام رسیده و فرمود: اگر این طور باشد پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله قاتل حمزه خواهد بود زیرا همو حمزه را در مسیر تیرهای مشرکین قرار داد!!.

(۱) ۹۵- حضرت أمیر علیه السّلام در ضمن نامه ای به عمرو عاص فرمود:

تو دین خود را تابع دنیای کسی قرار داده ای که گمراهی و ضلالتش آشکار است و پرده اش دریده! افراد با شخصیّت و بزرگوار را در همنشینی با خود لکّه دار می سازد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۷

و انسان حلیم و عاقل با معاشرت با او به سفاهت و نادانی می گراید. تو گام به جای قدم او گذاشتی و بخشش او را خواستار گردیدی، همچون

سگی که به دنبال شیری برود؛ به چنگال او متّکی شده و منتظر قسمتهای اضافی شکارش باشد که به سوی او اندازد (تو با این کار) دنیا و آخرتت را تباه کرده ای! در حالی که اگر به حقّ می پیوستی آنچه می خواستی به آن می رسیدی. (چرا که استعداد کافی داری). اگر خدا به من امکان دهد و دستم به تو و پسر أبو سفیان برسد شما را به جزای اعمالتان خواهم رساند، امّا اگر حوادث به نوعی شد که قدرت بر آن نیافتم و شما باقی ماندید آنچه در پیش داشته و در سرای آخرت برای شما مهیّا گردیده بدتر است. و السّلام.

(۱) ۹۶- آن حضرت در پاسخ به مطلبی که عمرو عاص در باره اش گفته بود فرمود:

شگفتا بر پسر آن زن بدنام، که در میان مردم شام نشر می دهد که من اهل مزاح هستم، مردی شوخ طبع که مردم را سرگرم شوخی می کند، حرفی باطل گفته و سخنی به گناه انتشار داده است! آگاه باشید که بدترین گفتار؛ دروغ است، او سخن می گوید و دروغ می گوید، وعده می دهد و تخلّف می نماید، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می کند، امّا خود سؤال می کند و اصرار می ورزد، به پیمان خیانت می کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می کند، به هنگام نبرد سر و صدا راه می اندازد و تهییج و تحریص می نماید (امّا این سر و صدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام برای رهایی جانش بهترین نقشه او بالا زدن جامه و آشکار ساختن عورتش می باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۸

آگاه باشید که به خدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می دارد ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سخن حقّ بازداشته است، او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد، و در برابر از دست دادن دینش بهای اندکی بگیرد.

[نامه محمد بن أبی بکر به معاویه]

[نامه محمد بن أبی بکر به معاویه]

(۱) ۹۷- محمّد بن ابی بکر نامه ای احتجاج گونه به این قرار به معاویه نگاشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ: از محمّد بن ابی بکر، به فرد منحرف: معاویه بن صخر، سلام خدا بر دینداران و اهل ولایت که امتثال اوامر الهی را می کنند.

امّا بعد؛ خداوند متعال به جلالت و سلطنت خود موجودات جهان را آفریده و در این کار هیچ لهو و عبثی نداشته و عاری از هر نیاز و ضعفی بود، بلکه آنان را برای عبادت آفرید، پس برخی از آنان خوشبخت و برخیشان بدبختند، بعضی گمراه و برخی ره یافته اند، سپس بر اساس علم خود اینان را اختیار نمود و از میانشان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را برگزیده و انتخاب کرد، و او را مأمور به رسالت خود ساخته و امین وحی قرار داد، پس آن حضرت نیز با حکمت و اندرز نیکو مردم را به سوی پروردگارش خواند، و اوّلین کسی که پاسخ مثبت داده و سوی او رفت و اسلام آورده و تسلیم شد، برادر و پسر عمویش علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود که سخنان آن حضرت را پنهانی تصدیق کرده و او را بر تمام خویشان و

اقربای خود اختیار نموده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹۹

و نقد جان خود را برای سلامتی و خوشی آن حضرت پیوسته به کف داشت، و هنگام گرفتاری و سختی و اقدامات مخالفین و آزار دشمنان نسبت به رسول خدا در نهایت همّت و محبّت و صمیمیّت می کوشید. و امروز تو را می بینم که می خواهی نسبت به علیّ بن ابی طالب علیه السّلام افتخار و برتری جوئی! حال اینکه تو تویی و او او است، همو که در تمام قسمتهای خیر بارز و برجسته است و تو لعین پسر لعینی، و تو و پدرت همواره مخالف و دشمن اسلام و پیامبر بوده و از هیچ توطئه ای فروگذار نکرده اید، و لحظه ای برای خاموش ساختن نور خدا از بذل مال و تحریک اشخاص و جمع و تهیّه نیرو و قوا مضایقه نکرده اید، و تا دم مرگ پدرت این گونه بود و بر این کار؛ تو جانشین او شده ای.

پس چگونه است که امروز خود را با علیّ بن ابی طالب برابر می دانی حال اینکه او وارث علم رسول خدا و وصیّ او است، او نخستین پیرو و وفادارترین فرد به پیامبر است، و تو و پدرت أبو سفیان دشمنان اوئید، پس تا می توانی از این راه ناصواب و باطل خود بهره ببر، و در گمراهی خود از پسر عاص استعانت و کمک بگیر، پس به همین زودیها زندگی تو به پایان رسیده و حیله ات سپری گشته و آخر می فهمی که حسن عاقبت و نیکبختی در کجا بوده است، پس درود

بر کسی که از راه هدایت پیروی نماید!.

[پاسخ معاویه به نامه محمد بن أبی بکر]

[پاسخ معاویه به نامه محمد بن أبی بکر]

(۱) ۹۸- پس معاویه در جواب نامه او نوشت:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۰

از معاویه پسر أبو سفیان بر کسی که بر پدر خود عیب جویی می کند، درود بر کسی که از اهل طاعت پروردگار متعال است.

امّا بعد؛ نامه ات به دستم رسید، در آن یادآور قدرت و سلطنت پروردگار شده، و جملاتی از پیش خود بهم بافته، سپس از علیّ بن ابی طالب و از حقّ سبقت و قرابت و فداکاری و مجاهدات او نوشته بودی، خدای را حمد می کنم که تو را از این فضائل محروم ساخته، و تو به خیرات دیگران افتخار می کنی!.

من و پدرت أبو بکر در زمان حیات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر فضل و حقّ سبقت و اولویّت علیّ بن ابی طالب واقف بودیم، و چون پیامبر وفات یافت أوّل کسی که با او مخالفت نمود همانا پدرت و فاروق (عمر) بودند که با هم اتّفاق نموده و بر خلاف او قیام و اقدام نمودند، و او را مجبور به اطاعت و بیعت خودشان نمودند. پس علیّ بن ابی طالب نیز از سر اجبار بیعت نموده و حقّ خود را تسلیم آن دو ساخت، و آن دو علیّ را در امور خود شرکت نداده و او را بر اسرار خود واقف نمی ساختند، تا اینکه هر دوی آنان از این دنیا رحلت کردند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۱

باز سوم آنان به همان طریق قیام نموده و متصدّی امور گردید، در اینجا تو و یارانت به دشمنی او پرداخته و به اعمال و حرکات او عیب جویی نموده، و از هر سو اطراف او را احاطه کرده و اشخاص مختلف و گناهکار از هر سوی به طمع آنچه در دست او بود وی را محاصره نموده، و دست آخر آنچه که می خواستید کردید، و به آرزوی خود رسیدید. پس اگر عمل من در این مورد صحیح است از پدر تو پیروی کرده ام و اگر ناصواب است باز من تابع هستم، و پدرت نخستین کسی است که این سنّت و بدعت را گذاشته، و این راه ناصواب را بر روی دیگران گشوده است، و ما از او تبعیّت می کنیم، و اگر پدرت چنین قدمی را برنمی داشت ما هرگز با علیّ بن ابی طالب مخالفت ننموده و حقّ او را به خودش تسلیم می کردیم. پس تو باید از پدر خود عیب گیری یا ساکت باشی! سلام بر کسی که توبه کند و بازگردد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۲

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام بر خوار وقتی آن حضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده و بر او شوریدند و آن حضرت با حجّت ایشان را مجاب و قانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام بر خوار وقتی آن حضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده و بر او شوریدند و آن حضرت با حجّت ایشان را مجاب و قانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند

(۱) ۹۹- نقل شده که مردی از أصحاب آن

حضرت بپاخاسته و گفت: شما ما را از حکم قراردادن منع می کردی سپس ما را بدان امر نمودی، ما نمی دانیم کدام درست است؟

پس أمیر المؤمنین علیه السّلام یک دستش را به دیگری زده و فرمود: این جزای کسی است که بیعت را ترک و آن را بشکند! به خدا سوگند اگر آن وقت که شما را به جنگ واداشتم شما را وادار به کار مکروهی که خدا خیر شما را در آن قرار داده می کردم که در صورت استقامت شما را هدایت و در صورت انحراف شما را به راه باز می گرداندم و در صورت خودداری کسانی را به جای شما می گماردم برای من اطمینان بخش بود، ولی چه کنم که یاری نداشتم، و اطراف خود افراد مطمئنّی را ندیدم، عجبا که من می خواهم درد خود را به امثال شماها درمان کنم، امّا بودن چنین یارانی خود درد بی درمان است! حال من به کسی می ماند که بخواهد خار را به کمک خار بیرون آورد با اینکه می داند خار همان خار

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۳

است!. بار خدایا طبیبان این درد جانفزا خسته شده اند، و بازوی توانای رادمردان در کشیدن آب همّت از چاه وجود این مردم که دائما فروکش می کند سخت ملول گشته اند!!.

(۱) ۱۰۰- أمیر المؤمنین علیه السّلام در پی پافشاری خوارج در مخالفت با حکمیّت به لشکرگاه آنان آمده و بعد از سخنانی طولانی چنین فرمود:

مگر آن وقت که از روی حیله و مکر و خدعه و فریب؛ قرآن ها را بر

سر نیزه بلند کردند نگفتید: این مردم با ما برادر و هم مسلکند؟ از ما امان خواسته و به کتاب خدا پناهنده شده اند، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و دست از آنان برداریم؟

و من در پاسخ به شما گفتم: این کاری است که ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و عداوت است، ابتدایش رحمت است و پایانش پشیمانی و ندامت؟! پس بر همین حال باقی بوده و از راه نخست خود منحرف نشوید و در جهاد دندانها را روی هم فشرده و به هر صدایی اعتنا نکنید؛ زیرا در صورت پاسخ به این صداها گمراه گردید و در صورت عدم اعتنا خوار و ذلیل می گردد، ما با پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بودیم و قتل و کشتار گرداگرد پدران؛ فرزندان، برادران و خویشان دور می زد، ولی آنان بر ثبات خود افزوده و هر چه سختی بیشتر می شد آثار ایمان و تسلیم امر خدا در چهره ایشان زیادتر و افروخته تر می گشت، و بر زخمهای وارده بیشتر صبر می کردند. ولی متأسّفانه ما اکنون با برادران مسلمان خود به

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۴

جهت تمایلات نابجا و کجی ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا می جنگیم؛ پس هر گاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما است و به وسیله آن به هم نزدیک می شویم و باقی مانده پیوندها را محکم می سازیم، از این پیش آمد استقبال کرده و با سینه باز آن را می پذیریم.

(۱) ۱۰۱- و حضرت أمیر علیه

السّلام در مسأله حکمین فرمود:

ما در خصوص رفع اختلاف و پایان جنگ؛ اشخاصی را حکم قرار نداده ایم، بلکه تنها قرآن را به حکمیّت انتخاب کردیم، و چون قرآن در میان ما خطوطی پوشیده در جلد است، با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسانها می توانند از آن سخن بگویند، وقتی آن قوم ما را دعوت کردند که قرآن میانمان حاکم باشد ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کرده باشیم در حالی که خدای بزرگ فرموده:

«اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید» «۱» ارجاع دادن اختلاف به خدا این است که کتابش را حاکم قرار دهیم و ارجاع اختلافات به پیامبرش به این است که به سنّتش متمسّک گردیم، هر گاه به راستی کتاب خدا به داوری طلبیده شود، ما سزاوارترین مردم به آن هستیم و اگر به سنّت پیامبر حکم گردد ما سزاوارترین آنان به سنّت اوئیم (بنا بر این در هر دو حال حقّ با ما است).

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۵

و امّا اینکه می گویید: چرا میان خود و آنان در تحکیم مدّت قرار داده اید؟ تنها برای این بود که افراد بی خبر در طول این مدّت تحقیق و بررسی کرده و افراد آگاه مشورت نمایند تا شاید خداوند در این فاصله کار امّت را به صلاح آورده و راه تحقیق روی ایشان بسته نشود تا مبادا در جستجوی حقّ شتاب کرده و تسلیم اوّلین فکر گمراه شوند.

(۱)

۱۰۲- و نقل است که حضرت أمیر علیه السّلام عبد اللَّه بن عبّاس را نزد خوارج فرستاد بنوعی که خود آن مناظره را ببیند و بشنود، و آنان در جواب ابن عبّاس گفتند:

ما در باره رفیقت اعتراضاتی داریم که تمامی آنها موجب کفر و هلاکت و عذاب او می باشد.

أوّل اینکه: او هنگام کتابت صلحنامه عنوان أمیر المؤمنین را از مقابل اسم خود محو کرد، و چون ما مؤمن می باشیم و او این عنوان را از روی خود برداشته، پس او أمیر ما؛ که مؤمنیم نخواهد بود.

دوم اینکه: وقتی او به حکمین گفت: «شما در این مدّت خوب دقّت کرده و ببینید که هر کدام از معاویه و من سزاوار خلافت هستیم همو را انتخاب و دیگری را عزل کنید» در حقیقت در حقّ خود دچار تردید شده است، در این صورت ما به شکّ کردن در حقّ او اولی و احقّ هستیم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۶

و سوم: ما فکر می کردیم او در مقام رأی و حکم از همه مقدّم است، و خود او دیگری را انتخاب کرد.

چهارم: او در دین خدا دیگری را حکم قرار داد و چنین حقّی نداشته است.

پنجم: او در جنگ جمل اموال مخالفین و اهل جمل را برای ما اباحه نمود ولی از اسارت زنان و اطفال ممانعت کرد.

ششم: او وصیّ پیامبر بود، و وصایت خود را ضایع و تباه ساخت.

(۱) ابن عبّاس به آن حضرت عرض کرد: شما حرفهای این مردم را شنیدید، و خود شما

به پاسخ آنها سزاوارترید.

سپس حضرت أمير عليه السّلام به ابن عبّاس فرمود: به ايشان بگو آيا به حكم خدا و به حكم پيامبر در اين مورد راضى هستيد؟ خوارج گفتند: آرى راضى هستيم.

فرمود: به همان ترتيب كه سؤال كردند جواب مى گويم.

سپس فرمود: من در روز صلحنامه حديبيه كاتب وحى و نويسنده احكام و امان و شرائط بودم، در آن روز كنار پيامبر، و أبو سفيان و سهيل بن عمرو چنين نوشتم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، اين صلحنامه اى است ميان محمّد رسول خدا و أبو سفيان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۷

صخر بن حرب و سهيل بن عمرو.

(۱) سهيل گفت: ما رحمان و رحيم را نمى شناسيم، و قبول نداريم كه تو رسول خدايى، ولى به جهت تجليل و احترام از شما به اينكه نام شما مقدّم بر اسامى ما باشد حرفى نزديم، اگر چه سنّ ما و پدرانمان از سنّ تو و پدرانت بيشتر بود.

پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به من فرمود: به جاى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» بنويس:

«بسمک اللّهمّ»

، و به جاى

«محمّد رسول اللَّه»

بنويس:

«محمّد بن عبد اللَّه»

و من نيز اطاعت امر نموده و انجام دادم، سپس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به من فرمود: «براى تو نيز چنين جريانى پيش خواهد آمد و اجبارا موافقت خواهى كرد»!!.

و به همين منوال من نيز در صلحنامه ميان خود و معاويه و عمرو عاص نوشتم: «اين صلحنامه اى است ميان أمير المؤمنين و معاويه و عمرو عاص» و آن دو

معترضـانه گفتنـد: اگر ما با اعتقاد به اینکه تو أمیر المؤمنین هستی با تو بجنگیم در حقّ تو ظلم و سـتم روا داشـته ایم، پس لازم است بجـای کلمه «أمیر المؤمنین» بنویسـی «علیّ بن ابی طـالب» من نیز عنوان أمیر المؤمنین را پـاک کرده و نام خود را نوشـتم، همان طور که پیامبر برای خود کرد. پس هر وقت این را نپذیرید منکر جریان پیامبر شده عمل او را نیز قبول نخواهید کرد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۸

(۱) خوارج گفتند: این برهان در پاسخ به سؤال أوّل ما کافی است.

امّا پاسـخ به اعتراض شـما که چرا من هنگام خطاب به حکمین با تردید در حقّ خود گفته ام: «هر کدام از معاویه و من سـزاوار خلافت هستیم همو را انتخاب کنیـد» این است که این تعبیر از نظر انصاف دادن در سـخن است، چنان که خداونـد متعال خود فرموده:

وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلى هُدىً أَوْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ «۱» پس این گونه سـخن نشان از شکّ و تردید ندارد با علم به اینکه خداوند خود به حقّانیّت پیامبرش واقف بوده است.

خوارج گفتند: ما این پاسخ را نیز پذیرفتیم.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: و امّا اعتراض شـما در باره حکم قرار دادن دیگری، با اینکه من خودم از دیگران سـزاوارتر به حکـم دادن هسـتم، ایـن است که من در این مـورد نیز از رسـول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله پیروی کرده ام که آن حضـرت در جنگ با بنی قریظه حکمیّت را به سعد بن

معـاذ داده، و طرفین به حکـومت و رأی او توافـق کردنـد، حـال اینکه خـود پیـامبر از همه به حکم و رأی دادن سـزاوارتر بـود، خداوند می فرماید: لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ «۲»، من نیز از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سرمشق گرفتم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰۹

(۱) گفتند: این پاسخ را نیز پذیرفتیم.

حضـرت أمیر علیه السّلام فرمود: و امّا جواب این اعتراض شما که چرا من دیگران را در دین خدا حکم قرار دادم این است که من أصلا کسی را حکم قرار ندادم و تنها کلام خدا؛ قرآن را حاکم قرار دادم، که کلام خود را میان مؤمنان حکم ساخته، و در آیه: «و هر که از شـما شکار را به عمد بکشد کیفری باید مانند آنچه کشته از جنس چهارپایان به گواهی و حکم دو مرد عادل از شما- مائده: ۹۵».

رجـال را در مورد جزاء و تصـدیق مصـداق کفّاره صـید طائر از شـخص؛ حاکم معیّن فرموده است. بنا بر این آیه؛ رعایت خون مسلمانان بسی عظیمتر و لازمتر خواهد بود.

خوارج گفتند: ما در برابر این پاسخ نیز تسلیم شدیم.

أمیر المؤمنین علیه السّـلام فرمود: و امّـا پاسـخ اعتراض شـما به اینکه من پس از پیروزی در جنـگ جمـل اموال و اسـلحه هـا را تقسـیم نمودم ولی از اسارت زنان و اطفال ممانعت نمودم، برای این بود که به مردم بصـره نیکویی و منّت بگـذارم، همان طور که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در فتح مکّه

با قریش چنین رفتار و معامله نمود، هر چند اهالی بصره در حقّ ما ستمکاری و ظلم کرده بودند، ولی زنان و اطفال که گناهی نداشتند، و ما را شایسته نبود که ایشان را به جرم ستمکاران مؤاخذه کنیم، و گذشته از این اگر من چنین اجازه ای می دادم کدامیک از شماها

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۰

قادر بود عایشه زوجه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را به اسارت بگیرد؟ (۱) خوارج گفتند: ما این پاسخ شما را نیز پذیرفتیم.

حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: و امّا پاسخ به این اعتراض شما که با اینکه من خود وصیّ پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بودم مقام وصایت را ضایع و تباه نمودم این است که باید دانست شما با من مخالفت نموده و دیگران را بر من مقدّم داشتید، و کار مرا تباه نمودید، و دعوت بسوی خود تنها وظیفه انبیاء است نه اوصیاء، و ایشان از جانب انبیاء معرّفی می شوند، و احتیاجی به معرّفی کردن خود ندارند، وظیفه انبیاء معرّفی جانشینان خود و دعوت مردم به سوی ایشان می باشد، و اهل ایمان به خدا و رسول قهرا اوصیای انبیاء را خواهند شناخت. اوصیاء به منزله کعبه اند آنجا که خداوند می فرماید: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا «۱» بنا بر این اگر مردم به خاطر انجام مناسک حجّ به سوی کعبه حرکت نکنند عیب و تقصیری برای خانه کعبه ثابت نشده و کعبه کافر و مخالف شمرده نخواهد شد. بلکه

کفر و تقصیر از آن مردمی است که زیارت خانه کعبه را ترک می کنند، زیرا این عمل از وظائف و فرائض اهل اسلام بشمار رفته، و هم خانه کعبه برای مؤمنین معرّفی شده، و در مقابل آنان منصوب و مشخّص گردیده است، همچنین است حال من، زیرا رسول خدا در برابر انبوه جمعیّت مرا به مقام خلافت و وصایت منصوب نموده و فرموده:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۱

«ای علیّ همچون کعبه ای که نزد تو آیند و تو نزد ایشان نروی».

خوارج گفتند: این حجّت تو نیز تمام و کمال بوده و ما آن را قبول نمودیم.

با شنیدن این کلمات شیوا و مدلّل جمعیّت زیادی از خوارج توبه کرده و بازگشتند و الباقی خوارج چهار هزار نفر شدند که از رأی سست و اندیشه فاسد و راه باطل خود دست نکشیدند. پس آن حضرت با ایشان به جنگ پرداخته و آنان را کشت.

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام در اینکه چرا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید ولی در برابر أبو بکر و عمر سکوت فرمود

اشاره

احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام در اینکه چرا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید ولی در برابر أبو بکر و عمر سکوت فرمود

(۱) ۱۰۳- نقل شده که آن حضرت پس از جنگ نهروان در مجلسی نشسته بود و از جریان امور گذشته مذاکره می شد، تا اینکه آن حضرت پرسیده شد که چرا با أبو بکر و عمر همچون طلحه و زبیر و معاویه نجنگیدی؟

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من از روز نخست زندگی پیوسته مظلوم واقع شده و حقوق خود را مورد تجاوز و دستبرد دیگران می دیدم. پس اشعث

بن قیس برخاسته

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۲

و گفت: ای أمیر المؤمنین، چرا دست به شمشیر نبردی و حقّ خود را نستاندی؟ فرمود: ای اشعث مطلبی را پرسیدی پس خوب به پاسخش گوش کرده و بخاطر بسپار، و به حقیقت کلام و حجّت من توجّه کن. که من از شش تن از انبیای گذشته تبعیّت و پیروی نمودم: (۱) أوّل از حضرت نوح علیه السّلام که خداوند در باره اش می فرماید: فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ «۱» پس اگر کسی بگوید او از قوم خود خوف نداشته؛ منکر کلام خدا و کافر بدان شده است.

و دوم از حضرت لوط علیه السّلام که خداوند در باره او می فرماید: لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ «۲» پس اگر کسی بگوید: لوط این کلام را برای مطلبی غیر از ترس گفته مسلّما کافر است، و گر نه اوصیای انبیاء در این مقام معذورترند.

و سوم از حضرت إبراهیم خلیل علیه السّلام، در این آیه که: وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ «۳» پس اگر کسی بگوید او این سخن را برای غیر ترس گفته کافر است، و گر نه وصیّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله معذورتر است.

و چهارم از حضرت موسی علیه السّلام در این آیه: فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ «۴»، پس اگر کسی

الاحتجاج، ج ۱، ص:

با وجود این آیه منکر ترس موسی شود کافر است، و گر نه وصیّ معذورتر است.

و پنجم از سخن هارون برادر آن حضرت در این آیه که گفت: ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی «۱» اگر کسی منکر ترس هارون باشد مسلّما کافر است، و گر نه وصیّ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله معذورتر است.

(۱) و ششم از برادرم محمّد صلّی اللَّه علیه و آله خیر البشر پیروی و تبعیّت نمودم که روی احتیاط و خوف از قریش مرا در جای خود خوابانیده، و خود از مکّه بیرون و در غار مخفی شد، اگر کسی منکر ترس آن حضرت از دشمنان باشد کافر است، و گر نه وصیّ او معذورتر است.

در این وقت همه مردم یکپارچه برخاسته و گفتند: ای أمیر المؤمنین ما همه دریافتیم که فرمایش شما صحیح و عمل شما حقّ است، و ما جاهل و گناهکاریم، و ما می دانیم که شما در ترک دعوی و سکوت و تسلیم شدن خود معذور می باشی.

(۲) ۱۰۴- از اسحاق بن موسی از پدرش حضرت کاظم و او از حضرت صادق به واسطه پدران گرامش علیهم السّلام نقل است که حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام در کوفه مشغول ایراد خطبه ای بود که در آخر آن فرمود:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۴

بدانید که من از مردم به خود مردم اولویّت دارم، و من از آن روز که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده ام.

پس

اشعث بن قیس برخاسته و گفت: ای أمیر المؤمنین از وقتی به کوفه آمده اید در تمام خطبه ها این جمله که «من از مردم به خود مردم اولویّت دارم، و من از آن روز که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده ام» را فرموده اید، پس برای چه أبو بکر و عمر ولایت یافتند، و برای چه با شمشیر خود برای دفاع حقّت نبرد نکردی؟

حضرت أمیر علیه السّلام به او فرمود: ای پسر شرابخوار، سخنی پرسیدی پس جواب آن را بشنو: به خدا سوگند که منع از گرفتن حقّ من نه ترس بود و نه کراهت از مرگ، و آن نبود جز وفا به عهدی که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داشتم، زیرا آن حضرت مرا خبر داده بود که:

«امّت من تو را جفا و مکر روا می دارند، و پیمان و وصیّت مرا در باره ات نقض کنند، و این را بدان که تو نزد من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» پس من عرض کردم: ای رسول خدا، در آن زمان وظیفه من چیست؟ فرمود: «اگر یار و یاوری یافتی با آنان مبارزه کرده و حقّ خود را بگیر، در غیر این صورت سکوت کرده و خون خود را حفظ کن، تا هنگامی که مظلومانه به من ملحق گردی».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۵

(۱) پس من نیز بعد از وفات پیامبر سرگرم تجهیز و دفن جسد مبارک آن حضرت و فراغ از آن

شـدم، سـپس سوگنـد خوردم که من برای جز نمـاز از خانه بیرون نروم تا وقتی که قرآن را یک جا جمع نمایم، و به تصـمیم و قصـد خود عمـل نمودم. و بعـد از آن دست دخت پیامبر و دو فرزنـدم حسن و حسـین را گرفته و به خانه های اهل بـدر و اهل سابقه در اسلام رفته و تضییع حقّ خود را به آنان تذکّر داده و یکایک ایشان را به یاری خود دعوت نمودم، ولی از میان ایشان تنها چهار نفر: سـلمان، عمّار، أبو ذرّ و مقداد دعوت مرا اجابت نمود، و جز آن چهار تن کسی مرا یاری و مساعدت نکرد. و از میان اقارب و اقوامم که طرفـدار من بودند تنها عقیل و عبّاس که نزدیک به عهد جاهلیّت بودند در میان اهل بیت من دیده می شدند، و از ایشان هیچ کاری ساخته نبود.

اشـعث گفت: ای امیر مؤمنان، با این استدلال عثمان هم چون یاوری نیافت دستهای خود را جمع کرده و مظلومانه تسلیم مرگ شد!.

حضـرت أمیر علیه السّلام فرمود: ای پسـر شرابخوار، این طور که تو قیاس کردی نیست، عثمان چون در جای دیگری نشسته و لباس دیگری را در بر کرده و با حقّ طرفیّت نمود حقّ او را بزمین زده و مقهور و مغلوب گردیـد. سوگند به آنکه محمّد صـلّی اللّٰه علیه و آله را بحقّ مبعوث ساخت؛

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۶

اگر در روز بیعت أبو بکر تنها مرا چهل یار و همراه بود هر آینه به

جنگ برخاسته و در راه خدا جهاد می کردم، تا اینکه عذر من در مقابل حقیقت روشن گردد.

ای مردم، بدانید که اشعث در پیشگاه پروردگار متعال به اندازه پر مگسی ارزش نداشته و در دین خدا پست تر از آب بینی گوسفند است.

[خطبه شقشقیّه]

[خطبه شقشقیّه]

(۱) ۱۰۵- جمعی از روات و محدّثین به سندهای مختلف از ابن عبّاس نقل کرده اند که: در کوفه نزد حضرت أمیر علیه السّلام نشسته بودیم و سخن از خلافت و از سبقت أبو بکر و عمر و عثمان به میان آمد، که آن حضرت تنفّس عمیقی کشیده و فرمود:

به خدا سوگند أبو بکر ردای خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می دانست من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیایم (که بدون آن آسیا نمی چرخد) او می دانست سیلها و چشمه های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان دورپرداز اندیشه ها به افکار بلند من راه نتوانند یافت! پس من ردای خلافت را رها ساختم، و دامن خود را از آن در پیچیدم و کنار کشیدم در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها و بی یار و یاور برخیزم و حقّ خود و مردم را بگیرم و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده اند صبر کنم؟ محیطی که جوانان پیر،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۷

و پیران در آن فرسوده، و مردان با ایمان تا واپسین دم زندگی به رنج و سختی گرفتار می شوند. عاقبت دیدم

بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته، و من با چشم خود می دیدم؛ میراثم را که به غارت می برند! تا اینکه اوّلی به راه خود رفت (و مرد) بعد از خودش خلافت را به پسر خطّاب سپرد.- در اینجا- حضرت به قول اعشی شاعر متمثّل شد که گفته:

میان دیروز و امروز من بسیار فرق است اکنون محزون و دیروز شادان و پیروز

(۱) باری خلافت را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت و سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود! رئیس خلافت به شتر سواری سرکش می ماند، که اگر مهار را محکم کشد، پرده های بینی شتر پاره شود، و اگر آزاد گذارد در پرتگاه سقوط می کند. پس به خدا سوگند که مردم در ناراحتی و رنج و تحوّلات عجیبی گرفتار آمده بودند، و من در این مدّت طولانی، با محنت و عذاب، چاره ای جز صبر نداشتم، سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد و آن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت، به پندارش، مرا نیز از آنان محسوب داشت! پناه به خدا از این شورا! راستی کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۸

مقایسه کنند که اکنون کار من به جایی رسد که

مرا همسنگ این افراد (اعضای شورا) قرار دهند؟ لکن باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگی ورزیدم، در شورای آنان حضور یافتم، بعضی از آنان به خاطر کینه اش از من روی برتافت، و دیگری خویشاوندی را مقدّم داشت، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت، که ذکر آن خوشاینـد نیست. بالأخره سومی بپاخاست، او هماننـد شتر پرخور و شـکم بر آمـده همّی جز جمع آوری و خوردن بیت المـال نـداشت، بسـتگان پـدریش به همکـاریش برخاسـتند، آنـان همچون شتران گرسـنه ای که بهـاران به علفزار بیفتنـد، و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعنـد، برای خوردن اموال خدا دست از آستین بر آوردند، امّا عاقبت بافته هایش پنبه شد، و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم خوارگی و ثروت اندوزی، برای ابد نابودش ساخت.

ازدحـام فراوانی که همچون یالهـای کفتـار بود مرا به قبول خلافت واداشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردنـد، چیزی نمانـده بود که دو نور چشـمم، دو یادگار پیغمبر حسن و حسـین زیر پا له شوند؛ آنچنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت، و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم همانند گوسـفندانی مرا در میان گرفتند. امّا هنگامی که بپا خاسـتم و زمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمـان خود را شکسـتند، گروهی سـر از طـاعتم باز زدنـد و از دین بیرون رفتنـد و دسـته ای دیگر برای ریاست و مقام از اطاعت حقّ سـر پیچیدند گویا نشـنیده بودند که خداوند می فرماید: «سرای آخرت را برای افرادی برگزیده ام

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱۹

که خواهـان فسـاد در روی زمین و سرکشـی نباشـند و عـاقبت نیـک، از آن پرهیزگاران است» «۱»، (۱) آری بخـدا سوگند که خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند، ولی زرق و برق دنیا چشمشان را خیره کرده و جواهراتش ایشان را فریفته بود! بدانید که سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاریم قیام کرده اند، و از این جهت حجّت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان گرفته که در برابر شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند؛ من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را بـا جـام آغـازش سـیراب می کردم و آن وقت خوب می فهمیدیـد که دنیـای شـما بـا تمـام زیورش در نظر من بی ارزشتر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آیـد! هنگـامی که سـخن آن حضـرت بـدینجا رسـید مردی از اهـالی عراق برخـاست و نـامه ای به دسـتش داد و همچنـان نامه را نگاه می کرد، پس از آن ابن عبّاس گفت: ای امیر مؤمنان چه خوب بود فرمایشت را از جایی که رها کردی ادامه می دادی!؟

فرمود: هیهات ای پسر عبّاس! آن شعله ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۰

ابن عبّاس گوید: به خدا قسم من هیچ گاه بر سخنی همچون این گفتار

تأسّف نخوردم، که امام علیه السّلام نتوانست تا آنجا که می خواست ادامه دهد.

[مؤلّف کتاب رحمه اللّه گوید:] و مانند این اخبار از فرمایشات أمیر المؤمنین علیه السّلام بسیار است، و ما برای ایجاز و اختصار کلام قسمتی از آن را در حدیث امّ سلمه که در پی می آید آوردیم.

[حدیث ام سلمه]

[حدیث ام سلمه]

(۱) ۱۰۶- و از جمله احادیثی که مطالب ما را روشن می کند روایتی است که از امّ سلمه همسر گرامی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل است که گفت:

ما نه تن همسران پیغمبر بودیم، و هر شب نوبت به یکی از ما می رسید، و روزی که نوبت من بود، من درب حجره آمده و اذن دخول خواستم ولی پیامبر اجابت نفرمود.

من از این مطلب سر افکنده و اندوهناک شدم، و بیم آن بردم که نکند آن حضرت با من متارکه فرموده، یا در باره من آیه ای نازل شده، پس مقداری درنگ کرده و مجدّد مراجعت نمودم و از آن حضرت اذن دخول خواستم ولی بازهم اجازه نفرمود. این بار بیش از دفعه نخست متأثّر و ملول گشته و از سر بیتابی مجدّد بازگشته و اذن دخول خواستم.

فرمود: داخل شو ای امّ سلمه! پس من وارد شدم، و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام در مقابل آن حضرت دوزانو نشسته و می گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۱

هنگامی که این چنین شد مرا چه می فرمایی و وظیفه من در آن

زمان چیست؟ پیامبر فرمود:

تو را امر به صبر می کنم، بـاز علیّ بن ابی طالب سؤال خود را تکرار نمود، و آن حضـرت پیوسـته او را به تحمّل و صبر امر می فرمود، و در مرتبه سوم نیز همان را گفته و فرمود: ای علیّ، ای برادرم، در آن صورت شمشیر خود را بیرون آورده و روی شانه خود بگذار؛ و در خطّ مستقیم با مخالفین بجنگ، تا موقعی که مرا ملاقات کرده و قطرات خونشان از شمشیر تو بچکد!!.

(۱) سـپس روی به جانب من داشته و فرمود: ای امّ سلمه این گرفتگی و ملالت تو از چیست؟ عرض کردم: بخاطر آن است که مرا اجـازه ورود نمی دادی!. فرمـود: این کـار به خیر بـوده، و هنگـامی که تو اذن دخول می خواسـتی جبرئیـل مرا از حوادث و قضایای آینده خبر می داد، و مرا فرمان آورده بود که علیّ بن ابی طالب را از آن وقایع آگاه ساخته و به او توصیه و سفارشاتی بکنم. ای امّ سـلمه بشـنو و شاهد باش که علیّ بن ابی طالب و زیر من در دنیا و آخرت است، ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش که او وصیّ و خلیفه من می باشد و بعد از من وعده هایم را عملی نموده و مخالفین را در روز قیامت از اطراف حوض دور خواهد کرد.

ای امّ سـلمه بشـنو و شاهد باش که علیّ بن ابی طالب سـیّد مسـلمین و امام متّقین و پیشوای پیشانی سـفیدان از وضو است، او با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کند و آنان را می کشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۲

عرض کردم: ای رسول خدا ناكثين و بيعت شكنان چه كسانند؟ فرمود: جمعى هستند كه در مدينه بيعت نموده و در بصره بیعت او نقض و با او به جنگ می پردازند.

گفتم: قاسطين كيانند؟ فرمود: معاويه و ياران او از اهل شام كه در حقّ علىّ بن ابى طالب ظلم مى كنند.

گفتم: بفرماييد مارقين چه كسانند؟ فرمود: كسانى كه از راه حقيقت خارج شده و در نهروان بر خلاف او اجتماع و جنگ مى كنند.

(۱) ۱۰۷- روايت شده كه حضرت أمير عليه السّلام چند روزى پس از فتح بصره ضمن ايراد خطبه اى از قول رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله حكايت و نقل فرمود: «اى علىّ، تو بعد از من در دنيا باقى بوده و از جانب امّت من مبتلى و گرفتار خواهى شد، و روز قيامت در پيشگاه خداوند متعال با دشمنان و مخالفين خود در مورد محاكمه و مخاصمه واقع مى شوى، پس براى روز محاكمه و در مقابل مخالفين، جواب و حجّت خود را آماده كن»، من عرض كردم: اى رسول خدا، پدر و مادرم به فدايت، براى چه و روى چه من مبتلى خواهم شد؟ و آن فتنه كه موجب گرفتارى من خواهد شد چيست؟ و بر چه اساسى من مجاهده خواهم كرد؟ پس رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: تو بعد از من با ناكثين و قاسطين و مارقين مقاتله و مجاهده مى كنى، و همه آنان را يكايك معرّفى فرمود. سپس افزود: تو بعد از من با كسانى مجاهده و مبارزه خواهى كرد كه با قرآن و سنّت

من مخالفت نموده و در دین خدا با رأی و نظر ناقص خود عمل می کنند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۳

در صورتی که رأی و نظر در دین نیست، و احکام الهی را نمی شود موافق رأی و طبق نظر شخصی تفسیر و بیان کرد. بلکه دین عبارت است از اوامر و نواهی و فرموده های پروردگار متعال.

(۱) عرض کردم: ای رسول خدا، مرا هدایت کن براهی که در روز قیامت به هنگام محاکمه و مخاصمه با مخالفین حاکم و پیروز گردم.

فرمود: بسیار خوب، وقتی پس از من با تو مخالفت و دشمنی کردند تو از صراط مستقیم منحرف مشو، و هر گاه دیدی که آنان راه هدایت و حقیقت را از سر هوا و میل خود برگردانیده و قرآن و کلمات خدا را به رأی و فکر خود رجوع می دهند، تو در راه حقّ استقامت ورزیده و فکر و نظر خود را تابع قرآن مجید قرار بده، زیرا ایشان به زندگی دنیا اتّکاء نموده، و متشابهات امور را گرفته و در مقام تأیید و اثبات آنها به آیات قرآن متمسّك می شوند، و چون دیدی که مردم کلمات و فرموده های خدا را از موارد و مواضع خود منحرف ساخته و از تمایلات نفسانی خود پیروی نموده و اشخاص خودخواه و پریشانحال و تجاوزکار و منحرف و دروغگو و هواپرست و مفسده جو به سر کار آمده و مقام امارت و ریاست را حیازت کردند البتّه از راه تقوا بیرون نرفته، و حسن عاقبت را در نظر

بگیر چرا که عاقبت از آن پرهیزگاران است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۴

(۱) ۱۰۸- از ابن عبّاس رضی اللّٰه عنه نقل است که گفت: وقتی آیه مبارکه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ- الآیه «۱»، نازل شد؛ رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: حتما با کفّار مجاهده خواهم کرد!. در پی این کلام جبرئیل نازل شده و گفت: این مجاهده و جنگ را تو یا علیّ خواهید کرد.

(۲) ۱۰۹- و از جابر بن عبد اللّٰه انصاریّ نقل است که گفت: من در روز حجّ وداع در سرزمین منی از همه به رسول خدا نزدیکتر بودم که فرمود: شما را می بینم که پس از رحلت من از دین خود منحرف شده و با دست و شمشیر خود گردن همدیگر را می زنید، و سوگند به خدا که اگر چنین شد مرا خواهید دید که با لشکر عظیمی با شماها جنگ می کنم!.

و سپس به پشت سر خود متوجّه شده و فرمود: یا بجای من علیّ بن ابی طالب را خواهید دید. و سه مرتبه این جمله را تکرار نمود. و متعاقب این کلام از تغییر حال آن حضرت متوجّه شدیم جبرئیل بر او وحی تازه ای از جانب خداوند نازل کرده، و آن این آیه بود:

«پس اگر تو را ببریم (بمیرانیم) همانا از آنان کین می ستانیم»- توسّط علیّ (علیه السّلام)- «یا آنچه را به ایشان وعده کرده ایم به تو می نماییم، که ما بر آن توانائیم- زخرف: ۴۱- ۴۲».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۵

(۱) ۱۱۰- و از ابن عبّاس علیها السّلام نقل است که حضرت علیّ علیه السّلام در زمان حیات رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می گفت: خداوند در این آیه می فرماید: «و محمّد (صلّی اللّٰه علیه و آله) نیست مگر پیامبر و فرستاده ای، که پیش از او پی امبران و فرستادگان گذشتند. پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا شما بر پاشنه های خویش (کنایه از بازگشت به دوران پیش از اسلام؛ یعنی ایّام جاهلیّت) بر خواهید گشت؟- آل عمران: ۱۴۴»، بخدا قسم که ما پس از آنکه خداوند هدایتمان فرمود به قهقری بر نخواهیم گشت! بخدا قسم اگر پیامبر کشته شود یا وفات نماید هر آینه چون او مقاتله نموده و در همان راه من نیز با مخالفین مجاهده خواهم کرد تا وقتی که جان بسپارم، زیرا من برادر و پسر عمو و وارث او هستم، و کیست که نزدیکتر و اولی باشد به آن حضرت از من.

(۲) ۱۱۱- احمد بن همّام گوید: در أیّام خلافت أبو بکر نزد عباده بن صامت رفته و از او پرسیدم: آیا مردم پیش از خلافت أبو بکر او را بر دیگران تقدیم داشته و ترجیح می دادند؟ عباده گفت: ای ابا ثعلبه! وقتی ما چیزی نمی گوییم شما نیز سکوت کنید و پی حرف را نگیرید، سوگند بخدا که علیّ بن ابی طالب از أبو بکر به مسند خلافت شایسته تر بود، همچنان که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به مقام رسالت و نبوّت

سزاوارتر بود از أبو جهل!. سپس افزود: بیشتر توضیح خواهم داد؛ ما روزی نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نشسته بودیم که علیّ بن ابی طالب و أبو بکر و عمر به درب خانه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رسیدند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۶

و أبو بکر وارد خانه شد و پس از او عمر وارد شد و در مرتبه آخر علیّ بن ابی طالب وارد گشت. با دیدن این صحنه حال آن حضرت متغیّر شده سپس فرمود: ای علیّ! آیا این دو بر تو تقدّم جسته و سبقت می گیرند در حالی که خداوند تو را بر آنان امیر و مولی قرار داده؟! (۱) أبو بکر گفت: فراموش کردم ای رسول خدا!. و عمر گفت: اشتباه کردم ای رسول خدا.

پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: شما دو نفر نه فراموش کرده و نه دچار سهو شده اید، و گویا می بینم که حقّ او را غصب کرده و با او جنگ می نمائید، و یار و یاور شما در این عمل دشمنان خدا و رسول می باشند، و گویا من با شما هستم که می بینم جماعت مهاجر و انصار را به جان هم انداخته و آنان روی منافع دنیوی همدیگر را با شمشیر تار و مار می کنند، و گویا من أهل بیت خود را می بینم که در میانتان مغلوب و مقهور واقع شده و در روی زمین پراکنده اند، و این وقایعی است که از جانب خداوند پیش بینی و مقدّر شده است!

سپس سرشک غم از دیدگان مبارک آن حضرت جاری شده و گفت: ای علیّ؛ صبر! صبر! تا روزی که امر الهی نازل شود و

لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم

! زیرا اجر و ثواب تو از این جهت از شمار دو فرشته کاتبت خارج خواهد شد. پس چون به قدرت رسیدی؛ شمشیر! شمشیر! قتل! قتل! تا همه آنان به سوی حقیقت برگشته و تسلیم امر خدا و مطیع فرمان رسول خدا گردند. زیرا تو

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۷

پیوسته بر حقّ بوده و همراه حقیقتی، و مخالفین تو بر باطل و گمراهی، و همچنین ذرّیّه و اولاد پاکیزه تو تا روز قیامت همین گونه اند.

[حدیث طیر مشویّ]

[حدیث طیر مشویّ]

(۱) ۱۱۲- حضرت صادق علیه السّلام بواسطه پدران گرامش علیهم السّلام نقل نموده که حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: در خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بعد از ادای نماز صبح در مسجد نشسته بودم که آن حضرت برخاسته و حرکت نمودند و من نیز با آن حضرت روانه شدم، و رسم آن حضرت این بود که به هر جایی که می خواستند بروند مرا مطّلع می فرمودند، و هر گاه توقّف در آن محلّ طول می کشید من به آنجا می رفتم تا ببینم چه خبر شده، زیرا قلب من حتّی برای زمانی کوتاه فراغ و دوری آن حضرت را طاقت نمی آورد، پس به من فرمود: من به خانه عائشه می روم، آن حضرت رهسپار شد، و من نیز به خانه فاطمه علیها السّلام رفتم

و ما ساعتی در منزل به واسطه فرزندانمان حسن و حسین مسرور و خشنود و سرگرم بودیم. سپس من بنا بر رسم همیشگی برخاسته و رهسپار منزل عائشه شدم، درب را زدم، عائشه گفت:

کیست؟ گفتم: منم علیّ. عائشه گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خوابیده است. من برگشتم.

سپس گفتم: چطور می شود پیامبر در این موقع که عایشه در خانه حاضر و بیدار است خواب باشد؟! پس بازگشته و درب خانه را زدم، عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم علیّ.

گفت: پیامبر مشغول کاری است. من بازگشتم و از زدن درب در این بار بسی شرمنده شدم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۸

ولی در عین حال حسّ کردم که قلبم گرفته شده و بی طاقت و بی صبر گشته و توان دوری و جدایی را ندارم، این دفعه نیز بی اختیار برگشته، و باز درب را بشدّت زدم. عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم علیّ. در این هنگام صدای مبارک رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را شنیدم که به عایشه فرمود: ای عایشه درب را باز کن. عایشه درب را باز کرد و من وارد شدم.

آن حضرت فرمود: ای أبو الحسن بنشین! من برایت بگویم در چه حالی بودم، یا تو میگویی چرا دیر کردی؟! (۱) گفتم: ای رسول خدا! شما بفرمایید که سخن شما نیکوتر است.

فرمود: ای أبو الحسن! من با حالت گرسنگی از تو جدا شدم، وقتی وارد خانه عایشه شدم و در آنجا نیز چیزی برای خوردن نبود، دست خود را به دعا بلند

کرده و از خداوند طلب طعام نمودم. پس جبرئیل حاضر شده و با او این مرغ بود، و او انگشت خود را در حضور من روی مرغ گذاشته و گفت: خداوند متعال به من وحی فرموده که این مرغ را که از بهترین غذاهای بهشت است گرفته و نزد شما آرم. پس من نیز خداوند را بسیار حمد و ستایش نمودم. و جبرئیل از نزد من عروج کرد، و من دستهای خود را به دعا بلند کرده و عرض کردم: پروردگارا! بنده ای را که تو را دوست می دارد و تو نیز او را دوست می داری

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲۹

در سر این طعام حاضر فرما تا از این غذا بخورد. پس از این دعا مقداری صبر کرده و اثری ندیدیم، در مرتبه دوم دست بدعا برداشته و همان را گفتم، این دفعه صدای زدن درب تو را شنیدم، و به عایشه گفتم: درب را باز کن تا علیّ وارد خانه شود، و حمد خدای را بجای آوردم، و مسرور شدم که تو محبّ خدا و رسول او بوده و هم محبوب خدا و رسول او هستی!. پس از این غذا بخور، ای علیّ.

(۱) حضرت علیّ افزود: چون من و پیامبر آن مرغ را خوردیم به من فرمود: ای علیّ تو جریان خود را بگو. عرض کردم: ای رسول خدا، از وقتی از شما جدا شدم من و فاطمه و حسن و حسین خوشحال بودیم، سپس برخاسته و قصد شما را نمودم، و

جریان امر را تا آخر [همان طور که در ابتدای حدیث ترجمه نمودیم] به عرض آن حضرت رساند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۰

(۱) رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با شنیدن این مطالب رو به عایشه نموده و فرمود: خداوند این طور مقدّر فرموده است، و تو ای حمیراء به چه منظور و جهتی چنین کردی؟.

عایشه گفت: ای رسول خدا! من علاقه داشتم که پدرم برسد و از این غذا تناول کند.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: این عمل تو اوّلین اظهار بغض و کینه ات به علیّ نخواهد بود، و من از قلب تو نسبت به علیّ آگاهم، و بخدا سوگند که تو با او مقاتله و جنگ خواهی کرد.

عایشه گفت: ای رسول خدا، مگر ممکن است که زنان با مردها بجنگند؟

فرمود: ای عایشه، تو حتما با علیّ بن ابی طالب جنگ و مقاتله خواهی کرد، و گروهی از أصحاب من در این عمل با تو همراهی نموده و تو را تشویق و تحریک می کنند، و جریان جنگ تو در صفحات تاریخ ضبط شده و اوّلین و آخرین امّت آن را مذاکره خواهند کرد، و نشان و علامت این عمل آن است که تو سوار اشتری خواهی شد که چون شیطان باشد، و پیش از اینکه به محلّ مقصود برسی مواجه می شوی با حمله و صداهای سگهای «حوأب»، و در آن مکان تو اصرار به بازگشت می کنی، و جمعی به دروغ شهادت خواهند داد که آن محلّ «حوأب» نیست،

و آنگاه به سوی شهری حرکت می کنید که أهل آن بلد أصحاب و یاران تو هستند، و آن مکان دورترین شهرها است از آسمان؛ و نزدیکترین امکنه می باشد به آب دریا.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۱

و تو از آنجا به حالت مغلوبیّت و ذلّت مراجعت می کنی. و علیّ بن ابی طالب در آن روز و در آن گرفتاری تو: جمعی از معتمدین یاران و أصحاب خود را همراه تو کرده و تو را به سوی وطن خود مراجعت می دهد، و این را بدان که او خیرخواه تو می باشد، و در آن خلاف و جنگ تو را می ترساند از وقوع جدائی و فراق در میان من و تو در روز قیامت، زیرا کسی را که او بعد از وفاتم از ازدواج من طلاق بدهد مطلّقه خواهد شد.

(۱) عایشه گفت: ای رسول خدا، ای کاش پیش از رسیدن آن روز بمیرم!.

آن حضرت فرمود: هیهات! هیهات!، سوگند به خدائی که جان من در دست قدرت و اختیار او است، آنچه گفتم شدنی است، و گویا من این ماجرا و جریان را با چشم خود مشاهده می کنم.

حضرت علیّ علیه السّلام گوید: سپس آن حضرت روی به من نموده و فرمود: ای علیّ برخیز که وقت نماز ظهر رسیده است، تا به بلال دستور دهم که اذان و اقامه را بگوید، و به سوی مسجد حرکت فرموده و مشغول نماز ظهر شدند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۲

«احتجاج آن حضرت در باره توحید خداوند و تنزیه پروردگار از آنچه سزاوار» «مقام اولوهیّت نبوده و مخصوص مخلوق است؛ از جبر و تشبیه و حرکت و متغیّر شدن» «و زوال و از حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات و محاورات خود بیان فرموده است»

اشاره

«احتجاج آن حضرت در باره توحید خداوند و تنزیه پروردگار از آنچه سزاوار» «مقام اولوهیّت نبوده و مخصوص مخلوق است؛ از جبر و تشبیه و حرکت و متغیّر شدن» «و زوال و از حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات و محاورات خود بیان فرموده است»

(۱) ۱۱۳- حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند و حسابگران زبردست نعمتهای او را احصاء نتوانند کرد، و حقّ انعام و احسان او را افراد مراقب و کوشش کنندگان هر چند خود را خسته کنند نتوانند نمود. پروردگاری که به علوّ همّت و بلند بودن مقصد نتوان ذات پاك او را درك کرد، و به وسیله تعمّق افکار و کنجکاوی عقول نشود به حقیقت او رسید، خداوندی که برای صفات او حدّ معیّن و مقدار محدودی نیست، و اوصاف او را نشود با لفظ و بیان معرّفی کرد، و برای صفات او وقت ممتد و مدّت و زمان معیّنی نباشد. مخلوقات را با قدرتش آفرید، بادها را با رحمتش به حرکت در آورد، و اضطراب و لرزش زمین را به وسیله کوهها، آرامش بخشید. آغاز دین؛ شناختن پروردگار جهانیان است، و کمال معرفتش تصدیق ذات او، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی اوست، و کمال توحید و شهادت بر یگانگیش اخلاص است، و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۳

چه اینکه هر صـفتی گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شـهادت می دهد که غیر از صفت است، (۱) آن کس که خدای را به صـفتی وصف کند وی را به چیزی مقرون دانسـته، و آن کس که وی را مقرون به چیزی قرار دهد، تعدّد در ذات او قائل شـده، و هر کس تعـدّد در ذات او قائل شود، اجزایی برای او تصوّر کرده، و هر کس اجزایی برای او قائل شود وی را نشناخته است.

و کسـی که او را نشـناسد بسوی او اشـاره می کنـد، و هر کس به سویش اشـاره کنـد، برایش حـدّی تعیین کرده، و آنکه او را محـدود بدانـد وی را به شـمارش آورده و آن کس که بگویـد: خدا در کجا است؟ وی را در ضـمن چیزی تصوّر کرده، و هر کس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جایی را از او خالی دانسـته، همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده، و وجودی اسـت که سابقه عدم برای او نیست، با همه چیز هست امّا نه اینکه قرین آن باشد، و مغایر با همه چیز است، امّا نه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد، انجام دهنده است، امّا نه به آن معنی که حرکات و ابزاری داشـته باشد، بینا است حتّی در آن زمانی که موجود قابل رؤیتی وجود نـداشت، تنهـا است زیرا کسـی وجود نداشـته تـا به او انس گیرد، و از فقـدانش ترسان و ناراحت شود. پروردگار متعال خلق را ایجاد نمود و بدون نیاز به اندیشه، و فکر و استفاده از تجربه، آفرینش را آغاز کرد،

و بی آنکه حرکتی ایجاد کند و تصـمیم آمیخته با اضـطرابی در او راه داشته باشد، جهان را ایجاد نمود، پدید آمدن هر یک از موجودات را به وقت مناسب خود موکول ساخت و در میان موجودات، با طبایع متضادّ هماهنگی برقرار نموده و در هر کـدام؛ طبیعت و غریزه مخصوص به خودشان آفرید، و آن غرایز را ملازم و همراه آنها گردانید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۴

او پیش از آنکه آنـان را بیافرینـد؛ از تمـام جزئیّات و جوانب آنهـا آگاه بود، و به حـدود و پایان آنها احاطه داشت و به اسـرار درون و برون آنها آشنا بود.

(۱) ۱۱۴- و آن حضرت در خطبه دیگری فرمود:

ابتـدای عبـادت و بنـدگی پروردگـار متعال معرفت و شـناخت به او است، و ریشه و اساس معرفت خـدا توحیـد است، و نظام و اسـتواری توحید متوقّف است بر نفی صفات از او، منزّه است خداوند که صفات در او حلول کند، زیرا به حکم عقل هر که در او صـفاتی حلول کند مخلوق و مصنوع است، و نیز به حکم عقل دریافته می شود که خداوند جلّ جلاله خالق است نه مخلوق، و توسّط صـنایع و مخلوقات به وجود آفریننده و خالق آنها هدایت یافته و با کمک عقل و تفکّر توفیق معرفت را پیدا می کنیم، و روی فکر و از راه تـدبّر؛ حجّت و برهان وجود او ثابت می گردد. خداونـد مخلوقات را نشان دهنده و نماینده خود قرار داده، و به وسیله آنها از خود پرده برداری کرده است،

او خدای یکتا و متفرّد در ازلیّت بوده و در آن مقام تنها و بی شریک گشته، و از لحاظ ربوبی هیچ نظیر و مثلی ندارد. خداوند از لحاظ اینکه اشیاء متخالف و متضادّ را بوجود آورده است دریافته شود که او را ضدّی نیست، و از اینکه میان مخلوقات تقارن (نظیر داشتن و نزدیک به هم شدن) هست معلوم می شود که برای او قرین و نظیری نباشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۵

(۱) ۱۱۵- و حضرت علیّ علیه السّلام در خطبه دیگری فرمود:

دلیل خداوند آیات او است، و وجود او یگانه برهان هستی او است، و معرفت و شناخت او توحید اوست، و توحید خداوند تمییز و جدا کردن او از مخلوقات است، و منظور از تمییز و جدا کردن جدائی وصفی و امتیاز در صفات است نه جدائی و فاصله زمانی و یا مکانی، او پروردگار و آفریننده توانا بوده و عاری از هر خالقی است، آنچه به خیال و تصوّر آید ذات حقّ تعالی بر خلاف تصوّر و خیال ما می باشد.

سپس فرمود: آنکه ذات و حقیقتش شناخته می شود خدا نیست، و خداوند از راه دلیل و برهان شناخته شده و توسّط معرفت به آثار او پی به وجود او می بریم.

(۲) ۱۱۶- و حضرت أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام در خطبه دیگری فرمود:

حدّ و اندازه ای برایش متصوّر نیست و به حساب و شمارش در نمی آید، زیرا ابزار دلیل بر محدودیت خویشند و وسائل و آلات به مانند خود اشاره می کنند. همین

که می گوییم موجودات «از فلان وقت» پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن منع کرده ایم و این که می گوییم «قطعا» به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع ساخته ایم، و هنگامی که گفته می شود «اگر چنین بود» کامل می شد دلیل آن است که موجودات به تمام معنی کامل نیستند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۶

با آفرینش موجودات؛ آفریننده آنها در برابر عقول تجلّی کرد (۱) و از همین نظر است که از دیده اشان با چشمهای ظاهر مبرّا و پیراسته است و قوانین «حرکت» و «سکون» بر او جریان ندارد، زیرا چگونه می تواند چنین باشد در صورتی که او خود «حرکت» و «سکون» را ایجاد کرده است؟ و چگونه ممکن است آنچه را آشکار ساخته در خودش اثر بگذارد؟ و مگر می شود که خود تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟ اگر چنین شود ذاتش تغییر می پذیرد و کنه وجودش تجزیه می گردد و ازلی بودنش ممتنع می شود و هنگامی که آغازی برایش معیّن شد انتهایی نیز خواهد داشت. و لازمه این آغاز و انجام؛ نقصان و عدم تکامل خواهد بود. که نقصان داشتن دلیل مسلّم مخلوق بودن است و خود دلیل وجود خالقی دیگر می شود نه این که خود آفریدگار باشد و سرانجام از این دایره که هیچ چیز در او مؤثّر نیست و زوال و تغییر و افول در او راه ندارد، خارج می گردد. کسی را نزاده که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی گردد؛ برتر از

آن است که فرزندانی پذیرد و پاکتر از آن است که گمان آمیزش با زنان در باره او رود. دست اندیشه های بلند به دامن کبریائیش نرسد تا در حدّ و نهایتی محدودش کند و تیزهوشی هوشمندان نتواند نقش او را در خیال تصوّر نماید، حواسّ از درکش عاجزند و دستها از دسترسی و لمسش قاصرند، تغییر و دگرگونی در او راه ندارد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۷

و گذشت زمان برایش هیچ گونه تبدیل و دگرگونی به وجود نیاورد، (۱) آمد و شد شبها و روزها وی را کهنه و سالخورده نسازند و روشنایی و تاریکی او را دستخوش تغییر قرار ندهند او به هیچ یک از اجزاء و جوارح و اعضاء؛ و نه بر عرضی بر اعراض و نه به تغایر و ابعاض به هیچ کدام وصف نگردد، برایش حدّ و نهایتی گفته نشود و انقطاع و انتهایی ندارد. اشیاء به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند و یا پایین آورند و نه چیزی او را حمل می کند که او را به جانبی متمایل یا ثابت نگهدارد، نه در درون اشیاء است و نه در بیرون آنها. خبر می دهد امّا نه با کام و زبان، می شنود ولی نه به واسطه دستگاه شنوایی که از مجرا، استخوانها و پرده ها تشکیل شده، سخن می گوید، نه این که تلفّظ کند، همه چیز را حفظ می کند ولی نه با قوّه حافظه، اراده می کند امّا نه اینکه دارای ضمیری باشد، دوست می دارد و خشنود می شود امّا

نـه از روی رقّت قلـب، دشـمن می دارد و به خشم می آیـد امّـا نه از روی نـاراحتی و رنـج و مشـقّت، به هر چه اراده کنـد می فرماید: «باش پس بلادرنگ موجود می شود» «۱» امّا گفتن کلمه «باش» نه صوتی است که در گوشـها نشیند و نه فریادی است که شـنیده شود، بلکه سـخن خدا همان کاری است که ایجاد می کند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دومی می بود!. شایسـته نیست گفته شود: پس از نبودن پیدایش یافته. که در این صورت صـفات محدثات بر او جریان می یابد و بین او و حوادث تفاوتی نمانده،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۸

و هیـچ گـونه برتری بین او و مخلوقـات نخواهـد بـود و در نـتیجه صـانع و مصـنوع و آن که از عـدم به وجـود آمـده بـا آن که موجودات را از نیستی به هستی آورده یکسان گردنـد. مخلوقات را بدون الگو و نمونه ای که از غیرش گرفته باشد آفرید و در خلقت آنها از احدی استعانت نجست. (۱) زمین را ایجاد فرمود و آن را نگهداشت بدون اینکه وی را مشغول سازد و آن را در عین حرکت و بی قراری قرار بخشـیده و آن را بـدون هیچ سـتون و پایه ای بر پا داشت، و بی هیچ سـتون و ارکانی برافراشت و آن را از کژی و فرو ریختـن نگاهـداشت و از سـقوط و درهـم شـکافتن جلـوگیری کرد؛ میخهـایش را محکـم؛ کوههـایش را پابرجا؛ چشمه هایش را جاری و درّه هایش را ایجاد نمود، آنچه بنا

کرده به سستی نگرائیده و هر چه را توانایی داده ناتوان نگشته است. او با عظمت و سیطره خویش بر زمین مسلّط و با علم و آگاهی خود از باطن و درون آن باخبر و به وسیله عزّت و جلالش بر هر چیز آن برتری دارد، هیچ چیز آن از قلمرو قدرتش خارج نشود و هرگز از فرمانش سر نپیچد تا بتواند بر او چیره گردد و هیچ شتابگری از چنگ قدرتش نگریزد تا بر او پیشی گیرد، و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد.

تمام کائنات در برابرش خاشع و فرمانبردارند و در قبال عظمتش ذلیل و خوارند؛ هیچ جنبنده ای قدرت فرار از محیط و اقتدارش را ندارد، تا به جانب دیگری روی آورد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳۹

که از سود و زیان او امتناع ورزد؛ مانندی ندارد تا با او همتایی کند. و شبیهی برایش تصوّر نشود تا با او مساوی باشد، هموست که اشیاء را پس از هستی نابود خواهد ساخت، آنچنان که وجودش همچون عدمش گردد. فناء جهان پس از وجود، شگفت آورتر از ایجاد آن از عدم نیست؛ چگونه غیر از این باشد در صورتی که اگر همه موجودات زنده جهان اعمّ از پرندگان، چهارپایان و آن گروه از آنها که شبانگاه به جایگاهشان بر می گردند و همانها که مشغول چرا هستند و تمامی انواع گوناگون آنها؛ هم آنها که کم هوشند و هم آنها که زیر کند گرد آیند هرگز بر ایجاد پشه ای از عدم، توانایی

ندارنـد و هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شـناخت، عقول آنها در راه یافتن به اسـرار آفرینش آن متحیّر ماند و نیروهای آنها نـاتوان و خسـته شود و پایـان گیرد و سـرانجام پس از تلاش، شـکست خورده و ناتوان بازگردنـد و اعتراف نماینـد که در برابر آفرینش پشه ای درمانده شده اند و به عجز از ایجاد آن اقرار نمایند و حتّی به ناتوانی خویش از نابود ساختن آن اذعان کنند.

(۱) تنها خداونـد سـبحان است که بعـد از فنای جهان باقی خواهـد ماند و چیز دیگری با او نخواهد بود همان گونه که پیش از آفرینش جهان بوده؛ بعد از فنای آن نیز خواهد ماند.

و به هنگامی که جهان فانی شود؛ وقت، مکان، لحظه و زمان مفهومی نخواهد داشت،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۰

اوقات، سـرآمدها، ساعات و سالها از بین رفته و معـدوم شـده انـد. چیزی جز خداونـد یکتای قهّار نیست همان خدایی که همه امور به سوی او بـازگشت می کنـد، کائنات همان گونه که در آغاز آفرینش از خود قـدرتی نـداشت به هنگام فنا و نابودی نیز نیروی امتنـاع نخواهـد داشت، چه این که اگر قـدرت امتنـاع داشت بقاء و دوام آنها ادامه می یافت؛ آفرینش چیزی برایش رنج آور نبـوده و در خلقـت آنچـه آفریـده اسـت فرسـودگی و خسـتگی برایش پدیـد نیامـده اسـت. موجـودات را برای اسـتحکام حکومتش نیافریـده و برای ترس از کمبود و نقصـان پدیـد نیـاورده، نه برای کمـک گرفتن از آنهـا در برابر همتـایی که ممکن است بر او غلبه یابد

و نه برای احتراز از دشمن که به او هجوم آورد، نه به خاطر ازدیاد دوران اقتدار خود و نه پیروزی یافتن و زیاده طلبی بر شریکی که با او قرین است و نه به خاطر رفع تنهایی و ایجاد فتنه ها دست به خلقت آنها زده است.

(۱) سپس موجودات را بعد از ایجاد نابود می سازد امّا نه به خاطر خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه آسایش پیدا کند و نه به جهت رنج و سنگینی که برای او داشته اند طولانی شدن آنها برایش ملال آور نیست تا به سرعت نابودشان سازد، بلکه خداوند با لطف خود آنها را اداره می کند و با فرمانش نگاهشان می دارد و با قدرتش آنها را مستقرّ می سازد پس همه آنها را بار دیگر بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد باز می گرداند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۱

ولی نه برای اینکه از آنها کمکی بگیرد و نه برای اینکه از بیم تنهایی با آنها انس گیرد و نه از این جهت که تجربه ای بیندوزد. و نه به خاطر آن که از فقر و نیاز به توانگری و فزونی رسد و یا از ذلّت و پستی به عزّت و قدرت راه یابد.

(۱) ۱۱۷- و حضرت علیّ علیه السّلام در خطبه دیگری فرمود:

ستایش مخصوص خداوندی است که حواسّ؛ وی را درک نکند و مکانها وی را در برنگیرد، دیده ها او را نبیند و پوششها وی را مستور نسازد، با حدوث آفرینش ازلیّت خود را آشکار ساخته و

با حدوث خلقت، وجود خود را نشان داده است، همانند بودن آفریده ها دلیل بر آن است که برای او همانندی نیست، همو که در وعـده هایش صادق و بالاتر از آن است که بر بندگان خود ستم کند. در باره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می کند و در اجرای احکام به عدالت بر آنها حکم می نماید، حادث بودن اشیاء گواه بر همیشگی او و ناتوانی آنها نشانه قدرت او و نابودی قهری موجودات شاهد و گواه دوام اوست.

یکی است امّا نه به شـماره، همیشـگی است ولی نه این که زمانی دارد، برقرار است ولی چیزی نگهدارنـده او نیست، چشم دل وی را دریابد نه حواسّ ظاهر،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۲

آنچه مشاهـده می گردد بربود ولی گواهنـد نه بر حضور وی. اندیشه ها بر او احاطه ندارند بلکه با آثار عظمتش بر آنها متجلّی شده، با نیروی عقل مسلّم شده، که کنه ذاتش را درک نتوان کرد و اندیشه های ژرف اندیشـی را که ادّعای پی بردن و احاطه بر کنـه ذات را دارنـد به محـاکمه می کشـد! [او بزرگ است] امّـا نه به این معنی که حـدّ و مرز جسـمش طولاـنی است [او با عظمت است] امّا نه آن عظمتی که جسدش را بزرگ جلوه دهد، نه؛ بلکه شأن و مقامش بزرگ و حکومتش با عظمت است.

(۱) قسـمتی از همین خطبه در اسـتدلال به پروردگار متعال از راه آفرینش حیرت انگیز بعضی از جانداران هر گاه این مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او می اندیشیدند به

راه راست بازمی گشتند و از آتش سوزان می ترسیدند، امّا دلها بیمار و چشمها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچکش نمی نگرند که چگونه آفرینش آنها را استحکام بخشیده و ترکیب و به هم پیوستگی آنها را متقن گردانیده است و گوش و چشم برای آنان به وجود آورده و استخوان و پوستشان را نظام بخشیده.

[بیان آن حضرت– علیه السلام– در آفرینش مورچه]

[بیان آن حضرت– علیه السلام– در آفرینش مورچه]

به همین مورچه با آن جثّه کوچک و اندام ظریفش بنگرید که چگونه لطافت

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۳

خلقتش با چشم و اندیشه درک نمی گردد، نگاه کنید چگونه روی زمین راه می رود و برای بدست آوردن روزیش تلاش می کند؛ دانه ها را به لانه نقل می نماید و در جایگاه مخصوص نگهداری می کند. در فصل گرما برای زمستان و به هنگام امکان، برای زمانی که جمع کردن برایش ممکن نیست، ذخیره می کند؛ روزیش تضمین گردیده و خوراک لازم و موافق طبعش آفریده شده، خداوند منّان از او غفلت نمی کند و پروردگار پاداش ده محرومش نمی سازد، گو اینکه در دل سنگی سخت و صاف و یا در میان صخره ای خشک و بی رطوبت باشد!.

(۱) و اگر در مجاری خوراک و قسمتهای بالا- و پایین دستگاه گوارشش و عضلات و اعضایی که برای حفظ این دستگاه آفریده و آنچه در سر اوست یعنی چشمها و گوشهایش، اندیشه نمایی در تعجّب فرو رفته و به شگفتی خلقتش اعتراف خواهی کرد و از وصف آن به زحمت خواهی افتاد! [و خواهی گفت:] خداوندی که مورچه را بر

روی دست و پایش برقرار و پیکره وجودش را با استحکام خاصّی بنا گذارد، از همه چیز برتر و بالاتر است، هیچ آفریننده ای در آفرینش این حشره با او شرکت نداشته! و هیچ قدرتی در آفرینش آن وی را یاری نکرده. اگر طریق و راههای خرد را بپیمایی تا به آخر برسی همه دلایل به تو می گویند که:

آفریننده این مورچه کوچک همان آفریدگار درخت عظیم الجثّه خرما است زیرا با تمام تفاوتهایی که دارند هر دو ساختمانشان دقیق و پیچیده است، و در هر حال موجودات بزرگ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۴

و کوچک، سنگین و سبک، توانا و ناتوان همه در خلقتش یکسانند.

(۱) همین گونه است آفرینش آسمان و هوا و باد و آب، اکنون به خورشید و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ و اختلاف این شب و روز و جریان دریاها و کوههای فراوان و بلندی قلّه ها و تفرّق و جدایی این لغات و زبانهای گوناگون بنگر.

پس وای بر آن کسی که ناظم و مدبّر اینها را انکار کند! گروهی می پندارند که آنها همچون گیاهند و زارعی ندارند و برای اشکال گوناگون آنها آفریننده ای نیست. اینها برای ادّعای خود دلیلی اقامه نکرده اند و برای آنچه در مغز خود پرورانده تحقیقی به عمل نیاورده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده؛ و یا حتّی جنایتی بدون جنایتگر پدید آید؟!.

و اگر خواهی در باره ملخ بیندیش که خداوند برای او دو چشم سرخ، دو حدقه؛ همچون ماه تابان و گوش پنهان، آفریده

و دهـانی به تنـاسب خلقتش به او داده حواسّ‌ِی نیرومنـد و دو دنـدان که با آنها شاخه ها را چیـده و جـدا می کنـد و دو وسـیله همچون داس که با آنها خوراکش را جمع آوری می نمایـد. کشاورزان برای زراعت خود از آنها می ترسـند و قادر بر دفعشان نیسـتند، حتّی اگر همه دست به دست بدهنـد، آنهـا همچنان با قـدرت پیش می آینـد تا وارد کشتزار شونـد و آنچه میل داشـته باشند بخورند. در حالی که تمام پیکرشان به اندازه یک انگشت باریک نیست!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۵

بزرگ و پر برکت است خداوندی که همه موجودات آسـمانها و زمین در پیشـگاه او خشوع و سـجده نموده و به حال اختیار و اضـطرار پیشانی تـذلّل به آسـتان او مالیده و چهره اطاعت و بندگی به زمین می گذارند، و همه روی تسـلیم و ضـعف و خوف پیروی و انقیاد او را بعهـده می گیرند. پرندگان مسـخّر فرمان وی هسـتند و او تعداد پرها و موی پرهای آنها و شـماره نفسـهای آنان را احصاء کرده است. عـدّه ای را به گونه ای آفریده که در درون آب زندگی کنند و گروهی در خشـکی. روزی آنها را مقـدّر فرموده و اصـناف آنها را احصاء نموده است. این کلاغ است و آن عقاب! این کبوتر است و آن شترمرغ، هر پرنده ای را به نـامی دعـوت کرده و روزیش را تکفّـل نمـوده. ابرهـای سـنگین را ایجـاد فرموده و بارانهـای پرپشت و پی در پی از آن فرو فرستاده، قسمت و سهم باران هر مکانی را

مشخّص ساخته است و با این کار زمینهای خشک را آبیاری نموده و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانده است.

[سؤالات راهب رومی از حضرت امیر – علیه السلام–]

[سؤالات راهب رومی از حضرت امیر– علیه السلام–]

(۱) ۱۱۸– و روایت شده که جماعتی از سرزمین روم وارد شهر مدینه شدند و در میانشان مرد دانشمندی از راهبهای نصاری بود، و در آن وقت حکومت مسلمین به دست أبو بکر بود، راهب با شتر خود که بار آن طلا و نقره بود به سوی مسجد مدینه که أبو بکر با جماعتی از مهاجر و انصار در آنجا بودند رفت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۶

(۱) راهب پس از عرض احترام و اظهار محبّت گفت: کدام یک از شما جانشین پیامبرتان و امین دین شما است؟.

حاضرین به جانب أبو بکر اشاره نمودند.

راهب گفت: ای شیخ نام شما چیست؟ گفت: نام من عتیق است. راهب پرسید: نام دیگرت چیست؟ گفت: صدّیق. راهب گفت: نام دیگر شما چه می باشد؟ گفت: جز اینها نام دیگری برای خود نمی دانم.

راهب گفت: شما آن فردی نیستی که در پی او می باشم.

أبو بکر گفت: حاجت و مقصود تو چیست؟ راهب گفت: من از سرزمین روم با این شتر و بار طلا و نقره اش بدینجا آمده ام تا از امین این امّت مسأله ای را بپرسم، که در صورت پاسخ به آن مسلمان می شوم و مطیع فرمان او خواهم شد و این همه طلا و نقره را میان شما پخش خواهم کرد، و در صورت عجز از پاسخ از همان راهی که

آمده ام برگشته و اسلام را قبول نکنم.

أبو بكر گفت: آن مسائلی كه منظور داری بپرس؟

راهب گفت: بخدا سوگند هیچ سخنی نگویم تا شما مرا از هر تعرّضی امان دهی!.

أبو بكر گفت: تو در امانی، و هیچ مشكلی نخواهی داشت، آنچه می خواهی بگو؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۷

(۱) راهب گفت: مرا خبر دهید از آن چیزی كه برای خدا نبوده و خدا آن را ندارد و آنچه از خدا نباشد و آنچه كه خداوند آن را نداند؟.

أبو بكر متحیّر شده و هیچ جوابی نداد، و پس از اینكه زمانی ساكت ماند دستور داد عمر را حاضر كنند، و چون او حاضر شده و پهلویش نشست أبو بكر به راهب گفت:

از این شخص بپرس. پس راهب رو به عمر كرده و سؤال خود را تكرار كرد و او نیز از پاسخ به آن عاجز ماند.

سپس عثمان وارد مسجد شد و همان مذاكره سابق میان او و راهب نیز انجام شد ولی عثمان نیز از جواب به آن سؤال فرومانده و ساكت شد.

پس راهب با خود گفت: اینان شیوخ بزرگواری هستند، ولی افسوس كه به خود مغرور بوده و متكبّرند، سپس برخاست تا از مسجد خارج شود.

أبو بكر گفت: ای دشمن خدا اگر وفای به عهد نبود زمین را از خونت رنگین می ساختم.

در اینجا سلمان فارسی رضی اللَّه عنه برخاسته و به خدمت حضرت أمیر علیه السّلام رسیده- و او با دو فرزندش حسن و حسین در وسط خانه نشسته بود- و آن حضرت را

از جریان مسجد باخبر ساخت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۸

(۱) حضرت أمیر علیه السّلام با شنیدن جریان برخاسته و رهسپار مسجد شد و حسن و حسین علیهما السّلام نیز به دنبال پدرشان آمدند، تا حضرت أمیر علیه السّلام به مسجد وارد شد جماعت حاضر با تکبیر و حمد الهی خوشحال و مسرور گشته و در برابر آن جناب همگی برخاسته، و او را جا دادند. پس أبو بکر راهب را خطاب کرده و گفت: کسی را که تو می خواستی حاضر شد، آنچه می خواهی از او بپرس!.

راهب نیز روی به جانب آن حضرت نموده و گفت: ای جوان نامت چیست؟

فرمود: اسم من نزد یهود «الیا» و نزد نصاری «ایلیا» و نزد پدرم «علیّ» و نزد مادرم «حیدره» می باشد.

راهب گفت: مقام و نسبت تو از پیامبر اسلام چیست؟

فرمود: من پسر عمو و داماد و همچون برادر پیغمبر هستم.

راهب گفت: به خدای عیسی قسم که تو مطلوب من هستی، به من خبر بده از آنچه خدا را نیست و آنچه از خدا نیست و آنچه خدا آن را نداند؟

فرمود: با فرد خبیر و آگاهی روبرو شدی، امّا اینکه گفتی «آنچه خدا را نیست» همان زوج و فرزند است که خدا را عیال و فرزندی نباشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴۹

(۱) و اینکه گفتی «آنچه از خدا نیست» عبارت است از ظلم که

خداونـد در حقّ هیـچ کس ظلم روا نـدارد. و اینکه گفتی: «آنچه خـدا آن را ندانـد»، خداونـد برای خود هیچ شـریکی را نمی شناسد.

راهب برخاسـته و کمربنـد (نشان مذهبی) خود را باز کرد، و پیشانی آن حضـرت را بوسـیده و گفت: من شـهادت می دهم که خداوند شریکی نداشته و تنها است و شهادت می دهم که محمّد از جانب خدا به مقام نبوّت مبعوث گشته است و شهادت می دهم که تو خلیفه و وصـیّ پیغمبر و امین امّت اسـلامی و معدن دین و حکمت و سرچشمه علم و برهان هستی!. من نام تو را در تورات به عنوان «الیا» و در انجیل به عنوان «ایلیا» و در قرآن به عنوان «علیّ» و در کتابهای گذشـته به عنوان «حیـدره» خوانده ام و من روی اطّلاعات خودم معتقـدم که تو وصـیّ پیغمبری، و أمیر این حکومت، و از همه به این مکان سـزاوارتری، پس جریان امور تو با این قوم چیست؟

أمیر المؤمنین علیه السّلام جواب مختصـری از سخن راهب داد و راهب برخاسته و اموال خود را تسلیم آن حضرت نمود. و آن جنـاب علیه السّلام نیز همـان لحظه تمام آن طلا و نقره را به فقرا و نیازمنـدان مـدینه تقسـیم و از مسـجد بیرون رفت. و راهب؛ مسلمان به شهر خود باز گشت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۰

[بیان آن حضرت علیه السلام در قضاء و قدر]

[بیان آن حضرت علیه السلام در قضاء و قدر]

(۱) ۱۱۹- روایت شده که در حضور أمیر المؤمنین علیه السّلام گروهی مذاکره در پیرامون نسبت دادن عدل و ظلم

به پروردگار می کردند، پس آن حضرت از مکان خود برخاسته و به سوی مسجد آمده و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! بدانید که خداوند سبحان چون خلق را بیافرید چنان خواست که از نقص به کمال روند و در آداب و فضائل اخلاقی به مقامی شریف و پایه ای بلند و ارجمند رسند، او می دانست که آنان به کمال مطلوب نرسند جز به آنکه آنچه مفید برای ایشانست و آنچه مضرّ، همه را به آنان بیاموزد، و آموختن جز به امر و نهی ممکن نباشد، و امر و نهی نیز جز با وعد و وعید راست نیاید، و وعد و وعید جز با تشویق و تهدید صورت نپذیرد، و تشویق جز بدان چه دل بدان خواهان است و دیده از آن کامیاب نخواهد بود، و تهدید بر خلاف آن.

سپس مخلوق را در این جهان منزل داد و پاره ای از لذّات را به آنان بنمود تا بر لذّات پاک آخرت که بهشت است راه یابند، و پاره ای از رنجها و محنتها را در این جهان به ایشان نشان داد تا بدین وسیله بر آلام و ناراحتیها و گرفتاریهای آن جهان که عبارت از دوزخ است پی برند و از این عذاب موقّت بر آن عذاب ابدی استدلال کنند، و از این رو است که لذّات این جهان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۱

همیشه با سختی و رنج توأم است و خوشی و سرورش با اندوه و غم همعنان.

گویند: جاحظ

[که خود یکی از دانشمندان متعصّب أهل سنّت است] چون این کلام را از أمیر المؤمنین علیه السّلام در نوشته ای دید گفت: این سخن حاوی تمام مطالبی است که تاکنون از معارف نوشته اند و میان خود گفتگو می کنند.

و نیز نقل است که چون این سخن جاحظ به گوش أبو علی جبّائی [که از سران معتزله است] رسید آن را تصدیق نموده و گفت: در این کلام هیچ گونه احتمال زیاده و نقصانی نیست.

(۱) ۱۲۰- از امام هادی علیه السّلام علیّ بن حسن عسکریّ روایت شده که آن حضرت در ضمن نامه ای که به أهل اهواز در موضوع نفی جبر و تفویض نوشته بود فرموده:

از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل است که مردی پس از بازگشت از جنگ صفّین از آن حضرت پرسید: یا أمیر المؤمنین خبر بده ما را از جریان حرکت و جنگ با أهل شام، آیا این روی قضاء و قدر خداوند بود یا نه؟

حضرت فرمود: آری ای شیخ، شما به هیچ تپّه و کوه و درّه و صحرائی قدم نگذاشتید مگر اینکه مطابق با قضاء و قدر الهی بوده است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۲

(۱) آن مرد پرسید: پس باید تمام این سختیها را به حساب خدا بیاورم، ولی من اجری برای خود نمی بینم!.

حضرت فرمود: چگونه مأجور نباشید؛ در صورتی که خداوند متعال برای حرکت شما که به سوی دشمن می رفتید و برای مراجعت شما که از جنگ بر می گشتید اجر فراوان و ثواب بی شماری قائل شده است

و شماها در این جریان و حالات؛ مجبور و مضطرّ نبودید.

آن مرد گفت: چگونه می شود که ما در جریان این سفر و رفتن و بازگشتن مختار باشیم در حالی که قضاء و قدر الهی ما را به این جریان سوق داده است؟!.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شاید منظور تو اشاره به قضای حتمی و قدر قطعی و لازم است؟! و اگر چنین باشد هر آینه امر و نهی و ثواب و عقاب و دوزخ و بهشت باطل گشته، و شخص مطیع و نیکوکار با عاصی و مخالف برابر و مساوی بوده، و ملامت و مذمّت برای شخص بدکار و تشویقی برای مردم خوشرفتار و نیکو کردار گفته نمی شد، و همچنین شخص بدکردار نسبت به عقوبت و سزای اعمال بد خود جهت امتیازی پیدا نمی کرد. این سخن شبیه به عقیده بت پرستان و پیروان شیطان و مخالفین رحمان و تصدیق کنندگان زور و بهتان و دروغ و أهل ضلالت و گمراهی است!. این جمعیّت مجوس و قدریّه این امّت محسوب می شوند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۳

آنان از این نکته غافلند که خداوند امر کرده در حالی که به مردم اختیار داده است که روی اختیار خود اطاعت امر کنند، و نهی کرده است در حالی که نهی او فقط از نظر ترسانیدن است، و تکالیف او سهل و آسان و در حدود قدرت بندگان او می باشد، و مخالفت و عصیان مردم نه از لحاظ مغلوب بودن و ضعف او است، و اطاعت و فرمانبرداری اشخاص از

راه اجبار و اضطرار نباشد، و بعثت انبیاء و ارسال رسولان امر عبث و بیهوده نبوده و نازل کردن کتاب آسمانی کار لغو و مهملی نیست، و خلق آسمانها و زمین و مخلوقات دیگر را باطل و بی فائده نیافرید این سخن اشخاصی است که پروردگار جهان را منکر شده و روی عناد و کفر چنین حرفی می زنند، و وای باد کافران را از آتش دوزخ!.

سپس آیه وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ «۱» را تلاوت نمود.

(۱) پس آن مرد در نهایت شادی و سرور برخاسته و این اشعار را سرود:

۱- تو آن امامی هستی که با طاعت از او امید داریم که روز قیامت مورد مغفرت خداوند قرار گیریم، ۲- آن بخش از حقایق دین که بر ما مبهم بود تو روشن ساختی، خداوند از ناحیه ما به تو جزای نیک دهاد، ۳- و عذری نیست در انجام کار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا و نافرمانی،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۴

۴- و هرگز جایز نیست که بگوئیم نهی کننده از فحشا و منکر خود موجب و سبب آن عمل شود که اگر چنین پنداری داشته باشم بی گمان شیطان را پیروی کرده ام، ۵- نه، خداوند دوست ندارد و زشتیها را نخواسته و کشتن ولیّ خدا را از روی ستم و دشمنی هرگز جایز ندانسته.

۶- از کجا دوست داشته باشد که بی شکّ فرمان خداوند صاحب عرش صحیح؛ و خود آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته

است.

(۱) ۱۲۱- و نقل است که همان مرد پرسید: ای أمیر المؤمنین آن قضاء و قدری که مذاکره می فرمایید چیست؟

فرمود: قضـا و قـدر عبـارت است از امر پروردگـار به طاعت، و نهی از معصـیت، و توانائی دادن به بنـدگان برای اعمال نیکو و ترک افعـال زشت، و یـاری کردن و توفیق دادن در راه تقرّب او، و کمـک نکردن به افرادی که راه معصـیت را می پیماینـد، و وعـده های موافق دادن، و عواقب سوء اعمال مخالف را متـذکّر شـدن، و ترغیب و تشویق نمودن و تحـذیر و تخویف کردن. و همه این معانی قضای خداوند در افعال، و قدر او در کردار ما است.

و امّا جز این معانی را گمان مکن، زیرا گمان در آن موجب بطلان اعمال تو خواهد شد.

آن مرد گفت: ای أمیر المؤمنین مرا راحت نمودی، خدا آسوده خاطرت گرداند!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۵

(۱) ۱۲۲- روایت شده است که آن حضرت از معنی قضاء و قدر سؤال شد، فرمود:

نگوئید که خدا مردم را به خودشان واگذاشته و امور را به ایشان واگذار کرده، که این توهین به مقام مقدّس اولوهیّت است، و نگوئیـد خدا مردم را مجبور به معصـیت نموده که این نسـبت ظلم به پروردگار است، بلکه بگوئید: اعمال خیر به یاری و توفیق خداونـد است، و اعمال شرّ و بـد در نتیجه سـلب توفیق خداوند از انسان سـر می زند، و باید توجّه داشت که تمام این امور در مرحله علم خداوند ثبت و نوشته شده است.

(۲) ۱۲۳- و أهل سیره نقل کرده اند که مردی نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام آمده و پرسید:

ای أمیر المؤمنین مرا خبر بده از «اللّه» آیا هنگام عبادت او را می بینی؟

فرمود: البتّه، من فردی نیستم که خدای ندیده را پرستش کنم!.

آن مرد پرسید: ای أمیر المؤمنین چگونه او را می بینی؟.

فرمود: وای بر تو! خدای متعال با چشم ظاهر دیده نمی شود، بلکه نور عقل با حقایق ایمان می تواند او را مشاهده نماید، خداوند به دلالات آیات خود شناخته و با علائم روشن خود وصف و تعریف می شود، خداوند را نمی توان با مردم مقایسه کرده، و با حواسّ ظاهری او را ادراک نمود.

آن مرد بازگشته و گفت: خدا بهتر می داند که رسالت خود را در چه محلّی قرار دهد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۶

[سؤالات عالم یهودی از حضرت- امیر علیه السلام-]

[سؤالات عالم یهودی از حضرت- امیر علیه السلام-]

(۱) ۱۲۴- و روایت است که یکی از علمای یهود نزد أبو بکر آمده و گفت: آیا تو خلیفه پیغمبر این امّتی؟ گفت: آری.

یهودی گفت: ما در تورات می خوانیم که خلفای انبیاء باید اعلم و افضل امّت باشند، پس بمن بگو که پروردگار جهان در کجا است، آیا او در آسمان است یا در زمین؟.

أبو بکر گفت: در آسمان و روی عرش است.

یهودی گفت: در این صورت باید زمین از وجود او خالی بوده، و بنا بر این خداوند باید در مکانی باشد و محلّهای دیگر از او دور و کنار باشند.

أبو بکر گفت: این کلام از سخنان زنادقه و بی دینان است، از

نزد من دور شو و گر نه دستور می دهم که تو را بکشند!.

پس آن مرد در نهایت حیرت و تعجّب برخاسته و در حالی که دین اسلام را مسخره می کرد رفت، و در وسط راه أمیر المؤمنین علیه السّلام او را ملاقات کرده و بدو گفت: ای یهودی من از سؤال و جواب میان تو أبو بکر مطّلع شدم، و نظر ما این است که:

خدای عزّ و جلّ خود مکان را ایجاد کرده و عاری از مکان است، و او بالاتر و برتر از این است که مکانی او را احاطه کند، و او محیط بر مکان بوده و همه مکانها نسبت به ذات مقدّس او برابر است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۷

و تو را خبر بدهم از آنچه در یکی از کتابهای آسمانی شما وارد شده است که گفته مرا تصدیق می کند، آیا در این صورت سخن مرا پذیرفته و ایمان و اعتقاد به آن پیدا می کنی؟

دانشمند یهودی گفت: آری.

(۱) أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مگر در یکی از کتابهای شما ننوشته است که: روزی حضرت موسی علیه السّلام نشسته بود فرشته ای از جانب مشرق به سوی او آمد، و حضرت موسی پرسید که از کجا می آئی؟ آن فرشته گفت: از جانب پروردگار جهان می آیم، و فرشته دیگری از جانب مغرب آمد و چون آن حضرت از محلّ او پرسید پاسخ داد که از جانب پروردگار متعال می آیدم. و در این هنگام فرشته دیگری از جانب آسمان آمده و در جواب

حضـرت موسی گفت: من از آسمان هفتم و از جانب پروردگار جهان می آیم، و فرشته دیگری نیز از طرف پائین زمین آمد و چون آن حضرت از محلّ او پرسید جواب گفت که من از زمین هفتم و از جانب پروردگار متعال می آیم.

حضـرت موسی علیه السّلام عرض کرد: منزّه و برتر است آن خدائی که در مکانی نبوده و مکان؛ او را نتواند احاطه کرده و در بر گیرد، و پروردگار جهان به مکان معیّنی نزدیکتر از مکان دیگری نباشد.

مرد یهودی گفت: من شـهادت می دهم که مطلب حقّ و حقیقت همین است که فرمودیـد، و شـما به مقـام خلافـت و وصـایت اولویّت دارید.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۸

(۱) ۱۲۵- شعبیّ روایت کرده است که حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام از مردی شنید که می گفت: سوگند به خدایی که به واسطه هفت طبقه محتجب است!. پس آن حضرت تازیانه خود را به طرف او بلند کرده و فرمود:

ای وای بر تو! خداونـد برتر و بالاتر از آنست که به واسـطه چیزی محتجب و مسـتور گشـته و یا چیزی از او محتجب و پوشـیده شود. منزّه و متعالی است آن خـدائی که مکان او را نتوانـد در بر گیرد، و چیزی در جهان بر او مخفی و پوشـیده نماند، و او به همه آسمانها و زمین و جهانیان آگاه و عالم است.

آن مرد گفت: آیا لازم است از سوگند خود کفّاره بدهم ای أمیر المؤمنین؟

حضرت فرمود: تو به خدا سوگند نخورده ای تا ملزم به

کفّاره باشی، زیرا آنچه محتجب با هفت طبقه باشد خدا نیست، و سوگند تو به آن خدائی بود که چنین باشد.

(۲) ۱۲۶- و از امام صادق علیه السّلام نقل است که فرمود: یکی از علمای یهود نیز أمیر- المؤمنین علیه السّلام آمده و عرض کرد: ای أمیر المؤمنین خدای تو در کجا است؟

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! خداوند متعال در کجا نبوده که گفته شود کجا هست؟! پروردگار من در همه جا هست، و او پیش از هر موجودی بوده است، و متصوّر نیست که چیزی قبل از او وجود داشته باشد، و او بعد از هر چیزی خواهد بود و بودن موجودی بعد از او باطل و غلط است. و نهایت و انتهایی برای او نباشد، و همه نهایتها در مقابل وجود ابدی او منتهی و منقضی می شود، و او منتهی و مرجع همه نهایتها و موجودات می باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵۹

عالم یهودی گفت: ای أمیر المؤمنین، آیا تو پیغمبری؟

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: وای بر تو! من بنده ضعیفی هستم از بندگان و علاقه مندان محمّد؛ صلّی اللَّه علیه و آله.

«احتجاج حضرت أمیر علیه السّلام بر یکی از علمای کتاب خوانده یهود» «پیرامون معجزات پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و بسیاری از فضائل آن حضرت»

«احتجاج حضرت أمیر علیه السّلام بر یکی از علمای کتاب خوانده یهود» «پیرامون معجزات پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و بسیاری از فضائل آن حضرت»

(۱) ۱۲۷- از امام کاظم علیه السّلام نقل است که آن حضرت به واسطه پدران گرامش از امام حسین علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: روزی یکی از علمای یهودی

أهل شام- که کتب آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف پیامبران علیهم السّلام را خوانده و بر دلائل و براهین همه آنها واقف و آگاه بود- به مجلسی وارد شد که در آن گروهی از أصحاب رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله؛ حضرت أمیر علیه السّلام و ابن عبّاس و ابن مسعود، و أبو معبد الجهنیّ حضور داشتند.

یهودی گفت: ای امّت محمّد هیچ درجه و فضیلتی از انبیاء و مرسلین ترک نگفتید جز آنکه همه آنها را به پیامبر خودتان نسبت دادید، حال حاضرید به سؤالات من در آن مورد پاسخ گویید؟ با این سؤال همه خاموش شده و هیچ نگفتند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۰

(۱) حضرت أمیر علیه السّلام وقتی این گونه دید فرمود: آری من حاضرم، و این را باز تکرار می کنم که خداوند متعال هیچ درجه و فضیلتی به انبیاء و مرسلین عطا نفرمود جز آنکه همه آنها را به محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله بخشید بلکه چندین برابر آن را به محمّد عطا فرمود.

عالم یهودی گفت: آیا تو پاسخ مرا خواهی گفت؟

حضرت علیه السّلام فرمود: آری، امروز برای تو فضائلی از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را ذکر خواهم کرد که موجب روشنایی چشم مؤمنین، و برطرف کننده تردید شک کنندگان در فضائل آن حضرت شود. آن حضرت هر گاه فضیلتی را برای خود بر می شمرد می فرمود: «مرا هیچ فخری به آن نیست»، و من اکنون به نوعی فضائل آن حضرت را ذکر

می کنم که هیچ خللی در شخصیّت انبیای دیگر پیش نیاید، و این را فقط و فقط به جهت شکر خداوند در بخششهایش به محمّد همانند آنچه به تمام انبیاء داده است ذکر می کنم.

عالم یهودی گفت: من از شما می پرسم و تو پاسخ خود را آماده کن.

حضرت علیه السّلام فرمود: شروع کن.

عالم یهودی گفت: از حضرت آدم علیه السّلام شروع می کنم، خداوند ملائکه را به سجده او واداشت، آیا محمّد یک چنین فضیلتی را دارا می باشد؟.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۱

(۱) حضرت علیه السّلام فرمود: همین گونه است، ولی این را بدان اگر خداوند ملائکه خود را به سجده آدم واداشت، این سجده؛ سجده طاعت نبود که ملائکه آدم را عبادت کنند نه خدا را، بلکه این سجده نوعی اعتراف به فضیلت آدم، و رحمتی از ناحیه خداوند بود.

ولی محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر از آن عطا شده، خداوند در جبروت خود همراه تمامی فرشتگان بر او درود فرستاد، و همه مؤمنین را موظّف به صلوات فرستادن بر او نمود، و این فضیلتی افزون بر فضیلت آدم علیه السّلام است.

عالم یهودی گفت: خداوند از خطای آدم علیه السّلام گذشت و توبه اش را پذیرفت؟

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، ولی حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بزرگتر از این برایش اتّفاق افتاد بی آنکه مرتکب خطایی شده باشد، خداوند در باره آن حضرت در قرآن فرموده: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ «۱»، و آن حضرت در

روز قیامت به هیچ گناه و خطایی خوانده نخواهد شد.

عالم یهودی گفت: حضرت إدریس علیه السّلام؛ خداوند او را مقامی بسیار رفیع بخشیده و او را پس از وفات از تحفه های بهشت اطعام نمود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۲

(۱) حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، ولی محمّد صلّی اللّه علیه و آله بهتر از آن عطا شده، خداوند در باره او فرموده: وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ «۱»، و همین آیه در رفعت مقام او از جانب خدا کفایت می کند، و چنانچه حضرت إدریس از تحفه های بهشت پس از وفات اطعام شده، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله در زندگی دنیا اطعام شده است، روزی آن حضرت دچار گرسنگی شدیدی شد، در این وقت جبرئیل با جامی از تحفه های بهشت نزد آن حضرت آمد، جام با تحفه در دست آن حضرت به تهلیل (گفتن: لا إله إلّا اللّه) ربّ جلیل و تسبیح و تکبیر پرداخته و حمد الهی را بجا آورد، و آن جام را أهل بیت آن حضرت بدست گرفته و همان جملات از تهلیل و تکبیر و و و را تکرار نمود، در این موقع یکی از أصحاب قصد گرفتن جام را نمود که جبرئیل جلو آمده و جام را گرفت و به پیامبر گفت: آن را که تحفه ای از تحفه های بهشت است و خداوند آن را برایت فرستاده میل کنید، و این را بدان که خوردن آن جز برای نبیّ یا وصیّ نبیّ جایز نیست، و ما

أهل بيت با آن حضرت آن را ميل نموديم، و الآن كه اين مطالب را مى گويم گويا مزّه لذيذ آن را احساس مى كنم.

عالم يهودى گفت: اين حضرت نوح عليه السّلام است، براى ذات اقدس الهى صبر و شكيب ورزيد، و هنگامى كه از سوى قوم خود تكذيب شد آنان را معذور داشت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۳

(۱) حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، ولى حضرت محمّد صلّى اللّه عليه و آله در راه خدا صبر و شكيب نموده و زمانى كه مورد تكذيب و طرد قوم خود قرار گرفت و حتّى زمانى كه او را با سنگ زدند قوم خود را معذور داشت، و هنگامى كه أبو لهب با بى شرمى به پاى مبارك آن حضرت در بالاى كوه زنجير بست، وقتى از سوى قوم اين گونه مشقّت و زحمت به پيامبر رسيد خداوند به «جائيل» فرشته كوه وحى فرمود: كوه را بشكاف كه در تحت امر محمّد باشى، جائيل نيز نزد آن حضرت حاضر شده و گفت من تحت فرمان شمايم اگر بفرمايى كوه را بر سر اين قوم فرو آورده و همه را از دم هلاك خواهم كرد! ولى رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: من به رحمت عالميان مبعوث شده ام و دعاى شبانه روز من اين است كه خدايا امّتم را هدايت فرما زيرا آنان نمى دانند. واى بر تو اى يهودى! حضرت نوح عليه السّلام وقتى شاهد غرق شدن قوم خود بود تنها به رقّت فاميلى اظهار

نموده و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی» و خداونـد فرمود: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ» و با این فرمایش خواست او را تسلّی دهد، ولی حضـرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله وقتی معانده قوم بر او بالا گرفته و کار به شمشیر کشید رقّت فامیلی بر او غلبه نکرده و به دید رحمت به آنان نظر نکرد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۴

(۱) یهودی گفت: زیرا نوح بر قوم خود نفرین کرد و آسمان سیل آسا باریدن گرفت.

حضـرت علیه السّـلام فرمود: همین طور است، ولی آن دعا از سـر غضب بود، و آسمان سیل- آسا برای محمّد صلّی اللَّه علیه و آله از سـر رحمت باریـد، و این بـدان خـاطر بود که آن حضـرت پس از مهـاجرت به مـدینه در روز جمعه ای گروهی نزد وی آمده و گفتند: ای رسول خدا، ما را درياب که بسـیار درمانده و از کمبود آب مضطرّ و بی تابیم، آن حضرت نیز دست خود را به انـدازه ای برای دعا بالا برد که سـفیدی زیر بغلش نمودار شـد، و این در حالی بود که هیـچ ابری در آسـمان نبود، فی الفور خداونـد اجابت فرموده و آنان را سـیراب ساخت، و شدّت باران به نوعی بود که جوانان برومند هر چه تلاش کردند که سـریعا به منازل خود برسـند از شدّت سـیل نتوانستند، و این بارش هفت روز طول کشید، و در جمعه بعد خدمت پیامبر رسیده و از سر شکایت از شدّت باران خواستار بند

آمدن آن شدند، در این حال آن حضرت تبسّمی فرموده و گفت: این سرعت ملالت آدمیزاد است، سپس دست به دعا برداشته و عرضه داشت: «پروردگارا این باران را در اطراف مدینه بباران و بر سر مردم شهر مریز، و آن را در اصول نباتات و زراعات و چراگـاه حیوانـات بفرما» پس از آن در خارج شـهر مـدینه باران می باریـد و در اثر کرامت آن حضـرت نزد خداونـد عزّ و جلّ قطره ای باران در مدینه نمی بارید.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۵

(۱) عالم یهودی گفت: حضـرت هود علیه السّـلام؛ که خداوند او را بر دشـمنانش نصـرت داد و آنان را با باد هلاک گردانید. آیا این گونه محمّد را یاری نموده؟

حضـرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، ولی حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بهتر از آن عطا شده است، خداوند او را در روز خندق (جنگ احزاب) با بادی که سـنگریزه های معرکه را برداشـته و بر روی آن دشـمنان می زد، و نیز با لشکریانی از ملائکه او را یاری نمود، و خداوند محمّد صـلّی اللّه علیه و آله را با هشت هزار فرشته بر هود تفضیل داد، و دیگر آنکه او را بر هود تفضـیل داد زیرا باد قوم عاد باد غضب و سـخط، و باد محمّد صـلّی اللّه علیه و آله باد رحمت بود، خداوند فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها «۱».

عالم یهودی گفت: خداوند برای حضرت

صالح علیه السّلام ناقه ای خارج نمود تا برای قومش مایه عبرتی باشد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بهتر از آن داده شده است، ناقه حضرت صالح با او هیچ کلام و سخنی نگفت، و حتّی به نبوّت او شهادت نداد، و من با حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله در یکی از غزوات بودم

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۶

ناگاه دیدم که شتری به ما نزدیک می شود، سپس نعره ای زده و خداوند آن را به کلام آورده و گفت: ای رسول خدا، فلان کس آنقدر از من کار کشید تا پیر شدم، و حال می خواهد سرم را ببرد، و من از این کار به تو پناه می آرم! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با شنیدن این کلام بدنبال صاحب آن شتر فرستاده و از او طلب بخشش او را نموده و صاحب شتر نیز او را به حضرت بخشیده و آن را آزاد نمود. و روزی دیگر من با آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بودم که فردی بادیه نشین با ناقه و فرد دیگری نزد آن حضرت حاضر شده و با هم سر آن شتر اختلاف داشتند و یکی دیگری را متّهم به دزدی می کرد و هر چند می گفت من این شتر را از فلان یهودی خریده ام مفید فایده نمی افتاد، و مدّعی شهود گذرانید که او این شتر را دزدیده، ناگاه شتر به سخن آمده و گفت: ای رسول خدا فلانی از

من بری است، و گروه شاهدان دروغ گفته اند، و سارق من فلان یهودی است.

(۱) عالم یهودی گفت: این إبراهیم علیه السّلام است خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت و شناخت خود و در نهایت دلائل او محیط بر ایمان او به خداوند شد.

حضرت علیه السّلام فرمود: آری همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر از آن داده شده است [خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت و شناخت خود و در نهایت دلائل او محیط بر ایمانش به خداوند شد] و حضرت إبراهیم علیه السّلام در آن وقت پانزده ساله بود

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۷

و محمّد صلّی اللَّه علیه و آله هفت سال بیشتر نداشت، گروهی از تجّار مسیحی با کالاهای خود ما بین صفا و مروه نزول نمودند، با دیدن آن حضرت یکی از مسیحیان او را به صفت و نشانه و خبر مبعوث شدن و آیاتش شناخت، و همگی به آن حضرت گفتند:

ای غلام اسم تو چیست؟ گفت: محمّد، گفتند: نام پدر تو چیست؟ گفت: عبد اللَّه.

(۱) و با اشاره به زمین گفتند: اسم این چیست؟ گفت: زمین. و با اشاره به آسمان گفتند:

اسم این چیست؟ گفت: آسمان.

گفتند: پروردگار آن دو کیست؟ گفت: اللَّه. سپس آن حضرت ایشان را سرزنش کرده و فرمود: آیا مرا در مورد خداوند عزّ و جلّ به تردید و شک می اندازید؟! وای بر تو ای یهودی، آن حضرت به تمام این اعتبارات بر

معرفت خداوند عزّ و جلّ ایمان یافت با اینکه تمام قوم او کافر بودند، آنان تقسیم اموال و مشاورت خود به ازلام و تیر نموده و بت می پرستیدند و آن حضرت فقط می گفت:

«لا إله إلّا اللّه»

. عالم یهودی گفت: حضرت إبراهیم علیه السّلام با سه پرده از نمرود محجوب گردید.

حضرت فرمود: همین طور است، و پیامبر از قاتل خود با پنج پرده محجوب گردید،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۸

سه پرده به سه پرده و دو پرده آن حضرت نشانه فضل و برتری او است. خداوند عزّ و جلّ در وصف محمّد صلّی اللّه علیه و آله می فرماید: وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا این پرده أوّل. وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و این پرده دوم. فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ «۱» و این هم پرده سوم. سپس فرموده: وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً «۲» و این هم پرده چهارم. سپس فرموده: فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ «۳» و با این تعداد پرده و حجابها به پنج می رسد.

(۱) عالم یهودی گفت: این إبراهیم است که فرد کافر از برهان نبوّت او مبهوت شد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و نزد حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله تکذیب کننده بعث بعد از مرگ نزد او آمد و او همان ابیّ بن خلف الجمحی است، روزی استخوان کهنه ای را نزد آن حضرت آورده و آن را مالیده و پراکند و گفت: ای محمّد مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ

وَ هِيَ رَمِيمٌ «۴»؟ و خداوند زبان محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را به آيات محكم گويا فرموده و ابىّ را توسّط برهان نبوّت او مبهوت ساخته و فرمود: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶۹

مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ «۱» و آن فرد تكذيب كننده مبهوت بازگشت.

(۱) عالم يهودى گفت: اين حضرت إبراهيم عليه السّلام است كه از سر غضب براى خدا بتهاى قوم خود را خرد و نابود كرد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله تعداد سيصد و شصت بت را از خانه كعبه به زير كشيده و آنها را از جزيره العرب نفى نمود و پرستندگان آنها را با شمشير خوار و ذليل نمود.

عالم يهودى گفت: اين حضرت إبراهيم عليه السّلام است كه پسر خود را دست و پا بسته به زمين خوابانيد [تا آن را طبق دستور خدا قربانى نمايد].

حضرت فرمود: همين طور است، و حضرت إبراهيم پس از اين كار فدى يافت (يعنى بجاى پسر؛ حيوانى را قربانى نمود)، ولى حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را مصيبتى سخت تر از آن رسيد، آن حضرت بر سر جنازه عمويش حمزه حاضر شد، همو كه اسد اللَّه و اسد رسول و ياور دين او بود، و جدايى او همچون جدايى روح از جسد بود با اين حال اظهار حزن و شورش نكرده، و به موضع او: از سر احساس خود و احساس أهل بيت او نگاه

و نظری نینداخت تا با این صبر و تسلیم امر بودن موجبات خشنودی خداوند را

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۰

در تمام اعمال فراهم سازد، و فرمود: اگر صفیّه (همسر حمزه) محزون نمی شد جنازه او را هم ترک می کردم تا روز قیامت از بطن درندگان و چینه دان پرندگان محشور شود، و اگر نبود که این پس از من سنّت شود حتما این کار را می کردم.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت إبراهیم علیه السّلام است که قومش او را روانه آتش نمودند و او صبر و شکیب ورزیده تا خداوند عزّ و جلّ آتش را بر او سرد و سلامت گردانید آیا یک چنین فضیلتی را مشمول محمّد صلّی اللّه علیه و آله نموده است؟

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله وقتی وارد خیبر شد یک زن یهودی او را مسموم ساخت و خداوند سمّ را در دل آن حضرت سرد و سلامت داشته تا اجل او فرا رسد، و آن سمّ بنوعی بود که وقتی در دل واقع می شد همچون آتش تمام آن محیط را می سوزاند، و این از قدرت خداوند است که انکارناپذیر است.

عالم یهودی گفت: این حضرت یعقوب علیه السّلام است، که از ناحیه اولاد و اسباط خیر بسیاری نصیب او گردید، و مریم دخت عمران نیز از دختران او بود! فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله از این بابت دارای خیر بیشتری است، زیرا فاطمه سرور

بانوان جهانیان از دختران او، و حسن و حسین دخترزاده او می باشند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۱

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت یعقوب علیه السّلام است که در فراق و دوری فرزند خود بقدری شکیب و صبر ورزید که از سر حزن مشرف به مرگ شد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حزن یعقوب حزن دوری بود که منجر به نزدیکی و ملاقات شد، و حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله هنگامی که نور چشم و فرزند او إبراهیم در حیات آن حضرت وفات یافت، با این کار مورد امتحان واقع شد تا ثواب او بسیار شود، پس آن حضرت فرمود: «جان محزون است، و قلب در جزع، و ما بر تو ای إبراهیم محزون و غمناکیم، ولی هیچ سخنی که موجب سخط الهی شود بر زبان نرانیم»، و در تمام این امور دنبال رضای الهی و در تمام افعال در پی تسلیم بودن محض به درگاه خداوند بود.

عالم یهودی گفت: این حضرت یوسف علیه السّلام است سختی دوری و فراق پدر چشید، و برای پرهیز از گناه گوشه زندان را برگزید، و تک و تنها در چاه انداخته شد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله سختی و مرارت غربت و فراق و دوری أهل و اولاد و مال را چشید، و از حرم امن الهی مهاجرت نمود، و هنگامی که خداوند این حال او را مشاهده فرمود، خوابی را- همچون خواب

یوسف- به او نمایاند

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۲

و راستی و صـدق آن را برای جهانیان نمایانـده و فرمود: «همانا خدا خواب پیامبرش را بحقّ راست آورد که اگر خدای خواهد هر آینه به مسـجد الحرام در خواهید آمد، در ایمنی و سـر تراشـیده و کوتاه موی بی آنکه بیمی داشـته باشید- فتح: ۲۷»، و اگر یوسف در زندان محبوس شد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خود را در شعب ابی طالب به مدّت سه سال محبوس نمود، در حالی که تمـام اقـارب و فامیـل بـا او قطع رابطه نمودنـد، و کفّار او را به شـدّت در تنگنـا قرار دادنـد، در این میـان خـداوند ضعیفترین خلق خود را امر فرمود تا آن عهد مکتوب ایشان را در قطع رحم با آن حضرت بخورد. و اگر یوسف در چاه انداخته شد، حضرت محمّد از- صلّی اللَّه علیه و آله- ترس دشمنش در غار مخفی شد تا اینکه به همراه خود فرمود: «اندوه مدار، خدا با ماست- توبه: ۴۰» و خداوند با این کلام وی را در قرآن مدح فرموده است.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی بن عمران علیه السّلام است خداوند به او توراتی را عطا فرموده که در آن حکم او مستور است.

حضـرت علیه السّـلام فرمود: همین طور است، و حضـرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر از آن داده شده است، به آن حضرت سوره بقره و مائده در برابر انجیل داده شده، و طواسین و طه و

نصف

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۳

مفصّل و حواميم در برابر تورات داده شده، و نصف ديگر مفصّل و تسابيح در برابر زبور داده شده «۱»، و سوره بنى اسرائيل (إسراء) و برائت در برابر صحف إبراهيم و صحف موسى عليه السّلام عطا شده است، و خداوند عزّ و جلّ محمّد را به سبع طوال و فاتحه الكتاب؛ كه سبع مثانى و قرآن عظيم است افزون و زيادى بخشيد، و كتاب و حكمت نيز عطا گرديد.

(۱) عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است، با خداوند عزّ و جلّ در طور سيناء مناجات نمود.

حضرت فرمود: همين طور است، و خداوند در سدره المنتهى به محمّد صلّى اللَّه عليه و آله وحى فرستاد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۴

پس جايگاه وى در آسمان پسنديده، و در آخر عرش مذكور مى باشد.

(۱) عالم يهودى گفت: خداوند عزّ و جلّ محبّتى را از خود در قلب موسى عليه السّلام نهاد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن عطا شده است، خداوند در باره او نيز همين محبّت را نهاده است، بگو ببينم خداوند چه كسى را شريك در اين اسم نموده

«أشهد أن لا إله إلّا اللَّه، و أشهد أنّ محمّدا رسول اللَّه»

كه شهادت به وحدانيّت خداوند تنها با شهادت به رسالت محمّد به

کمال می رسد، در هیچ مکان آواز به ذکر نام خدا بلند نگردد مگر آنکه بعد از آن؛ اسم گرامی آن حضرت مرتفع گردد.

عالم یهودی گفت: خداوند به مادر موسی وحی فرستاد، و این نشان از فضیلت جایگاه موسی نزد خداوند عزّ و جلّ دارد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و خداوند مادر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را نیز مشمول لطف خود فرموده و به او رسانید که نام پسر تو محمّد است، تا اینکه آن بانوی گرامی گفت:

من و تمام جهانیان شهادت می دهیم که محمّد همان رسول اللَّه منتظر است. و تمام فرشتگان بر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۵

انبیاء شهادت دادند که ایشان نام وی را در کتب خود ثبت نموده اند. و در سایه لطف خداوند به آن بانو بود که نام آن رسول گرامی را به او اعلام نمود، و این تنها به جهت فضل منزلت او نزد خداوند بود، تا اینکه آن بانو در خواب دید که به او می گویند: هر آینه در شکم تو سرور و آقایی است، پس هر گاه او را زاییدی نامش را محمّد گذار، و خداوند نام او را از یکی از نامهای خود مشتقّ ساخت، خداوند محمود و او محمّد است.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است که خداوند او را نزد فرعون فرستاد و معجزه بزرگی را به دست او نمایان ساخت.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله به

سوی فراعنه بسیاری فرستاده شد، افرادی همچون أبو جهل بن هشام، عتبه بن ربیعه، و شیبه، و أبو البختریّ، و نصر بن حارث، و ابیّ بن خلف، و منبّه و نبیه دو فرزنـد حجّاج، و به سوی پنج نفر از مسـخره کنندگان: ولید بن مغیره مخزومیّ، و عاص بن وائل سهمی، و أسود بن- عبد یغوث زهریّ، و أسود بن مطّلب، و حارث بن طلاطله، تا معجزاتی در آفاق و انفس بر ایشان نمایاند تا اینکه بخوبی آشکار گردید که او بر حقّ است.

عالم یهودی گفت: خداوند برای موسی از فرعون انتقام سختی گرفت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۶

(۱) حضـرت علیه السّـلام فرمـود: همین طور است، و خداونـد برای محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله نیز انتقـام سـختی از این فراعنه گرفت، امّا مسـخره کنندگان، خداوند در باره اشان فرموده: إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ «۱»، پس هر پنج نفرشان را در روز احد به قتل رسانید.

امّا ولیـد بن مغیره: روزی به جایی می رفت از مسـیری گذر کرد که فردی خزاعی تیری مسـتور به پر را در آنجا قرار داده بود، تکّه ای از آن به دست او خورده و رگ اکحل او را دریـده تا خون جاری شـد، و در حال جان دادن می گفت: «خدای محمّد مرا کشت!».

امّا عاص بن وائل سهمی: روزی برای کاری به مکانی رفته بود که سنگی از زیر پایش لغزیده و سقوط نمود و تکّه تکّه شده و به هلاکت رسید، و می گفت: «خدای محمّد مرا کشت!».

و امّا أسود بن عبد یغوث:

روزی او برای استقبال فرزندش زمعه خارج شد، در این بین زیر سایه درختی ایستاد، در این حال جبرئیل علیه السّلام نازل شده و سر او را به درخت کوفت، و او می گفت: مرا از دست این فرد نجات بده، و غلامش گفت: من هیچ کس را نمی بینم که با تو کاری انجام دهد جز خودت را، پس او را کشت و او می گفت: «خدای محمّد مرا کشت!».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۷

(۱) و امّا أسود بن مطّلب: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را نفرین کرد که خداوند روشنی دیدگانش را خاموش سازد، و او را به دست پسرش به قتل رساند. او روزی برای کاری به مکانی رفته بود که جبرئیل با برگی سبز نزد او آمده و با آن به صورت او زد تا اینکه کور شد، و در همان حال کوری بماند تا اینکه خداوند فرزند او را مأمور قتل وی ساخت.

و امّیا حارث بن طلاطله: او در هوایی گرم از خانه اش خارج شد و گرفتار بادی سموم شد و در اثر آن چهره اش به مردی حبشی تغییر یافت، زمانی که نزد أهل خود بازگشت گفت من حارث هستم، جماعت که او را نشناخته بودند غضب نموده و او را کشتند، و او در این حال می گفت: «خدای محمّد مرا کشت!».

و روایت است که أسود بن حارث در اثر خوردن ماهی شوری دچار عطش شد، و آنقدر آب خورد تا شکمش پاره شد، و او در

این حال می گفت: «خدای محمّد مرا کشت!».

همه این وقایع در یک ساعت رخ داد، و این بـدان جهت بود که ایشان نزد رسول خـدا یک صدا گفتند: ای محمّد، ما تا زمان ظهر به تـو فرصت می دهیم اگر از گفته ات بـازنگردی تو را به قتـل خواهیم رسانـد، پس پیـامبر از سـر حزن و انـدوه از کلام ایشان به خانه خود رفته و درب را قفل نمود، در این حال جبرئیل همان ساعت از جانب خدا نزد او آمده و گفت: ای محمّد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۸

سلام (یکی از نامهای خداوند) بر تو سـلام فرستاده و می فرماید: فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ «۱»، یعنی امر و کار خود را برای أهـل مکّه ظاهر کن، و ایشان را به ایمان بخوان. حضـرت فرمود: ای جبرئیل با مسـخره کننـدگان و وعیـدشان چه کنم؟

جبرئیـل گفت: إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ «۲»، فرمود: ای جبرئیـل، اینـان الحـال نزد مننـد، جبرئیـل گفت: آنان را خلاص کردم، اکنون امر الهی را اظهار نما.

و امّا باقی فراعنه همگی در روز بـدر با شمشـیر کشـته شدنـد، و خداونـد جمعشان را پراکنده ساخته و همگی به درک واصـل شدند.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است، که عصایی داده شد که تبدیل به اژدها می گشت.

حضـرت علیه السّـلام فرمود: همین طور است، و حضـرت محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله برتر از آن داده شـده، مردی از أبو جهل مطالبه دینی از بابت قیمت شتری که به او فروخته بود داشت،

و أبو جهل بی اعتنا به او سرگرم نوشیدن شراب بود، و آن مرد هر چه گشت او را نیافت، در این حال یکی از مسخره کنندگان به او گفت: دنبال که می گردی؟ گفت: عمرو بن هشام

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷۹

- یعنی همان أبو جهل- از او طلبی دارم، گفت: می خواهی تو را به کسی که حقوق را مطالبه می کند راهنمایی کنم؟ گفت: آری.

(۱) پس او را بنزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرستاد، و أبو جهل را آرزو بود که روزی محمّد از او حاجتی بخواهد تا وی را مسخره نموده و ردّ کند، پس آن مرد نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمده و گفت: ای محمّد، گویا میان تو و عمرو بن هشام حسن رفاقتی است، من شما را شفیع میان خود و او قرار می دهم، پس آن حضرت با او رهسپار شده تا درب منزل أبو جهل رسیده و گفت: برخیز ای أبو جهل و حقّ این مرد را بپرداز- و او را در این روز أبو جهل نامید- پس أبو جهل فی الفور برخاسته و حقّ آن مرد را پرداخت. وقتی او به جمع دوستان خود رفت یکی به او گفت: حقّ آن مرد را از ترس محمّد پرداختی؟! گفت: وای بر شما! عذر مرا بپذیرید، هنگامی که او نزد من آمد در سمت راستش مردان مسلّحی را دیدم که برق می زدند، و در سمت چپ او دو اژدر عظیم الجثّه بود که دندان

بر هم می کوفتند و دو چشمشان همچون کوره آهنگر از آن شعله های آتش به سوی آسمان متصاعد بود، و در این حال اگر از پرداخت امتناع می کردم از شرّ آنها در امان نمی ماندم.

این واقعه بزرگتر از عطای موسی می باشد، یک اژدر به اژدر موسی، و خدا محمّد را با یک اژدر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۰

دیگر و هشت فرشته مسلّح برتری داده، و این گونه بود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کفّار قریش را با نفرین آزار می داد، پس یک روز برخاسته و نسبت سفاهت به احلامشان داده و از دینشان عیب گرفت و بتان ایشان را دشنام داد، و پدرانشان را گمراه دانست، از این ماجرا آنان بسیار غمگین شدند، أبو جهل گفت: بخدا قسم که مرگ برای ما از زندگی بهتر است، آیا میان شما جماعت قریش کسی نیست که محمّد را بکشد و بخاطرش کشته شود؟ گفتند:

نه، گفت: پس من خودم او را می کشم، اگر فرزندان عبد المطّلب خواستند مرا بکشند، و گر نه مرا رها کنند، قریش گفتند: اگر تو این کار را بکنی در میان أهل وادی معروف خواهی شد و همیشه از تو یاد کنند، گفت: محمّد در اطراف کعبه بسیار به سجده می رود، پس هنگامی که آمد و به سجده رفت سنگی را برداشته و با آن کارش را یکسره خواهم کرد.

(۱) پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمده و هفت بار دور کعبه طواف نمود، سپس نماز گزارده و

به سجده رفت، در این حال أبو جهل سنگی را برداشته و بالای سر آن حضرت رفت، هنگامی که نزدیک او شد دید شیری دهان باز کرده به او نزدیک شد، پس أبو جهل از ترس به خود لرزیده و سنگ را رها کرده و روی پایش افتاد و آن را مجروح کرد، پس با پایی خونین و رنگی پریده و عرق ریزان صحنه را ترک کرد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۱

(۱) رفقای أبو جهل به او گفتند: تا بحال تو را چون امروز ندیده ایم؟ گفت: وای بر شما مرا معذور بدارید، و تمام قصّه را برایشان گفت.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است که ید بیضاء عطا شده، آیا برای محمّد چنین فضیلتی می باشد؟

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله برتر و بهتر از آن عطا شده است، آن حضرت هر کجا که می نشست یک نوری از سمت راست و چپ او می درخشید، و همه مردم آن را می دیدند.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است که راهی از میان دریا برایش گشوده شد، آیا چنین فضیلتی نیز برای محمّد هست؟

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله برتر از آن عطا شده است، روز حنین با آن حضرت خارج شدیم در راه به مکانی رسیدیم که سیل همه جا را گرفته بود، و با اندازه ای که گرفتیم عمق آن چهارده قد بود، همه

گفتند: ای رسول خدا، دشمن در پشت ما و وادی پرسیل جلوی ما است- همان گونه که أصحاب موسی گفتند:

إِنَّا لَمُدْرَكُونَ «۱»- پس آن حضرت دست به دعا از مرکب پیاده شده و عرضه داشت:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۲

«پروردگارا، تو برای هر مرسلی نشانه ای قرار داده ای، پس قدرت خود را به من بنمای» و سوار مرکب شد، و تمام آن خیل عظیم بطوری از آن آب ردّ شدند که اصلا سم اسبان و اخفاف شتران تر نشد، و پیروزمندانه از آن غزوه بازگشتیم.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است که سنگی داده شد که از آن دوازده چشمه بیرون زد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله وقتی وارد حدیبیه شد و أهل مکّه او را محاصره کردند، چیزی برتر از آن سنگ عطا شد، أصحاب را تشنگی سختی درگرفت و شکایت به آن حضرت بردند، و شدّت عطش بنوعی بود که همه به پهلوهای چهارپایان پناه بردند، و این را به او گزارش دادند، پس آن حضرت ظرف آبی یمانی خواست سپس دست مبارک خود را داخل قدح برده بیرون آورد، ناگاه از میان انگشتان آن حضرت چشمه های آب روان گشت، و ما و همه چهارپایان رو بدان آورده و همگی سیراب شدیم، و تمام ظروف خود را پر آب نمودیم.

و در آنجا چاه خشکی بود، آن حضرت تیری از کیسه خویش بیرون آورده به دست براء بن عازب

داده گفت: این تیر را میان آن چاه خشک بنشان، او نیز همان کرد، فی الفور در زیر این تیر دوازده چشمه جاری شد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۳

(۱) و نیز روز میضاه (که مردم به آن محلّ رفته از آنجا وضو از برای عبادت می گرفتند) مایه عبرت و نشانه ای برای منکرین نبوّت آن حضرت بود، همچون سنگ موسی علیه السّلام، روزی آن میضاه را طلب نمود، و دست مبارک خود بر آن نهاد، آب به فوران آمده و بلند شد بطوری که هشت هزار مرد از آن وضو ساخته و به قدر حاجت خود از آن نوشیدند، و چهارپایان خود را سیراب ساخته، و آنچه می خواستند با خود بردند.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است که منّ و سلوی عطا شد، پس آیا مانند اینها به محمّد نیز داده شده؟

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله برتر از آنها عطا شده است، خداوند عزّ و جلّ تمام غنائم را برای او و امّتش حلال ساخت، و پیش از او برای هیچ کس حلال نساخته بود، پس این از منّ و سلوی برتر است، و زیاده از این تنها نیّت خیر را بدون عمل برای ایشان عمل صالح قرار داد، و این را در باره هیچ یک از امّتهای سابق قرار نداده بود، پس هر گاه یکی از ایشان قصد کار خیری را بکند و آن را انجام ندهد یک حسنه در

دفتر اعمال او ثبت خواهد شد، و در صورت عمل ده حسنه مکتوب گردد.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است که ابرها بر او سایه انداخت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۴

(۱) حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و این کار برای موسی در «تیه» (که جمعی از بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند) رخ داد، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر از آن داده شده، خداوند ابری را مقرّر فرمود که پیوسته از ابتدای تولّد تا دم مرگ در سفر و حضر بر سر مبارک او سایه اندازد. پس این افضل و برتر از آن است که به موسی عطا شده است.

عالم یهودی گفت: این حضرت داود علیه السّلام است که خداوند آهن را برای او نرم ساخت، و از آن سپرها را ساخت.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بهتر و برتر از آن داده شده، خداوند سنگ سخت محکم را برای او نرم نموده و تبدیل به غار ساخت، و زیر دستان مبارک آن حضرت در بیت المقدس چنان نرم همچون خمیر شد، ما این را مشاهده کردیم و تحت رایت او آن را التماس نمودیم.

عالم یهودی گفت: این حضرت داود علیه السّلام است، که بر خطای خود گریست بنوعی که کوهها از سر ترس با او ساری و جاری شدند.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر

از آن عطا شده، آن حضرت وقتی به نماز می ایستاد از شدّت گریه از سینه و شکم او صوتی همچون آوازی که از دیگ مسین مملوّ از آب که بر بالای آتش افروخته باشد در جوش و غلیان بود شنیده می شد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۵

و این در حالی بود که خداوند او را از عقاب خود ایمن ساخته بود، و آن حضرت با این گریه می خواست به درگاه خداوند اظهار تخشّع کند و او امام و مقتدای همه است، و آن رسول گرامی مدّت ده سال به واسطه عبودیّت خداوند بر اطراف انگشتان ایستاده عبادت ربّ العزّت نمود تا آنکه قدمهای مبارک متورّم و سطبر و رنگ مبارکش مایل به زردی گردید، و دائما نماز شب خواند، تا آنکه از جانب خداوند عزّ و جلّ عتاب شد که طه ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى ، بلکه باید بدان واسطه خوشبخت گردی، و او چندان گریه می کرد که در برخی اوقات بیهوش می شد، روزی یکی از أصحاب به او عرض کرد: ای رسول خدا، مگر نه این است که خداوند گناهان دور و نزدیک گذشته تو را آمرزیده؟ گفت:

آری، مگر من نباید بنده سپاسگزار خدا باشم؟!.

(۱) و چنانچه کوهها با او جاری شده و تسبیح گفتند، با محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر از آن انجام شده، ما با او بر کوه حراء بودیم، ناگاه کوه به لرزه درآمد و آن حضرت به کوه فرمود: آرام بگیر، که جز نبیّ و وصیّ

یـا صـدّیق شـهید بر روی تو نایسـتاده. پس کوه مطیع فرمـان آن حضـرت آرام گرفت، و مـا با او از کوهی عبور می کردیم که ناگـاه قطرات گریـه از برخی از قسـمتهای آن بیرون می زد، آن حضـرت بـه کـوه فرمـود: برای چه گریه می کنی؟. گفت: ای رسول خدا،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۶

حضـرت مسـیح بر من عبور کرد و او مردم را از آتشـی می ترساند که هیمه آن مردمند و سنگها، و من ترس آن دارم که نکند من از آن سـنگها باشم، حضرت بدو فرمود: هراس مکن، آن سنگ؛ کبریت است. پس کوه آرام گرفته و سکون یافت و پاسخ او را داد.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضـرت سـلیمان علیه السّـلام است، ملک و سـلطنتی عطا شد که هیچ کسـی پس از او بدان دست نیافت.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده، روزی فرشته ای بر آن حضـرت نـازل شـد که پیش از آن به زمین نیامـده بـود، و او همـان میکائیـل است، عرض کرد: ای محمّـد! اگر خـواهی پادشاه و منعم و مکرم باش، و این کلیـدهای گنجینه های زمین با تو است، و تمام کوههای آن با تو طلا و نقره خواهـد شـد، و این کار ذرّه ای از آنچه در آخرت برایت ذخیره شده کم نخواهد کرد، پس اشاره ای به جبرئیل- که از میان فرشـتگان دوست آن حضرت بود- نمود، و او را اشاره به تواضع نمود،

پس فرمود: بلكه من نبوّت و بندگى را اختيار كردم كه يك روز بخورم و دو روز گرسنه باشم، تا اينكه به برادرانم از انبياء ملحق شوم، پس خداوند عزّ و جلّ به آن حضرت كوثر و رتبه شفاعت را عنايت فرمود و اين درجه رفعت و كرامت هفتاد مرتبه عظيمتر از ملك دنيا از أوّل تا آخر آن است،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۷

و او را وعده مقام محمود فرمود، پس وقتى روز قيامت فرا رسد خداوند عزّ و جلّ او را بر روى عرش مى نشاند، پس اى يهودى اين عطا از آنچه به سليمان داده شده بسى برتر و بهتر است.

(۱) عالم يهودى گفت: اين حضرت سليمان است كه تمام بادها تحت فرمان او شدند، بطورى كه با آن به تمام شهرها مى رفت تا به يك شب و روز راه يك ماهه مى پيمود.

حضرت أمير عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر و بهتر از آن داده شده، ايشان مسير يك ماه راه از مسجد الحرام به مسجد الأقصى را سير داده شد، و از آنجا در ملكوت آسمانها مسير پنجاه هزار سال را عروج داده شد، و اين همه در كمتر از سه شب بود، تا اينكه به ساق عرش رسيد، تا اينكه به علم نزديك شد و به آن چسبيده و از آنجا او را به جنّت برده به بالاى رفرف سبز مشرّف شد، در آنجا نور محلّ بصر آن رسول

گرامی را خیره کرده پس عظمت حضرت عزّ و جلّ را به چشم دل به نظر درآورد، و با دیدگان او را ندید، و فاصله میان او و آن نور به مقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود، پس خداوند وحی فرستاد به بنده اش آنچه فرستاد، و از جمله آن این آیه شریفه از سوره مبارکه بقره بود که: لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۸

وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ «۱».

(۱) و این آیه بر تمام انبیاء از زمان حضرت آدم عرضه شد تا اینکه خداوند عزّ و جلّ حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را مبعوث فرمود، و بر تمام امّتها عرضه شد و از شدّت سنگینی آن را نپذیرفتند، و آن بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرضه شد و آن را پذیرفت و پس از عرضه بر امّت او نیز آن را پذیرفتند، پس وقتی خداوند تبارک و تعالی این پذیرش را از ایشان مشاهده نمود دریافت که اینان طاقت آن را ندارند، پس هنگامی که آن حضرت به ساق عرش رسید آن مطلب را بر او تکرار فرمود تا در باره اش اندیشه کند، پس فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ «۲» پس آن حضرت از جانب خود و امّتش پاسخ داد که: وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ

بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ، پس خداوند متعال فرمود:

در صورت انجام اين اعمال بهشت و مغفرت از آن ايشان خواهد بود، و پيامبر عرض كرد:

اگر اين گونه با ما رفتار فرمايى، ف غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ يعنى ما خواهان غفران و بخشش تو در بازگشت و مرجع در آخرت مى باشيم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸۹

(۱) حضرت افزود: خداوند پاسخ فرمود كه اين رفتار را با تو و امّت تو خواهم كرد، سپس در ادامه فرمود: اگر اين آيه را با تمام سختيها و مسئوليت سنگين آن- كه وقتى بر امّتهاى پيش از تو عرضه داشتم آن را نپذيرفتند و امّت تو آن را پذيرفت- قبول كنى، حقّ است بر من كه آن را از دوش امّت تو بردارم، و فرمود: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ «۱» از اعمال خير «وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ» از كارهاى شرّ و بد.

پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله وقتى اين كلام را شنيد عرضه داشت: در صورت اين رفتار با من و امّتم پس آن را زياد فرما، فرمود: بپرس، گفت: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا»، خداوند فرمود: به جهت كرامت تو بر من امّت تو را به نسيان و خطا مؤاخذه نخواهم كرد، در حالى كه امّتهاى سابق اگر آنچه به آنها گفته شده بود فراموش مى كردند بر ايشان عذاب نازل مى شد، و من اين را از امّت تو

برداشـتم، و امّتهای پیشـین اگر خطا می کردنـد مؤاخذه شده و عذاب می شدند، و به جهت کرامت تو بر من این را هم از امّت تو برداشتم.

پس رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله عرض کرد: پروردگـارا حال که اینها را به من عطا فرمودی زیاد فرما، خداونـد عزّ و جلّ فرمود: هر چه می خواهی درخواست کن، عرض کرد:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۰

رَبَّنـا وَ لاـ تَحْمِـلْ عَلَيْنـا إِصْـراً كَمـا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا و مراد از اصـر؛ آن سـختیهایی است که بر امّتهای پیش از ما بوده است، پس خداوند این گونه پاسخ فرمود که: من سـختیهایی که در امّتهای پیش از ما بوده است از شـما برداشـتم، پیش از این من نماز ایشان را جز در مکانهای مشخّصی که برایشان معرّفی نموده بودم نمی پذیرفتم هر چند از آن مکانها بسیار دور بودند، و من تمام سـطح زمین را برای امّت تو محلّ سجده و مایه پاکی قرار دادم، و این از جمله شدائدی بود که بر امّتهای پیش از تو مقرّر نموده بودم و از دوش امّت تو برداشتم.

(۱) و امّتهـای سابق را رسم بر این بود که اگر نجاستی به آنان می رسـید، آن را از بـدنشان می بریدنـد «۱»، و من آب را برای امّت تو پاک کننده قرار دادم، پس این از جمله سختیهایی بود که پیش از شما مرسوم بود و من آن را از امّت تو برداشتم.

و امّتهای پیشین را رسم بر این بود که قربانی و نذور

خود را بر دوش گذاشته به بيت المقدس حمل مى كردند، پس در صورت قبول و پذيرش آن قربانى و نذر؛

الاحتجاج، ج ١، ص: ۴٩١

آتشى فرستاده و آن نذور را مى خورد، و آن فرد خوشحال و مسرور بازمى گشت، و گر نه با كمال حزن و غم مراجعت مى نمود. و من قربانى و اداى نـذور امّت تو را در شكم فقرا و مساكين امّت تو قرار دادم، پس نشانه قبول آن اين است كه او را به اجر مضاعف و چند برابر پاداش دهم، و از هر كه نپـذيرفتم عقوبتهاى دنيايى را از او دفع نمايم، و اين تكليف شاقّ را از دوش امّت تو برداشتم، و آن از جمله سختى و شدائدى بود كه بر امّتهاى پيشين قرار داشت.

(١) و امّتهاى پيشين را رسم بر اين بود كه نمازهاى واجب ايشان در تاريكى شب و در ميان روز بود، و اين از وظائف سخت و شديد آنها بود، من آن را نيز از امّت تو برداشتم، و نماز را بر آنان در اطراف شب و روز در اوقات نشاط ايشان واجب ساختم.

و بر امّتهـاى سابق پنجاه نماز را در پنجاه وقت فرض گردانيـدم، و اين نيز از سـختيها و شدائـد امم انبياى سابقين بود، من آن را هم از امّت تو برداشـتم و بجـاى آن پنـج نمـاز در پنـج وقت قرار دادم، و مجموع آنها پنجاه و يك ركعت است، و اجر و ثواب پنجاه ركعت را در اين نماز پنجگانه مقرّر

داشتم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۲

(۱) و کار نیک امّتهای سابق یک حسنه داشت و در برابر کار بدشان نیز یک سیّئه ثبت می شد، و آن از سختیهای آنان بود، پس آن را نیز تغییر داده و کار نیک افراد امّت تو را ده برابر پاداش، و کار بدشان را فقط یک سیّئه مقرّر نمودم.

و در امّتهای پیشین رسم بر این بود که اگر کسی نیّت کار خیری نموده ولی آن را انجام نمی داد هیچ حسنه ای برایش ثبت نمی شد، و در صورت عمل یک حسنه محسوب می شد، ولی امّت تو اگر نیّت خیری نماید و عمل هم نکند یک حسنه در دفتر او محسوب خواهد شد، و در صورت عمل به آن ده حسنه، و این از سختیهایی بود که از امّتت برداشتم.

و امّتهای سابق را رسم بر این بود که اگر یکی قصد خطایی داشت و عمل نمی کرد ثبت نمی شد، و در صورت انجام یک خطا مکتوب می شد، ولی امّت تو اگر قصد خطایی کرده ولی انجام ندهند یک حسنه برایشان ثبت می شود، و این دستور سختی برای امّت پیشین بود و آن را نیز از امّت تو برداشتم.

و امّتهای سابق اگر مرتکب گناهی می شدند آن خطا بر درب منزلشان مکتوب می شد، و توبه ایشان را محرومیّت از خوردن بهترین خوراک نزد او قرار داده بودم، و این را نیز از امّت تو برداشتم،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۳

و از گناهشـان فقـط من خـبر دارم و آن را بشـدّت محفـوظ می دارم، و تـوبه اشـان را بـدون عقـوبت می پـذیرم، و آنـان را به محرومیّت از خوردن غذا عقوبت نکنم.

(۱) و امّتهای سابق را رسم بر این بود که صـد سال به درگاه خداونـد توبه می کردنـد، یا هشـتاد یا پنجاه سال، سـپس توبه اش را- بی آنکه او را مبتلاـ به عقوبـات دنیـایی کنم- نمی پـذیرفتم، و این نیز از جمله شدائـدی بـود که از امّت تو برداشـتم، و در عوض یکی از افراد امّت تو اگر بیست سـال مرتکب گنـاهی شود، یا سـی سال، یا چهل سال، یا صـد سال، سـپس توبه کرده و یک لحظه پشیمان شود، من همه آنها را می بخشم.

پس رسول خـدا عرضه داشت: پروردگـارا وقتی همه اینهـا را بمن عطـا فرمودی پس بر آن بیـافزای. فرمود: بخواه. عرض کرد: رَبَّنـا وَ لاـ تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ «۱»، خداونـد تبـارک و تعـالی فرمود: این را در بـاره امّت تو انجام دادم، و بلایای عظیم را از دوش ایشـان برداشـتم، در صورتی که حکم من در بـاره همه این است که هیـچ کسـی را بالاتر از توانش تکلیف نکنم. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرضه داشت: وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا، خداوند فرمود:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۴

این را در مورد توبه کنندگان امّت تو انجام دادم. سپس پیامبر عرض نمود: فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ، خداوند

فرمود: امّت تو همچون خالی سفید بر بدن گاوی سیاهند، آنان قادر و قاهرند، همه را به خدمت گیرند و به خدمت هیچ کسی در نیایند، و این به جهت کرامت و احترام تو در نزد من است، و بر من واجب است که دین تو را بر تمام ادیان چیره گردانم، تا اینکه در شرق و غرب عالم جز دین تو باقی نماند، و گر نه همه ایشان به تو جزیه دهند.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که شیاطین به فرمان او بودند، و هر چه می خواست برای او می ساختند: معبدها و تندیسه ها و تمثالها.

حضرت علیّ علیه السّلام بدو فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده، شیاطین در حالی تحت فرمان او بودند که هنوز در کفر بسر می بردند، ولی شیاطین تحت امر محمّد صلّی اللّه علیه و آله همه مؤمن بودند، پس نه نفر از اشراف گروه جنّیان؛ یکی از جنّ نصیبین بود و هشت نفر ایشان از بنی عمرو بن عامر که از أهل یقین ایشان بودند خدمت آن حضرت شرفیاب شدند که عبارتند از: شضاه، مضاه، هملکان، مرزبان،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۵

مازمان، نضاه، هاضب، هضب و عمرو، و ایشان کسانی هستند که خداوند در باره اشان می فرماید: وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ «۱» و اینان نه نفر می باشند، پس جنّیان خدمت آن حضرت آمدند و پیامبر داخل نخلستان بود، آنان

عذرخواهی کرده و گفتند: ما گمان کردیم که خداوند کسی را مبعوث نفرموده. و از پی آن هفتاد و یک هزار تن از ایشان با پیامبر بیعت نمودند که روزه گیرند و نماز گزارند و حجّ بجای آرند و جهاد کنند و خیرخواهی مسلمین کنند، و از یاوه گوییهای خود در باره خداوند عذر خواستند. ای یهودی این عطا برتر از آن چیزی است که به سلیمان داده شده، پس پاک و منزّه است خداوندی که شیاطین را پس از تمرّد برای نبوّت محمّد مسخّر نمود، و آنان پنداشته بودند که خداوند دارای فرزند است، لهذا بعثت آن حضرت شامل بیشماری از جنّ و انس گردید.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت یحیی بن زکریّا است، گفته اند: باو هنگام خردسالی حکم و حلم و فهم داده شده، و او بی هیچ گناهی می گریست، و روزه را وصل می کرد.

حضرت به او فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر از آن عطا شده،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۶

حضرت یحیی در زمانی زندگی می کرد که نه بتی بود و نه جاهلیّتی، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله در میان بت پرستان و حزب شیطان حکم و فهم داده شد، و کمترین رغبتی به بتها و مراسم آنان نشان نداد، و هیچ دروغی از او شنیده نشد، و او فردی امین بود و راستگو و حلیم، و او روزه را هفتگی به هم وصل می کرد یا کمتر یا بیشتر، و وقتی

به این عمل او اعتراض می شد می فرمود: من مانند هیچ کدام شما نیستم، من زیر سایه [الطاف] پروردگارم بوده؛ مرا غذا داده و آب می نوشاند. و آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله بی هیچ جرمی و فقط از سر خشیت خداوند بقدری می گریست که محلّ سجده او تماما خیس می شد.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت عیسی بن مریم است، می پندارند که او در گهواره سخن می گفته.

حضرت علی علیه السّلام بدو فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله در حالی از شکم مادرش متولّد شد که دست چپ خود را بر زمین، و دست راستش را به آسمان بالا گرفته، و لبان خود را به یکتاپرستی حرکت داد. در این حال نوری از دهانش آشکار شده که أهل مکّه در آن قصرهای بصری و اطراف آن از شام، و قصرهای حمر از یمن و اطرافش، و قصرهای بیض از اسطخر و حوالی آن را دیدند. و تمام دنیا در شب تولّد آن حضرت نورانی شد، تا

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۷

آنجا که گروه جنّ و انس و شیاطین به وحشت افتاده و گفتند: یک واقعه ای بر روی زمین رخ داده، و در شب میلاد؛ ملائکه مشاهده شدند که بالا و پایین می روند و مشغول تسبیح و تقدیس خداوند می باشند، و بعضی ستارگان به لرزه در آمده و برخی سقوط نمود، و اینها همه از علائم و نشانه های تولّد آن حضرت بود.

و ابلیس لعین پس از مشاهده آن عجائب

قصد آن نمود به آسمان رود، و او را در آسمان سوم جایگاهی بود و شیاطین استراق سمع می کردند، پس هنگامی که آن شگفتیها را دیدند قصد استراق سمع نمودند، و چون خواستند این کار را انجام دهند از تمام آسمانها محجوب شده و با شهابهای آسمانی ممنوع و مترود گشتند، و اینها همه دلائل نبوّت او است.

(۱) عالم یهودی گفت: این حضرت عیسی است که می پندارند مرض پیسی و جذام را به اذن خداوند شفا می داده.

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر از آن عطا شده، و آن حضرت بسیاری از دردمندان را درمان نموده، روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در بین أصحاب خود نشسته بود و سراغ مردی از یارانش را گرفت، گفتند: ای رسول خدا،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۸

او از شدّت بلا و گرفتاری مانند جوجه بی پر شده، با شنیدن این سخن آن حضرت بر بالین او آمده و فرمود: آیا برای سلامتی خودت دعایی به درگاه خداوند نموده ای؟ گفت: آری، این گونه دعا کردم که: «ای پروردگارم مرا به هر عقوبتی که می خواهی در آخرت مبتلا نمایی همان را برای من در دنیا قرار بده»، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چرا این گونه دعا نکردی که: «پروردگارا در دنیا و آخرت به من حسنه ای عطا فرما و از آتش دوزخ مرا برهان»، و چون این گونه دعا نمود فی الفور از

بند بیماری رها گشت و صحیح و سالم برخاسته و با ما خارج شد.

(۱) و مردی از [قبیله] جهینه مبتلا به جذام سختی شده و از شدّت آن گوشتش تکّه تکّه گردیده بود روزی نزد آن حضرت آمده و از بیماری شکایت کرد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آب دهان مبارک خود در قدحی از آب ریخته و فرمود: با این بدن خود را مسح کن، او با انجام این کار شفا یافت بطوری که هیچ اثری از بیماری در او دیده نشد.

و بار دیگر مرد عرب مبتلا به پیسی نزد آن حضرت آمده و ایشان آب دهان خود را بر آن سفیدی نهاده و آن برطرف شد و سلامت برخاست.

و اگر تو می پنداری که عیسی دردمندان را از مرضشان شفا داده، بدان که روزی محمّد صلّی اللَّه علیه و آله با

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹۹

یکی از أصحاب نشسته بود که زنی آمده و گفت: ای رسول خدا، پسرم در شرف مرگ است، و قصد دادن هر غذایی را به او می کنم در حال دهن دره (غشّ) می کند، پس آن حضرت برخاسته و ما نیز در پی او روان شده تا به بالین مریض رسیدیم آن حضرت بدو فرمود: ای دشمن خدا از دوست خدا دور شو! زیرا من رسول خدایم! پس بی درنگ شیطان از جسم او خارج شد، و بیمار صحیح و سالم با ما به لشکرگاه آمد.

و تو ای یهودی اگر فکر می کنی که عیسی کوران را شفا

داده، پس محمّد صلّی اللّه علیه و آله نیز بیشتر از آن را انجام داده: قتاده بن ربعی فرد سالمی بود، ولی در روز احد در اثر اصابت یک تیر چشمش از حدقه در آمد، و رسول خدا با یک معجزه آن را به جای خود باز گردانده و او شفا یافت، و آن چشم به همان زیبایی و روشنایی چشم دیگرش شد.

(۱) و نیز عبد اللّه بن عبید در روز حنین بشدّت از ناحیه دست مجروح شد و آن حضرت با کشیدن دست خود بر ناحیه مجروح آن را بی هیچ تفاوتی با دست دیگر مثل اوّل خود نمود.

و همین جراحت برای محمّد بن مسلمه در روز کعب بن اشرف در چشم و دستش رخ داد و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دست خود بر آن کشیده و برطرف شد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۰

و نیز همین مجروحیّت برای عبد اللّه بن انیس در ناحیه چشمش رخ داد، پس آن حضرت دست خود بر آن کشید و بر طرف شد، و اینها همه از دلائل نبوّت او است.

(۱) عالم یهودی گفت: در باره عیسی می پندارند که به اذن خداوند مرده زنده می کرد.

حضرت فرمود: همین طور است، و روزی حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله نه دانه سنگریزه در دستانش تسبیح گفتند، و شدّت نغمه هاشان از جمود بی روح آنها شنیده می شد، و اینها برای اتمام حجّت نبوّت آن حضرت بود، و مردگان با او سخن گفته، و از ترس

سختیهای آن دست به دامن رسول خدا می شدند، و روزی با أصحاب خود نماز می گزارد که فرمود: آیا از قبیله بنی نجّار کسی اینجا هست! اگر هست بداند که یکی از افراد هم قبیله اش که شهید شده بخاطر سه درهم بدهی به فلان یهودی بر درب بهشت محبوس مانده؟.

و اگر می پنداری- ای یهودی- که عیسی با مردگان سخن می گفت، عجیب تر از این برای محمّد رخ داده است، آن حضرت وقتی شهر طائف را محاصره نمود، آنان گوسفند بریان مسمومی را برای آن حضرت فرستادند، در این بین دست گوسفند به سخن آمده و گفت: ای رسول خدا مرا نخور زیرا مسموم شده ام، اگر تنها حیوانات زنده با او سخن می گفتند همان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۱

از بزرگترین حجج الهی بر منکرین نبوّت آن حضرت بود، تا چه رسد به اینکه حیوانی ذبح شده و مسلوخ و بریان شده با او صحبت کند!.

(۱) و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله درخت را می خواند و آن اجابت می کرد، و حیوانات اهلی و وحشی با او سخن گفته و به نبوّت او شهادت می دادند و آنها را از عصیان خود بر حذر می نمود، و اینها همه برتر از آن چیزهایی بود که به عیسی علیه السّلام عطا شده است.

عالم یهودی گفت: در باره عیسی پنداشته اند که قوم خود را از آنچه می خوردند و در خانه انباشته بودند مطّلع می ساخت.

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله

بیشتر از اینها را دارد، حضرت عیسی علیه السّلام مردم را از آنچه پشت دیوار داشتند خبر داد، و حضرت محمّد (صلی اللّه علیه و آله خبر از سرزمین مؤته داد با اینکه در آنجا حاضر نبود، و جنگ جهادگران را وصف نموده و شهدایشان را بر شمرده با اینکه میان او و آنان یکماه راه بود، و هنگامی که یکی از آنان بسرعت از مؤته نزد آن حضرت آمده تا از او بپرسد بدو فرمود: تو باز می گویی یا من ماجرا را شرح دهم؟ او گفت: شما بفرمایید، و تمام جزئیات را شرح داد.

و آن حضرت را رسم بر این بود که مردم مکّه را از همه اسرارشان باخبر می ساخت.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۲

(۱) یکی از آنها قضیّه ای میان صفوان بن امیّه و عمیر بن وهب بود، وقتی عمیر نزد آن حضرت آمده و گفت: من برای خلاصی فرزندم اینجا آمدم بدو فرمود: تو دروغ می گویی، بلکه حضور تو در اینجا فقط به جهت وعده ای است که تو در مجلس یادآوری کشته گان خود به کارزار بدر به او داده ای که مرا بکشی و در ابتدا به جهت عیال و بدهی عذر آوردی، ولی وقتی صفوان همه آنها را تقبّل کرد تو نیز آماده انجام قتل من شدی، و حال آمده ای تا نقشه شوم خود را به انجام برسانی! و عمیر با شنیدن این کلام که جز او و صفوان هیچ کس از آن مطّلع نبود، زبان به تصدیق گشوده و

گفت: من شهادت می دهم که معبودی جز اللّه نیست و اینکه تو فرستاده خداوندی.

و ای یهودی مانند این مطالب بسیار است و بی شمار.

عالم یهودی گفت: در باره حضرت عیسی علیه السّلام می پندارند که او از گل شبیه پرنده ای ساخته و در آن می دمید و به فرمان خداوند پرنده ای زنده می شد.

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله شبیه این کار را انجام داده، آن حضرت در روز حنین سنگی را در دست گرفته بود که ما صدای تسبیح و تقدیس را از آن می شنیدیم، سپس به سنگ گفت: شکافته شو! بی درنگ سه قطعه شد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۳

و ما از هر قطعه؛ تسبیحی غیر از تسبیح دیگری می شنیدیم.

(۱) و نیز در روز بطحاء در پی درختی فرستاد و آن اجابت نمود، و هر کدام از شاخه های آن به طرق مختلف تسبیح و تهلیل و تقدیس می کرد، سپس به آن فرمود: دو نیم شو، بی درنگ دو نیم شد، سپس فرمود: به هم متّصل شو! فی الفور به هم وصل شد. سپس بدان فرمود: به نبوّت من شهادت بده! شهادت داد، سپس فرمود: با تسبیح و تهلیل و تقدیس به مکان خود باز گرد، پس بازگشت، و مکانش در محلّ قصّابهای مکّه است.

عالم یهودی گفت: در باره عیسی می پندارند که بسیار أهل سفر و سیاحت بود.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و سیاحت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله در جهاد بود، و

مـدّت ده سـال اقـدام به مجاهـده و جنـگ با أهل ضـلال از حاضـر و بادی نمود، و هزاران عرب کافر را پس از اتمام حجّت با کلام؛ از تیغ شمشیر گذراند و لحظه ای در این امر فروگذار نکرد، و هیچ سفری را جز برای مقاتله و مجاهده ننمود.

عالم یهودی گفت: در باره عیسی می پندارند که زاهد بود.

حضرت فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله از تمام انبیاء زاهدتر بود،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۴

او سیزده زوجه جز کنیزان داشت، و هیچ سفره ای برایش پهن نشد که در آن گندم باشد، و اصلا نان گندم تناول نفرمود، و از نان جو هم سه روز متوالی سیر نخورد، آن حضـرت در حالی وفات یافت که زره او به چهار درهم در رهن فردی یهودی بود، و با تمام غنائمی که از فتوحات بـدو رسـید هیـچ طلا و نقره ای باقی نگـذاشت، و آن حضـرت در یک روز سـیصد چهار صـد هزار تقسـیم کرد و هنگـام غروب فرد سـائلی از او درخـواست مـال می کرد و می فرمود: قسم به خـدایی که محمّـد را مبعوث فرموده هیچ مقداری از جو و نه گندم و نه درهم و نه دیناری تا بحال در آل محمّد به غروب نرسیده و باقی نمانده است.

(۱) عـالم یهـودی گفـت: بـا ایـن توضـیحات من نیز شـهادت می دهم که معبـودی جز اللَّه نیست و اعـتراف می کنم که محمّد رسول خدا است، و به این مطلب اقرار می کنم که خداوند عزّ

و جلّ هیـچ درجه و فضـیلتی به انبیاء و مرسـلین عطا نکرده جز آنکه همه اش را در محمّد جمع نموده است، و چندین درجه او را بر جمیع انبیاء فزونی بخشیده است.

در اینجـا ابن عبّـاس به حضـرت علیّ علیه السّـلام عرض کرد: ای أبو الحسن من شـهادت می دهم که تو از راسـخین در علم و دانش می باشی.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۵

حضـرت أمیر علیه السّلام فرمود: وای بر تو! چرا نگویم آنچه گفتم؛ در حقّ کسی که خداوند عزّ و جلّ او را عظیم داشته؛ آنجا که فرموده: وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ «۱».

احتجاج حضرت أمیر علیه السّلام بر یکی از یهودیان و غیر او در انواع علوم

اشاره

احتجاج حضرت أمیر علیه السّلام بر یکی از یهودیان و غیر او در انواع علوم

(۱) ۱۲۸- از صالح بن عقبه نقل است که از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است:

وقتی أبو بکر وفات یافته و عمر را جانشین خود ساخت، عمر بمسجد رفته و آنجا نشست، در این حال یک مردی به آنجا آمده و گفـت: ای امیر مؤمنـان من مردی یهـودی و از افراد دانشـمند ایشـان می بـاشم، و قصـد دارم از شـما سؤالاـتی بـپرسم که در صورت پاسـخ به آنهـا اسـلام خواهم آورد. عمر گفت: آنهـا چیست؟ گفت: سه تا، و سه تا، و یکی، اگر مایل باشـی بپرسم، و اگر در میان شما فردی عالمتر از تو هست مرا نزد او بفرست، عمر گفت:

مطلوب تو این جوان است- و منظور حضرت أمیر علیه السّلام بود-.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۶

(۱) پس خدمت حضرت رسیده و سؤالش را تکرار کرد، آن حضرت فرمود: چرا گفتی سه تا و سه تا و یکی، و از أوّل نگفتی هفت تا؟ گفت: در این صورت فردی جاهل باشم، اگر سه تای أوّل را پاسخ ندهی مرا کافی است، فرمود: اگر به همه اش پاسخ دهم مسلمان می شوی؟ گفت:

آری. فرمود: حال بپرس، گفت: نام نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، و نخستین چشمه ای که جوشید، و نخستین درختی که روئید چیست؟

فرمود: ای یهودی، شما قائلید که نخستین سنگ بر روی زمین سنگی است در بیت- المقدس، حال اینکه دروغ می گوئید، آن همان حجر الأسودی است که با آدم از بهشت نازل شد.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املای موسی است.

حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: و امّا نخستین چشمه؛ شما قائلید که آن چشمه ای است در بیت المقدس، و دروغ می گویید، و آن «چشمه حیات» است؛ همان که حضرت موسی شخص «نون» را در آن غسل داد، و آن همان چشمه ای است که جناب خضر از آن نوشید، و هر که از آن می نوشید عمر جاودانی می یافت.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املای موسی است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۷

(۱) حضرت فرمود: و امّا نخستین درخت، شما قائلید که آن درخت زیتون است، ولی دروغ گفته اید، و

آن درخت عجوه است که با آدم از بهشت نازل شد.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املای موسی است.

و پرسید: و سه مسأله دوم این است که این امّت چند امام هدایت شده دارند که اگر آنان را تنها گذارند هیچ زیانی متوجّه اشان نخواهد شد؟

حضرت فرمود: دوازده امام و پیشوا.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املای موسی است.

و پرسید: پیامبر شما در کجای بهشت مأوی و مسکن می کند؟

فرمود: در بالاترین درجه، و شریفترین مکان؛ که همان جنّات عدن است.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املای موسی است.

و پرسید: چه کسی در منزل او نازل می شود؟

فرمود: همان دوازده امام هدایت شده.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املای موسی است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۸

(۱) و پرسید: هفتمین سؤال باقی مانده، و آن این است که وصیّ پیامبرتان چند سال پس از وفات او زندگی می کند؟

فرمود: سی سال.

پرسید: آیا به مرگ طبیعی می میرد یا به شهادت می رسد؟

فرمود: بر فرق سر او شمشیری وارد شده و ریش او را به خون سر رنگین می سازد.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املای موسی است! سپس آن یهودی به طریقی نیکو مسلمان شد.

[پاسخ آن حضرت- علیه السلام- به پرسشهای ابن کوّاء]

[پاسخ آن حضرت- علیه السلام- به پرسشهای ابن کوّاء]

(۲) ۱۲۹- از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: من خدمت حضرت أمیر علیه

السّلام نشسته بودم كه ابن كوّاء آمده و گفت:

اى أمير المؤمنين، منظور خداوند عزّ و جلّ از «بيوت» در آيه وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها «۱» كيست؟.

فرمود: ما آن بيوتى هستيم كه خداوند امر فرموده كه از دربهاى آنها وارد شويد، ما بابهاى خداوند و خانه هايى هستيم كه از ما وارد مى شوند، پس هر كه با ما بيعت نموده و به ولايت ما اعتراف نمايد بى شكّ از دربهاى آن خانه وارد شده، و هر كه با ما مخالفت نموده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰۹

و ديگرى را بر ما تفضيل دهد به آن خانه ها از پشت وارد شده.

(۱) ابن كوّاء «۱» پرسيد: اى أمير المؤمنين تفسير آيه وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ «۲» چيست؟

حضرت فرمود: مائيم أصحاب أعراف، ياران خود را از سيمايشان مى شناسيم، و در روز قيامت مائيم آن اعرافى كه ميان بهشت و دوزخيم، و هيچ كس به بهشت وارد نشود جز آنكه ما را شناخته و ما نيز او را بشناسيم، و كسى به دوزخ نرود جز آنكه منكر ما بوده و ما نيز او را انكار كنيم، و اگر خداوند خواسته بود كه خود را به مردم تعريف كرده تا او را به يكتايى شناخته و از باب او در آيند همين كار را مى كرد، ولى پروردگار متعال ما را ابواب و صراط و سبيل خود و همان بابى كه از آن در آيند

قرار داده است، و در باره کسانی که از ولایت ما سرباز زده و دیگری را بر ما تفضیل دهند فرموده است که اینان عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ «۳».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۰

(۱) ۱۳۰- و از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: ابن کوّاء خدمت حضرت أمیر حاضر شده و گفت: بخدا سوگند که در قرآن آیه ای است که آنچنان بر قلب من سخت آمده که در دین خود به شکّ و تردید افتاده ام.

حضرت فرمود: مادرت مرگ و فنایت را ببیند! کدام آیه را می گویی؟

گفت: این فرمایش خداوند که: وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ «۱» مراد از صفّ چیست؟ [و این طیور کدامند؟] و این نماز و تسبیح چیست؟

حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: وای بر تو ای ابن کوّاء! خداوند متعال فرشتگان را بر صورتهای گوناگون خلق کرده، این را بدان که خداوند را فرشته ای است به صورت خروس سپید بلندآواز که چنگال آن از زمینهای پائینی گذشته و تاج آن خروس به زیر عرش چسبیده و تا شده است، و آن را دو بال است که یکی در مشرق از آتش، و دیگری در مغرب از برف است، پس هنگام هر نمازی بر چنگالهای خود ایستاده؛ گردن خود را از زیر عرش بلند نموده و دو بال خود را همچون خروس در منازلتان به هم می زند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۱

در این وقت نه آن بال آتشین برف را آب می کند، و نه بال برفی آتش را خاموش می سازد، سپس ندا سر می دهد: «شهادت می دهم که معبودی جز اللّه نیست، یکتا است و بی شریک، و شهادت می دهم که محمّد بنده و رسول او و سرور انبیاء است، و اینکه وصیّ او بهترین اوصیاء است، سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح»، فرمود: در این حال صوت آن خروس به منازل شما رسیده و دو بال خود را مانند همان فرمایش الهی: کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ برهم می زند و در زمین تسبیح می کند.

(۱) ۱۳۱- و از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: ابن کوّاء از أمیر المؤمنین علیه السّلام پرسید:

آن کیست که شب و روز می بیند و آنکه شب و روز نمی بیند؟ و آنکه شب می بیند روز نمی بیند و آنکه روز نمی بیند و شب می بیند؟

حضرت فرمود: وای بر تو! چیزی بپرس که تو را نفعی رساند، و سؤال بیجا مپرس، وای بر تو! امّا آنکه شب و روز می بیند فردی است که به تمام رسولان و اوصیای گذشته و تمام کتب و انبیاء ایمان آورده، و به خداوند و نبیّ او محمّد نیز مؤمن است، و نیز به ولایت من نیز معترف است، او بینا در شب و روز است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۲

(۱) و امّا آنکه شبانه روز کور است فردی است که منکر تمام انبیاء و اوصیاء و کتب گذشتگان

است، و با اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را درک نموده به او ایمان نیاورده، و ولایت مرا نیز قبول ندارد، پس با این کار خداوند عزّ و جلّ و پیامبرش را انکار نموده است، او کور شبانه روز است.

و امّا فرد بینا به شب و کور به روز فردی است که تمام انبیاء و کتب را قبول دارد و منکر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و ولایت و حقّ مرا قبول ندارد، پس او بینای شب و کور به روز است.

و امّا فرد کور شب و بینای روز فردی است که منکر انبیای گذشته و اوصیاء و کتب است، و محمّد صلّی اللّه علیه و آله را درک و بدو و خداوند ایمان آورده و امامت مرا پذیرفته، پس او کور به شب و بینای به روز است.

وای بر تو ای ابن کوّاء، ما فرزندان أبو طالب هستیم، توسّط ما خداوند اسلام را آغاز نموده و به ما ختم می نماید.

اصبغ بن نباته گوید: وقتی آن حضرت از منبر پایین آمد دنبال او رفته و عرض کردم:

سرور من ای أمیر المؤمنین با این سخنان دلم را قوی و توانا فرمودی!

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۳

أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام به من فرمود: ای اصبغ، هر که در ولایت من شکّ کند در ایمان خود به تردید افتاده، و آنکه معترف به ولایت من باشد در اصل به ولایت خداوند اعتراف نموده، و ولایت من متّصل به ولایت

خداونـد همچون این دو انگشت- و آن دو را جمع فرمود- است، هر که به ولاـیت من اعتراف نمایـد پیروز و کامیاب است، و منکر آن ناکام و زیاندیده و مایل به آتش است، و هر که به آتش رود سالهای سال در آن بماند.

(۱) ۱۳۲- و از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: پای منبر حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام، ابن کوّاء برخاسته و گفت:

ای أمیر المؤمنین، ذو القرنین که بود، آیا پیغمبر بود یا فرشته؟ و بفرمایید که آیا دو قرن (برآمدگی) او از طلا بود یا نقره؟

حضرت فرمود: نه پیغمبر بود و نه فرشته، و دو قرن او نه از طلا بود و نه از نقره، بلکه او فقط بنده ای بود که خداوند را دوست داشـته و محبوب او شده بود، برای خدا خیرخواهی می کرد و مورد توجّه حضـرت حقّ بود، و وجه تسـمیه او به ذو القرنین این بود

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۴

که او قوم خود را به سوی خـدا خوانـد، و آنان بشـدّت بر قرن او زدند، پس مدّتی از میان آنان غایب شده سـپس بسوی ایشان بازگشت و این بار بر قرن دیگرش زدند، و در میان شما مثل او موجود است.

مترجم گوید: در وجه شباهت حضرت أمیر علیه السّلام به ذو القرنین وجوهی چند گفته اند، ابن اثیر در کتاب النّهایه گوید: از احادیث علیّ این است:

«و ذکر قصّه ذی القرنین ثمّ قال:

و فیکم مثله»

یعنی: «و پس از نقل سرگذشت ذو القرنین گفت:

و در میان شما نیز مانند او می باشد» و این سخن را بگونه ای گفت که مرادش خود آن حضرت بود، زیرا دو بار بر سر مبارکش ضربه وارد شد، یک بار در روز خندق و دیگری بدست ابن ملجم ملعون»، و جناب استاد غفّاریّ- أیّده اللّه- با استناد به آیه مبارکه: إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ سَبَباً- إلی- وَ كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا وجه شباهت آن حضرت را به ذو القرنین در این می بیند که: ذو القرنین در آن چند روزی که قدرت را در دست گرفت تمام به خیر و صلاح مردم رفتار کرد، و به اصلاح خرابیها و خرابکاریها پرداخت و نظیر این اعمال بلکه بهتر از آن از امیر مؤمنان علیه السّلام در ایّام قدرتش در این امّت به نصّ تاریخ صادر شد «۱».

(۱) ۱۳۳- و از حضرت صادق از پدران گرامش علیهم السّلام نقل است که أمیر المؤمنین علیه السّلام روزی در فضای مسجد نشسته بود و مردم گرد او جمع بودند که مردی برخاسته و گفت:

ای أمیر المؤمنین چطور می شود که شما در مکانی هستی که خداوند شما را در آن مکان فرو آورده، در حالی که پدر تو به آتش در عذاب است؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۵

حضرت علیه السّلام فرمود: خدا زبانت را ببرد! قسم به خدایی که محمّد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند آن را می پذیرد، مگر می شود که پدرم

به آتش در عذاب باشد و فرزند او قسیم بهشت و جهنّم باشد؟! قسم به آنکه محمّد را به پیامبری مبعوث فرمود بی شکّ نور پدرم در روز قیامت همه انوار خلایق؛ جز پنج نور: نور محمّد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه فرزند از اولاد حسین را خاموش و بی اثر می سازد، زیرا نور او از نور ما است، خداوند آن را دو هزار سال پیش از خلق آدم آفریده است.

احتجاج آن حضرت بر فردی که مدّعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا و بر منجّمان قائل به احکام ستاره ها، و بر کاهنان و ساحران

اشاره

احتجاج آن حضرت بر فردی که مدّعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا و بر منجّمان قائل به احکام ستاره ها، و بر کاهنان و ساحران

(۱) ۱۳۴- به اسناد مذکور در ابتدای کتاب از امام حسن عسکریّ از جدّ بزرگوارش حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیهم السّلام نقل است که فرمود: روزی أمیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد نشسته بود که مردی از اهالی یونان که مدّعی فلسفه و طبّ بود خدمت آن حضرت رسیده و عرض کرد: ای أبو الحسن، خبر جنون دوستت به من رسیده،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۶

آمدم تا درمانش کنم ولی خبر یافتم که وفات نموده، و فرصتی که قصد آن را داشتم از دستم رفت، و به من گفته اند که تو پسر عمو و داماد اویی، اکنون رنگ زرد تو نشان از صفرا دارد، و دو ساق پای شما بسیار نازک شده، و فکر نمی کنم توان بار سنگین را داشته باشد.

امّا مریضی صفرا؛ دارویش را دارم، ولی

در بهبودی و ضخیم شدن ساق پای شما مرا هیچ قدرتی نیست، و صلاح آن است که با آن در راه رفتن مدارا کرده و کمتر از آن کار بکشی، و کمتر بار بر پشت و سینه ات گذاری، زیرا دو ساق پای شما بسیار باریک شده و هیچ ایمنی نیست که در صورت عدم رعایت شکسته شود.

ولی صفرای شما دارویش این است- و دارو را خارج نموده- و گفت:

این دارو هیچ اذیّت و فسادی ندارد، و فقط باید تا چهل روز از گوشت پرهیز کنی در این صورت صفرایت بهبود خواهد یافت.

(۱) حضرت أمیر علیه السّلام بدو فرمود: اینها که از دارویت گفتی موجب کم شدن و بهبود زردی من است آیا دارویی داری که آن را تشدید کرده و به آن زیان رساند؟! مرد یونانیّ گفت:

آری؛ یک حبّه از این؛ و آن را نشان داد، و گفت: اگر فرد مبتلاـ به صفرا آن را بخورد بی درنگ خواهد مرد، و اگر به آن مبتلا نباشد حتما گرفتار آن بیماری خواهد شد و همان روز بمیرد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۷

(۱) حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: این داروی زیان آور را به من ده. پس آن را به وی داد.

فرمود: چه مقدار کاری است؟ گفت: دو مثقال از آن سمّی کشنده است، و هر حبّه از آن قادر است یک مرد را از پای در آورد.

پس آن حضرت حبّه را از وی گرفته و قورت داد و بدنبال آن؛ عرق سبکی نمود، با

دیـدن این صـحنه مرد یونانیّ به هراس افتاده و گفت: اگر او بمیرد مرا بازداشت نموده و خواهند گفت من او را به قتل رسانده ام و هرگز نپذیرند که او خود دست به این کار زده!!.

پس آن حضرت خنـده و تبسّـمی فرموده و گفت: ای بنده خدا! اکنون از قبل سـرحال ترم، و آنچه تو آن را سمّ پنداشتی هیچ زیانی به من نرساند.

سپس فرمود: چشـمانت را ببند، او بست، گفت: بازکن، او چشمانش را باز کرده و به چهره آن حضرت نگریسته دید رنگ آن حضـرت از زردی برگشته و سفید و سرخ شده، از دیدن این صحنه بخود لرزیده و ترسید، حضرت أمیر پس از لبخندی فرمود: پس آن زردی که در صورت من دیـدی کجـا است؟! گفت: بخـدا گویـا تو آن نیستی که من دیـدم، پیش از این زرد بودی و اکنون همچون گل سرخ شده ای!!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۸

(۱) حضرت فرمود: با همان سمّی که فکر کردی مرا خواهد کشت آن زردی از بین رفت!.

و امّا دو ساق باریک من- و پایش را جلو داده و جامه را بالا زد- به نظر تو بایـد با آنها در حمل بار مـدارا کنم تا به آنها فشار نیامـده و نشـکند، ولی من به تـو نشـان خواهم داد که طبّ خداونـد از طبّ تو برتر است، در این حـال حضـرت وزنه ای بسـیار سنگین خارق عادت را بر سر نهاد و حرکت کرد، با دیدن این صحنه حال غش و بیهوشی به

مرد یونانی دست داده و افتاد!!.

حضرت فرمود: برویش آب بریزید، پس به هوش آمده در حالی که می گفت: بخدا که همچون امروز این چنین صحنه عجیبی ندیده بودم!!.

حضرت فرمود: این قدرت همان دو ساق باریکی است که دیدی، ای مرد یونانیّ آیا این در طبّ تو یافت می شود؟! یونانیّ گفت: آیا محمّد نیز همچون تو بود؟

فرمود: آیا علم و عقل و قوّت من جز از وجود مبارک آن حضرت می باشد؟! یادم هست که مردی ثقفی که در علم طبّ سرآمد همگان بود نزد آن حضرت آمده و گفت: اگر شما دچار جنون هستید من قادر به درمان آن هستم؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱۹

(۱) رسول خدا- صلّی اللّٰه علیه و آله- در جواب فرمود: آیا مایلی معجزه ای به تو بنمایانم تا به خوبی دریابی که هیچ نیازی به طبّ تو ندارم؟. گفت: آری. فرمود: چه معجزه ای می خواهی؟ گفت: آن درخت خرمای دور را فراخوان تا از ریشه در آمده و کشان کشان نزد تو آید.

حضرت فرمود: همین تو را بس است؟ گفت: نه. فرمود: چه می خواهی؟ گفت:

سپس آن را امر کن که به جای خود برگشته و داخل همان زمینی شود که از ریشه در آمده بود. پس معجزه آن طبیب مو به مو انجام شد.

یونانیّ گفت: این واقعه که از محمّد نقل می کنی من در آنجا حاضر نبودم که بپذیرم، ولی من درخواست کمتری از تو دارم، من از تو دور می شوم، مرا بخوان، و اگر با اینکه می توانم تو را

اجابت نکنم دعوت تو را پذیرفتم، این معجزه خواهد بود.

حضرت فرمود: این تنها معجزه ای برای تو خواهد بود، زیرا تو از جانب خود بدان واقفی که آن را اراده نکردی، و من اختیار تو را زایل خواهم ساخت بی آنکه از من چیزی خواسته باشی، تا آن را فقط معجزه ای از قدرت قاهره خداوند بدانی، و ای یونانی ممکن است که تو

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۰

یا دیگری ادّعا کند که با هم تبانی کرده ایم، پس درخواست معجزه ای بنما که آیت و نشانه ای برای همه جهانیان باشد.

(۱) یونانیّ گفت: حال که اختیار را به دست من گذاردی اقتراح و استدعای من این است که اجزا و شاخه های این درخت خرما را از یک دیگر جدا ساخته پراکنده کنی، سپس فرمان دهی همه به مکان سابق خود بازگشته و به شکل سابق خود برگردند.

حضرت فرمود: این معجزه ای است که تو رسول من به آن درخت خرمایی، به آن بگو: وصیّ محمّد رسول خدا به اجزایت امر می کند که جدا شده از هم دور شود!.

پس یونانی رفته و همانها گفت، ناگهان مو به مو همان که خواسته بود انجام شد بطوری که هیچ اثری از آن درخت در آنجا نماند، گویی اصلا درختی آنجا نبوده!.

با دیدن این صحنه لرزه بر اندام او افتاده و گفت: ای وصیّ محمّد رسول خدا، استدعای أوّل مرا انجام دادی، استدعای دیگری دارم، از آن بخواه که به جای نخست خود رفته و همه اجزایش جمع گردد، حضرت فرمود: تو

رسول من در این کاری، به آن بگو: وصیّ محمّد رسول خدا تو را امر می کند مانند حالت نخست خود جمع شده و به جای أوّل خود بازگردی.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۱

(۱) یونانیّ این ندا سر داد، ناگهان بادی برخاسته و تمام آن اجزای درخت خرما به هم پیوسته و شاخ و برگ گرد آمده و مانند أوّل گردید.

مرد یونانیّ گفت: معجزه دیگری استدعا دارم که خوشه ها و خرمای نارس خود را خارج ساخته و رنگ آن از سبزی به زردی و سرخی شده و رطب گشته برسد، و ما با هر که در محضر شما حاضر باشد از آن خرما تناول کنیم.

حضرت فرمود: تو رسول من به آن هستی، آنچه خواستی به آن امر کن.

پس مرد یونانی همان که أمیر المؤمنین علیه السّلام امر نمود به زبان آورد، و همه مو به مو انجام شد بطوری که خوشه های خرما بر شاخه سنگینی می کرد.

یونانیّ گفت: و استدعای دیگری دارم، که خوشه های آن را نزدیک من آری، یا دستم را دراز کنی تا به آنها برسد، و خواست من انجام یکی از آن دو خواسته است، و اینکه هر دو دست مرا دراز نمایی.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۲

(۱) فرمود: آن دستی که برای چیدن می خواهی دراز کرده و بگو: ای نزدیک کننده دور دست مرا به آن نزدیک فرما،

و دست دیگری که می خواهی خوشه را بـا آن بگیری کشـیده و بگو: ای آسان کننـده سـختی، دسترسـی بـدان چه از من دور است را آسان فرما!.

پس همان کرد و همان گفت، پس دو دسـتش دراز شده و به خوشه رسید، و خوشه دیگر از درخت خرما ساقط گشته بر زمین افتاد و چوب آن خوشه دراز شده مانند نهال در پیش یونانی راست بایستاد!.

سپس حضـرت فرمود: اگر آن را تناول کنی و بـدان چه از معجزات از من دیدی ایمان نیاوردی، خداوند تو را به اشدّ مجازات عقوبت خواهد کرد تا مایه عبرت افراد عاقل و جاهل از خلق او گردی!.

یونانیّ گفت: اگر من این چنین کنم مسـلّما ره عناد پیموده و خود را در معرض هلاك و نابودی انداخته ام، اکنون من شهادت می دهـم کـه تـو از خـواصّ خداونـد بـوده، و هر چـه از خداونـد گفـتی همه حقیقت است، پس هر چه می خـواهی امر کن تا اطاعتت نمایم.

فرمود: تو را امر می کنم که اعتراف بیکتایی خداوند کنی، و شهادت به جود و حکمت او داده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۳

و پروردگار را از هر عبث و فساد و ظلم به بندگان از زن و مرد بری و منزّه بدانی، و اینکه محمّد صلّی اللَّه علیه و آله آن کسی است که من وصـیّ او؛ که سیّد آدمیان است می باشم، و اینکه آن حضرت برخوردار از بالاترین درجه در دار السّلام است، و شهادت دهی که علیّ؛ همو که این معجزات به تو نمایان

ساخته و تو را متولّی نعمتها و والی امر خود نمود: بهترین خلق خدا پس از محمّد رسول خدا است، و اینکه او از همه مردم پس از وفات پیامبر به جانشینی او و عمل به شرایع و احکامش شایسته تر است، و شهادت دهی که دوستان او دوستان خدا، و دشمنانش دشمنان خدایند، و اینکه سایر مؤمنین شریک با تو در آنچه تکلیفت نمودم؛ یار و یاور تو در اوامر من هستند، ایشان بهترین افراد امّت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و پاکترین پیروان من می باشند.

(۱) و تو را امر می کنم که با برادران دینی خود که مانند تو؛ محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و مرا تصدیق نموده و مطیع فرمان او و منند، در آنچه خداوند روزیت ساخته و مشمول فضل خود ساخته برابری و مواسات کنی، فقرشان را مرتفع نموده، و خلاصه به دادشان برسی، و از میانشان هر آنکه با تو در ایمان برابر است مالت را با او مساوی تقسیم کنی، و آنکه بر تو در امور دینی افضل و برتر است مالت را برایش ایثار کنی، تا با این کار بر حضرت حقّ معلوم گردد که

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۴

دین او نزد تو از مال عزیزتر است، و اینکه دوستان خدا نزد تو از أهل و عیال گرامی تر می باشد.

(۱) و تو را امر می کنم که دینت را حفظ کنی، و علمی که به تو سپردم و اسراری که نزد تو نهادم همه را

مکتوم داشته و آنها را بر معاندین ما فاش مسازی، و گر نه مورد ضرب و شتم و لعن آنها واقع خواهی شد، نکند سرّ ما بر افراد غافلی که علیه ما زشتکاری می کنند فاش سازی، و با این کار دوستان ما را گرفتار آزار جاهلان سازی.

و تو را دستور می دهم که در دین خود تقیّه کنی، زیرا خداوند می فرماید: لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْ ءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً «۱»، و به تو اجازه می دهم در صورت خوف و ترس [از سر تقیّه] دشمنان را بر ما تفضیل دهی، و حتّی از ما برائت بجویی، و حتّی نمازهای واجب را ترک گویی، زیرا تعریف دشمنان هنگام ترس، نه به آنها سود رساند و نه به ما زیان، و اظهار برائت تو از ما هنگام تقیّه؛ نه تهمتی بر ما بوده و نه چیزی از ما کم می کند، و اگر تو ساعتی با زبان از ما تبرّی جویی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۵

- در حالی که قلبا از موالی مایی- همان روح دوستی در تو باقی خواهد ماند- که قوام موالات به آن است- و با تو محفوظ گردد؛ که قیام محبّت به آن و جاه تو به آرامگاه خود قرار گیرد، و با این کار ماهها و سالها همه دوستان و برادران و خواهران ایمانی ما را از هر زیانی بیمه خواهی کرد، تا اینکه خداوند فرج و گشایشی بر این

پریشانی و انـدوه ایجاد فرماید، و این اندوه و دلتنگی و گرفتگی خاطر زدوده شود، و این روش بهتر از این است که خود را در معرض هلاك و نابودی قرار داده و عمل دینی و صلاح برادر مؤمنت را از آن قطع کنی.

مبـادا مبادا آن تقیّه ای که تو را گفتم ترک کنی، که با این کار خون خود و برادرانت را بیهوده ریخته و اموال خود و ایشان را به نـابودی کشانی، و اموالتان را بـدست دشـمنان خـدا به تباهی کشانی، با اینکه امر خـدا بر اعزاز دوسـتان است، و در صورت عدم رفتار به دستوراتم زیان تو بر خود و دوستانت شدیدتر از زیان فرد ناصب و کافر به ما خواهد بود.

[بیان آن حضرت- علیه السلام- در باره سعد و نحس ستارگان]

[بیان آن حضرت- علیه السلام- در باره سعد و نحس ستارگان]

(۱) ۱۳۵- و از سـعید بن جبیر نقـل است که یکی از دهقانهـای فارس با أمیر المؤمنین علیه السّـلام روبرو شـده و پس از اظهار احترام و تهنیت گفت:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۶

ای أمیر المؤمنین، اکثر ستارگان منحوسه در این وقت از مطلع خود طالع شده و ستارگان سعد و خوشی زیر آنها رفته اند، و در این چنین زمـانی هر فرد حکیمی بایـد مخفی شود، و این روز تو روز بسـیار سـختی خواهـد بود، خصوصـا امروز که دو سـتاره منقلب در طالع شما نمایان شده اند، پس زنهار که به این میدان جنگ حاضر نشوی!!.

حضرت أمیر علیه السّلام فرمود: وای بر تو ای دهقانی که خبر از

آثار ستارگان دهی و حذر از مقدّرات الهی نمایی! ما را از قصّه سرطان باخبر ساز؟ و طالع اسد چند است؟

و از ساعات که در حرکات نجومند؟ و از مسافت میان سراری و ذراری ما را مطّلع ساز؟

گفت: بسیار خوب، و دست بکیسه اش برده و اصطرلابی را خارج و بدان نگریست.

حضرت تبسّمی کرده و فرمود: هیچ میدانی روز گذشته در اطراف دنیا چه چیز سانح و پیدا گشته؟ خانه ای در چین خراب شد و برج ماجین فرو ریخت، و سور سرندیب سقوط کرد، یکی از فرماندهان روم در ارمنیّه فرار کرد، و رهبر یهودیان در ابلّه مفقود شد، و در وادی نمل مورچگان به هیجان آمدند و پادشاه افریقا وفات یافت، آیا از همه اینها آگاهی؟

گفت: نه، ای أمیر المؤمنین!.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۷

(۱) فرمود: روز گذشته هفتاد هزار عالم و در هر عالم هفتاد هزار ایجاد شده، و در امشب به همان تعداد نابود می شود. و این فرد از آنان است- و با دست اشاره به سعد بن مسعده حارثی ملعون نمود که جاسوس خوارج در لشکر آن حضرت بود، و آن ملعون از ترس اینکه آن حضرت دستور دستگیری وی را داده در دم جان داد.

با دیدن این منظره دهقان به سجده افتاد.

حضرت أمیر علیه السّلام بدو فرمود: آیا من تو را به آنچه عین توفیق بود ارشاد نکردم؟

عرض کرد: آری ای أمیر المؤمنین.

فرمود: من و یارانم نه از أهل شرق و نه أهل غربیم بلکه ما زا ناشیه

قطب و اعلام فلک می باشیم.

و امّا این گفته ات که: از برج طالع ما آتش افروخته ظاهر است باید آن را حمل بر خیر و خوبی نمایی نه زیان و ضرر، زیرا نور و روشنایی نزد ما است، و سوزندگی و التهاب از ما به دور و مهجور است، ای دهقان این مسأله ای ژرف و عمیق بود اگر مرد محاسبه ای حساب کن.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۸

(۱) ۱۳۶- نقل است که آن حضرت علیه السّلام قصد حرکت به سوی خوارج را نمود یکی از أصحاب به او عرض کرد: اگر این ساعت حرکت کنی می ترسم که به مراد خود نرسیده و پیروز نگردی، و من این سخن را از علم نجوم دریافته ام.

حضرت فرمود: گمان می کنی تو از آن ساعتی که اگر کسی در آن حرکت کند با ناراحتی روبرو نخواهد شد آگاهی؟ و می توانی از آن ساعتی که هر کس در آن براه افتد زیان می یابد او را باخبر کنی؟

کسی که در این گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از استعانت به خدا در رسیدن به هدفهای محبوب و مصونیت از آنچه ناپسند است بی نیاز شده است.

گویا می خواهی به جای خداوند، تو را ستایش کنند، چون به زعم خود، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می رسند و از زیان بر کنار می مانند، هدایت کرده ای! ای مردم، از فراگرفتن علم نجوم بر حذر باشید، جز به آن مقدار که در دریاها و خشکیها شما را هدایت

کنـد. چه اینکه نجوم به سوی کهـانت دعوت می کنـد، منجّم همچون کـاهن است، و کـاهن چون ساحر، و جادوگران همانند کافران و کافر در آتش است، اکنون از سخن این منجّم نترسید، و به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید.

پس [آن حضرت با لشکریانش به سوی کارزار] حرکت کرده و پیروز گردید.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲۹

احتجاج آن حضــرت علیه السّلام بر زندیقی که بر آیات متشابه نیازمند تأویل استدلال بر اقتضای تناقض و اختلاف در آن نمود و مسائل دیگر

اشاره

احتجاج آن حضرت علیه السّلام بر زندیقی که بر آیات متشابه نیازمند تأویل استدلال بر اقتضای تناقض و اختلاف در آن نمود و مسائل دیگر

(۱) ۱۳۷- فرد زندیقی نزد مولی الموحّدین أمیر المؤمنین علیه السّلام آمده و گفت: اگر این اختلاف در آیات قرآن شما نبود حتما به دین شما می آمدم. حضرت فرمود: آن آیه کدام است؟

گفت: این فرمایش خداوند: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ «۱». و: فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا «۲». و: وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا «۳». و: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً «۴». و: وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ «۵». و: يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً «۶». و: إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ «۷».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۰

و: قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ «۱». و: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ «۲». و: وُجُوهٌ

يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ «۳». و: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ «۴». و: وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى «۵». و: لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا «۶». و: وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً «۷». و: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ «۸». و: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ «۹». و:

بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ «۱۰». و: فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ «۱۱». و: فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ «۱۲». و: وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها «۱۳». و: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۱

لِيَوْمِ الْقِيامَةِ «۱». و: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ «۲».

(۱) أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: امّا آيه مباركه نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ يعنى: خداوند را در دنيا فراموش نموده و به دستوراتش عمل نكردند، پس خداوند نيز در آخرت توجّهى به آنان ندارد، مراد اين است كه هيچ پاداشى به آنان نخواهد داد، بنا بر اين بى ثواب بمانند، و همچنين است تفسير آيه فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا مراد از نسيان اين است كه خداوند همچون دوستان خود به آنان ثواب ندهد، همان اوليائى كه در سراى دنيا هنگام ايمان به خدا و رسول مطيع و ذاكر بوده و در غيب از او در هراس بودند.

و امّا آيه وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا، همانا خداوند تبارك و تعالى اعلى و

اکبر از آن است که به نسیان و غفلت وصف شود، بلکه او حفیظ و علیم است، بقول عرب: فلانی ما را از یاد برده هیچ یادی از ما نمی کند، یعنی هیچ خیری به آنان نرسانده و یادی هم از ایشان نمی کند.

حضرت فرمود: و امّا آیات مبارکه: یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۲

مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً، و: وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ و: یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً و: إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ، و: قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ، و: الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ همه و همه در مواطنی است که روزهای آن برابر با پنجاه هزار سال است، و مراد این است که: أهل معاصی یک دیگر را متّهم به کفر کرده و لعن می کنند، و مراد از کفر در آن آیه برائت است، می فرماید: برخی از برخی دیگر اظهار برائت می کنند، و نظیر آن در سوره إبراهیم از قول شیطان است که می گوید:

إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ، و نیز سخن إبراهیم خلیل که: «کَفَرْنا بِکُمْ»، یعنی ما از شما تبرّی می کنیم.

(۱) سپس در مکانهای دیگر جمع شده می گریند، که اگر صدای این جماعت به أهل دنیا برسد، همه مردم از معیشت خود ساقط شده و قلبهاشان شکاف بر خواهد داشت، مگر آنچه خدا بخواهد، و پیوسته گریه می کنند

تا اشکشان خشک شده و خون بگریند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۳

سپس در مکانهای دیگری گرد آمده و استنطاق شده و خواهند گفت: وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ، و این گروه خصوصا از افراد معترف به توحید در دنیایند، ولی افسوس که ایمانشان به خدا به جهت مخالفت با رسول، و تردید در نشانه های الهی، و نقض عهد در باره اوصیا، و ترجیح افراد پست بر افراد نیکوکار، هیچ سودی بدیشان نرساند، بخاطر همین است که خداوند آنان را در پذیرش ایمانشان تکذیب کرده و در این آیه فرموده: انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ، بنا بر این بر قلبهاشان مهر زده، و دست و پا و پوستشان را گویا نموده و بر تمام معاصی اعتراف نمایند، سپس مهر را از زبانشان برداشته و به پوست خود گویند: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ.

سپس در مکانهای دیگری اجتماع نموده و از ترس و هراس سختی کاری که مشاهده می کنند و بزرگی بلا همه از هم می گریزند، و این همان فرمایش خداوند است که: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ- الآیه.

(۱) سپس در مکان دیگر جمع شوند که در آن اولیا و اصفیای خداوند بسخن آمده و هیچ کدام جز با اذن خدا و صحیح سخن نگویند، ابتدا رسولان برخاسته و در باره مأموریت و رسالت خداوندی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۴

به امّتهاشان توضيح دهند، و گويند كه همه آنها را مو به مو به امّتهاى خود تسليم نموده اند، سپس امّتها بازخواست شوند و ايشان انكار مى كنند، همان گونه كه خداوند فرمايد:

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ، و افراد امّت گويند: ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ، در اينجا همه رسولان بر رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شهادت خواهند داد، او نيز به صدق گفتارشان اعتراف نمايد، و انكار امّتها را تكذيب فرمايد، و به هر امّتى خواهد گفت: آرى فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ، مراد اين است كه خداوند بر شهادت اعضاى شما بر خلاف شما كه رسولان تبليغ رسالت نمودند مقتدر است. و همچنين فرمايش خداوند به پيامبرش كه: فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً، پس قادر به ردّ شهادت او نمى باشند، زيرا ترس آن دارند كه خداوند بر زبانشان مهر زند، و اينكه اعضا و جوارحشان بر اعمال مرتكبه اشان شهادت دهند، و هر كدام بر منافقين قوم و امّت و كفّارشان شهادت دهد، و اين بواسطه الحاد و عناد و نقض عهد، و تغيير سنّت، و دشمنى با أهل بيت پيامبر، و بازگشت به سنن جاهليّت، و ارتداد، و نيز پيروى از امّتهاى ظالم پيشين و خائن به انبياى خود مى باشد، در اينجا همگى مى گويند:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۵

قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا

شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْماً ضالِّينَ.

(۱) سپس در مکانی دیگر- که در آن مقام و ایستگاه محمّد صلّی اللَّه علیه و آله که همان «مقام محمود» است- گرد می آیند، در اینجا برتر از همه خلایق ثنای الهی گوید، سپس به ثنای تمامی فرشتگان پردازد، بنوعی که هیچ فرشته ای نماند جز آنکه حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بر او ثنا گفته است، سپس برتر از همه بر انبیاء ثنا فرستد، بعد بر تمام مردان و زنان مؤمن ثنا فرستد، ابتدا از صدّیقان و شهدا و به صالحان ختم نماید، پس أهل آسمانها و زمینها او را حمد گویند، پس این همان آیه: عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً است، پس خوشا بحال کسی که او را در این مقام نصیب و بهره ای باشد، و وای بر کسی که از آنها ناکام بماند.

سپس در مکان دیگر اجتماع می کنند که در آن همه از هم اظهار برائت می کنند، و اینها همه پیش از حساب است، پس هنگام حساب؛ هر که مشغول کار خود است! از خداوند برکت آن روز را خواهانیم.

حضرت فرمود: و امّا آیه: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ این همان موضعی است که اولیای خدا پس از پایان حسابرسی بدان جا روند، همان جا که نهری دارد به نام «نهر حیوان»،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۶

در آن غسل نموده، و از جای دیگرش می نوشند، با نوشیدن آن رنگ رخسارشان سفید شده و از هر سختی و مشکل و آزاری عاری شوند،

سپس به ورود در بهشت رهنمون شوند، و از همین جا است که نظر می کنند تا خداوند چگونه پاداششان را می دهد، پس گروهی به بهشت روند، و این همان آیه است که فرشتگان بر ایشان سلام کنند: سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ، و در همان لحظه است که خداوند فرماید با ورود به بهشت و نظر به وعده های الهی پاداش برید، و این همان آیه: إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ می باشد، و «ناظره» در برخی از لغتها به معنی «منتظره» است، مگر این آیه را نخوانده ای که:

فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ، یعنی منتظرند؛ ببینند رسولان چگونه پاسخی باز آرند.

(۱) و امّا آیه: وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى ، حضرت محمّد صلّى اللّه علیه و آله را خواسته در هنگامی که او در سدره المنتهی بود آنجا که هیچ کس از آن مکان نمی گذرد، و قسمت آخر همان آیه: ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى رؤیت جبرئیل است که دو بار او را به صورت اصلی خود دید، یک بار همین است و مرتبه ای دیگر، و این بخاطر این است که جبرئیل خلق عظیمی دارد، و او از روحانیینی است که خلق و صفتشان را جز خداوند ربّ العالمین درک نمی کند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۷

(۱) حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: و امّا آیه: وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ، همچنین است فرمایش

خداونـد متعال که رسول را جز رسولانی از آسـمان وحی نمی کننـد، و آن را رسولان آسـمانی به رسولان زمینی می رساننـد، یعنی گـاهی کلام وحی میان ربّ العالمین و میان رسول زمین است و واسـطه در میان رسول آسـمان نیست، این است کلام از روی وحی و از وراء حجاب.

پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «ای جبرئیل آیا پروردگارت را دیده ای؟» و او پاسخ داده که: «پروردگار من دیده نمی شود». رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «پس از که وحی را اخذ می کنی؟» و گفت: «از اسرافیل می گیرم»، فرمود: «اسرافیل از که دریافت می کند؟» گفت: «از فرشته ای مقرّب تر از خود از روحانیّین اخذ می کند»، فرمود: «این فرشته وحی را از که می گیرد» گفت: «خداوند در دل آن فرشته چیزی به کرم اندازد».

پس این وحی است، و آن همان کلام خداونـد می باشـد، و کلام خدا به یک نحو نیست، چنان که در بعضـی مقام با رسولان خود متکلّم گردیده، و بعضـی از کلام آن است که خدا در دلهای انبیاء و رسولان اندازد، و برخی را در خواب به رسول ظاهر گرداند، و بعضی را به وحی و تنزیل بر رسولان تلاوت و قرائت کنند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۸

(۱) حضـرت علیّ علیه السّـلام فرمود: و امّا آیه: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ هر آینه روز قیامت را خواسته که از ثواب پروردگارشان محجوبند، و آیه: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا

أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ، محمّد را باخبر مى سازد از جماعت مشرك و منافق همانها كه به فرمان خدا و رسول جواب مثبت ندادند. پس فرموده: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ، آنجا كه خدا و رسول را اجابت نكردند، أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ مراد از اين آيه: عذاب دنيايى است كه بر آنان نازل مى شود همان طور كه امّتهاى پيشين را عذاب نموده، پس اين خبرى است كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله را از آن آگاه مى سازد، سپس فرموده: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، يعنى: پيش از نزول اين آيه ايمان نياوردند، و اين آيه طلوع خورشيد از مغرب آن است، و در آيه ديگر فرمايد: فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا يعنى: بر ايشان عذابى نازل فرمود، و همچنين است ارسال عذاب بر بنيانشان آنجا كه فرموده: فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ، يعنى بر آن جماعت عذاب فرستاد.

حضرت علىّ عليه السّلام فرمود: و امّا آيه شريفه: بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ، و آيه:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳۹

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ، و: إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ، و: فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً، مراد از لقاى خداوند همان رستاخيز و قيامت است كه آن را لقاء ناميده است، و همچنين است آيه: مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ، يعنى:

هر كس كه يقين دارد كه برانگيخته

خواهد شد، پس وعده الهی حتمی است که یا ثواب دهد یا عقاب کند، پس مراد از لقاء در این آیه رؤیت نیست، و آن همان رستاخیز است، و همچنین است آیه: تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ، یعنی: در روز رستاخیز ایمان از دلهاشان زایل نشود.

(۱) حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: و امّا آیه: وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها، یعنی: یقین دارند که حتما بدان داخل می شوند، و همچنین است آیه: إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ.

و امّا آیه ای که برای منافقین است: وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و آن ظنّ؛ شکّ است نه یقین. و ما دو گونه ظنّ داریم: یکی ظنّ شکّ، و دیگر ظنّی که معنی یقین می دهد، پس آنچه مربوط به امر معاد است ظنّ یقین می باشد، و آنچه مربوط به مسائل دنیا است آن ظنّ شکّ می باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۰

(۱) حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: و امّا آیه: وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً پس آن میزان عدل است، و همه خلایق در آن در باره دین خدا بازپرسی شوند، مردمان برخی از برخی دیگرند، و توسّط کردارشان پاداش گیرند، و ستمکار به مظلوم مجازات و کیفر شود، و مراد از آیه فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ قلّت و کثرت حساب است، و مردم در آن روز در طبقات و منازل مختلفی هستند، برخی از ایشان حساب آسانی داشته و خوشحال به أهل خود بازگردند، و

برخی از ایشان بـدون حسـاب و کتـاب به بهشت رونـد، زیرا ایشان کار دنیا را متلبّس و مختلط نساختنـد، زیرا حساب در آنجا برای کسـی است که کـار دنیا را متلبّس نمایـد، و برخی دیگر از ایشان به حساب قلیل و کثیر و صـغیر گشـته پس از آن داخل شعله آتش گردنـد، و برخی از ایشـان سـران کفر و حکّام ضـلالت و اربـاب ظلـم و شـقاوتند، ایـن گروه در روز قیـامت نزد پروردگـار عاری از وزن اعتبار و اعتنایند، زیرا در دنیا هیـچ اعتنایی به امر و نهی حضـرت حقّ تا روز قیامت نداشـتند، و ایشان روز قیامت «به دوزخ مخلّد خواهنـد بود، آتش دوزخ صورتهای ایشان را می سوزانـد و در جهنّم زشت منظر خواهند زیست- مؤمنون: ۱۰۳ و ۱۰۴».

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۱

(۱) و از جمله سؤالات فرد زنـدیق تضـادّ در این آیـات بود که: قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ و: اللّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها و: الَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ، در آیه ای فعـل سـتاندن جـان را به فرشـته مرگ؛ و در جای دیگر به خود، و در جای دیگر به ملائکه نسبت داده است!.

و دو آیه متضادّ دیگر یکی: فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْیِهِ، و دیگری آیه وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی است، حضـرت حقّ در آیه نخست خبر می دهد که اعمال صالحه کفران نمی شود (از بین نمی رود)، و در آیه دوم؛ ایمان و اعمال

صالحه بدون هدایت شدن عاری از هر نفع و سودی می داند.

و آیه دیگر این است که: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا، چگونه پیش از قیامت فرد زنده ای قادر است از مردگان سؤال نماید؟.

و در آیه دیگر می فرماید: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولًا، این امانت چیست؟ و این انسان چه کسی می باشد؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۲

و خداوند عزیز و علیم منزّه از تلبیس بر بندگان است.

(۱) و خداوند در آیات گوناگون انبیای خود را به صفات ناپسند مشهور داشته مثلا آیه:

وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی ، و در آیه: إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی حضرت نوح را تکذیب نموده که:

إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ، و إبراهیم را بترتیب عابد ستاره، ماه و خورشید معرّفی نموده، و یوسف را این گونه تعریف نموده که: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ، و موسی را در این آیه تهجین فرموده که: رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی، و بخاطر فرستادن جبرئیل و میکائیل بسوی داود که از محراب بالا روند- تا آخر قصّه، و اینکه یونس را بخاطر اینکه با غضب و ذنب از شهر خارج شد در شکم ماهی حبس نمود، و با این آیات خطایا و لغزش انبیاء را نمودار ساخته، سپس بصورت مکتوم اشاره به فردی دارد که فریب خورده و شیّادی کرده و گمراه ساخته و

گمراه شـده، و نامش را نبرده در این آیه: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی، آیا فرد ظالم در آیه اسم یکی از انبیاء است که نامش را نبرده؟.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۳

(۱) و در آیات: وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا، و هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ، و وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ، یک بار آمدن را نسبت بذات مقدّس خود نمود، و در بار دیگر نسبت آمدن به خلایق داده است.

در آیه ای یـافتم که کـار پیغمبر خود را شاهـدی دنبـال می کنـد، و آنکه دنبـال کـار نبیّ را می گیرد روزی از ایّام عمرش بت پرست بوده است!.

و نیز در آیه: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ، مراد از نعیمی که بندگان از آن سؤال شوند چیست؟

و نیز در آیه: بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ، این بقیّه چیست؟

مراد از جنب، وجه، یمین، و شـمال در آیـات: یـا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ و فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، و کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ، و وَ أَصْحابُ الْیَمِینِ ما أَصْحابُ الْیَمِینِ، و وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ چیست؟ زیرا مطلب آن بسیار ملتبس است.

و در آیات: الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی ، و أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ، و

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۴

وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ، و وَ هُوَ مَعَكُمْ أَیْنَ ما كُنْتُمْ، و وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ، و ما یَكُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ مكانهای مختلفی برای خدا معیّن ساخته.

(۱) و در آیه: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ، هیچ شباهتی در عدل و انصاف یتیمان در نكاح زنان نیست، و همه زنان كه یتیم نیستند، پس معنی آیه مذكور چیست؟

و در آیه: وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ چگونه خداوند مورد ظلم واقع شده و این گروه ظالمان كیانند؟

و مراد از واحده در آیه: إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ چیست؟

و در این آیه می فرماید: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ مشاهده می كنیم مخالفان اسلام و ایمان همیشه بر مذهب باطل خود بوده و استقامت دارند و هیچ میلی به بازگشت به دین محمّد ندارند، و نیز ارباب اسلام كه أهل فسادند در عقیده با هم اختلاف داشته و همدیگر را لعن می كنند، در این اوضاع دیگر چه جایی برای رحمت عامّه و مشتمل بر همگان می ماند؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۵

(۱) و نیز قرآن؛ رسول خدا را بر تمام انبیاء تفضیل داده، ولی بیشتر از آن تعاریف او را مخاطب به آزار و جفا و بدی ساخته و از سر سرزنش و ملامت بنوعی خطاب نموده كه

هیچ پیامبری را این گونه نگفته، مانند آیات: وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ، و: وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا، و إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصِيراً، و وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ؟، و در آیات: وَ ما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ، و ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ، و وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ، اگر همه چیز در امام معدود و محسوب است، که او همان وصیّ پیامبر است، و آن حضرت سزاوارتر است که از صفت ما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ دور باشد، و خلاصه اینها همه صفاتی مختلف و احوالی متناقض و اموری مشکل است، پس چنانچه رسول و کتاب، حقّ و درستند که من به جهت شکّ در این امور به هلاکت افتاده ام، و اگر هر دو باطلند که دیگر هیچ بأس و باکی نیست.

أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سبّوح قدّوس، ربّ الملائکه و الرّوح، ذات اقدس الهی از

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۶

تمام این سخنان منزّه و مبرّا است، او حیّ دائم، قائم بر جمیع نفوس و کسب خلائق در روز و شب است، اگر موارد شکّ دیگری هم داری بیان کن!.

گفت: همینها که بیان کردم کافی است ای أمیر المؤمنین.

(۱) حضرت فرمود: تأویل آیاتی که سؤال نمودی برایت بیان خواهم

کرد، و هیچ توفیقی جز در پرتو خداوند میسور نگردد، بر او توکّل نموده و به سوی او بازمی گردم، و متوکّلان باید بر او توکّل می کنند.

امّا آیه: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها، و قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ، و تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا، و الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ، و الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ، خداوند تبارك و تعالى اجلّ و اعظم از آن است كه خود متولّى اين امور شود، و فعل رسولان و ملائكه او همان فعل خداوند است، زيرا اينان عمل به امر او مى كنند، بنا بر اين خداوند جليل گروهى از ملائكه را بعنوان رسول و سفير ميان خود و خلق برگزيده است، و ايشان همان كسانند كه مى فرمايد: اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ، بنا بر اين تولّى قبض روح أهل طاعت را ملائكه رحمت بعهده دارند، و قبض روح أهل معصيت را ملائكه عذاب انجام مى دهند، و ملك الموت؛ يارانى از فرشتگان رحمت و عذاب دارد، كه

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۷

تحت فرمان او بوده و فعل ايشان همان فعل او است، و سراغ هر كه مى روند كارشان منسوب به ملك الموت است، در اين صورت كار ملك الموت نيز همان فعل خداوند است، زيرا پروردگار، قبض روح بر دست هر كه خواهد جارى مى سازد، عطا مى كند و منع مى فرمايد، پاداش و عقوبت را در دست هر كه خواهد روان مى كند، چرا كه فعل افراد امين او همان فعل خداوند است، وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ.

(۱)

و امّا دو آیه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ، و وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی عمل صالح فقط با اهتداء سامان می یابد، و این طور نیست هر که نام ایمان بر او آمد شایسته نجات و رهایی باشد با اینکه مرتکب اعمال هلاکت بار گردنکشان شده باشد، اگر این گونه بود باید قوم یهود نجات می یافتند، با اینکه اعتراف به توحید داشته و معتقد به اللَّه بودند، و نیز سایر یکتاپرستان نیز باید خلاص و رها می شدند، از ابلیس گرفته تا پائینترین افراد در کفر، و مطلب بخوبی در این آیه مشهود است که: الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ و در این آیه: مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ.

و ایمان حالات و منازلی دارد و شرح آن طول می کشد، مثلا: ایمان دو وجه دارد:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۸

یکی ایمان به قلب، و یکی ایمان به زبان، مثلا ایمان منافقین در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وقتی مقهور شمشیر شده و ترسیدند، به زبان بود، نه با قلوب و دلها، و ایمان قلبی تسلیم پروردگار شدن است، و هر که امور خود را به اربابش تسلیم کند از فرمانش استکبار نخواهد نمود، مثل استکبار ابلیس بر سجود آدم، و بسیاری از امّتها از فرمان پیامبرشان استکبار ورزیده، و توحیدشان هیچ مفید فائده نیفتاد، همچنان که آن سجده های طولانی

ابلیس که یکی از آنها چهار هزار سال طول کشید سودی به او نرساند، چرا که از آن فقط قصد زخرف دنیا و ریا داشت، پس به همین خاطر هیچ نماز و زکاتی جز با اهتداء به راه نجات و راههای حقّ سود و نفعی نبخشد.

(۱) و خداوند با تبیین این آیات و ارسال رسولان جای هیچ عذر و بهانه ای را برای خلایق باقی نگذاشته، تا خلایق هیچ حجّتی پس از رسولان بر خداوند نداشته باشند، و زمین را از هیچ عالم نیازمند به او یا متعلّم بر راه نجات خالی نگذاشته، با اینکه اینان از نظر تعداد بسیار کم و اندکند.

و خداوند این موارد را در امّتهای پیامبران بیان داشته و آن را مثلی برای پیشینیان قرار داده است

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴۹

مانند آیه ای که در باره قوم نوح فرموده: وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ، و فرموده اش در باره افرادی که از قوم موسی بدو ایمان آوردند: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، و آیه ای که در باره حواریون عیسی خطاب به سائر بنی اسرائیل فرستاده: مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ، مطلب حضرت عیسی این بود که معلوم او گردد که کدامیک از ایشان فضل خود را تسلیم أهل فضل نموده و از فرمان پروردگار استکبار نمی کنند، و فقط حواریّون جواب مثبت دادند، و خداوند در این آیه برای علم اهلی را برگزید و طاعت

ایشان را بر همه واجب فرمود که:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، و آيه: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ، و: اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، و: وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، و: وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها، و مراد از بیوت همان علمی است که به پیامبران سپرده، و درب آن بیوت اوصیاء می باشند، و هر عمل خیری مانند: عهد و حدود و شرائع و سنن، و معالم دین از دستی غیر از دست برگزیدگان انجام شود همه و همه مردود و غیر مقبول است، و أهل آن کافرند، هر چند مشمول صفت ایمان باشند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۰

مگر این آیه را نشنیده ای که فرماید: وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كارِهُونَ؟!.

(۱) بنا بر این هر مؤمنی که اهتداء به سبیل نجات نشده ایمانش به خدا سودی عایدش نسازد، با اینکه حقّ اولیای او را دفع و عملشان را نابود کرده، و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود، و همچنین است فرموده خداوند که: فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا، و از این موارد در قرآن بسیار است، و هدایت همان ولایت است، همان طور که در این آیه فرموده: وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ

حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ، و أهـل ایمان در این آیه همان امامانی هسـتند که خداونـد عهـد رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله را به ایشان سپرده، همان حجّتهایی که امین مردم، و در هر زمان از اوصیاء می باشند.

و این طور نیست هر که از أهل قبله شـهادتین گویـد مؤمن باشـد، منافقین نیز شـهادت به وحـدانیّت خداوند و رسالت حضـرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله داده، و نیز رعایت عهد آن حضرت را در باب آئین خداوند و مفروضات و شرایع و براهین نبوّت او که در بـاره وصـیّ خود نموده بود به ظـاهر پذیرفتنـد، ولی به محض دست یافتن به قـدرت همه را زیر پا گذاشـته و نقض عهد نمودند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۱

و اینهـا را خداونـد به پیـامبرش در این آیه فرموده که: فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّى یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً، و در این فرموده که: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِکُمْ، و همچون این آیه که: لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ، یعنی راه همـان امّتهـای سـابق در خیانت به اوصـیاء پس از انبیاء را پیش خواهید گرفت، و از این موارد در قرآن بسـیار است، و این سـرانجام کار بر رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله بسی گران آمد، و چون خداوند، عالم به ضمیر او بود در این آیه خطاب به او

فرمود: فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ، و فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ.

(۱) و امّا آيه: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا، از جمله دلائل و براهينى است كه خداوند فقط به پيامبر مرحمت و عنايت نموده، و حجّت او را بر سائر مردمان واجب ساخته، زيرا كه چون حضرت حقّ آن رسول را خاتم انبياء گردانيد، و رسول به تمام امّتها و ملل قرار داد او را به صعود در آسمان هنگام معراج مخصوص داشته و در آن روز تمام انبياء را برايش جمع نمود، و آن حضرت به تمام مأموريت ايشان و تكاليفشان از حمل عزائم و آيات و براهين الهى بر همه واقف و آگاه شد، و تمام ايشان به فضل و برترى او اعتراف نموده،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۲

و به فضل تمام اوصياء و حجّتهاى زمين پس از او اقرار كرده، و به فضل شيعيان وصىّ او از مردان و زنان مؤمن معترف شدند، همانها كه منقاد و فرمانبر أهل فضيلت بوده و كوچكترين استكبارى از فرمانشان نكردند، و در آن مكان به حال تمام مطيعان و نافرمانان از امّت خود؛ و ساير پيشينيان از امّتهاى گذشته و آينده همه و همه پى برده و همه را شناخت.

(۱) و امّا لغزش و خطاهاى انبياء كه در قرآن مذكور است، و نيز خطاياى افرادى كه به ظاهر جرمشان از انبياء بزرگتر است ولى بصورت ضمير و مكتوب از آنان نام برده شد، همه و همه از

بهترین دلائل بر حکمت خیره کننده خداوند عزّ و جلّ، و قدرت قاهره و عزّت ظاهره او است، زیرا حضرت حقّ نیک بدین نکته واقف بود که براهین انبیاء در قلب و سینه های امّتهای ایشان به غایت بزرگ و گرانست، به همین خاطر برخی آنان را به خدایی عبادت کنند، مانند کار نصاری نسبت به عیسی بن مریم، بدین جهت این اشارات را دلیل بر تخلّف ایشان از کمالی قرار داده که معبود نشوند، آیا این آیه را در وصف عیسی که در باره او و مادرش آمده نشنیده ای که: کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ، یعنی هر که غذا تناول کند ناگزیر از دفع است، و هر که دفع کند از مقامی که نصاری برای عیسی قائلند دور است، پس نام انبیاء را از سر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۳

تجبّر و تعزّز در پرده نگفت، بلکه صریحا برای أهل تفکّر بیان فرمود.

(۱) و کنایه از نامهای جنایتکاران منافق در قرآن از فعل خداوند نیست بلکه از ارتکاب افرادی که در آن تغییر و تبدیل دادند، همانها که قرآن را به چند دسته تقسیم کرده و دنیا را به عوض دین گرفتند، و خداوند بخوبی قصّه تغییردهندگان را در آیاتی بیان فرموده که: فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا، و: وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقاً یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْکِتابِ، و: إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ، پس از وفات پیامبر آنچه از کجی باطلشان برپا نمودند، همانند تغییری

که یهود و نصاری پس از وفات موسی و عیسی در تورات و انجیل دادند و کلمات را از مواضع خود تحریف نمودند، و آیه: یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ منظور این است که کلامی جز فرمایش خداوند در کتاب نگاشتند تا کار بر مردم ملبّس گردد، پس خداوند نیز دل و قلبشان را کور نمود تا اینکه آثار جرمشان را از احداث و تحریف باقی گذاشتند، و تهمت و تلبّس و کتمان آنچه می دانستند را بخوبی بیان فرمود، و این همان فرمایش خداوند است که: لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ؟.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۴

(۱) و با آیه: فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ آنان را مثل زد که «زبد» (کف) در این مکان همان کلام ملحدینی است که چیزی در آن نگاشتند، که آن راهی جز نابودی و بطلان و تباهی هنگام تحصیل نخواهد داشت، و امّا آنچه به مردم سود می رساند همان تنزیل حقیقی است که هیچ باطلی بدان راه ندارد، و دلها آن را می پذیرد، و زمین در این آیه محلّ و مأوای علم است.

و با وجود تقیّه جایز نبود که نام افراد تبدیل کننده صریحا یاد شود، و نیز صلاح نبود بر آنچه ایشان نگاشتند چیزی اضافه شود، زیرا این کار موجب تقویت دلایل أهل تعطیل و کفر و مردم منحرف از قبله می شد، و ابطال این علم که موافق و

مخالف به آن تن داده اند به جهت آنست که اقتدا بر ایشان نموده و راضی به فرامین آنان شدند، و از قدیم الأیّام أهل باطل از أهل حقّ در تعـداد بیشتر بوده انـد، و ناگفته نماند که صبر نمودن بر اولیای امر بنا بر این آیه واجب و مفروض است که: فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، و بنا به آیه: لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ وجوب آن مشـمول دوستان و أهل طاعت ایشان نیز می گردد، و همین قدر که جوابت داد تو را کفایت می کند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۵

زیرا قانون تقیّه را نشاید که بیش از این باز گو شود.

(۱) و امّا آیه: وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، و: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى ، و هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ، همه و همه صـحیح و درست است، و فعل «آمـدن» در مورد خداونـد عزّ و جلّ همچون خلایق نیست، چرا که تأویل برخی از آیات قرآن غیر از تنزیل آن است، و آن مانند کلام و فعل بشر نیست، و برای تفهیم مطلب مثالی برایت می زنم که تو را بخواست خدا کفایت نماید، و آن حکایت خداوند از إبراهیم می باشد در این آیه: وَ قالَ إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ.

و فعل ذهاب او به سـمت خداوند در اصل؛ توجّه او به پیشـگاه حضـرت حقّ در عبادت و اجتهاد بود، حال دیدی که تأویل آن غیر از تنزیل بود،

و در آیه: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ، و وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ، مراد از انزال؛ خلق آن می باشد.

و نیز در آیه: قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ، مراد از عابدین؛ جاحد و انکارکننده آن می باشد، و باطن تأویل در این آیه مخالف ظاهر آن می باشد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۶

(۱) و مخاطب در آیه: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ هر آینه حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله است، آیا أهل نفاق و شرک منتظر چیزی غیر از آمدن ملائکه و رؤیت ایشان؛ یا آمدن پروردگارت یا برخی از آیات او بودند، و مراد از امر پروردگارت همان عذابهای دنیوی است که مشمول امّتهای پیشین نیز گردید، و در آیه: أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها همان هلاک اقوام گذشته بود که با فعل اتیان آورده شده، و در آیه: قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ یعنی خدا آنان را لعنت کند؛ چگونه برگردانیده می شوند، پس در این آیه لعنت را قتال نامید، و همچنین است آیه: قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ یعنی لعنت بر انسان، و در آیه: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى ، فعل پیغمبر را فعلی از خود نامید، آیا می بینی که تأویل آن غیر از تنزیل است، و مانند آیه: بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ، بعث را لقاء نامید، و همچنین آیه:

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ، يعنى: يقين نمودند كه مبعوث خواهند شد، و مثل آيه: أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ، يعنى: آيا يقين نمى كنند كه مبعوث خواهند شد، و لقاء نزد مؤمن؛

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۷

حشر و بعث، و نزد كافر؛ رؤيت و ديدن است، و گاهى ظنّ كافر يقين است، مانند آيه:

وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها يعنى: يقين كردند كه با آن مواجه خواهند شد.

و امّا آيه اى كه خطاب به منافقين است: وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا اين يقين نبوده و شكّ و ترديد مى باشد، پس لفظ ظاهرا يكى است و در باطن با هم مخالفند، و همچنين است آيه: الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى ، يعنى: تدبيرش مستقرّ و كارش بالا گرفت، و آيه: وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ، و وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ و ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ، هر آينه بدين آيات قصد دارد به تمام خلايق بفهماند كه قدرتى كه به امناى دين و واليان شرع عطا فرموده مستولى بر همه ايشان است و اينكه فعل او همان فعل ايشان است.

(۱) در اين مطلب خوب فكر كن، و من بر شرح آن مى افزايم تا سينه تو و هر كه پس از تو دچار اين شكّ و ترديد مى شود را خنك و سرد نمايم، تا مبادا كسى را براى پاسخ به آنها نيابد، زيرا طغيان دشمنان و فتنه ايشان سبب اضطرار و اضطراب أهل علم

به تأویل قرآن شده آن را مکتوب و محجوب کنند، و این از ترس أهل ظلم و بغی نمایند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۸

(۱) بـدان که روزگاری بر مردم بیایـد که حقّ در آن پنهان، و باطل ظاهر و مشـهور گردد، و در آن زمان بهترین افراد بـدیشان دشـمنترین آنـان می باشـد، و وعـده حقّ نزدیک شـده و الحاد عظیم گردد و فساد ظاهر شود، در یک چنین دورانی أهل ایمان گرفتار شوند، و زلزله های شدید رخ دهد، و از سر اضطراب نامهای اشرار را بر خود بندد، و تمام تلاش مؤمن حفظ خون خود از نزدیکترین افراد به خویش است، سـپس خداونـد فرج و گشـایش خود را برای اولیـایش جاری، و صاحب أمر را بر دشـمنان خود چیره و پیروز سازد.

و امّا آیه: وَ یَتْلُوهُ شاهِـدٌ مِنْهُ، مراد از شاهـد همان حجّت خـدا است که بر خلق اقامه می فرمایـد، و می فهماند که هیچ کس جز جانشـین پیغمبر شایسـتگی خلافت او را نـدارد، و تنها کسـی می توانـد دنباله رو پیغمبر باشد که مانند او مطهّر و پاک باشد، و دلیل آنکه حضـرت حقّ جایگاه ولایت و امامت را متّسع نگردانیـد تا اگر فردی یک وقتی اختیار کفر نمود او را نرسد که خود را مسـتحقّ قائم مقامی پیغمبر بداند، و جای هیچ عذری برای یاور او در گناه و ظلم نماند، چرا که خداوند افراد مبتلا به کفر را از دسترسی به مقام انبیاء و اولیاء بازداشته، و آن در خطاب به إبراهیم مشهود

است که: لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵۹

و مراد از ظالمين در اين آيه مشركينند، زيرا در آيه اى ديگر شرك را ظلم خواند كه: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ، و چون إبراهيم دريافت كه عهد خداوند بر امامت به بت پرستان نمى رسد، گفت: وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ.

(۱) و اين را بدان هر كه أهل نفاق را بر راستگويان، و كافران را بر ابرار ترجيح دهد، به دروغى كه بافته؛ گناهى بزرگ مرتكب شده است، زيرا خداوند تفاوت ميان أهل حقّ و باطل، پاك و ناپاك، و مؤمن و كافر را نيك بيان داشته، و دنباله رو پيغمبر- پس از او- تنها كسى است كه از لحاظ صدق و عدل و طهارت و فضيلت؛ لايق منصب او مى باشد.

و امّا آن امانتى كه ذكر نمودى امرى است كه جايز بلكه واجب است كه آن در انبياء و اوصياى ايشان باشد زيرا كه خداوند تبارك و تعالى تنها اين گروه را رهبران خلق خود قرار داده و ايشان را حجّتهاى خويش در زمين مقرّر فرموده، پس توسّط سامرىّ و جمع او و جماعت كفّارى كه او را هنگام غيبت موسى عليه السّلام در عبادت گوساله يارى نمودند؛ اقتدا به محلّ موسى عليه السّلام از روى تمرّد و طغيان تمام بود، و چون مفروض است كه حمل اين امانت جز سزاوار افراد طاهر و پاك از رجس و نجاست و عقيده نباشد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۰

پس سامریّ متحمّل وزر و خطیئت شده و تا آخر بار خطا و گناه هر که- از ستمکاران و طرفدارانشان- راه او را بپیماید بر دوش خواهد کشید. و به همین جهت است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرموده: «و هر کس سنّت حقّ و درستی را پایه گذاری نماید، پاداش آن برای همو است، و اجر هر که عمل بدان کند نیز تا روز قیامت برای او خواهد بود، و هر که سنّت گذار باطلی باشد، بار گناه آن بر دوش خود اوست، و گناه هر که مرتکب آن شود نیز تا روز قیامت بر دوش او خواهد بود»، و برای این کلام نبویّ شاهدی از قرآن است که در قصّه جنایت قابیل بر برادرش آمده که: مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً «۱»، و برای لغت «إحیاء» در این موضع تأویل باطنی دارد که ظاهری نیست، و آن «إهداء» می باشد، یعنی: «کسی که فردی را هدایت نماید»، زیرا هدایت سبب حیات ابد است، و هر که را که خداوند حیّ و زنده نام نهد هرگز نمرده است، هر آینه او را از سرای محنت و سختی به سرای عطا و راحت انتقال می دهد.

(۱) و امّا آنچه در قرآن از صفت باری گاهی مخاطب به لفظ انفراد و گاهی به خطاب جمع واقع است، برای این است که خداوند تبارک و تعالی همان گونه که

خود را وصف فرموده

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۱

نوری ازلی و قدیمی است که چیزی مانند او نیست، دستخوش تغییر نشده، و هر چه اراده و اختیار کند عملی سازد، و هیچ کس قادر بر ردّ حکم و قضای او نیست، آفرینش او موجب ازدیاد در ملک و عزّت او نشود، و عدم ایجاد ایشان نیز هیچ نقصی را متوجّه او نمی سازد، و تنها اراده به آفرینش نمود، تا قدرت خود را اظهار و سلطان خود را نمایان و براهین حکمت خود را ظاهر و آشکار سازد، پس آنچه در مشیّت حقّ بود به هر وجه که خواست خلق فرمود و انجام برخی از کارها را بدست برگزیدگان امنای خود جاری گرداند، و فعل آنان همان فعل حضرت حقّ است، همچنان که در قرآن است: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ، و نیز آسمان و زمین را ظرف و جایگاهی برای خلق خود قرار داد تا خبیث از طیّب را تمیز دهد، هر چند همه آن دو گروه در علم حضرت حقّ بود، و خواست تا آن را مثالی برای اولیا و امنای خود قرار داده، و فضل منزلت اولیای خود را به خلایق شناساند، و طاعتشان را مقرون به طاعت خود فرموده، و حجّت را بر ایشان تمام نمود که نوعی ایشان را خطاب نماید که دلالت بر وحدانیّت و انفراد خود کند، و حاکی از این باشد که حضرت حق را اولیایی است که احکام و افعال ایشان همان فعل اوست،

ایشان بندگان محترم و بزرگواری هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۲

و هر چه کنند به فرمان او کنند، آن خدای که این جماعت را مؤیّد به روح خود گردانید و خلق را بر اقتدار آنان بر علم غیب به تبعه آیه: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ عالم و واقف فرمود، و ایشان همان نعیمی هستند که همه از آن پرسیده شوند، زیرا خداوند به سبب ایشان پیروانشان را مشمول نعمت خود قرار داده است.

(۱) فرد زندیق پرسید: این حجّتها چه کسانند؟

فرمود: ایشان عبارتند از: رسول خدا، و جماعتی از اصفیا که خداوند ایشان را مقرون به خود و رسول فرموده، و طاعتشان را همچون طاعت خود بر خلق مفروض و واجب ساخته، ایشان صاحبان امری هستند که در حقّ ایشان فرموده: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، و نیز: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ.

فرد زندیق پرسید: منظور از این امر چیست؟

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: عبارت از آن چیزی است که فرشتگان با آن از جانب حضرت حقّ نازل می گردند، در شبی که در آن هر امری با حکمت؛ معیّن و ممتاز گردد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۳

از ایجاد و خلق و

رزق و از اجل و عمل و از حیات و عمر و از موت جانداران و علم به غیب آسمانها و زمین و معجزات و آیات که هیچ احدی را نسزد مگر خدای تعالی و اصفیاء و سفیران که میان خدا و خلق اللّه باشند که ایشان وجه خدایند که در قرآن ذکر نمود اشاره به همان اعیان است چنان که فرموده: فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، ایشان بقیّه اللّه می باشند، یعنی همان مهدیّ که در پایان و انقضای این مهلت خواهد آمد، همو که زمین را پر از قسط و عدل کند همچنان که پر از ظلم و جور شده است.

(۱) و از آیات او: غیبت، و پنهان شدن هنگام اوج طغیان، و اظهار انتقام می باشد، و اگر این امری که برایت تعریف کردم تنها مختصّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود خطاب دلالت بر فعل گذشته می کرد نه بر فعل آینده، و لفظ آیه این بود که: «فرشتگان نازل شدند»، و «در آن شب هر امری با حکمت؛ معیّن و ممتاز شد»، و نگفته بود: «فرشتگان نازل می گردند»، «در آن شب هر امری با حکمت؛ معیّن و ممتاز می گردد»، و خداوند متعال برای روشن شدن مطلب در این آیه- در مورد اصفیا و اولیای خود- فرموده: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ، برای اینکه به خلایق قرب ایشان را بنمایاند، مگر تو خود نمی گویی: «فلانی در کنار فلانی است» وقتی بخواهی میزان قرب او را به آن فرد بنمایانی؟

و هر آینه خداونـد متعال این رموز- که جز او و انبیاء و حجّتهای او در زمین از آن خبر ندارند- را در کتاب خود قرار داد زیرا از احـداثی که مبـدّلین در کتابش می نمایند نیک آگاه بود که اسـمای حجج او را سـقط نموده و امّت را دچار اشـتباه کنند تا ایشان را بر باطل یاری کنند، بدین خاطر این رموز را در قرآن قرار داد، و دل و دیده اشان را کور ساخت، تا آنکه این آیات و غیر اینها از خطاب؛ دلالت بر احداث این گروه در آن کند، و خداوند أهل قرآن؛ که افراد وظیفه شناس و عالم به ظاهر و باطن آننـد را از درختی قرار داد که اصل و ریشه آن برقرار؛ و شاخه آن به آسـمان- رفعت و سـعادت- بر شود [درخت زیبایی که] به فرمان خـدا همه اوقات میوه های خوردنی و خوش دهـد، یعنی مانند این علم برای حاملانش همه اوقات بر دهد، و دشـمنان آیات قرآن را أهل شـجره ملعونه ای قرار داد که قصد داشـتند که نور خدا را به گفتار باطل خود خاموش سازند، پس خدا جز به کمال رسیدن نور خود را نخواست.

(۱) و اگر منافقان ملعون دانسـته بودند چه جزایی در ترک این آیات- که تأویلش را گفتم- برایشان مقرّر شده؛ همه را اسقاط می کردند، ولی حکم خداوند متعال به ایجاب حجّت بر خلق امضاء شده، همان طور که فرموده: قُلْ فَلِلَّهِ

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۵

الْحُجَّهُ الْبالِغَهُ، دیدگانشان را پوشانده و بر دلهاشان پرده افکندیم تا بدان واقف نشوند، پس آن را به حال خود گذاشتند، و از تأکید فرد ملتبس به باطل محجوب شدند، پس افراد سعادتمند بر آن واقف و آگاه؛ و اشقیاء از درک آن کور و گمراه گردیدند، و هر که را خداوند نور نبخشید هرگز روشنی نیابد.

(۱) سپس خداوند متعال به جهت وسعت رحمت و رأفتش به خلق، و آگاهی از احداث أهل تبدیل در کتابش؛ کلام خود را به سه دسته تقسیم فرمود: به قسمتی از آن؛ عالم و جاهل واقفند، و قسمتی دیگر را جز آنان که برخوردار از ذهنی مصفّا و حسّی لطیف و قدرت تمیزند؛ نمی دانند، همانها که خداوند برای اسلام شرح صدرشان عطا فرموده، و قسمتی دیگر را جز خود خدا و والیان او و راسخان در علم نمی دانند، و هر آینه این کار را بدین خاطر انجام فرمود تا دیگر هیچ أهل باطلی که میراث رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از علم کتاب را غصب نموده مدّعی نشود، و اضطرار مجبورشان کند تا برای فهم مطلب نزد اولیای خدا روند؛ همانها که از طاعتشان از سر افتخار و افترای بر خدا؛ استکبار نمودند؛ غاصبانی که به کثرت یاران خود مغرور شده و به خدا و پیامبر عناد ورزیدند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۶

(۱) پس آنچه که جاهل و عالم از فضل رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در

قرآن بدان واقف است، همان کلام خداوند است که: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ و آیه: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً، و برای این آیه ظاهری است و باطنی، ظاهر همان فراز: صَلُّوا عَلَیْهِ، و باطن آن فراز: وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً می باشد، یعنی: به آنکه وصیّ و خلیفه خود بر شما قرار داد سلام کنید، و تسلیم فضل و عهود او باشند، و به تأویل اینها که برایت گفتم جز افرادی با حسّی لطیف و ذهنی پاک و قدرت تمیز بالا خبر ندارند. و همچنین آیه: سَلامٌ عَلی إِلْ یاسِینَ، زیرا خداوند پیامبر را بدان نام نهاد؛ آنجا که فرمود: یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ، زیرا نیک باخبر بود که ایشان لفظ «سلام علی آل محمّد» را اسقاط می کردند همان طور که چیزهای دیگر را انداختند، و پیوسته رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ایشان را مورد محبّت خود قرار داده و بخود نزدیک داشته و در کنار چپ و راست خود می نشانید، تا اینکه حضرت حقّ با آیات:

وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا و: فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ کَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ، و نیز

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۷

آیه: یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فرمان به دوری و بعد ایشان صادر فرمود، بی آنکه نامی از آنان و پدران و مادرانشان ببرد.

(۱)

و امّا آیه: كُلَّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ هر آینه این گونه نازل شد: كُلَّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا دینه زیرا محال است که هر چیزی از او هلاک شود و وجه وی باقی بماند، خداوند بسی جلیل و اکرم و بزرگتر از این کلام است، هر آینه همه چیز جز او هلاک شوند، مگر این آیه را ندیده ای که فرموده: كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ، پس میان خلق و وجه خود را جدایی انداخته است؟!.

و امّا انکارت در آیه: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ و اجرای عدل در میان افراد یتیم هیچ شباهتی به ازدواج با زنها ندارد، و تمام زنها نیز یتیم نیستند، و این از همان موارد سقط شده توسّط منافقین در قرآن است، و میان فراز «فی الیتامی» و «نکاح زنها» از خطاب و قصص بیش از یک سوم قرآن افتاده است «۱»، و این و موارد مشابه آن از جمله موارد حادث از منافقین است که بر أهل نظر و تأمّل پوشیده نیست. و معطّلین و رهبران مذاهب مخالف اسلام این را موجب قدح قرآن یافتند

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۸

که اگر من به شرح تمام موارد سقط و تحریف و تبدیل در این امور بپردازم کار به طول انجامیده، و آنچه تقیّه مانع از بروز آن می شود از مناقب اولیاء و مثالب اعداء آشکار شود.

مترجم گوید: «برای روشن شدن اموری که گذشت پیشنهاد

می شود به کتب «آلاء الرّحمن» مرحوم محقّق شیخ بلاغی، و تفسیر المیزان؛ علّامه طباطبایی رحمه اللّه مراجعه شود».

(۱) و امّا آیه: وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ، و خداوند تبارک و تعالی منزّه است از اینکه مورد ظلم واقع شود، و پروردگار والیان خود بر خلق را مقرون به خود ساخته، و به مردم جلالت قدر ایشان را شناسانده، و اینکه ظلم به ایشان ظلم به او است به این فراز که «وَ ما ظَلَمُونا» با بغض به اولیای ما و یاری دشمنانشان بر آنان و فراز:

وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ از این رو که نفس خود را از بهشت محروم ساخته و آتش ابدی را بر خود واجب نمودند.

و امّا آیه: قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ، پس خداوند عزّ و جلّ تمام قوانین و آیات فرائض را در اوقات مختلف نازل فرمود، همان طور که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، و اگر می خواست در کمتر از یک چشم بر هم زدن هم خلق کند حتما آفریده بود، و لیکن ربّ العالمین لحظه و ساعات و مدارات اوقات را مثالی برای والیان خود و اتمام حجّت بر مردم قرار داد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶۹

پس به اوّلین چیزی که مقیّدشان فرمود: اقرار به وحدانیّت و ربوبیّت و شهادت به اینکه معبودی جز اللّه نیست بود، پس هنگامی که بدان اقرار نمودند دنباله اش اقرار به نبیّ خود و شهادت به رسالت او بود، وقتی اطاعت نمودند، نماز و روزه

و حـج را بر ایشان واجب نمود، سـپس زکات، صـدقات و هر چهماننـد آن بود از مال خراج و غنیمت را بر ایشان فرض نمود، پس منافقـان گفتنـد: آیا برای پروردگارت بعـد از اینها که واجب کرد چیز دیگری مانـده که فرض کنـد و تو آن را بگویی تا دلمان آرام گیرد تا اینکه چیز دیگری باقی نمانده باشد؟ پس این آیه نازل شده که: قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ، یعنی ولایت.

(۱) و این آیه را نـازل فرمود که: إِنَّمـا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ، و میـان امّت هیـچ خلافی نیست که هیـچ کس در آن وقت به هنگـام رکوع زکات نپرداخته جز یک مرد، و اگر نامش در قرآن برده می شد حتما مانند موارد دیگر از آن سـقط می شد، و این و امثالش از جمله رموزی است که ثبت آن را در کتاب برایت ذکر کردم، تا محرّفین به خطا افتنـد و آیه همان طور به دست تو و مانند تو برسد، و در این هنگام خداوند فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۰

(۱) و امّـا آیه ای که خطـاب به پیغمبر فرمایـد: وَ مـا أَرْسَـلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعـالَمِينَ، تو خود نیـک می دانی که مخالفان ایمان و مانندشان از کافران تا این اندازه بر کفر خود باقی مانده اند، و اگر پیغمبر موجب رحمت بر ایشان بود همه هدایت

شـده و از عـذاب سـعیر نجـات یافته بودنـد، پس مراد خداونـد تبارک و تعالی از آیه این است که: پیغمبر را سـببی برای مهلت مردم این سـرا مقرّر فرموده، زیرا انبیای پیش از او مبعوث به تصریح قول شده بودند نه تعریض و کنایه، پس پیغمبر نیز از ایشان بود، هنگامی که صـدای خود را به امر خداونـد بلنـد کرد و قوم او پاسـخش دادند هم خود و هم أهل دیارشان از سایر مردمان محفوظ و در امان ماندنـد، و اگر مخالفت کرده بودنـد هم خود و هم أهل دیارشان مبتلا به همان آفتی می شدنـد که پیغمبر و عیـد آن را داده و ایشان را از حلول و نزول آن به ساحتشان ترسانده بود، مانند خسف یا قذف یا رجف یا باد یا زلزله یا غیر از آن از اصناف عذابی که امّتهای پیشین بدان هلاک شدند.

و بی شکّ خداونـد از نبیّ ما و اوصـیای حجج او در زمین همان صبری که انبیای پیش از ایشان طاقت نیاورده بودند را دریافته بود، به همین جهت آن حضـرت صـلّی اللَّه علیه و آله را مبعوث به تعریض و کنایه فرمود نه تصـریح و آشـکار، و آن حضـرت پیوسته اثبات حجّت بر امّت از روی تعریض می گردانید نه

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۱

تصـریح، چنان که به قول مبارک خود در حقّ وصـیّ خویش فرمود: «هر که من مولای اویم پس این فرد مولای اوست»، و نیز: «او در نزد من منزلت هارون نسبت به موسی را

داراست جز اینکه پس از من پیامبری نیست»، و سخن بی معنی از طبیعت و سرشت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدور است، پس بایـد افراد امّت توجّه به این نکته داشـته باشـند که وقتی مقام نبوّت و برادری هر دو در جناب هارون موجود است ولی در کسـی که پیامبر او را هم منزلت هارون ساخته موجود نیست، فقط می ماند مسأله خلافت و جانشـینی همان طور که موسی وی را خلیفه خود در قوم قرار داد، آنجـا که گفت: اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی، و اگر رسول خـدا فرموده بود: امـامت را جز از فلانـی تبعیّت نکنید و إلّا بر شما عذاب نازل خواهد شد، حتما عذاب نازل و باب مهلت و انتظار بسته می شد.

(۱) و نیز رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمان به بسـته شدن تمام دربها به مسجد داد جز باب او، سپس فرمود: این باز و بسته نمودن جز به فرمـان حضـرت حقّ نبود، و گفتنـد: دربهـای مـا افراد سنّ بالاـ را بستی و درب خـانه کوچکترین فرد مـا را ترک گفتی!. امّـا مسـأله کوچکی سنّ، خود خداونـد متعـال یوشع بن نون را بـا اینکه هفت سال بیشتر نـداشت کوچک نشـمرده و به موسـی فرمان داد که عهد وصـیّت را با او نماید، و نیز حضـرات یحیی و عیسی را کوچک نشمرد وقتی عزائم و براهین حکمت خود را بدیشان سپرد، و هر آینه خداوند این کار را

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۲

به لحاظ علم به عاقبت

امور انجام داد، که وصیّ او بعدها گمراه و کافر نخواهد شد.

(۱) و دیگر اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوره برائت را برای قرائت بر مردم مکّه به کسی داد که دریافته بود که امّت او را بر وصایتش انتخاب خواهند کرد، و زمانی که این مأموریت ابتدا به غیر او واگذار شد دستور بازگشت داده و کار را به فرد اصلی سپرده و فرمود:

بدرستی که خداوند عزّ و جلّ به من وحی فرمود که این مأموریت را جز فردی همچون من انجام ندهد، و این دلیل بر خیانت کسی است که فکر کند امّت او را بر وصیّش برگزید.

سپس جماعتی شفاعت این فرد بازگشته از ابلاغ سوره برائت و رفیقش را نزد پیامبر نمودند که این دو را نزد عمرو بن عاص- علم نفاق- در غزوه ذات السّلاسل فرستد عمرو نیز آن دو را نگهبان لشکر خود ساخت.

و عاقبت کارشان را بجایی رساند که حتّی هنگام وفات نیز آن دو را به خدمت- برده آزادشده اش- اسامه بن زید فرستاده و امر فرمود که اطاعت او را نموده و گوش بفرمان او باشند، و آخرین چیزی که به امّت سفارش می فرمود این بود که: «به لشکر اسامه برسید» و این کلام را برای اتمام حجّت در انتخاب منافقین بر صادقین بسیار تکرار فرمود.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۳

(۱) و اگر بخواهم تمام معایبی که بر غاصبین خلافت پیامبر نقل شده را بگویم کار به درازا خواهد کشید، و

اینکه اوّلین فرد از این گروه چون در خور مسئولیّت پذیرفته شده نبوده و از تفسیر سؤالاتی که میشد بی خبر بود عاجزانه درخواست استعفای از خلافت نمود و این همه حکایت از جهل او و از آینده داشت.

سپس به ظلم خود ادامه داد و با این همه به جمع این گناه بزرگ راضی نشد تا اینکه خلافت را پس از خود به دیگری داد، پس فرد بعد از او آمد، او سفیه الرّأی بود و احکامش مملوّ از قدح و طعن بود، و شمشیر برای آنکه صاحب او بود برداشت، و زنان اسیری که اکثر آنان حامله بودند را به شوهران ردّ کرد، و با اینکه من او را از قتال أهل قبله نهی کردم منزجر و ممنوع نشده به من گفت: تو با کافران مهربانی، و او در ستمی که به ایشان نموده بود به اسم کفر شایسته تر بود.

و پیوسته در احکام سیّد الأنام خطا می کرد و همیشه بر آن تقصیر نموده و می گفت:

«بیعت أبو بکر لغزش و خطا بود و تنها خدا شرّ آن را مصون داشت، پس هر کس به این روش دعوت نمود او را بکشید»، و او پیش از آن آشکارا می گفت: ای کاش من یک حسنه

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۴

از حسنات او داشتم و آرزو می کرد که یک موی در سینه او می بود. و غیر این سخنان اقوال متناقض دیگری گفت که موجب تأکید دلائل مدافعین اسلام بود.

(۱) و در باب امر شوری و تأکید

او بر آن چندان مرتکب ظلم و الحاد و فریب و فساد شد تا اینکه ضرر و زیان قصدش بر هیچ خردمندی پوشیده نماند.

ولی افراد امّت دیگر در برابر کردار زشت سومی طاقت نیاورده و سریعا او را به هلاکت رساندند، پس میدان جنایتی که این گروه مرتکب شدند بر ظلم و کفر و نفاقشان توسعه یافته و قصد دست یازیدن به استیلاء بر امّت را نمودند.

و تمام این اعمال برای سپری شدن مهلتی بود که خداوند به ابلیس داده بود، تا اینکه زمان آنها به آخر رسیده و بر کافران- به اتمام حجّت- وعده عذاب حتم و لازم گردیده و وعده- ثواب و عقاب- حقّ بسیار نزدیک شود، همان وعده ای که در قرآن بیان داشته که:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ، و این زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نماند، و صاحب الأمر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۵

به جهت خیانتهای آشکار غایب گردید، و کار فتنه و فساد دلها بجایی می رسد که نزدیکترین افراد به او دشمنترین افراد نسبت به آن جناب خواهند شد.

و در یک چنین هنگامه ای است که خداوند او را با لشکری غیبی یاری نموده و دین پیامبرش را بر دستان او بر همه ادیان تسلّط و برتری می دهد هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.

(۱) و امّا در پاسخ به مواردی از قرآن که خطابهای نامناسبی نسبت به رسول

خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله از قبيـل تهجين و آزار و لوم آن جنـاب دارد بـا اينكه خداونـد آن حضـرت را در قرآن بر ساير انبياء تفضيل و برترى داده، بارى پروردگار متعال براى هر پيامبرى يک دشمن از مشركين قرار داده، همچنان كه در قرآن فرموده، و به جهت اينكه منزلت پيـامبر مـا نزد خداونـد از همه انبيـاء بالاتر بود به همين خاطر رنـج و محنت آن رسول گرامى از دشـمنان شقىّ و منـافق عظيم شـد، آنـان براى دفع نبـوّت و تكـذيب او و از هيـچ آزارى مضـايقه نكرده و هر تصـديق و تأييـد او را نقض نمودنـد، و تمـامى كفر و عنـاد و نفـاق و الحـاد دست به دست هم داده و بـا تمـام تلاش سـعى در ابطال دعوت و تغيير آيين و مخالفت سنّت او كردند و با تمام كيد و حيله دوستى وصىّ او را ملقّب به زشتترين القاب نموده و جوّى از وحشت و هراس و اعراض

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۶

و تحريـک دشـمنى به او ساختنـد، و قصـد داشـتند قرآن را تغيير داده و موارد فضـل فضـلا و كفر جمـاعت كـافر و ظـالم و بى انصاف و مشرک را از آن ساقط كنند.

(۱) و خداونـد به اين كارشان واقف شـده و فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آياتِنا لا يَخْفَوْنَ عَلَيْنا، و: يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللَّهِ، و پس از وفات پيامبر قرآن را بصورت كامل و مشتمل بر تأويل و تنزيل و محكم و متشابه و ناسخ

و منسوخ بـدون هیـچ افتـادگی حرف الف و لاـمی حاضـر نمودنـد، و هنگـامی که بر آنچه خداونـد از اسامی أهل حقّ و باطل آشـکار نموده بود واقف شدنـد و دریافتند اگر آن آشـکار شود نقشه هایشان بر باد خواهد رفت گفتند: آنچه نزد ماست کافی بوده و نیازی به آن نداریم، و این مصداق آیه: فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ می باشد.

سپس بـا ورود مسائـل مشـکلی که تأویـل آن را نمی دانسـتند اجبـارا برای برپـایی پایه های کفر خود اقـدام به جمع و تألیف و تضـمین آن نمودند، و منادی ایشان فریاد زد که: هر که نزد او قسمتی از قرآن است آن را نزد ما آرد، و تألیف و نظم آن را به یکی از دشمنان اولیای خدا سپردند،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۷

و او نیز کتـاب را بنـا به اختیار آنان جمع آوری نمود، بطوری که هر اندیشـمندی متوجّه اختلال تمییز و افترای آنها می شـد، و موارد سود و زیـان خود را ترک گفته و بر آنچه موجب تناکر و تنافر ایشان بود افزودنـد، و خداونـد خود نیک دانسـته بود که این آشـکار و مبیّن خواهد شد، پس فرمود: ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ، و بر أهل خرد و بینش؛ عیب و سخن ناصوابشان همچو روز روشن شد.

(۱) و آزاری که از نـاحیه جمـاعت ملحـد متـوجّه رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله شـده بود در آیه: وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً ظاهر و نمایان شد، خداوند

برای پیـامبرش تمام احـداثی که پس از او در قرآن ظاهر می سازنـد را در آیه: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِی أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِی الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ به او یـادآوری فرمـود، یعنی: ای محمّـد هیچ پیامبری نیست که از شـدّت آنچه از نفاق قوم و عقوق دیده آرزوی مفارقت از ایشان و انتقال به سـرای اقامت را کند جز اینکه شیطـان معرض به دشـمنی او پس از فقـدانش در کتـابی که نازل نموده القای ذمّ و قـدح و طعن او را می نمایـد، پس خـداوند بنوعی آن را از قلوب أهل ایمان محو و نابود می کند که آن را نمی پذیرند و به آن جز قلوب أهل نفاق و جاهل کس دیگری گوش نمی سپارد،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۸

و خداوند آیات خود را به گونه ای تحکیم و اسـتوار می سازد که دوستان و اولیای خود را از گمراهی و دشمنی و پیروی أهل کفر و طغیان پاسداری و حمایت فرماید، همانها که خداوند رضا نداد که ایشان را مانند چهارپایان قرار دهد تا اینکه فرمود: بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

(۱) پس ای زنـدیق در ایـن حرفهـا خـوب فکر و تأمّـل کرده و بـه آن عمـل کن، و این را بـدان بیش از آنچه بایـد سؤال کنی پرسـیدی، و من نیز به جهت کمبود حاملان علم و قلّت مشـتاقان در خواستش در تفسیر آنچه باید بگویم بسی اقتصار نمودم، و در همین مقدار

کمی که برایت بیان داشتم حجّتی بالغ برای أهل خرد می باشد.

فرد زندیق پرسید: همین قدر مرا کافی است ای أمیر المؤمنین، و به جهت اینکه مرا از کوری شرک و تاریکی دروغ و کذب رهانیدی؛ خدا جزای خیرت دهد، و به پاداش اخروی مأجور گردی، که او بر هر چیزی قادر و توانا است، و صلوات و سلام بسیار خداوند در أوّل و آخر بر نورهای هدایت و أعلام مخلوقات: محمّد و آل او که أصحاب دلالات واضحاتند.

[خطبه آن حضرت- علیه السلام- پس از بیعت]

[خطبه آن حضرت- علیه السلام- پس از بیعت]

(۲) ۱۳۸- و از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: چون با أمیر المؤمنین علیه السّلام بر خلافت بیعت شد عمامه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر سر گذاشت و برده او را بتن نمود و نعل آن حضرت را به پا کرد

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷۹

و شمشیرش را به کمر بسته و به منبر رفت و با تمکّن جلوس نمود و انگشتان در هم نمود و زیر شکم نهاد و فرمود:

ای گروه مردم از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید، این سبد علم است و این شیره دهان رسول خدا است، اینست که رسول خدا بخوبی در نای من فرو ریخته از من بپرسید که علم اوّلین و آخرین نزد من است!!.

بخدا سوگند اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به أهل تورات و أهل انجیل و أهل زبور و أهل قرآن به کتب آسمانی خود بگونه ای فتوی

دهم که هر کـدام از آن کتب به زبان آمده و بگوید: «درست گفت علیّ، براستی شـما را به همان فتوی داد که خداوند در من نازل فرموده»، و شـما که شـبانه روز قرآن می خوانیـد در میان شـما کسـی هست که بداند چه در آن نازل شده؟ و اگر بیش از یک آیه در قرآن نبود شـما را تا روز قیامت خبر میـدادم به آنچه بود و باشـد و خواهـد بود، و آن اینست: یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ- رعد ۳۹.

سپس فرمود: از من بپرسـید پیش از آنکه مرا نیابید، که سوگند بخدایی که دانه را شـکافت و انسان را آفرید اگر مرا از هر آیه ای سؤال کنید که در شب نازل شده یا روز، در شـهر مکّه نازل شده یا در شهر مدینه فرو آمده، در سفر بر آن حضرت نازل یا در حضر،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸۰

ناسخ است یا منسوخ، محکم باشد یا متشابه، تأویلش باشد یا تنزیل آن به شما خبر دهم.

(۱) در اینجا مردی برخاسـته و گفت: ای امیر مؤمنان آیا خـدایت را دیده ای؟ پس آن حضـرت همان گونه که قبلا گذشت به او پاسخ فرمود.

سپس آن حضرت تکرار فرمود که: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید!.

پس یکنفر از پایین مجلس برخاسـته و گفت: ای أمیر مؤمنان، مرا به انجام عملی راهنمایی فرما که بخاطر آن خـدا مرا از آتش رهانده و داخل بهشت فرماید!.

فرمود: بشنو و بفهم و یقین

کن، دنیا بر سه رکن و پایه استوار است، به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند، و به توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نورزد، و به درویش شکیبا، پس هنگامی که دانشمند علم خود را نهفته دارد و توانگر از مالش دریغ کند و فقیر صبر نکند؛ وای! صد وای! در یک چنین روزگاری نزدیک است که زمین پس از پذیرش ایمان به کفر سابق خود بازگردد!.

ای سؤال کننده! کثرت مساجد و جماعتی که تنشان با هم فراهم است و دلشان پراکنده تو را نفریبد، پس همانا مردمان سه قسمند: زاهد، و راغب، و صابر.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸۱

امّا زاهد نه برای دنیا شاد شود و نه بدان چه از دستش رود محزون گردد، و امّا فرد صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست یافت رو گرداند برای اینکه بدانجامی آن را میداند، ولی فرد راغب به دنیا باک ندارد که از حلالش بدست آرد یا حرام.

عرض کرد: ای أمیر مؤمنان نشانه مؤمن در این زمان چیست؟

فرمود: به دوست خدا نگریسته و از او تبعیّت کند، و به دشمن خدا نظر کرده و از او تبرّی و بیزاری جوید هر چند که او دوست و خویش او باشد.

عرض کرد: بخدا سوگند که راست گفتی ای أمیر مؤمنان! این را گفت و از دیده پنهان شد. حضرت فرمود: او برادرم خضر علیه السّلام بود!.

[پاسخ آن حضرت- علیه السلام- به پرسشهای ابن کوّاء]

[پاسخ آن حضرت- علیه السلام- به پرسشهای ابن

کوّاء]

(۱) ۱۳۹- و از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: حضرت أمیر علیه السّلام بر منبر کوفه پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود: ای مردم، از من بپرسید زیرا در اطراف و جوانب من علم بسیار است.

پس ابن کوّاء برخاسته و گفت: ای أمیر مؤمنان تفسیر وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً چیست؟

فرمود: بادها.

پرسید: معنی فَالْحامِلاتِ وِقْراً چیست؟ فرمود: یعنی ابرها.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸۲

(۱) پرسید: فَالْجارِیاتِ یُسْراً چیست؟ فرمود: یعنی کشتی ها.

پرسید: فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً چیست؟ فرمود: فرشتگان.

پرسید: ای أمیر المؤمنین، من برخی آیات قرآن را ناقض هم یافته ام.

فرمود: مادرت در عزایت باد! آیات کتاب خدا همه اش تصدیق کننده هم است، نه ناقض و ردّکننده هم! هر چه به خاطرت می آید بپرس! گفت: ای أمیر المؤمنین، در آیه ای فرماید: بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ، و در دیگری فرموده: رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ و در جای دیگر فرموده: قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ؟! فرمود: مادرت در عزایت باد! ای ابن کوّاء، این مشرق است، این هم مغرب، و امّا آیه رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ به تحقیق که مشرق زمستان بر حدّی و مشرق تابستان نیز بر حدّی است، آیا این را از دوری و نزدیکی شمس در نمی یابی؟ و امّا آیه: بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ آن سیصد و شصت برج دارد، هر روز در برجی حاضر و از برجی دیگر غایب می شود، و فقط در سال دیگر در همان روز به همان برج باز میگردد.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸۳

(۱) گفت: ای أمیر المؤمنین، فاصله جای پای شما تا عرش پروردگار چقدر است؟

فرمود: مادرت در عزایت باد! برای آموختن سؤال کن نه عناد و لجاج، فاصله از جای پای من تا عرش پروردگارم گفتن

لا إله إلّا اللّه

از روی اخلاص است.

گفت: ای أمیر المؤمنین، گفتن لا إله إلّا اللّه چه ثواب و پاداشی دارد؟

فرمود: هر که از سر اخلاص

لا إله إلّا اللّه

بگوید تمام گناهانش همچون پاک شدن حرفی سیاه از تصویری سفید محو شود، و اگر برای بار دوم مخلصانه بگوید:

«لا إله إلّا اللّه»

در بهای آسمان و صفوف فرشتگان از هم باز شوند تا آنجا که گروهی از فرشتگان به جماعت دیگر گوید: برای عظمت خدا خشوع کنید، و اگر سوم بار از روی اخلاص کلمه

«لا إله إلّا اللّه»

را بر زبان جاری سازد زیر عرش از حرکت باز ایستاده و مخاطب خداوند جلیل واقع شده که: «آرام گیر، که به عزّت و جلالم قسم گوینده ات را در هر حالی که باشد می آمرزم»، سپس این آیه را تلاوت کرد: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ- فاطر (۳۵): ۱۰، یعنی وقتی کردارش صالح باشد قول و کلامش بالا رود.

پرسید: ای أمیر المؤمنین قوس قزح چیست؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸۴

(۱) فرمود: مادرت در عزایت باد! ای ابن کوّاء مگو: «قوس قزح» زیرا قزح نام شیطان است، بلکه

بگو: «قوس اللَّه» و آن هر گاه ظاهر گردد ارزانی و فراوانی بسیار آشکار گردد.

گفت: مجرّه ای که در آسمان است چیست؟

فرمود: آن کهکشان است، و آن موجب امان أهل زمین از غرق شدن میباشد، و از همان بود که خداوند قوم نوح را به آبی سیل آسا غرق نمود.

پرسید: ای أمیر المؤمنین، سیاهی که در قمر ظاهر است چیست؟

فرمود: اللَّه أکبر، اللَّه أکبر، اللَّه أکبر، مردی کور از پرسشی کور سؤال می کند! مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می فرماید: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً- إسراء: ١٢.

پرسید: ای أمیر المؤمنین، مرا خبر ده از أصحاب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله؟

فرمود: از کدامیک از ایشان می پرسی؟

گفت: ای أمیر المؤمنین، از أبو ذرّ غفاریّ.

الاحتجاج، ج ١، ص: ٥٨٥

(١) فرمود: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هیچ احدی از أبو ذرّ در قول و فعل راستگوتر نیست».

پرسید: ای أمیر المؤمنین، سلمان فارسیّ چگونه بود؟

فرمود: به به! سلمان از ما أهل بیت است، او کسی همچون لقمان حکیم بود که علم اوّل و آخر را می دانست.

پرسید: ای أمیر المؤمنین، حذیفه بن یمانیّ چگونه بود؟

فرمود: او کسی بود که به نامهای منافقین آگاه بود، اگر سؤالات حدود الهی را از او بپرسید او را بر تمام آنها عالم و دانا می یابید.

پرسید: ای أمیر المؤمنین، عمّار بن یاسر چگونه بود.

فرمود: او فردی بود که خداوند گوشت و خونش را از تماسّ آتش حرام

فرمود.

پرسید: ای أمیر المؤمنین، از خودت برایم بفرمایید؟

فرمود: من این گونه ام که چون سؤال کنی پاسخ گویم و چون ساکت شوی من شروع می کنم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸۶

(۱) پرسید: ای أمیر المؤمنین، تفسیر آیه: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا- کهف: ۱۰۳ تا آخر چیست؟

فرمود: منظور کافران أهل کتاب؛ یهود و نصاری است، آنان ابتدا بر حقّ بودند پس در دین خود بدعت نهادند در حالی که می پنداشتند که کاری نیک انجام می دهند.

سپس آن حضرت از منبر پایین آمده و دست مبارک خود را بر دوش ابن کوّاء زده و فرمود: ای ابن کوّاء تو از أهل نهروان و خوارج دور نیستی!.

عرض کرد: ای أمیر المؤمنین، من اراده جز تو را نمی کنم و جز تو را نمی خواهم.

اصبغ بن نباته گوید: ما ابن کوّاء را در روز نهروان دیدیم، به او گفتند: مادرت در عزایت باد! دیروز آن همه پرسش از أمیر المؤمنین کردی، و امروز با او می جنگی؟! در همین حال یکی مردی را دیدیم که بدو حمله برده و با یک طعن هلاکش ساخت.

(۲) ۱۴۰- و از امام صادق از آباء گرامش از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل است که فرمود: از من پیرامون آیات قرآن سؤال کنید، که بخدا قسم هیچ آیه ای از آن در شب و در روز، و نه در مسیر

الاحتجاج، ج ۱، ص:

و نه در شهر نازل نشد جز اینکه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آن را بر من تلاوت فرموده و از تأویلش باخبرم ساخت.

پس ابن کوّاء برخاسته و گفت: ای أمیر المؤمنین، آن آیاتی که در غیاب شما بر آن حضرت نازل می شد چگونه بود؟

فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را رسم بر این بود که در یک چنین حالتی وقتی از راه می رسیدم آن را بر من قرائت نموده و می فرمود: ای علیّ خداوند متعال این آیات را در غیابت بر من نازل فرمود که تأویلش این است، و تنزیل و تأویل آن را به من می آموخت.

(۱) ۱۴۱- در تاریخ آمده است که حضرت أمیر علیه السّلام در حال ایراد خطبه ای فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که بخدا قسم اگر از هر فتنه ای که موجب گمراهی صد تن و هدایت صد تن باشد بپرسید من شما را از ناعق و سائق (عامل و محرّک) آن تا روز قیامت مطّلع می گردانم.

در اینجا فردی برخاسته و گفت: ای أمیر المؤمنین، سر و ریش من چند طاق مو دارد؟

فرمود: بخدا قسم که خلیلم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله مرا از این کلامت باخبر ساخته،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸۸

و بی شک بر سر طاق موی سر تو فرشته ای است که تو را لعن می کند، و بر هر طاق موی ریش تو نیز شیطانی است که تو را تحریک کرده و تکان می دهد، و این را

بـدان که در خانه تو بره ای است که فرزنـد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را بقتل می رساند، این مصداق همانی است که به تو خبر دادم، و اگر این پرسـش تو برهـان مشـکلی نـداشت به تو پاسـخ می دادم، ولی نشانه و آیت آن همان است که تو را از لعن تو و بره ملعونت خبردار نمودم.

و فرزنـد آن فرد سائـل آن وقت کودکی بود که بر روی دست راه می رفت، پس هنگامی که ماجرای امام حسـین علیه السّـلام پیش آمد، متولّی قتل او شد «۱»، و همان شد که أمیر المؤمنین علیه السّلام پیش بینی کرده بود.

احتجاج حضـرت أمیر علیه السّلام بر قائلین به رأی در احکام شرع و نکوهش اختلاف علما در فتوی و دخالت افراد نااهل در احکام میان مردم و بیان وجه اختلاف در دین و روایت از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

[بیانات آن حضرت- علیه السلام- در باب بدعتها و رأی و قیاس]

[بیانات آن حضرت- علیه السلام- در باب بدعتها و رأی و قیاس]

(۱) ۱۴۳- نقل است که حضـرت أمیر علیه السّلام فرموده: دو نفر در پیشگاه خداوند مبغوضترین مردمند: یکی آنکه خداوند او را به خود واگذارده است و از راه راست منحرف گشته، و بدون دانش و راهنما حرکت می کند، به سخنان ساختگی و دور از حقّ و حقیقت و بدعتهای خویش سـخت دل بسـته، و به سـرعت در راه گمراه ساختن مردم گام بر می دارد، و برای افرادی که فریبش را بخورنـد فتنه است، وی از مسـیر هدایت پیشـینیان گمراه گشـته؛ و گمراه کننده کسانی است که در زندگی و پس از مرگش تابع او شوند، او بار گناهان کسانی را که گمراه ساخته به دوش می کشد و همواره در گرو گناهان خویش نیز هست!.

دوم کسی که مجهولاتی به هم بافته و به سرعت با حیله و تزویر در میان مردم نادان پیش می رود، در تاریکیهای فتنه و فساد به تندی قدم بر می دارد، [از نماز

و روزه هم دم می زند] منافع صلح و مسالمت را نمی پذیرد، انسان نماها؛ وی را عالم و دانشمند می خوانند ولی عالم نیست. از صبح علی الطّلوع تا به شب همچنان به جمع آوری چیزهایی می پردازد که کم آن از زیادش بهتر است، تا آنجا که خود را از آبهای گندیده جهل سیر سازد، و به

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۱

خیال خود گنجی فراهم ساخته، در صورتی که فائده ای در آن یافت نمی شود، او در بین مردم به مسند قضا تکیه زده، و بر عهده گرفته، که آنچه بر دیگران مشتبه شده روشن سازد، گمان نکند در آنچه او منکر است دانشی وجود داشته باشد و جز معتقدات خویش روش درستی سراغ ندارد، اگر چیزی را به چیزی قیاس کند نظر خویش را تکذیب نکند [و اگر مطلبی بر او تاریک باشد برای جهلی که در خود سراغ دارد آن را پنهان می کند] تا نگویند: نمی داند، اگر با قاضی پیشینش مخالفت می کند اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نقض نکند، و اگر با مشکلی روبرو شود یک سری حرفهای توخالی را پیش خود جمع و جور می کند و به نتیجه آن قاطع می گردد، در برابر شبهات فراوان همچون تارهای عنکبوت می باشد، حتّی خودش هم نمی داند درست حکم کرده یا به خطا، اگر صحیح گفته باشد می ترسد خطا رفته باشد، و اگر اشتباه نموده امید دارد صحیح از آب درآید، نادانی است که در تاریکیهای جهالت سرگردان است، همچون نابینایی که در

ظلمات پرخطر، به راه خود ادامه می دهد، او نسبت به رأی خود همانند تارهای عنكبوتی است كه اگر آتش از آن بگذرد بهیچ وجه متوجّه نگردد. در علم؛ ریشه دار و قاطع نیست تا بهره برد. همانند بادهای تندی که گیاهان خشک را درهم می شکند، او نیز احادیث و روایات را درهم می ریزد، تا به خیال خود از آن نتیجه ای بدست آورد. بخدا سوگند نه آن قدر مایه علمی دارد که در دعاوی مردم، حقّ را از باطل جدا سازد، و نه برای مقامی

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۲

که به او تفویض شده اهلیّت دارد، باور نمی کند ما ورای آنچه انکار کرده دانشی وجود دارد، و غیر از آنچه او فهمیده نظریّه دیگری. اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می کند، زیرا او خود به جهالت خویش آگاه است، خونهایی که از داوری ستمگرانه اش ریخته شده صیحه می کشند، و میراثهایی که به ناحقّ به دیگران داده فریاد می زنند. شکایت به خدا می برم، از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می کنند، و در گمراهی جان می دهند. از آنچه نداند پوزش نمی طلبد، و هر فتوا و حکمی از او در ماتم و شیون است، و مواریث از دست او می نالند، و بخاطر حکم و قضای او فرج حرام حلال؛ و فرج حلال حرام می شود، ما را از أهل آن می ستاند و به نااهل می دهد.

(۱) ۱۴۴- و نقل است که آن حضرت علیه السّلام پس از آن فرمود:

ای مردم، بر شما باد به طاعت و

شناخت کسی که به شناختش معذور نیستید، زیرا که آن علمی که آدم علیه السّلام بدان فرود آمد، و همه آنچه پیمبران بدان واسطه برتری جستند تا برسد به پیغمبر شما خاتم النّبیّین همگی نزد عترت پیغمبرتان محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، پس در کجا سرگردان شده و بکجا می روید؟ ای کنده شده گان از صلبهای أصحاب کشتی [نوح] مثل عترت در میانتان

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۳

همچون کشتی نوح است، پس بر آن سوار شوید، و همچون نجات یافتگان در آن کشتی؛ هر که بر آن درآید نیز نجات یابد، و من به آنچه می گویم به سوگند درست گرو این گفتار هستم، و سخن زور نمی گویم، و وای بر آنکه روی برتابد، سپس وای بر آن کس که روی برتابد، آیا این حدیث پیغمبرتان در حجّ وداع به شما نرسیده که فرمود: «در میان شما دو چیز سنگین و گران بها می گذارم، اگر بدان چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نشوید:

قرآن و عترت من أهل بیتم، و این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من درآیند، پس بنگرید چگونه در باره آن دو رفتار کنید»، بدانید که این آب خوشگوار و شیرین است پس بیاشامید، و آن دیگر آب شور و تلخ است و از آن بپرهیزید.

[احتجاج آن حضرت- علیه السلام- با رأس الیهود]

[احتجاج آن حضرت- علیه السلام- با رأس الیهود]

(۱) ۱۴۵- از حضرت أمیر علیه السّلام نقل است که به رأس الیهود فرمود: شما در دینتان چند فرقه شدید؟ گفت: بر

چند و چند فرقه.

حضرت علیه السّلام فرمود: کذب بافتی! سپس روی به مردم نموده و فرمود: بخدا قسم اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به أهل تورات و أهل انجیل و أهل زبور و أهل قرآن به کتاب خودشان قضاء و داوری نمایم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۴

یهود هفتاد و یک فرقه شد، که هفتاد فرقه اش جهنّمی و تنها یک فرقه اش أهل بهشت است، و آن همان فرقه ای است که از یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السّلام پیروی کردند.

و نصاری هفتاد و دو فرقه شدند، هفتاد و یک فرقه اش أهل دوزخ و تنها یک فرقه ایشان أهل بهشت شدند، و آن همان گروهند که از شمعون وصیّ عیسی علیه السّلام پیروی کردند.

و این امّت نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد، که هفتاد و دوتای آنها در آتشند و تنها یک فرقه اش أهل بهشتند، و آن فرقه ای است که از وصیّ محمّد صلّی اللَّه علیه و آله پیروی خواهند کرد- در این حال دست مبارک خود را بر سینه اش زد- سپس فرمود:

سیزده فرقه از آن هفتاد و سه فرقه تماما دوستی و مودّت مرا می پذیرند، که تنها یکی از این سیزده فرقه أهل بهشتند، و ایشان گروه میانه رو هستند، و دوازده فرقه الباقی همه أهل آتشند.

[بیانات آن حضرت- علیه السلام- در باره روزگار فتنه]

[بیانات آن حضرت- علیه السلام- در باره روزگار فتنه]

(۱) ۱۴۶- از مسعده بن صدقه، از حضرت صادق علیه السّلام نقل است که أمیر المؤمنین علیه السّلام خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود که:

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۵

از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: «شما چگونه خواهید بود وقتی که گرفتار فتنه ای شوید که در آن محیط افراد صغیر آن جوان شوند (کنایه از امتداد آن دارد) و پیران در آن فرسوده گردند، و بنوعی که جمعی آن را سنّت و آیین خویش سازند، و اگر تغییر یابد اعتراض کرده و گویند که فعل منکری آورده، در آن محیط سنّت دستخوش تغییر شده و گرفتاری شدید گردد، و زن و بچّه به اسیری گرفته شوند و آن فتنه همچون آتشی که هیزم را در بر میگیرد ایشان را گرفته و می سوزاند، و مانند سنگ زیرین آسیاب تمام درد را می چشند، مردم به غیر دین تفقّه کنند و بدون عمل تنها می آموزند، و دنیا را با عمل به آخرت طلب می کنند».

سپس أمیر المؤمنین علیه السّلام در حالی که گروهی از أهل بیت و شیعیان مخصوصش وی را همراهی می کردند بر منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا؛ فرمود:

والیان پیش از ما متصدّی کارهایی بزرگ و امرهایی عظیم شدند و از روی عمد با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مخالفت کردند، و اگر من مردم را از آن منع و امر به ترک آن نمایم، و بخواهم ایشان را به همان جایی که رسول خدا خواسته بود برگردانم، تمام لشکرم از اطراف من پراکنده شوند، تا جایی که فقط من و معدودی از شیعیانم باقی

بمانیم، همانها که به فضل

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۶

و امامت من از کتاب خدا و سنّت پیامبر معرفت یافته اند، فکر می کنید اگر من شما را امر کنم که مقام إبراهیم علیه السّلام را به همان جا که رسول خدا گذارده بود برگردانید، و فدک را به ورثه فاطمه علیها السّلام ردّ کنید، و صاع و مدّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به همان میزان سابق بازگردانید، و امر کنم که زمینهایی که خود پیغمبر برای افراد مشخّصی قرار داده بود به ایشان پس دهید، و خانه جعفر بن ابی طالب را به ورثه اش باز پس داده و آن را خراب نموده و از مسجد خارج کنم، و خمس را به أهل آن دهم، و هر قضای به جوری را ردّ کنم، و زن و بچّه اسیر بنی تغلب را آزاد کنم، و آنچه از زمین خیبر تقسیم شده همه را برگردانم، و دیوان عطا را تعطیل کرده، و همانند رسول خدا آن را عطا کنم، و آن را دست به دست توانگران قرار ندهم چه خواهد شد؟!.

(۱) بخدا سوگند، به مردم فرمان دادم که در ماه رمضان جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند؛ که یکی از افراد جنگجوی لشکرم که شمشیرش با ما بود فریاد زد:

«اسلام و أهل آن هلاک شد، سنّت عمر دستخوش تغییر شد! او از اقامه نماز به جماعت در ماه رمضان نهی کرد!» تا اینکه ترسیدم نکند در ناحیه ای از لشکرم بر

من شورش شود،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۷

بار خدایا از این همه گرفتاری که از جانب سران گمراهی و داعیان به آتش به من و این امّت رسید تنها به تو اظهار شکایت می کنم!.

و بالاتر از همه سهم ذوی القربی یا همان خویشاوندانی است که خداوند درباره اشان فرموده: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ و این تنها مختصّ ما است إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ- انفال: ۴۱ بخدا که منظور از ذوی القربی ماییم، همانها که خداوند ایشان را مقرون به خود و پیامبرش فرموده. پس فرمود: برای ما در صدقه هیچ نصیبی قرار نداد، خداوند سبحان پیامبر خود و ما را اکرام داشت از اینکه به ما اوساخ اموال مردم را بخوراند.

[بیانات آن حضرت- علیه السلام- در علت اختلاف حدیث]

[بیانات آن حضرت- علیه السلام- در علت اختلاف حدیث]

(۱) پس یک مردی پرسید: من چیزهای بسیاری از قرآن و روایات نبویّ از سلمان و أبو ذرّ و مقداد شنیده ام که با آنچه در نزد مردم است مغایر می باشد و باز از شما چیزی در تصدیق آنچه شنیده ام می شنوم، و در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث نبویّ می بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می دانید، آیا معتقدید که مردم عمدا به رسول خدا دروغ می بندند و قرآن را به آراء خود تفسیر می کنند؟

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹۸

(۱) گفت: آن حضرت متوجّه من شده و فرمود: پرسشی کردی اکنون پاسخش را بفهم، همانا نزد مردم حقّ و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاصّ و محکم و متشابه و خاطره درست و نادرست همه هست، و در زمان آن حضرت مردم بر او دروغ بستند تا آنکه میانشان برخاسته و فرمود: «ای مردم همانا دروغ بندان بر من زیاد شده اند هر که عمدا به من دروغ بندد باید جای نشستن خود را در دوزخ بیابد».

همانا حدیث از چهار طریقی که پنجمی ندارد به تو می رسد:

أوّل: فرد منافقی که تظاهر به ایمان می کند و اسلام ساختگی دارد و از روی عمد دروغ بستن به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پروا ندارد و آن را گناه نمی شمارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است از او نپذیرفته و تصدیقش نمی کنند لیکن مردم می گویند این شخص همدم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بوده و او را دیده و از او شنیده و از او گرفته، پس مردم از او اخذ کنند و از حالش آگهی ندارند، در صورتی که خداوند پیغمبرش را از حال منافقین خبر داده و ایشان را وصف نموده، پس أهل نفاق پس از وفات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله زنده مانده و به رهبران گمراهی و جماعتی که مردم را با باطل و تهمت به دوزخ خوانند پیوستند، و آنان پستهای حسّاسشان دادند و بر گردن مردمشان سوار کردند

و به وسیله آنان دنیا را به دست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیا میروند مگر آن را که خدا نگهدارد، این بود یکی از چهار نفر.

(۱) دوم: کسی که چیزی از آن حضرت شنیده و آن را درست نفهمیده و بغلط رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است، به آن معتقد است و عمل می کند و به دیگران می رساند و می گوید من این را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم، اگر مسلمین بدانند که او غلط رفته از او نخواهند پذیرفت و اگر هم خودش بداند اشتباه کرده، آن را رها کند.

سوم: شخصی که چیزی از آن حضرت شنیده که به آن امر می فرمود سپس پیغمبر از آن نهی کرده و او آگاه نگشته یا نهی چیزی را از پیغمبر شنیده سپس آن حضرت به آن امر فرموده و او اطّلاع نیافته، پس او منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده اگر او بداند منسوخ است ترکش کند و اگر مسلمین هنگام شنیدن بدانند منسوخ است ترکش کنند.

چهارم: شخصی که بر خدا و بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله دروغ نبسته و دروغرا از ترس خدا و احترام پیغمبر مبغوض دارد، و هیچ قصدی هم به آن ندارد (فراموشش نکرده) بلکه آنچه شنیده چنان که بوده حفظ کرده و همچنان که شنیده نقل کرده، به آن نیفزوده و از آن کم نکرده ناسخ را حفظ کرده و بدان عمل

کرده و منسوخ را شناخته و از آن دوری کرده،

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۰۰

و عام و خاصّ را دریافته و هر کدام را در موضع خود قرار داده و به متشابه و محکم واقف است.

(۱) و گاهی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به دو طریق سخن میفرمود: سخنی عام و سخنی خاصّ، گاهی فردی آن را می شنید که هیچ شناختی از آنچه منظور خدا و پیامبر بود نداشت، و آن را حمل نموده و بدون معرفت به معنی و قصد آن و اینکه دلیل آن سخن چه بوده همه و همه را توجیه می کرد، و تمام أصحاب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از آن حضرت نمی پرسیدند و فهم جویی نمی کردند، و دوست داشتند که فردی بیابانی و رهگذر بیاید و از پیغمبر بپرسد تا آنان بشنوند، و تنها من بودم که تمام مطالب را پرسیده و حفظ می داشتم، و این وجوه اختلاف مردمان و علّت خلاف در روایات و تفسیر ایشان است.

[بیان رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در باره دجال]

[بیان رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در باره دجال]

(۲) ۱۴۷- از یحیی حضرمیّ نقل است که گفت: از حضرت أمیر علیه السّلام شنیدم می فرمود:

روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سر مبارك خود بر زانوی من نهاده و خوابیده بود و ما نزد او نشسته بودیم که حرف از دجّال به میان آمد، به من گفتند: دجّال کیست؟

در این حال رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با صورتی سرخ بیدار

شده و فرمود: در چه موضوعی سخن می گویید؟ عرض کردم: ای رسول خدا، مرا از دجّال پرسیدند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۰۱

فرمود: من از برای شما از غیر دجّال می ترسم، گفتم: ای نبیّ اللّه آن چیست؟ فرمود: از والیان گمراه و گمراه کننده ای که پس از من خون عترت مرا می ریزند، من با هر که با آنان بجنگد در جنگم، و با هر که با ایشان آشتی باشد در آشتی و صلحم.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۰۲

- همچنان که در صفحه ۶۱ وعده کرده بودیم اینک توضیح مطلب:

جناب استاد غفّاری- أیّده اللّه- در شرح مشیخه کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن شرح حال محمّد بن قاسم استرآبادیّ مفسّر به نقد تفسیر منسوب به امام حسن عسکریّ علیه السّلام پرداخته، و با ذکر شواهدی از کتاب؛ آن را تضعیف نموده اند و انتساب آن را به ساحت معصومین بدور و حتّی به فرد مسلمان امامی مذهب پایبند به اصول امامیّه محال می دانند، و یکی از مواردی که معظّم له ذکر فرموده اند همین مطلب منقول از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است که آن حضرت دلیل عدم عذاب أبو جهل را تولّد عکرمه دانسته که خداوند به همین خاطر آن را از وی منع فرموده، ایشان می گویند: «باید دانست که این ذرّیّه طیّبه! را ارباب تاریخ و تراجم جزء دشمنان سرسخت رسول خدا

صلّى اللّٰه عليه و آله نام برده و در باره او يعنى عكرمه گويند:

«كان شديد العداوه لرسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله فى الجاهليّه»، و اسد الغابه گويد: «و من أشبه أباه فما ظلم» يعنى: «هر كس به پدرش مشابه باشد ستم نكرده»، و وى را در جاهليّت در دشمنى رسول خدا همگام پدرش همى دانند، و در غزوه احد فرمانده ستون چپ لشكر مشركين بوده، و در غزوه بدر چند تن از مسلمانان را بقتل رسانيده كه از جمله آنان رافع بن معلّى بن- لوذان است، و دشمنى اين ذرّيه طيّبه! با أمير المؤمنين عليه السّلام براى آنان كه با تاريخ اسلام آشنايند محلّ ترديد نيست، و توجيه به اينكه مراد فردى از نسل عكرمه است بى وجه است، زيرا علماى انساب و ارباب سير جملگى نصّ صريح دارند كه وى پس از خود كسى را نگذاشت و گويند: «ليس لعكرمه عقب و انقرض نسل أبى جهل إلّا من بناته». و نيز اين ذرّيه طيّبه! از آن چند تنى است كه رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله در روز فتح مكّه فرمان داد مسلمانان مأمورند در هر كجا اينان ديده شدند آنها را بكشند و لو پناه به پرده خانه كعبه برده باشند يا در زير پرده خانه پنهان شده باشند، و بدين خاطر به يمن فرار كرد». (نقل از كتاب فقيه مترجم، ج ۶ ص ۵۱۷- ۵۱۳) و زركلى در أعلام ضمن شرح حال او گويد: «و أسلم عكرمه بعد فتح مكّه. و حسن إسلامه، فشهد الوقائع، و ولى الأعمال لأبى بكر، و استشهد فى اليرموك (سنه ۱۳)، أو يوم مرج

الصّفر، و عمره ۶۲ سنه. و فی الحدیث:

«لا تؤذوا الأحیاء بسبب الموتی»

، قال المبرّد:

فنهی عن سبّ أبی جهل من أجل عکرمه».

الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳

– همچنان که در صفحه ۶۱ وعده کرده بودیم اینک توضیح مطلب:

– همچنان که در صفحه ۶۱ وعده کرده بودیم اینک توضیح مطلب:

جناب استاد غفّاری– أیّده اللّه– در شرح مشیخه کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن شرح حال محمّد بن قاسم استرآبادیّ مفسّر به نقد تفسیر منسوب به امام حسن عسکریّ علیه السّلام پرداخته، و با ذکر شواهدی از کتاب؛ آن را تضعیف نموده اند و انتساب آن را به ساحت معصومین بدور و حتّی به فرد مسلمان امامی مذهب پایبند به اصول امامیّه محال می دانند، و یکی از مواردی که معظّم له ذکر فرموده اند همین مطلب منقول از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است که آن حضرت دلیل عدم عذاب أبو جهل را تولّد عکرمه دانسته که خداوند به همین خاطر آن را از وی منع فرموده، ایشان می گویند: «باید دانست که این ذرّیّه طیّبه! را ارباب تاریخ و تراجم جزء دشمنان سرسخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نام برده و در باره او یعنی عکرمه گویند:

«کان شدید العداوه لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی الجاهلیّه»، و اسد الغابه گوید: «و من أشبه أباه فما ظلم» یعنی: «هر کس به پدرش مشابه باشد ستم نکرده»، و وی را در جاهلیّت در دشمنی رسول خدا همگام پدرش همی دانند، و در غزوه احد فرمانده ستون چپ لشکر مشرکین بوده، و در

غزوه بدر چند تن از مسلمانان را بقتل رسانیده که از جمله آنان رافع بن معلّی بن- لوذان است، و دشمنی این ذرّیّه طیّبه! با أمیر المؤمنین علیه السّلام برای آنان که با تاریخ اسلام آشنایند محلّ تردید نیست، و توجیه به اینکه مراد فردی از نسل عکرمه است بی وجه است، زیرا علمای انساب و ارباب سیر جملگی نصّ صریح دارند که وی پس از خود کسی را نگذاشت و گویند: «لیس لعکرمه عقب و انقرض نسل أبی جهل إلّا من بناته». و نیز این ذرّیه طیّبه! از آن چند تنی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز فتح مکّه فرمان داد مسلمانان مأمورند در هر کجا اینان دیده شدند آنها را بکشند و لو پناه به پرده خانه کعبه برده باشند یا در زیر پرده خانه پنهان شده باشند، و بدین خاطر به یمن فرار کرد». (نقل از کتاب فقیه مترجم، ج ۶ ص ۵۱۷-۵۱۳) و زرکلی در أعلام ضمن شرح حال او گوید: «و أسلم عکرمه بعد فتح مکّه. و حسن إسلامه، فشهد الوقائع، و ولی الأعمال لأبی بکر، و استشهد فی الیرموک (سنه ۱۳)، أو یوم مرج الصّفر، و عمره ۶۲ سنه. و فی الحدیث:

«لا تؤذوا الأحیاء بسبب الموتی»

، قال المبرّد:

فنهی عن سبّ أبی جهل من أجل عکرمه».

الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹